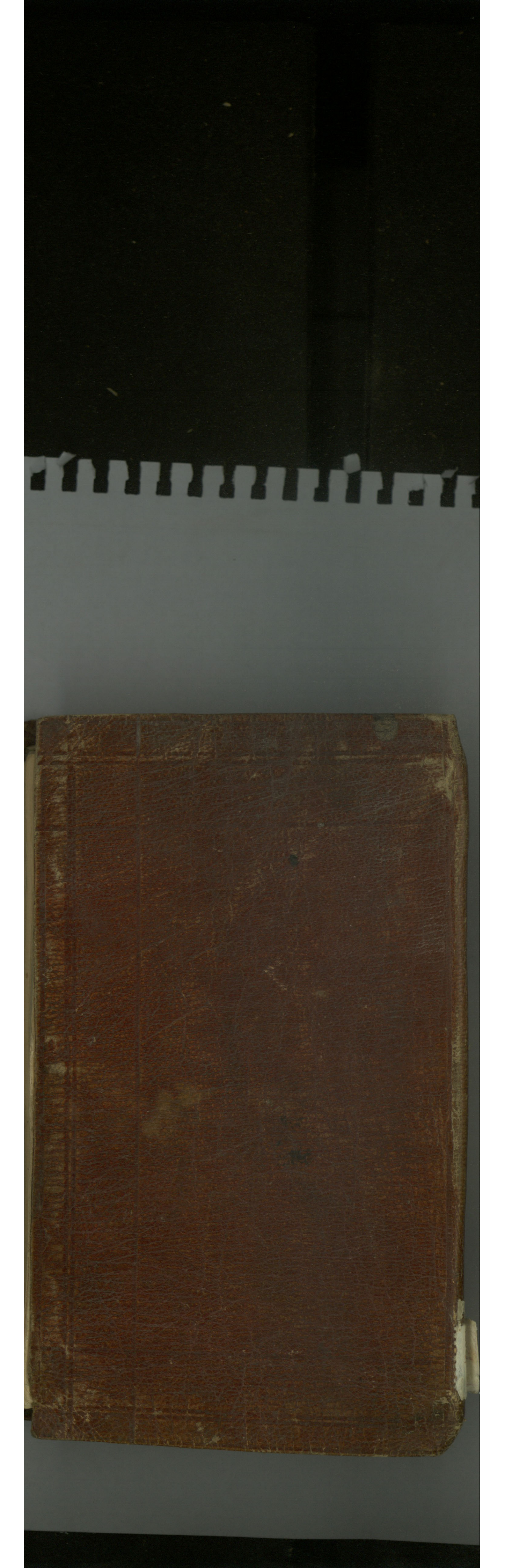
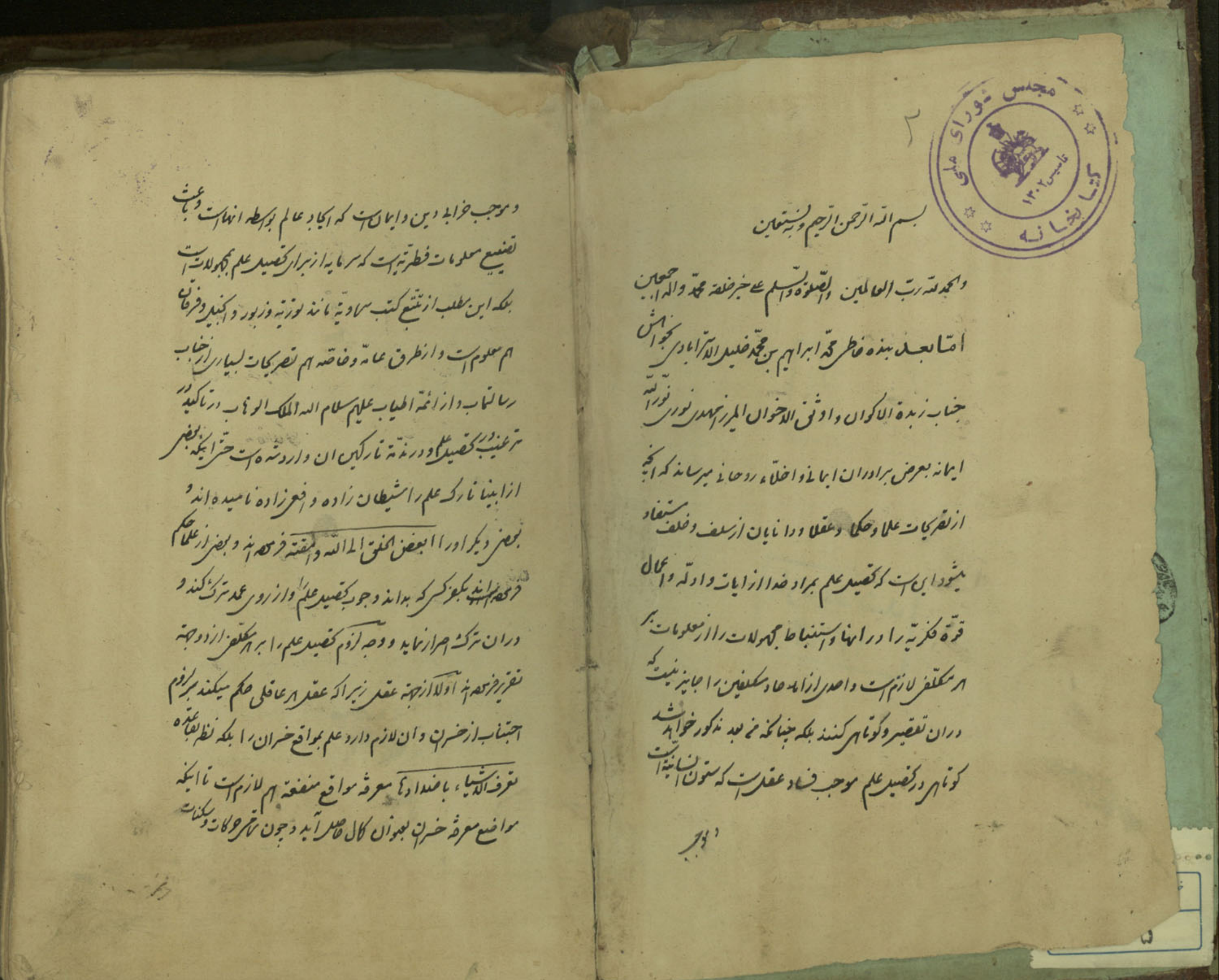



کتابخانه مجلس شورای ملی
بازرسی شد
۲۶ - ۲۷
خطی - فهرست شده
۲۹۰۵


بازرسی شد
۳۷ - ۲۶
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۲۹۰۵



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلم علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
اما بعد بنده فاطر محمد ابراهیم بن محمد خلیل الله آبادی بخواهش
جناب زبدة الاکوان واوثق الاخوان المیرزا مهدی نوری نوّر الله
ایمانه بعرض برادران ایمانی و اخلاء روحانی میرساند که آنچه
از تصریحات علما و حکما و عقلا و دانایان از سلف و خلف مستفاد
میشود این است که تحصیل علم بمراد خدا از آیات و ادلّه و اعمال
قوهٔ فکریه را در انها و استنباط مجهولات را از معلومات بر
هر مکلف لازم است و احدی از آحاد مکلفین را جایز نیست که
دران تقصیر و کوتاهی کنند بلکه چنانکه من بعد مذکور خواهد شد
کوتاهی در تحصیل علم موجب فساد عقل است که ستون انسانیت است

و موجب

و موجب خرابی دین و ایمان است که ایجاد عالم بواسطه انتهای است و عبث
تضییع معلومات فطریه است که سرمایه از برای تحصیل علم بمجهولات است
بلکه این مطلب از تتبع کتب سماویه مانند توریه و زبور و انجیل و فرقان
هم معلوم است و از طرق عامه و خاصه هم تصریحات بسیاری از جناب
رسالتماب و از ائمه اطیاب علیهم سلام الله الملک الوهاب در تاکید
ترغیب در تحصیل علم و در مذمت تارکین ان وارد شده است حتی اینکه بعضی
از ابنیا تارک علم را شیطان زاده و افعی زاده نامیده اند و
بعضی دیگر او را ابغض الخلق الی الله و الممقتة فرموده اند و بعضی از علما حکم
فرموده اند بکفر کسی که بداند وجوب تحصیل علم را و از روی عمد ترک کند و
دران ترک اصرار نماید و وجه لزوم تحصیل علم را بر هر مکلف از دو جهة
تقریر فرموده اند اولا از جهة عقل زیرا که عقل هر عاقلی حکم میکند بر لزوم
اجتناب از ضرر و ان لازم دارد علم بمواقع ضرران را بلکه نظر بقاعده
تعرف الاشیاء باضدادها معرفة مواقع منفعة هم لازم است تا اینکه
مواضع معرفة ضرر بعنوان کمال حاصل آید و چون تمام حرکات و سکنات

آن‌اند که از راه شعور و اختیار بوده باشد مثل عروض نفع و خسران است پس
لازم آمد که مکلّف پیش از آنکه حرکت کند و یا سکونی بورزد علم داشته
باشد بترتّب آثار نفع و یا خسران بر آن و از اینجهة است که وارد شده است
که لا تقدّم رجلاً و لا تؤخّر اخری حتّی تعلم انّ فیه رضاء الله یعنی
یکبار تو را پیش و بار دیگر تو را بعقب مگذار مگر آنکه بدانی
که خداوند راضی است و ثانیاً از جهة نقل زیرا که تمامی انبیا که تشریف
آوردند بعد از آنکه بمعجزات و دلائل عقلیّه اثبات نبوّة خود نمودند خدا را
فرمودند امر بتحصیل علم بمراد خدا از آیات و ادلّه عقلیّه و نقلیّه
و نهی از ترک آن کرده و انذار و تخویف شدیدی از آن فرموده و
وجه وجوب تحصیل علم و حرمة ترک آن را هم بیان کردند که چون
خداوند را از ایجاد بندگان و ارزاق ایشان منظوری است که از
عباد باید حاصل شود و آن را شکر نعمتهای خود قرار داده است و مطالبه حصول
آن را از ایشان برخود لازم فرموده بحدّی که هر کس آن منظور را نفهمد
و یا فهمیده بعمل نیاورد جزای هیچ نعمتی از نعمتهای خدا را نداده و

مطلقا شکر آنها را بعمل نیاورده

مطلقا شکر آنها را بعمل نیاورده و از چنین کس خدا انتقام را برخود لازم
فرموده است و چون این خادم شریعة مطهّره اختلافات مختلفین در اصول
و فروع دین از اهل ملل و ادیان و مذاهب را مشاهده نمود و اکثر آنها را
بدون حجة جامعه دید قطع و یقین نمود که از مصدر عزّت و جلال حکیم
حقیقی صادر نشده اند زیرا که اسناد صدور احکام متضادّه و متناقضه
بحکیم حقیقی اسناد قبیح است بلی بلکه آن احکام ناشی از عمل نکردن
بقانونی است که خدا و رسول در امر هدایة بندگان قرار داده اند زیرا که
چنانکه در کتب سماویّه و احادیث رسول و ائمّه تمام امر بتحصیل علم فرموده
قانون حصول علم را هم بیان نموده اند که اگر کسی از آن قانون
علماً و یا عملاً انحراف نورزد بفیض حصول علم بمراد خدا و رسول فائز
خواهد گردید و امّا کسی که از آن قانون انحراف بورزد علماً و یا عملاً البتّة
بآن فیض نخواهد رسید پس لازم آمد که رساله در بیان آن قانون
و در بیان مقدّمات آن نوشته شود که حجّة خداوندی بر همه مکلّفین
بوجه اکمل تمام بوده باشد و احدی را عذری در عدم فهمیدن حجّة
نبوده باشد و مناسب بود که این رساله مسمّی شود بآداب المتعلّمین ولکن

بجهة اشتمال ان بر بیان ان قانون که فی الحقیقة حجة بالغة خداوندیست مستمر
کردم ان را بحجة بالغة و باید دانست که فهمیدن حجة خدارا بالغة
توقف دارد بر بیان ان بنوعی که طالب منصف صادق را کفایة کند
پس در فهمیدن ان دو چیز لازم است یکی از جانب بیان کننده که ان را
بنحوی بیان کند که نقصی دران نباشد و دیگری از جانب طالب صادق
که انصاف دهد در تمامیة ان و اثار انصاف در این کس بر او ظاهر
میشود که احکامی که او برایش بیان کند و دیگری اسناد نقص و یا قصوری دربارش
قادری دران دهد زیرا که درین احکام قطعا راضی باین اسناد نمیشود
بلکه در صدد این برمی اید که طرق بیانات را از کلام او بیرون
نقص و قصور ظاهر کند و ضمیمة هم بان منضم نمیکند زیرا که ضم
ضمیمة در مرتبة ثانیة دلالة بر نقص بیان در مرتبة اولی میکند و
بیان کننده حجة خدارا بر بندگان اولا خود خداوند عالمیان است
چنانکه فرموده است که ان علینا بیانه یعنی بر ماست بیان مراد
بنوعی که بر احدی مراد ما پنهان نماند بشرط که انصاف دهد و

ثانیا

وایضا قوله فلله الحجة البالغة یعنی پس
که از برای خداست حجة رسا
که احدی بر او حجة ندارد و ایضا
فرموده است لئلا یکون للناس علی الله
حجة بعد الرسل یعنی ...

وثانیا پیغمبر اکرم است که در باره او فرموده است فاصدع بما تؤمر یعنی
صفوف مخالفین و منکرین را با انچه مامور بان شده و ابلغ در تکالیف
که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک وان لم تفعل فما بلغت رسالته
یعنی ای پیغمبر برسان انچه را که فرستاده شده است بسوی تو که اگر نکنی
پیغمبری را بعمل نیاورده و ثالثا ائمه اند که در باره ایشان وارد
شده است که هم تراجمة وحی الله یعنی ایشان بیان کنندگان وحی خداوندی اند
و رابعا علمای شریعة غرا اند که در باره ایشان وارد شده است که ان فینا
اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عن الدین تحریف الغالین و انتحال
المبطلین و تاویل الجاهلین یعنی از برای ما در هر زمانی از تابعان ما
عدولی اند که نفی میکنند از دین تغییر بر خلاف ظاهر را که از غلو
کنندگان صادر میشود و لبستن دین داری انچه که از باطل کنندگان
پدید می اید و تاویلات بیجا را که از نادانهای در امر بیان احکام
حاصل میگردد پس اسناد نقص و قصور دربیان حجة خداوندی نمیتوان
داد زیرا که اگر کسی العیاذ بالله این اسناد را بخدا دهد کافر میشود زیرا که نقص

خداوند در کلام خود که حجت خداست بهیچ کس رسالت و کسی را بعد از اخیر رسل رسول خدا حجت نیست و متعرض آیات تمامی انبیای سلف در کتاب ایشان گفته که خداوند منزه است از رؤیت و مبرّا است از نقص و قصور و فساد و شکی نیست که اسناد نقص بفعلی از افعال خدا اسناد نقص است بخدا چنانکه کل عقلا متفق اند بر اینکه اسناد نقص بفعلی اسناد نقص بفاعل ان فعل است و این معنی علاوه از اینکه مصرح به در تمامی کتب سماویه است دلیلش در نفس هر کسی مرکوز است و از هر کسی بر خلافش همه معلوم است و حجتی در عالم ازین رساتر نمی شود که در نفس همه مکلف مرکوز بوده باشد و در فهمیدن ان محتاج بدلیل خارجی نبوده باشد و همچنین کافر میشود هر کاه اسناد نقص بیان رسول و یا بیکی از ائمه داده شود زیرا که اسناد نقص ببیانات ایشان سرایت باسناد نقص بخدا می کند بجهة اینکه خداوند ایشان را ابرار اهل بیان از میان مردمان انتخاب فرموده که الله اعلم حیث یجعل رسالته یعنی خدا بهتر داناتر است که کجا قرار بدهد پیغمبری از جانب خودش را و کذلک اسناد نقص بیان بعد و لے که از جانب ائمه منصوب اند نمی توان داد زیرا که نقص منصوب شدن ایشان از جانب ائمه امر ناشی

ام ام
ام سال

از نه ابرا ائمه است در هر بیان و شکی نیست که تدبیر ایشان ناقص نیست بلکه چون تدبیر مذکور فعل ایشان است اسناد نقص بفعل بان اسناد نقص بحجه ان بزرگواران است و آنهم کفر است پس لازم امد که نفهمیدن حجة خدا را بالغه از جانب طالب علم است که در طلب صدق و انصاف ندارد پس تمامی مختلفین در فهم مراد خدا و رسول از ایات و ادله مگر یک طائفه خلاف صدق و انصاف را بعمل می اورند که بفیض حصول علم بمراد فایز نمی شوند و آن طائفه کسانی اند که راه تقوی و احتیاط را در دست دارند و از ان مطلق تعدی نمی کنند چنانکه خداوند در کلام خود از ان خبر داده است که ان اکرمکم عند الله اتقاکم یعنی گرامی تر شما نزد خدا تقوی دارنده تر شما است پس حال باید عرض کرد مطالب هر یک از مختلفین را بتقوی از خدا هر یک که مطابقه دارد با ان باید ان را متابعه کرد بلکه انچه مستفاد از قران و حدیث می شود این است که هر کس خلاف تقوی میکند خدا او را گمراه می کند چنانکه فرموده ان الله لا یضل قوما بعد اذ هدیهم حتی یبین لهم ما یتقون یعنی خداوند گمراه نمی کند قومی را که هدایه فرموده است

و دل خود را از جهة قبول دلالة ایات و ادله بواسطه صدق در طلب و خوف از خدا قابل نکرده بلکه دور روشنائی تقوی و صدق در طلب داخل نموده بلکه بواسطه با خود و کذر در طلب دل او در ظلمة است و کذلک لازم امد که نفهمیدن حجة خدا را بالغه که این است که معلم صحیح ندارد و یا طالب نیست که معلم صحیح را پیدا کرده از او

و ایضا فرموده است که اتقوا الله حق تقاته یعنی از خدا بترسید حق ترسیدن

نبستند و منتقلین از ایشان هم ابداً علیهم
و نجات نخواهند یافت

تا اینکه بیان کند از برای ایشان چیزی را که بآن تقوی از عذاب خدا بعمل آورند
پس بعد از آنکه طریقهٔ تقوی را بیان فرمود و ایشان قبول نکردند آن زمان
ایشان را گمراه خواهد کرد پس چون خداوند ارسال رسل فرمود و ایشان امر
فرموده مردمان را بتحصیل علم بمراد خدا و نهی و کذا فرموده از تقصیر در آن
و خداوند هم وعده فرموده که هر کس در راه بندگی خدا مجاهده کند و سعی
بلیغ نماید او را هدایت کند چنانکه فرموده والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا و ان الله لمع المحسنین اگر کسی در تحصیل علم کوتاهی کند خداوند
او را گمراه خواهد کرد و تأیید میکند آن را وجوب اجتناب بعد از انذار
چنانکه فرموده که فانظر کیف کان عاقبة المنذرین و ایضاً فرموده که
ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم یعنی خداوند تغییر نمیدهد
در قومی چیزی را تا تغییر دهند آنچه را که در نفس ایشان است مثلاً جماعتی
که بجهل گرفتار اند خداوند ایشان را از آن خلاص نمیکند مگر اینکه ایشان
با انذار انبیا گوش داده و متابعت نموده در پی تحصیل علم بروند و
هم حالت ترک طلب را از خود سلب کنند آن وقت خداوند هم
یاری کند ایشان را و تغییر میدهد حالت جهل ایشان را بحالت علم

و بر ایشان کتابها فرستاد که در آن بیان جمیع احکام است

و یا اسناد عدم حصول علم را ببیان خدا و رسول دهد

اعم از اینکه طلب نکنند و یا طلب از جاهائی که خدا اقرار نداده کنند و یا طلب از آن جاهائی که خدا قرار داده اکتفا نکنند

دیگر که

دیگر آنکه کسانی که خداوند علم بایشان عطا فرموده قدر آن را نشناختند و آن را
بچنگ غولان بیابان از وساوس شیطانی و اهل رابطهٔ نفسانی گرفتار کردند
و عمل را بآن علم مقرون نکردند که بواسطهٔ این آن علم را حفظ کنند چنانکه
لهذا خداوند هم تغییر میدهد نعمت خود را و سلب میکند آن علم را از
ایشان چنانکه جمعی کسانی که خدا بسوی ایشان پیغمبر فرستاد و حجت خدا را
بر ایشان تمام کرد ~~و ایشان~~ تا آنکه حجت خدا را ندانسته اسناد نقص و قصور
و فساد بحجت خدا دادند و ~~از جهت اکمال~~ آن اختراعات چندی نمودند که
بزعم خود حجت خدا را اکمال کنند و بواسطهٔ این در خطره شدند در بیابان
ضلالت و گمراهی و شیطان هم خود را بر قیادهٔ ایشان متمکن کرده در آن
بیابان ایشان را در کمال سرعت میدواند چون جماعت عامه و اشباه ایشان
و ایضاً وارد شده است که التقوی سنخ الایمان یعنی خوف از خدا اصل ایمان است
زیرا که ایمان مأخوذ از امن است و تحصیل آن فرع بودن موجب خوف است
چنانکه کفار کفر و شرک ایشان موجب خوف از خدا است زیرا که کذب است
و اسناد نقص است بخدا و طلب ترفع و قول بمساوات است در میان خدا و اصنام
و اینها همه موجبات خوف است که مکلف در خود می بیند پس باید از اینها اجتناب کنند

خصوصا وقتی که مقرون شود با نذار انبیا از اینها پس هر عقل حکم میکند بتقوی
از خدا وتحصیل ایمان وامن از عذاب چنانکه وارد شد که ایمانک امانک
یعنی ایمان تو امان تو است و اخلاصک خلاصک یعنی اخلاص در توحید
و در ایمان موجب خلاصی تو است و ایضا فوت میشود وجوب اجتناب را بعد
از صدور نهی و انذار قول امام ع کفاک جهلا ان ترکب ما نهیت عنه یعنی
همین قدر در جهل تو کافی است که مرتکب شوی چیزی را که از آن نهی کرده
شده و ایضا وارد شده است که احتط لدینک ما تجد الیه سبیلا یعنی احتیاط
بکن در دین خود مادامی که راهی بسوی احتیاط می یابد و ایضا وارد شده است
که اذا اصبتم بمثل ذلک ولم تدروا فعلیکم بالاحتیاط یعنی وقتی که مبتلا
وندانید حکم آن را این گرفتار شدید بر شما باد که احتیاط کنید و ایضا خداوند تقوی از خدا را
بر اطاعة انبیا مقدم ذکر فرموده چنانکه فرموده است حکایة عنهم اتقوا الله
واطیعون یعنی از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید پس از آن استفاده میشود
که تقوی موجب اطاعت است و ایضا در حدیث وارد شده است که من اتقی
الله عز وقوی یعنی کسیکه از خدا بترسد عزیز وقوی میشود یعنی دارای
دین و در عقل او زیرا دین داری خداوند قوت کاملی باو عطا میفرماید و ایضا وارد شد که
که عقل القوت که بان بار نفس بسته میشود پس وقتی
که تقوی باو منضم شود قوت
عقل بر نفس غالب
شده از ارتکاب
محرمات

فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم یعنی باید
حذر کنند کسانیکه مخالفت میکنند از فرموده خدا از اینکه برسد باشان گمراهی
یا برسد باشان عذاب سخت مثلا جاهلی که در تحصیل علم کوتاهی میکنند و
یا علم را از قانونی که خدا قرار داده است اخذ نمیکنند و یا جاهلان در مقام
تحصیل علم چون حجة خدا را تمام نشناخته اند بلکه آن را ناقص پنداشته اند
اختراعات چندی می نمایند که بزعم خود حجة خدا را کامل کنند باید این جاهلان
باید از این گونه کارها حذر کنند که مبادا در مقام استدلال با مور اختراعیه
گرفتار شوند بیک گمراهی که نتوانند از آن خلاص شوند پس در امر دین
خود متحیر شده گمراه میگردند و فی الحقیقه این آیات واحادیث در خوف از
خدا و در حصول هدایت وایمان وعقل کاملی دارند زیرا که در اینها تهدیدات
بگمراه کردن خدا کسانی را که خود را از خوف از خدا عاری کرده باشند و کوتاهی
آن در طریق مخالفت خدا و رسول داخل شده باشند با اینکه گمراه کردن خدا عذاب است
بسیار سخت و مطلق عذاب هلاکت است و آن نهایت خسران است و جدی کسب
طبیعت میدان ندارد زیرا که غایت سعی ساعیان بجهة خلاصی از خسران است پس
کسیکه از خوف از خدا خود را عاری کند و یا آن را در خود کامل نکند که کوتاهی

واستنکاف میز نمایند از قبول
کارهای خدا و از رضا
دادن بانها و از تحمیل نمودن
و خود را در زیر بار آنها
تمکین کردن ندهند و امتناع
می نمایند از اکتفا کردن بادله
که خدا و رسول در هدایت قرار
داده اند و اختراع میکنند
ادله چندی در مقابل ادله
منصوبه از جانب خدا و رسول

و با دران سستی

14

از جهت بر خدا در علم و در عمل نجات یابد و در به استدلال بادله مخترعه مردود قطعی

هلاک می‌شود زیرا که اگر استدلال بحجه تحصیل وصول بنفع و اجتناب از ضرر الات

پس ان در خوف از خدا که ناشی است از انذار انبیا و از اجتناب از اختراع ادله

حاصل است زیرا که هر قدر که در استدلال باین ادله مخترعه تعمق کند بخوف دیگر

که فوق از خوف از اضلال خدا بوده باشد نخواهد رسید و کسیکه خود را از راه

خوف از خدا که خارج کند نمی‌تواند باستدلال بد با خود حاصل کند که ا اجتناب

ازان از برای او ایمان بوده باشد زیرا که ایمان حاصل نمی‌شود مگر بعد از

انذاری که موجب خوف از خدا بوده باشد و از اینجهة است که چون از غیر

خدا تهدیدی صادر نشد که موجب خوف و موجب ایمان بوده باشد خدا

فرموده که سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بما اشرکوا بالله ما لم

ینزل علیکم سلطانا یعنی زود است که بیندازیم در دلهای کسانی که کافر شدند

خوف کافر را

بانذار ما و بخوف از ما که سلطان و ادله و دعیان فرستادیم و شریک

گردند در خوف از ما خوف از کسی را که سلطان و ادله و داعی نفرستاده

زیرا که اگر که خدای دیگر بود بایست که از ایجاد منظوری داشته باشد و

ان راهم بایست مطالبه کند خصوص با ملاحظه بودن او محتاج زیرا که ایجاد خالی از

ترک احتیاج لازم است ترک افتاده است و نمی‌شود که وجه ایجاد خالی از

حجة و احتیاج

حجة و احتیاج بوده باشد زیرا که فرض خلو وجه ایجاد از هر دو فقد ذات

~~زیرا که جمع مابین نقیضین محال و رفع و جمع مابین متناقضین محال~~

و اینکه وارد شده است که من کان له عقل کان له دین یعنی هر کس که عقلی

دارد دین دارد زیرا که عقل ~~...~~ از حکیم تجویز نمی‌کند و از این

~~...~~ کند عقل خود را فاسد کرده و متابعه هوای نفس را نموده

و در دل او بعضی از علل محکمات امور مبهم رسیده و از ادله و حجج

خارج گشته و نفس خود را هرزه گرد کرده و باین نفس را انتقال عقل

نه بسته و چنین کس را عقلا داخل اموات شمرده اند و تکثیر بسیاری

ازان فرموده اند پس چون از غیر خدای واحد مطالبه و تهدیدی و

امر و نهیی نشد معلوم شد که خدای دیگری نیست و مثل این گفته می‌شود

در کسانی که در مقابل ادله منصوصه از جانب خدا و رسول اختراعی

نموده متابعه آنها را کرده و بر غیر خدا لازم دانسته اند زیرا که از

جانب غیر خداست پس خوف و ایمان را نشاید بلکه خوف از آنها

خوف کافر است که شریک کرده اند مخترعین آن را با خوف از خدا

و کذلک ایمان بان مخترعات هم ایمان کافر است که شریک کرده اند

با ایمان با بجهة اینکه معلوم شد که هر کس بهمه از مقتضای خوف از خدا فارغ شده در پله استدلال برود که حق را بخواهد طالب حق نیست زیرا که طلب حق را از ادله فرع مطالبه خالی است طلب را از ادله منصوصه و داخل در غیر خدای واحد حاصل نیست زیرا که ادله مخترعه از جانب او نیست پس چنین کس طالب ابطال حجه خداو رسول است در مقام اتمام حجه بر نفس و شیطان است در مقام تحصیل رضای خالق هم نیست باشد با اینکه ثمرهٔ ایجاد تحصیل رضای خالق است علاوه اینکه اهل تقوی کرده دفع خیالات فاسده است و خیال اختراع ادله کرده توهم کرده لشافعی حجه خداوندی را تمام و اسناد نقص تحجه خدادادن است که از قسم خیالات است پس از برای مستدل خوف از خدا بیشتر لازم است زیرا که او کرده اینکه حق را از ادله پیدا کند بدروی داخل میشود که شاید در اینجا بیاید و مهر سخن گوش بدهد پس باید اولا تفرقه داشته باشد در میان ادله منصوصه و ادله مخترعه تا اینکه در ادله مخترعه داخل نشود و این بقوهٔ تقوی از خدا میشود زیرا که ترک تقوی موجب قبول خیالات فاسده است و در جهت این است که شیطان بمستدل میگوید که چرا اطاعه میکنی اطاعه فرع معرفت است و هنوز استدلال تمام نشده است که معرفه حاصل شود این است میگوید

حساب که عبارة از

وگفته شریک بودن بخدا در انشاء ادله وگفته

تا الدوام

ع الدوام الفاء شبهه هم میکند و نمیگذارد که مستدل خلاص شود پس خداوند بجهة اینکه مکلف در حال تکلیف معطل نماند و وجه ایجاد در زمان تکلیف مهمل نباشد اول امر بتقوی فرموده و بعد از آن امر باستدلال کرده در جائی که استدلال لازم است و زیرا که در همه جا ~~جائی~~ که استدلال لازم نیست بلکه لازم است که اکتفا شود باسلام و تسلیم در جاهائی که حکم خداوند رسیده است و وجه آن معلوم نیست و از اینجهة است که خداوند اسلام را دین حق قرار داد که ان الدین عند الله الاسلام ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الاخرة من الخاسرین یعنی دین نزد خدا اسلام و قبول احکام او است بدون دل تنگی و فهمیدن حقیقه آن را از ادله پس کسیکه طلب کند غیر از اسلام دینی یعنی قبول نکند احکام خداوندی را اگر بعد از مطابقه کردن آن را با آراء و دید یعنی بواسطه استدلال که اگر آن حکم مطابق استدلال او شده باشد قبول میکند و الا رد میکند خداوند ابدا از او قبول نخواهد کرد و در آخرة هم از جمله زیان کاران خواهد بود و تایید میکند این مطلب را آیه دیگر که فرموده است فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما یعنی قسم بپروردگار تو که ایمان نمیآورند مگر اینکه

ارای اگر مطابقه کنند ملل و ادیان و مذاهب مختلفه شود که در عالم را برای و دیده و لکن نفعا نون استدلال از ادله منصوصه از خدا و رسول پس ~~ا~~ اینکه مطابق شد با ادله مذکوره آن سو متابعه میکنند و باقی را رد کنند ضرر این لازم نخواهد داد و لکن بشرط که در ... حال از قانون تقوی و احتیاط خارج

بوده باشند با این حال که هر وقت که نزاعی در میان ایشان پدید اید تو را حکم کنند
در میان خودشان پس بعد از انکه حکم فرمودی نیابند در دل خود تنگی از ان
و تسلیم کنند از برای احکام صادره از تو صه تسلیم کاملی ان وقت معلوم است
که احکام تو را احکام خداوندی میدانند بلکه هرگاه در تعقیب اولا در تقوی
داخل شود توفیق می یابد که در استدلال از قانون خداوندی خارج نشود
و در جائی هم که دست رسد بوسیله استدلال بفهم حقیقه ان نمیرسد اسلام و تسلیم
کند از برای تدابیر خدا و رسول چنانکه فرموده ان تتقوا الله یجعل لکم
اقدا انکم یعنی اگر خداوند را یاری کنید در حصول مرادش از ایجاد و از تکلیف
اگر چه بتعقل بعض از احکام او بوده باشد خداوند هم شما را یاری خواهد کرد
پس خداوند که اولا امر بتقوی فرموده در قول حق که فاتقوا الله و اطیعوا
هرگاه اولا تقوی را در خود کامل کند خداوند او را توفیق میدهد که
در استدلال خطا نکند و در اسلام و تسلیم کوتاهی ننماید و مصداق این ایت
در دلالة برای مطلب ایه دیگر که فرموده است الله ولی الذین امنوا یخرجهم
من الظلمات الی النور یعنی خداوند متوجه شونده است کسانی را که
ایمان بوجه پروردگاری که پادشاه و معبود است اورده اند بیرون می اورد

و در حدیث هم وارد شده است که انکم
لا تکونون صالحین حتی تعرفوا و لا تعرفون
حتی تصدقوا و لا تصدقون حتی تسلموا ابوابا
اربعة لا یصلح اولها الا باخرها ضل
اصحاب الثلثة و تاهوا تیها بعیدا
و خبر دیگر انا مبینا یعنی شما فایز
دخول بهشت نخواهید شد مادامیکه
معرفت بخدا و رسول و ائمه و معرفت باحکام صادره
از ایشان از ادله که تفسیر فرموده اند بهم
نرساند و این معرفت برای شما حاصل نمیشود
تا اینکه تصدیق بکنید صحت تدابیر
ایشان را در هر بیان مراد از
ایات و ادله که منصوبه اند از نزد ایشان
و این تصدیق شما را حاصل نمیشود تا
قبول بکنید تدابیری را که از ایشان در
تبلیغ و بیان بعمل امده است چاره
در اینکه اول انها که صلاح دخول
بهشت است اصلاح نمی یابد مگر با خر انها
که تسلیم و قبول صحت تدابیر ایشان
و عدم اسناد نقص و قصور و فساد
به بیانات ایشان است گمراه شدند

اصحاب ثلثه یعنی کسانی که
بسبب نقص و قصور در تبلیغ
احکام از اداره رسول و اوصیاء او
دور از ادله ایشان تبلیغ
رسول را بر تسلیم نکردند
مراد و قبول بنمودند و پیرو
بیان مراد ایشان را
حیران شدند در بیابان
گمراهی ایشان

ایشان را از تاریکیهای جهل و نادانی و داخل میکند ایشان را در روشنائی علم و دانائی
بلکه میتوان گفت که هر کس خوف از خدا را در خود کامل نکرده در استدلال داخل شود
بسوء ظن بخدا و رسول و امام گرفتار خواهد شد با اینکه حسن ظن بخدا از شرط اعظم
از شرایط حصول علم است و خداوند معلم حقیقی است و رسولان را از جهة تعلیم
بسوی خلقان فرستاده پس هرگاه و عقل را در ایشان اله قبول قرار داده که احکام
از خدا و رسول در بیان مراد برسد قبول کند چنانکه و بفهمد نه اینکه عقل
میتواند که احکام اختراع کند چنانکه فرموده اند که العقل اله اعطینا ها لمعرفة
العبودیة لا لدرک الربوبیة پس هرگاه مکلف در بیان احکام بمعلم حقیقی
گمانش نیک نبوده باشد و اسناد نقص و یا قصور و یا فسادی به بیان او
دهد چگونه میتواند که اکتفا به بیان او کند پس اسناد نقص به بیان معلم حقیقی
از سوء ظن باو است و لکن معلم حقیقی قانونی بجهة تعلم قرار داده است
که کسی که ان قانون را اندانند و با ان عمل نکنند گمان نیک بمعلم حقیقی بهم
نخواهد رسانید و بفیض حصول علم فایز نخواهد شد پس کسیکه بواسطه خیالات
فاسده که ناشی از عدم تقوی کامل است در سوء ظن بخدا داخل شود ابدا قبول
تدابیر خدا و رسول را قبول نمیکند و در یکیه برار دو دیده داخل خواهد شد

و بیانات خدا و رسول را بنقص استناد خواهد داد و از جهة اکمال ان بزعم خود
خبر عائد خواهد نمود با اینکه در حسن ظن بخدا رخصت است چنانکه جناب امیر ع
با امام حسن ع فرمودند که حسن الظن یدفع عنک نصبا طویلا یعنی حسن ظن بخدا
و رسول ترا براحت می اندازد و از تو زحمات بسیاری را دفع میکند و در
وصایای ان بزرگوار بامام حسن ع مذکور است که بدان ای فرزند که محبوب تر
نزد من این است که بسوی جنگ بزنی بتقوی از خدا و ترک تصید معارف و
اکتفا کنی بچیزی که خدا واجب کرده است از پیروی کردن انبیا و تسلیم
کردن از برای خدا و رسول و عمل کردن بطریقه صالحان سلف زیرا
که ایشان ترک نکردند نظر کردن را چنانکه تو میخواهی و ترک نکردند
تفکر را چنانکه تو هم میخواهی ولکن اخر کار ایشان این شد که بهر چیزی
که معلوم شان بود تمسک جستند و بهر چیزی که مشکل بود خود را از انکه
داشتند و داخل نشدند بلکه اسلام و تسلیم از برای خدا و رسول در انها
نمودند و اگر بخواهی که داخل شوی در استدلال پس در کمال احتیاط بوده باش
پس معلوم شد که تقوی و احتیاط در مرتبه اولی واقع شده است و استدلال
در مرتبه دوم بلکه استدلال بعد از اسلام و تسلیم است اهم است بلکه باید

که مستدل از اسلام
و تسلیم عاری نباشد

که مستدل از اصل اسلام و تسلیم عاری نباشد چه قبل از استدلال و چه بعد از
استدلال و کسیکه مرعات این مرتبه را نکنند طالب حق نباشد بلکه در مقام
ابطال حق و اظهار حجة خدا و رسول است و در مذمه ایشان است قول خدا
که و خسر هنالک المبطلون یعنی ضرر کرده اند درین مقام باطل کنندگان و
از انجمله است که در مدح جناب صاحب الزمان علیه السلام که در اخر الزمان ظهور
میفرماید و همه مذاهب را یک مذهب میکند وارد شده است که انه جامع
الکلم علی التقوی یعنی همه سخنان را از عالم بر طرف میکند مگر سخنانی را
که ناشی از تقوی از خدا بوده باشد که ان را می گذارد و مردمان را بان
جمع میکند و کسانیکه در اسرار مجاهده با نفس و شیطان سیرها کرده اند
فهمیده اند که نفس از هیچ چیزی اینقدر استنکاف ندارد که از قبول
تابعیة حجة خدا و رسول دارد زیرا که اگر تابعیة حجة را قبول کند
لابد که خود را از ریاسة خاصه از جمع کردن کلمات فضولیه و اظهار فضیلت
بواسطه انها نمودن منع کند و این منع عقال است که بر پای نفس گذاشته
میشود و نفس ابدا راضی نمیشود که حبس شود و لهذا از جهة خلاصی از ان حیلها و مکرها
در استناد نقص و قصور و فساد بحجة خدا پیدا کند زیرا که اگر این استناد را بحجة

زیرا که خداوند اسلام را اگر چه
این دین خود قرار داد که هر
کس از استدلال عاجز باشد
بواسطه ان معرفة خود را از قبول
اجمال داشته باشد و در
انکار داخل نشود که کافر شود
پس

تخلیه کند از جمع شبهاتیکه در او
جمع شده اند و تخلیه کند خود را
بفهمیدن قانونیکه خدا و رسول
قرار داده اند و عمل را بقول
کند با بنا داری در کمال صعوبت است
نظر باینکه بان شبهات بسر نماینده
و اگر خلایق را اهم بر ان می بینند و
استبعاد هم دارد از بودن اکثر خلایق

خداوند هم نمی‌تواند که اختراع کلمات فضولیه را نماید و بکوشد ان ابطال حجة
خدا که رأس حکمت است بکند بکند به انکه نفس چنان نیست که بالمره از تقوی عاری
شود و ادعای تقوی ننماید چون دانسته است که اگر گاه داخل در تقوی نشود
نمی‌تواند که در تمامیه حجة حیله نماید پس از راه تقوی حیله میکند و آن
حیله را داخل در تقوی میکند که بتواند حجة خدا را و دیگران را فریب
دهد و این شیطان خناس است که در سینه‌های مردمان جا دارد و از راه طاعة
ایشان را داخل در معصیة میکند پس کسیکه مجاهده کامله با نفس خود کرده و خدعه
نفس را فهمیده خواهد دانست که مجاهده با او در دفع خیالات فاسده
نمودن و او را در اکتفا بحجة خدا و رسول وادادن از اعظم مجاهدات و از اشرف
قربات است و چون مجاهده کامله با نفس و شیطان کند از خوف کاذب هم
نجات خواهد داشت و شیطان در افکار باطله داخل و داخل شده با او همراهی
نمی‌کند چنانکه خداوند از آن خبر داده است که ان الذین اتقوا اذا مسهم
طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون و اخوانهم یمدونهم فی
الغی ثم لا یقصرون یعنی بدرستیکه کسانی که از خداوند خوف صادق و کامل
دارند اهلی که شیطان قدری با ایشان نزدیکی کرد خبردار می‌شوند و هیچ
با او همراهی نمی‌کنند و هم در کلمات فضولیه که باطل کننده حکم الهیه اند

ازان راهی که نشناسند

داخل

داخل نمی‌شوند بلکه بر می‌گردند و تمسک می‌زنند بادله منصوصه از نزد خدا و رسول
و بان اکتفا می‌کنند پس در کمال بینائی می‌باشند و اما کسانیکه اخوان شیاطین اند
و تفرقه میان ادله منصوصه و مخترعه ندارند همینکه شیطان ادله مخترعه را
بخواطر ایشان داد قبول می‌کنند و ادله منصوصه را ترک می‌کنند و در
مراعات و محافظة ادله منصوصه کوتاهی می‌کنند پس شیطان هر قدر که ایشان را
در ان ادله مخترعه و مطالب فضولیه داخل میکند با او داخل می‌شوند
و کوتاهی هم در دخول در انها نمی‌کنند و اگر کسی گوید که علما فرموده‌اند که اصل
در اشیا اباحه است و مادامیکه علم بحرمة بهم نرسد اصل اباحه باطل نمی‌شود
گوئیم که علما درین مسئله اتفاق ندارند زیرا که بعضی حکم بتوقف و
اصل احتیاط قائل شده‌اند و استدلال فرموده‌اند بقول خدای تعالی که و لا تقف
ما لیس لک به علم یعنی پیروی مکن چیزی را که علم بجواز ارتکاب آن نداری
علاوه اینکه در علم بحرمة کفایه میکند وجه نهی که معارض نداشته باشد نظر
بحدیثی که فرموده‌اند کفاک جهلا ان ترکب ما نهیت عنه یعنی در جهل تو
همین قدر کافی است که مرتکب شوی چیزی را که نهی از ان رسیده و معارضی
برای ان بتو نرسیده است و الیقین سخن در جائی است که اصل اباحه

و در حدیث وارد شده است که لو ان الناس
اذا ما جهلوا وقفوا و لم یجحدوا لم یکفروا
یعنی اگر مردمان وقتی که ندانند توقف
کنند و انکار انچه دارند از حکم بنفی و
یا اثبات کافر نمی‌شوند
و این حجة دلالت است که قائلین بتوقف
گفته‌اند و در تحقیق آن گفته می‌شود
که توقف بر فرض جواز در جائی است
که حکم بر نفی و اثبات معلوم نباشد و اما
در جائی که معلوم بوده باشد پس اگر گاه توقف
شود موجب لغو در معلوم خواهد شد و اقوم است

دران جا راه ندارد چون جمع مابین ضدین و جمع و رفع متناقضین که
حکمی نسبت رضا به حکیم بان تعلق بگیرد بلکه اگر کسی چنین تجویز کند لازم
اید که رضا و کراهة از افعال برداشته شود و ان محال است بلکه قائل
قول بان محض کفر است چنانکه گفته میشود که معنی اسلام که دین
خداست قبول رای خداست در احکام و تکیه برای و دید خود کردن ضد
ان است پس جمع ان در موضوع واحد محال است پس اگر کسی در حکمی
حکمی از احکام اعتماد برای و دید خود کند و با وجود ان ادعای اسلام
کند ادعای باطلی کرده است و هر محالی را طالب شده است مگر اینکه
رای او ناشی از ادله شده باشد که از جانب خدا و رسول منصوب
بوده باشد که مال ان راجع باسلام خواهد بود و اما کسی که ادله را
که خدا و رسول نصب نموده باشند اختراع کند و از ان حکمی استنباط کند و
بان اعتماد کند پس از اسلام خارج خواهد بود اگر چه از دیگران باد
رسیده باشد که ان ادله بمراد خدا و رسول می رسانند زیرا که بواسطه
گفتن مردمان که سندی از خدا و رسول نداشته باشند ان ادله مخترعه
از اختراع خارج نمی شود زیرا که ادله دیگر که منصوبه اند با انها

معارضه دارند بنوعی

از ایشان بسوی بعضی کسان میفرستادند
از جهة غروری که دارند و فریبی که از
ملاحظه کمال سعة رحمة خدا و غفاریت خدا
که دارند و هر گاه معلوم است که خدا بعنوان حتم و لزوم
که بکنند نمی کردند ولکن بعنوان اختیار
و تکلیف خواسته که بوده باشد پس بگذار
ایشان را بالاتجه اقدام کنند و کیفیة این
نخواهیم ایشان را منع کنیم که کوشش
بیهوده بسوی ایمان کونهار کسانی که
ایمان باخرة ندارند و خوشنود شوند
بان و جمع کنند انچه را که شیاطین
جمع کرده اند و خوش این همان است که
مذکور شد که علم بامتناع جمع مابین ضدین و رفع و جمع مابین متناقضین از معلومات اولیه است علاوه اینکه ملاحظه لذت و کراهة برهان امتناع جمع و رفع افزوده شده است

و یا دیگری اختراع کرده و
او بدون تحقیق قبول کند

معارضه دارند بنوعی که جمع رانشاید پس در چنین وقتی اگر کسی گوید که خدا
و رسول کجا بهدایه خلقان ادله نصب ننموده اند کافر شده است و اگر
گوید که نصب فرموده است ولکن قاصر است ان ادله کفایت در هدایه نمی کند
کافر شده است و اگر گوید که قانونی از برای تفرقه مابین ان ادله
منصوبه و غیر ادله دیگر که مخترعین نصب خواهند کرد نگذاشته است
کافر شده است و اگر گوید که قانون گذاشته است ولکن ما نتوانستیم تفرقه
کنیم پس اگر عجز از تفرقه دارد مانند کسی که قدرت بر تحصیل علم ندارد
بجهة کوری و یا ناخوشی دیگر پس او در این تکلیف داخل نیست و اگر عجز
ندارد و یا اینکه بسیاری حدوث شبهات را عذر خود قرار داده است
پس کاذب است زیرا که بسیاری حدوث شبهات مانع حصول علم نیستند
بلکه چنین کس مانعی از نفس خود دارد که بغیر اسباب خوابیدن عقل
در او پدید امده است که وجهی را از انها تخلیه نکرده است که انها
مانع حصول علم او شده اند زیرا که حصول علم فرع سلامة عقل است و
در این مطلب علما اخلاق اتفاق دارند و اشاره به مواضع
سلامة عقل را و بعبارة اخری موجبات فساد عقل را در این رساله

ذکر خواهیم نمود و کسانیکه تخلیه از موانع مذکوره ندارند در گمراهی بسیار
بزرگ اند چنانکه خداوند از آن خبر داده است در قول خود که من یرد
الله فتنته فلن تملک له من الله شیئا اولئک الذین لم یرد الله
ان یطهر قلوبهم یعنی کسانیکه خدا اراده دارد که ایشان گمراه
بوده باشند تو ای پیغمبر ابدا نمی توانی ایشان را از آن گمراهی خلاص
کنی ایشان جماعتی اند که خود را از موانع قبول قانون هدایه
خالی نکرده اند و اراده خداوندی هم قرار نگرفته است که بدون
تخلیه ایشان بهدایه برسند و این معنی معلوم است که خداوند از ارسال
رسل و انزال کتب را که به هدایه خلقان فرموده و ازاحة علتها را
در تکلیف فرموده چنانکه دلالت دارد بر آن قول امام علیه السلام در دعای عدیله
که ازاح العلة فی التکلیف پس اگر مانع از جانب خود مکلف نبوده
باشد که آن مانع عبارت است از عدم تخلیه چگونه اراده خداوندی
تعلق میگیرد بگمراهی ایشان با اینکه این دو اراده ضد یکدیگر اند
و از حکیم حقیقی جمع بین الاضداد صادر نمی شود اما مراد خداوند
از آیه مذکوره این است که چون خداوند قرار داد دین خود را در اسلام

دلیلم

و تعلیم از برای احکام صادره از رأی خود و مکلفین اسلام را در گمراهی کار
نکردند و بواسطه آن گوش دادند بسوی شبهات و وساوس و خیالات
فاسده که ناشی از افکار باطله شیاطین جن و انس اند و آنها را
در دل خود برابر ادله منصوصه از جانب خدا و رسول که به هدایه خلقان
بود بیشتر دادند و اکتفا بآن ادله منصوصه نکردند و آنها را بنقص
و قصور وصف و نسبت دادند و بجهة اکمال آنها ادله چندی اختراع
کردند و بآنها اعتماد کردند پس گمراه شدند و خداوند هم اراده فرموده
که از آن گمراهی خلاص نشوند مادامی که تخلیه از آن افکار باطله و از
آن ادله مخترعه ننمایند پس در چنین وقتی پیغمبر رؤف رحیم و رحیم
هم اگر چه بخواهد که ایشان را هدایه کند نمی تواند زیرا که قرار خداوندی را
کسی نمی تواند باطل کند بلکه آن بزرگوار هم بواسطه قبول قرار خدا
خدا را بنده حکم میکند و نزد او بسبب تفویض میجوید و اگر کسی گوید که
اعمال قوه فکریه را در استنباط احکام و اعتماد بر آن و دین خود نمودن
و ترجیح بعضی از احادیث را بر بعضی دادن از ائمه علیهم السلام رسیده است گوئیم
چنین است و لکن کسانیکه اعتماد بر آراء و دین خود دارند تعالیم [illegible]

که از ائمه علیهم السلام در رفع اختلاف ما بین احادیث وارد شده است وسوسها کرده اند
بحدّی که شفا از انها حاصل نمی شود پس در نزد ایشان احادیث علاج هم
محلّ اعتماد نیستند بلکه منحصر کرده اند علاج را بآرای و دید خود با اینکه آرای
و دید ایشان هم محلّ اعتماد نیست زیرا که اعتماد بحصول علم است بمراد خدا و
رسول از کلمات ایشان و بواسطه وسوسهای مذکوره باب علم را بالمرّة
مسدود کردند و این هم یکی از ادلّه صحیحه صدیر است که سابقا ذکر شد که
صلاح دخول بهشت حاصل نمی شود مگر بمعرفة وان حاصل نمی شود مگر بتصدیق
بصحّة تدابیر خدا و رسول در بیان احکام و تصدیق مذکور هم حاصل نمی شود
مگر باسلام و تسلیم از برای تدابیر ایشان بلکه قرآن مجید هم دلالة دارد
بر صدق این حدیث چنانکه وارد شده است که شیطان انّه لیس له
سلطان علی الّذین امنوا و علی ربّهم یتوکّلون انّما سلطانه علی الّذین
یتولّونه والّذین هم به مشرکون یعنی شیطان تسلّط ندارد بر کسی که
ایمان دارند باینکه خدا و رسول و ائمه در مطلب تبلیغ و بیان احکام
کوتاهی نکرده اند و آنچه کفایه می کرد فرمودند و توکل و تسلیم بر خدا
کرده اند دران تبلیغ و بیان آورده این است و جز این نیست که تسلط شیطان

بر کسانی است

بر کسانی است که شیطان را متولی امور خود قرار داده اند و بعد چیزی که
بخواطر ایشان میرسد آنرا اعتماد می کنند وان را سند و دلیل خود میدانند
و اگرچه بواسطه انها بمحکمات امور هم صدمه وارد اید و ایشان کسانی اند
که شریک کرده اند شیطان را با خدا در بیان احکام زیرا که خدا و رسول
در بیان احکام فرموده اند که هرچه بخواطر شما جلوه کند متابعت نکنید مگر
بعد از عرض کردن انها را بمحکمات امور که حجّه و احجّه خداوند پس اگر
مطابقه کرد قبول کنید والّا قبول نکنید چنانکه دلالة دارد بر این مطلب
قول خدا تعالی که هو الّذی انزل علیک الکتاب منه ایات محکمات هنّ
امّ الکتاب واخر متشابهات فامّا الّذین فی قلوبهم زیغ فیتّبعون
ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الّا الله
والرّاسخون فی العلم یقولون امنّا به کلّ من عند ربّنا و ما یذّکّر الّا اولو
الالباب یعنی خداوند نازل فرموده است بر تو کتابی که مطالب ان بر
دو قسم است بعضی از آن مطالب محکمات و واضحات اند که انها امّ الکتاب اند
زیرا که حجّة خداوند اند که خدا الله اینکه حجّة او بر همه کس تمام بوده باشد
انها را واضح فرموده است و مابقی را مشکلات و متشابهات فرموده است

که امتحان کند بندگان خود را در علم و عمل بآیات واضحات و در رسوخ و عدم رسوخ
در آنها پس کسانی که رسوخ نکرده اند در علم و عمل بآنها و در دل ایشان
زیغ است یعنی بواسطه شهوات نفسانیة و افکار باطله و وساوس شیطانیة
اعتمادی بآن محکمات ندارند بلکه میلی بابطال آنها که فی الحقیقه حجة
بالغه خداوند اند دارند آن جماعة متابعه می کنند متشابهات را و
طلب می کنند بواسطه پیروی آنها کجی و گمراهی در امر دین و در امر بیان مراد
خدا و رسول او طلب می کنند تاویلات آنها را و مادامی که تاویلات را
نفهمند دلهای ایشان آرام نمی گیرد بلکه بواسطه نفهمیدن اراده می کنند که
باطل کنند محکمات امور را که حجة بالغه خداوند اند و حال آنکه نمی دانند
تاویل آنها را مگر خدا و آنانی که در علم و عمل بمحکمات رسوخ کرده اند
و بآنها حجة خداوندی را بر نفس و شیطان بلکه بر جمیع خلقان تمام دانسته اند
چندان در مقام فهمیدن متشابهات نمی باشند بلکه بهمان محکمات اکتفا
دارند پس اگر در متشابهات داخل شوند بعد از اتقان علم و عمل بمحکمات است
و هر گاه بعد از دخول در متشابهات علم بمراد خدا از آنها حاصل کردند
خدا را شکر می کنند و الا بهمان محکمات اکتفا کرده در متشابهات تسلیم

وتسلیم

وتسلیم کرده بهمان اکتفا میکنند و دل خود را بهمان اسلام که توکل بر خداست آرام میدهند
بآنها این قرار خداوندیست در تحصیل علم از کلمات خدا و رسول و ائمه علیهم پس کسانی
که قراری برخلاف آن داده اند فی الحقیقه خود را با خدا در بیان مراد خدا
شریک کرده اند و این شرک موجب تسلط شیطان شده است بر ایشان که هر چیز را
که بخواطر ایشان میدهد پیروی می کنند پس اگر آنچه حجة خداوندی را بر همه خلقان
بواسطه محکمات امور تمام می دانستند و عرض می کردند متشابهات امور را از
آن چیزهائی که بخواطر ایشان خطور می کند بر محکمات امور از تسلط شیطان
بر ایشان و از شریک قرار دادن خود را با خدا در بیان مراد خلاص می شدند
و در جای دیگر هم خداوند اشاره بجاهی از خطوات شیطان بواسطه دخول در اسلام
و در توکل بر خدا فرموده است که یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة
ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین یعنی ای کسانیکه ایمان
بخدا و رسول دارید داخل شوید همه شما در اسلام و تسلیم و توکل بر خدا و رسول
و در بیان کردن احکام و پیروی نکنید افکار باطله نفسانیه و وساوس شیطانیه را
که شیطان بواسطه آن حجة خدا را بر شما ناقص می نماید و شما را بخوف کاذب
داخل می کند و بسبب اختراع امور جدیده رهنمائی می نماید که از راهی که نمی فهمید
شما را با خدا شریک هم کرده اند و هر کس شرک برد با خدا داخل شود ابد از استکبار

نمی شوند چنانکه فرموده است که من اشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة یعنی کسی که خود را
و یا دیگری را با خدا اشریک کند چه در ذات خدا و چه در صفتی از صفات خدا
پس بتحقیق که خداوند حرام کرده است براو بهشت را و کسانی که مبلغ علم
ایشان کوتاه است و در فهمیدن مراد خدا و رسول و ائمه علیهم السلام از کلمات
ایشان ید طولائی ندارند خیال می کنند که مراد از شرک در آیه مذکوره
شرک در ذات خداست و نفهمیده اند که شرک در صفتی از صفات خدا
و در شأنی از شئون او هم داخل در شرک است مثلا جماعة عامة بواسطه
استدلال بالاجماع که سندی از خدا و رسول ندارد بلکه معارض بسیاری از
ادله عقلیه و نقلیه وارده داخل شده اند در شرک با خدا و رسول در
بیان مراد خدا از آن راهی که نفهمیده اند و این جمع ما بین النقیضین است
که احدی از عقلا آن را تجویز نمی کند زیرا که عقل فارق ما بین حق
و باطل و صدق و کذب است پس حکم بصحة هر دو محال است و حکم ببطلان
هر دو محال دیگر و حکم بصحة یکی دون دیگری صحیح است ولکن بعد از
توفقه ما بین متعلق صحة و متعلق بطلان پس کسی که توفقه ما بین ندارد
اخلاص بعمل و یا در توفقه اخلاص بعمل نیاورده خلط میکند میانه
انها و کسیکه خلط میکند طالب صادق نمی باشد و این کذب در طلب

حجة خطاست براو
دو وجه بطلان او است

حجة خطاست براو و موجب هلاکة اوست و خدا و رسول هم از آن خبر داده اند
چنانکه خداوند از شیطان حکایة فرموده که گفته است همه بندگان تو را اگمراه
میکنم مگر کسانی را که اخلاص در علم و عمل داشته باشند و در حدیث از
جناب امیر علیه السلام وارد شده است که لیس طالب الدین من خلط او خبط یعنی
کسیکه خلط میکند ما بین امور متضاده و متناقضه و اعتقادات خود را
از جمع ما بین الضدین و از رفع و جمع ما بین المتناقضین خالص نمیکند
او طالب دین نیست و اگر ادعای طلب دین کند در ادعای خود کاذب است
و وجه خلط و عدم اخلاص این است که در حدیث وارد شده است که من تعمق
لم ینب الی الحق یعنی کسیکه فرو رود در شبهات بر نمی گردد بسوی حق
زیرا که کسانی که در استدلال داخل می شوند خیال کرده اند که هر قدر در
شبهات بیشتر فرو می روند تحقیق ایشان زیاده می شود و نفهمیده اند
که هر کس تعمق در شبهات نماید راه خلاص را بر خود می بندد مانند
دود قز و نفهمیده اند که بر خداوند واجب نیست که حل همه مشکلات را
که نفس و شیطان وارد می آورند بنماید تا اینکه حجة او بر خصم تمام شود
بلکه خداوند در اتمام حجة اکتفا بیک برهان یا دو برهان می نماید که

زیرا که چنین کسی که خلط ما بین امور دارد
و تمیز ما بین آنها نمیدهد که حب خود را با یکی
بیکی و بغض خود را بدیگری مشغول کند و دل او
حب و بغض اخلاص بعمل او و رد ندارد
دلش مرده است و دل مرده جز آنکه بغیر
آتش ندارد زیرا که دل چون پادشاه
بدن است مردن او موجب مردن سایر
جوارح است پس مطلقا حیاة در او نمی باشد
و همین دلیل است بر اینکه عقلش باطل
شده است زیرا که عقل عقال است
بر پای نفس اماره از اشتغالی که منع
کند از دخول در خلط و خبط و سایر جنود
جهل چنانکه وارد شده است که من
فقد العقل لا یقاس الا بالاموات

اوضح در نزد او شان بوده باشد می باید اگر چه دلیلهای خداوندی فراوان است و

بلکه ناکافی تر لا انه یصفی در هر چیزی دلیل کاملی است برای خدا ولکن در

مقام اتمام حجة لازم نیست که همه را بفهماند بلکه حجة قدری اتمام میکند

با وضح از آن دلائل و حجج و ما بقی را هر گاه فهمیدند فبها و الا همان

قدری که فهمانده است در اتمام حجة و اظهار عدالة کافی است بلکه

که احاطه بهمه احکام و ادلة ممکن نیست از برای غیر خدا ولکن نفس و شیطان

بجهة ابطال حجة خداوندی معارضه میدهند حجج معلومه را بمتشابهات

غیر معلومه پس باید بانفس و شیطان مجاهده نمود که اکتفا بهمان امور معلومه

کنند و عمل را بانها مقرون نمایند و حجة خداوندی را برخود تمام دانند

و در مقام عمل چون و چرا نکنند و مطالبه زیاده از اتمام حجة

ننمایند و که نفس در مقام عمل معطل نماند زیرا که مطالبه کردن نفس زیاده

از حجة تمام و تامیة آن را از مکرهای عظیمه او است که او عمدی نالی بهر

از فهمیدن آن عاجزاند پس چون معلوم شد که هر مکلف باید مراد خدا را

از ایجاد بفهمد و فهم حاصل نمی شود مگر بتحصیل علم از ادله که خداوند نصب

فرموده است باید دانسته شود که در تحصیل علم خداوند اسبابیه و آلاتی

ایجاد

زیرا که نفس و شیطان در مقام ابطال [illegible]

ایجاد فرموده است مانند حواس ظاهره و باطنه و وهم و خیال که از حواس

باطنه اند خلط نابین مدرکات سکینه را بنما تا آنکه عالم تکلیف که ضد عالم استعمال است

تحقق یابد و در آن عالم آثار صفات جلال خداوندی مانند آثار

صفات جمالش بظهور رسد و معروفیة بصفات علیا و اسماء حسنی

تمام تمامها که ثمرهٔ عالم ایجاد است بحد کمال حاصل آید چنانکه فرموده که

کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف یعنی

بودم من گنج پنهان دوست داشتم که معروف شوم و عارفانی داشته

باشم که از غایة معرفة مدح نمایند مرا و حمد و ثنای مرا بجا آورند و

تسبیح و تقدیس نمایند و نبود کسی که مرا بشناسد پس خلق کردم خلایقی را

و قرار دادم در ایشان آلات ادراک را و ایجاد کردم در آفاق و

انفس آیات معرفة خود را که بشناسند مرا پس عقل را از جانب خود

خلیفه گردانید که در مقام استدلال از خلط و اضلال که از وهم و

خیال حاصل آید تحرز کند تا مقتضای عدالة حاصل آید شود و

عقل را سلطان مقتدر گردانید و تمام آن آلات ادراک را در تحت

فرمان او گذاشت که هر چه تحصیل کنند بعرض او رسانند که چون

وهم وخیال که خلیفهٔ شیطان اند مکلف را در افکار باطله داخل کنند
و او را از ملاحظهٔ رضا و غضب خداوند دور سازند او حق را از باطل
و صدق را از کذب و نفع را از ضرر تمیز دهد و در نفس انسان که
موجه باحسن تقویم و آیة الله الکبری است مشتهیات چندی قرار داد
که استدلال کنند بانها بر وحده و یکتائی خدا و بمواقع رضا و غضب
خدای تعالی پس نفس که بجهة تحصیل و حصول شهوات آنچه از آن التذاذ و ادراک
باو رسد طالب می باشد و قبول میکند اگرچه باطل و کذب باشد و
بفرمان عقل و نقوه او گوش نمیدهد بلکه گاهی چنان غلبه می نماید که
عقل را از سلطنة معزول میسازد و خود را از دلالة و ادله و آیات
خداوندی که در خودش و در افاق و در سایر مخلوقات قرار داده است
بالمرة غافل میگرداند پس چون ممکن بود که نفس غفلة خود را که ناشی
از ملاحظهٔ شهوات است در درگاه خداوند عذر قرار دهد خداوند حجة
خود را بواسطهٔ ارسال انبیاء و مرسلین که مذکرین و مبشرین و منذرین اند
تقویة فرموده بحد کمال رسانید و بایشان چنان قوة عطا فرمود که
نفس نتواند در آن حیله و مکری نماید پس هر یک از انبیا بعد از اثبات

وحده

وحدة خدا و رسالة خود ایشان خود را امر فرمودند بتحصیل علم احکام و
حدودی که خداوند بر ایشان نازل فرموده تا آنکه راههای افساد
شیاطین جن و انس در دین و در عقاید کسبیه بلکه فطریه هم بالتمام
بسته شود و حق از باطل و صدق از کذب و نفع از ضرر بکمال
امتیاز یابند و تاکید بلیغ در آن نمودند چنانکه سابقا مذکور شد

عقل

و چون تحصیل علم و حصول آن توقف داشت بر سلامتی از آن آفاتی
که در نفس بجهة تحقق عالم التکلیف موجود شده لهذا امر فرمودند
اولا بتخلیه و تخلیص عقل را از آنها چنانکه وارد شده است که یشهد
بذلک العقل اذا خلص من الهوی و سلم من علایق الدنیا یعنی شهادت میدهد
بآنچه مذکور شد عقل هنگامی که خالص بوده باشد از خواهش النفس
و سالم باشد از علایق دنیا یعنی حجاب عقل نمی تواند شهادت داد
عقل را بعهد مادامی که نفس او خالص از هوا و هوس و سالم از علایق
دنیویه نبوده باشد پس اینهمه انبیا و مرسلین که تشریف آوردند و
معجزات بسیار بمردمان نمودند و دعوت کردند و بواسطهٔ انکار ایشان
خونها ریخته شد و مالها بتاراج رفت و خانها خراب شد و در

میان ایشان نزاعها و جنگها پدید آمد همه از جهة ظهور بعضی از صفات جمال و
جلال بود و کسانی که اسناد نقص بذات خدا و یا بفعلی از افعال خدا کرده‌اند چنانکه
خلاف اراده خدا از ایجاد بعضی مراد ورزند و محجوب بودند بحجابهای ضداند
همچنین کسانی هم که اسناد نقص و یا قصور بفعلی از افعال خدا و رسول و
امام میدهند و بجهة اکمال همان بزعم خود ادله اختراع کنند محجوب خواهند
بود بحجابهای مذکوره و هر که معرفة خدا را بصفات کمال در جهة خالص نکرده‌اند
و هر کس در هر مرتبه که است هرگاه بجهة اخلاص نباشد در اصل تقدیم عدم
اخلاص جهة نصیب شیطان است بلکه کوتاهی در کم آن جهل است از برای
کوتاهی در بسیاران و از آن جهة است که عمل شیطان را وسوسه نامیده‌اند
و آن صوت خفی است پس شیطان اندک اندک هموار هموار پنهان پنهان
رخنه میکند چون میداند که رخنه کم جهل است بجهة رخنه بسیار و رفته
که رخنه را زیاد کند نفس هم با او دستیار میشود و اما در اول مرتبه
چون شیطان تنها است دفع آن آسان است و اما بعد از آنکه نفس هم
با شیطان کمک شود دفع کردن مشکل میشود و علیهذا با اینکه در وصف
اخلاص نوشته شد که مانند جنس است از برای سایر جنود عقل که با
هر یک از آنها باید بجهة کمال بوده باشد تا خلاص از ضد آن که جنود از
جنود جهل است

جنود جهل است حاصل آید مثلا تسلیم که یکی از جنود عقل است باید در کمال
اخلاص بوده باشد که از تسلیم از برای غیر خدا و رسول و امام از کسانی
که بجهة تبلیغ اختراع کرده‌اند و دیگران را بآن امور مخترعه دعوت کرده‌اند
و کذلک حب فی خدا و بغض خلاف آن و کذلک عبادة از برای خدا
که مراد از آن تذلل نزد خدا است که در نزد غیر خدا باید تذلل نکنند و
کذلک طاعة که غیر خدا و رسول و امام را باید اطاعة نکنند مگر بنوعی که
راجع باطاعة ایشان شود و کذلک در حمد و ثنا و تسبیح و تقدیس خداوند
که باید خالص کنند آنها را الخ که اسناد نقص و قصور و فساد بفعلی از
افعال ایشان ندهند پس هر کس باید حساب نفس خود را بکند که مبادا
ندانسته اسیر شیطان شود و باید جهان خود را از مخفیات حساب کند
چنانکه این عمل شان اکثر ابناء زمان است زیرا که بجهة اسناد نقص
و قصور و فساد بعبادات خدا و رسول و امام امورات چندی را اختراع
کرده‌اند با اینکه راضی نمیشوند که احدی اسناد یکی از آن نقایص را
بفعلی از افعال ایشان بدهند پس چگونه خود را راضی دارند باسناد
آنها را بافعال خدا و رسول و امام که بواسطه آن مسلوب التوفیق شوند
از ادراک مراد ایشان از کلمات ایشان بیچاره‌ها نفهمیده‌اند

اگر کسی که

دهیم و دیگر محل غضب است پس چنین کس خواهد داشت یعنی بروز جزا
قائل خواهد بود که در ان روز بر وفق رضای خدا عمل کرده است نزد
خداوند مرضی خواهد بود و هر کس بر وفق غضب خدا کاری کرده است
مغضوب درگاه او خواهد بود چنانکه فرموده که ان الساعة اتیة
اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی یعنی روز جزا البته امدنی است
ان را پنهان کرده ام یعنی در دنیا اثار رضا و غضب خود را بالبار
ظاهر نمی کنم بلکه در ان روز ظاهر خواهم کرد که هر نفسی با انچه در دنیا
بعمل اورده است جزا داده شود پس عقل با این همه فضیلتی که دارد
بواسطه عدم تخلیه چنان خراب و ویران می شود که اباد کردن ان
در کمال صعوبت می شود بلکه نزدیک بتعذر خواهد بود چنانکه گفته اند
عقل چون ویران شود از فکر بد چاره اش مشکل بود اندر ابد
و حال بیان مفاسد عقل را می نمائیم تا معلوم شود که عقل چگونه
خراب می شود و چون عمده مفاسد ان از امهات جرئت بعدد
ابواب جهنم چنانکه خداوند فرموده که لها سبعة ابواب لکل باب
منها جزء مقسوم لهذا مرتب می سازیم بیان انها را در ضمن

مراد از ان تعقل کردن و بار نفس را بان لبس است و

که عقلی که ستون انسانیت و قوام نسخه انسان و قطب دایره امکان است ثمری ندارد
مادامی که مراعات و محافظه کرده نشود از افات چنانکه سابقا از قرآن
و احادیث شواهد ان اورده شد و انچه در مدح ان وارد شده است که
تقسیم نکرده است خدا بهتر از عقل چیزی را در میان بندگان و خداوند
عبادت نشد بچیزی بهتر از عقل و بعقل خطاب شد که ایجاد ننموده ام بهتر از
تو و ترا کامل می کنم تو را اگر در کسی که دوست داشته باشم او را و ترا

یعنی تعقل کردن در امور و بار نفس را با لبس که هر زه گرد نشود و از مخاطره رضا و غضب خدا در او هر دو نوار غافل نشود

بزرگ کردم و بر جمیع خلق بزرگی دادم و وارد شده است که هیچ مرضی بدتر
از کمی عقل نمی باشد و انچه وارد شده است که هر کس عقلش در او از هر چیز
کاملتر نباشد هلاک او اسان تر از هر چیزی است و انچه وارد است که علم
بسته نمی شود مگر بعقل یعنی هر کس عقلش کامل نباشد هر قدر از علم که او را حاصل
شود شیطان بوسوسه خود نمی گذارد ان را که بچنگ لشکری و سرافه به هم
رساند و بوسوسه خود ان را منقلب بجهل میکند و انچه وارد شده است

بجز که بتواند بار نفس را بر رضا و غضب خدا او نمی بیندد

یعنی هر کس در امور تعقل دارد که هر کس عقل دارد دین دارد و هر کس عقل ندارد دین ندارد یعنی
چون عقل گویز نمی کند دعا تعلق رضا ب حکیم را اگر بدو امری
که ضد یکدیگر اند بلکه قطع می کند که یکی از ان دو امر محل رضا و

بعنی بار نفس خود را می بیند

و ضمیره است که رضایه حکیم بدو امر مختلف

دیگر احمق است

~~الفت فصل~~ فصل اول در ذکر مفسدهٔ اول و آن طول

امل است چنانکه در حدیث از جناب امام موسی کاظم علیه السلام وارد شده است

که هر کس تاریک کند نور تفکر خود را بطول امل پس بتحقیق که یاری

کرده است خواهش نفس خود را بر خراب عقل خود یعنی بعد از شنیدن

رسیدن انذار از خدا و رسول ~~و~~ هر کس در ترک تحصیل علم اگر کسی که

تفکر نکند که بنور فکر خود از ظلمات جهالت خلاص شود و در تفکر طول

امل بعمل آورده و ضیع الوقت در تحصیل علم کند عقل خود را هلاک

کرده است و غزالی در احیاء العلوم گفته است که در میان جنود جهل از

طول امل خبیث‌تری نمی‌باشد و وجهش در احادیث وارد شده است

که طول امل آخرت را از خاطر محو میکند و مورث قساوة قلب است

و قسی القلب از خدا دور است و ایضا وارد شده است که طول امل عقل را

سهو میدهد و ذکر خدا و دین خدا را فراموش میدهد و ایضا گفته اند

که طول امل مکلف را بلهو و لعب داخل میکند و از افکار صحیحه دور

میگرداند و از تذکر نعمتها و آلاء که خداوند عطا فرموده و از شکر

آنها غافل میگرداند و موجب گوش دادن لبوی وساوس شیطانیه

و هواجس نفسانیه و دخول او در افکار باطله است الا که کلا مبادی شرور اند

زیرا که کسیکه آرزوی او در دنیا کوتاه بوده باشد خدا و مرگ را فراموش

نمیکند پس خوف از خدا در دل او داخل میشود و کامل میگردد و همان

خوف او باعث میشود که دل خود را محافظه کند از دخول افکار باطله

چنانکه از جناب امیر ع سؤال کردند که ~~بم نلت ما نلت~~ قال ع قدرت

علی باب قلبی ولم ادع ان یدخل فیه غیر ربی حضرت یعنی فرمود آن بزرگوار

که نشستم بر در خانه دل خود و نگذاشتم که در آن غیر خدا داخل شود و اما

کسیکه طول امل دارد پس بر خدا از همه کس بیشتر جرأت دارد که به احتمال دادن

توبه را که خیال میکند در آخر عمر خواهد کرد پس گناهان نقد موجودی بعمل

میآورد که اعظم آنها خراب کردن دل است که پادشاه جوارح بدن است

افکار باطله و قبول وساوس شیطانیه و گشوده شدن بال نفس کسالات از قید

حفظ دل را از آن مفاسد با اینکه عقل و تعقل کردن در امور یعنی

از اسرار بالجمله بقید قبول حق و بقید حبل آن و بقید متابعة آن اصل

حصول جمیع خیرات است همانا مراد امام ع این است که چون نظر و فکر

اول درجات اند چنانکه حکما را او اشاره او جز بآن تصریح نموده اند

بچه چیز رسیدی باین مرتبه که رسیدی

و همان است که ستون انسانیت و قطب دائره امکان است و ... و عدم آن دائره مدار الطیف ... نوع آن است

پس کسیکه اول وجهات را بواسطه طول امل از خود زایل کند گویا عقل خود را
فاسد کرده و پای نفس را ترسیدن از انذار انبیا عقال نکرده و مانند
کسانی که موتی دبر اند از ملاحظه انذار و از ترسیدن از ان اعراض دارد
پس او شبیه بکفار است که در ایشان وارد شده است که والذین کفروا
عما انذروا معرضون یعنی کسانی که کافر اند و اعتقاد ندارند باینکه
بجهة بندگی ایجاد شده اند و روزی داده می شوند از انذار انبیا و قبول
ان اعراض دارند و اگر بانذار گوش دهد ولکن پس بواسطه طول امل نظر
و فکر را بتاخیر انداخته دفع الوقت می نماید و پای نفس را بانذار انبیا
~~بخوف ناشی~~ از ترک نظر و فکر و بخوف ناشی از ان انذار عقال نمی نماید
و چون حدیث شریف مروی دلالة کرد بر اینکه تفکر نوری دارد پس باید
دانست که ان نور در هر فکری نیست بلکه در فکری است که صحیح بوده
باشد زیرا که فکر صحیح مانند دلو است که بواسطه ان حکمتهائی که در نفس انسان
بحسب فطرة موجود است ولکن بجهة متابعة شهوات درچاه طبیعه فرو
رفته اند بیرون اورده می شود چنانکه وارد شد که بالتفکر
تستخرج غور الحکمة یعنی بواسطه عقل بیرون اورده می شود حکمتهائی که در

طبیعه فرو رفته

طبیعه فرو رفته اند وشکی نیست که مراد فکر صحیح است بقرینه لفظ حکمة زیرا که
از فکر غیر صحیح حکمة حاصل نمی شود بلکه انچه از ان موجود میشود فضولات پس
تفرقه مابین فکر صحیح و غیر صحیح لازم است که از ان حاصل شود تفرقه مابین
فضول و حکمة و در نزد عقلا و حکما متفق علیه است که حکمة ضد فضولات
وایضا متفق علیه است که الشیء اذا خرج عن حده انقلب الی ضده یعنی
هر چیزی که از حد خود خارج شد منتقل بسوی ضد میشود و چه بسیار
کسانی که خود را طالب علم نام نهاده اند و در تحقیق مطالب فضولیه
فرو رفته گمان حکمة بانها نموده عمرهای نازنین در تعلیم و تعلم انها
صرف کردند و اخر الامر بجز ضلالة و گمراهی حاصلی نبردند و با وجود ان
اگر گمراهی خود را میفهمیدند می توانستند که چاره درد خود را بنمایند ولکن
داهیه کبری و مصیبة عظمی در اینست که خود را مهتدی گمان دارند بلکه
منصب هادی بودن را هم ادعا می نمایند با اینکه در دائره کمال کالا
بهتر از تصحیح فکر و حفظ عقل نمی باشد و اگر فاسد شوند نقصی از ان
بیشتر برای انسان نمی باشد و تفرقه زیرا که فکر مانند ائینه است که اگر
صاف نباشد ماوراء ان را نمی نماید خصوصا وقتی که صاحبش از فساد ان
مطلع نبوده باشد که در بین احکام بر فساد ان افزوده خواهد شد و

از اینجهت است که گفته‌اند اندر ره فکر صد هزار آفت است این جهت است که
اعتقاد فلاطون ما نیست خصوصا وقتی که در خوف از خدا و در عدم
تحقق معلومات سابقه ضعف داشته باشد و تصحیح فکر اگرچه ممکن است و
لکن این اشکال است که ناشی از نفس خود مکلف است زیرا که بجهة طول
امل در مقام تصحیح آن بر نمی‌آید بلکه بواسطه طول امل افزوده می‌کند
بر اشکال استبعاد آنکه شیطان او را در آن داخل می‌کند از بودن اکثر اهل
زمین بر ضلالة و مستحق عذاب و چون طول امل با این استبعاد جمع شود
مقتضیش ابدا بهدایت میل نمی‌کند بلکه همان را که در نظرش جلوه دارد
از بودن اکثر اهل زمین بر هدایة مجرد اعتماد و اطمینان که قرار میدهد
و حکم میکند بر بطلان هر کسی که با اکثر مخالفة داشته باشند با اینکه در حق
ایشان وارد شده است که قلیل من عبادی الشکور یعنی کمی از بندگان من
شاکر اند نعمتهای مرا و عارفند بالطاف قادر من و در مذمة اکثر وارد شده است
که و لو اتبعت اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله یعنی اگر متابعة و پیروی
کنی اکثر اهل زمین را و حمل کثرت ایشان را دلیل هدایة ایشان قرار
دهی هرآینه ایشان ترا اگراه خواهند کرد از راه راست خداوند
و ایضا وارد شده است که اعرف الرجال بالحق لا الحق بالرجال یعنی چنین

نباشی در مقام استدلال

نباش در مقام استدلال که مردم را مناط معرفة حق قرار دهی و بکثرت
ایشان استدلال کنی و بحسن ظن بایشان اعتماد نمائی پس هر چیزی را که بگویند
قبول کنی بلکه چنین بوده باش که ادله و آیاتی را که خدا بجهة معرفة
قرار داده است بشناسی و اظهار الزام چیزهائی که مردم اختراع کرده اسم
انها را ادله نهاده اند توقف کنی بعد از آن استدلال کنی باین آیات و ادله
منصوبه از جانب خدا و رسول بر معرفة حق و باطل و صدق و کذب و نفع
و خسران که در چنین وقتی هدایة ترا نصیب خواهد شد و در حق کسانی
که استدلال بکثرة کرده و بحسن ظن بمردمان اعتماد نموده کثرة و حسن ظن ایشان را
دیده استدلال مناط هدایة و ضلالة قرار میدهند وارد شده است که قل هل
ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم
یحسنون صنعا یعنی آیا خبر دهم ترا بکسانی که بجهة عمل از همه مردم زیان کار
تراند و لکن در نزد خودشان چنین گمان دارند که از همه کس کارشان نیکوتر است
و ایضا درباره ایشان وارد شده است که و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم
و لا هدی و لا کتاب منیر ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله و ایضا و من الناس من
یجادل فی الله بغیر علم و یتبع کل شیطان مرید کتب علیه انه من تولاه فانه
یضله و یهدیه الی عذاب السعیر یعنی از مردمان جماعتی اند که مجادله می‌کنند در ذات

خداو یا در صنفی از صفات خداو یا در فعلی از افعال خدا بدون علم که از خدا
و رسول و امام باو رسیده باشد بلکه بمحض رأی و دید خود با اینکه ان رأی و دید
او مطابقه با محکمات امور که حجة خداوند را اند نمی کنند نه از جهتهای عقلیة و نه
از جهتهای نقلیة و از کمال اعتماد بان رای و دید و امال خود را از روی تکبر برک
گردانند تا اینکه مردم را گمراه کنند اگرچه خود شان گمان کنند که مردم را هدایت
می کنند ولکن چون باید دعوت بسوی هدایتی باشد که از خدا و رسول رسیده
باشد و یا بعنوان دلیل عقلی قطعی بوده باشد لهذا چنین کس در این عمل خود
پیروی میکنند از شیطان کردن کفر را زیرا که شیطان او را باعتماد برای و دید
خود که خلاف رای و دید خدا و رسول است داخل کرده است لاجرم نوشته شد
بر ایشان که هر کس ایشان را متولی امور خود قرار دهد گمراه میکنند او را
و رهنمائی می کنند او را بسوی عذاب جهنم همانا مراد این است که این جماعة
چون تفرقة مابین فکر صحیح و غیر صحیح ندارند و بواسطه ان خلطها کنند
مابین فضول و حکمة پس مجادله در دین از ایشان صحیح نیست زیرا که کسیکه
تفرقة ندارد طالب دین نمی باشد و اگر با وجه عدم تفرقة خود را طالب
دین نام نهد کاذب است و در حدیث دیگر وارد شده است در مذمة
کسانیکه تفرقة ندارند و تکیه برای و دید خود می نمایند که و یل لاصحاب

وخود را طالب دین نام
می نهند

الکلام

لاصحاب الکلام یقولون هذا ینقاد و هذا لا ینقاد و هذا اینساق و هذا لا ینساق
و هذا ینعقل و هذا لا ینعقل یعنی وای که اسم جایی است در جهنم از برای کسانیکه
که اهل کلام اند بغیر ان قانونها که خدا و رسول در تحصیل علم قرار داده اند
چنانکه تتمه این حدیث بران دلالة دارد زیرا که فرموده است اذا تکلموا
بغیر کلامنا و ترکوا ما اقول و ذهبوا الیه ما یقولون یعنی وای بر این
جماعة اهل کلام است که بغیر سخنان ما تکلم کنند و بغیر ان قوانینی که ما
در استدلال قرار داده ایم استدلال کنند و ترک کنند فرمودهای ما را
در کلام و تکلم و سخن بگویند با آنچه مقتضای رای و دید خود شان است
پس این جماعة که بمقتضای رای و دید خود تکلم می کنند می گویند که این
کلام با فلان قاعدة اختراعیة درست نمی اید و ان کلام درست می اید و
این کلام بعقل ما صحیح است و ان کلام صحیح نیست پس بعقل ناقص خود و
بقانون مطالب اختراعیة جرح و تعدیل مابین امور تکلیفیة می نمایند و
حسن و قبح اشیا را بان مطالب عرض می کنند که اگر مطابق اید نیکو می
نامند و اگر مطابق نیاید قبیح می پندارند و وجه بودن وای بر این
جماعة این است که از انسکه در ارآء مختلفة داخل شده و با فکار متکاثره
تمسک جسته و از قانون خدا و رسول که صدر و منشاء هدایة اند غافل شده اند

و قلوب خود را بر احاطه
بران مطالب و ارآء
و افکار راکد کردند

اوهام بر عقول ایشان غالب امده عقل را اسیر نموده و حکم انرا معزول ساخته اند
و ثمره چنین عمل کوری دل است چنانکه وارد شده است که القلب اذا اکره عمی
یعنی دل وقتی که اکراه کرده شود بر ادراک مطالب بعیده کور می‌شود و در این
معنی گفته اند دل چو از فهم معانی شد ملول او را اهمال زانکه تکلیف زیاده
اورد کوری دل و وجه این است که تکلیف زیاده دخل در تکلف است
و تکلف از شیطان است و ما انا من المتکلفین نص قران است پس دل
چون در مطالب بعیده و ارا ء متکاثره دخل شد از تحصیل تحقیق در انها
عاجز می‌شود پس لابد می‌شود که بشک و ظن اکتفا کند و این اکتفا بمظنه
دلیل کوری دل است چنانکه وارد شده است که من اتبع الظن که من عمی عن
الذکر واتبع الظن یعنی کسیکه کور می‌شود ذکر خدا را که عبارة از ملاحظه
ادله منصوصه از نزد خدا و رسول است فراموش میکند و در امور مخترعه از
مردمان یا مخترعه از نفس و شیطان دخل می‌شود پس از ادراک مراد خدا
کور می‌شود پس لابد می‌شود که بمظنه اکتفا کند و ان را متابعه نماید
پس ان را حجة خدا می‌پندارد و ادعا میکند که می‌تواند خداوند را محجوج و یعنی
یعنی ان را حجة خود قرار داده است
بمظنه خود محجوج کند با اینکه خداوند ابدا محجوج واقع نمی‌شود زیرا

و با خدا از حجة خود در جنگ است زیرا که

که محجوج شدن مغلو

که محجوج شدن مغلوبیت است وان با الوهیة جمع نمی‌شود زیرا که صفات الوهیة
کلا صفات غالبیه است و مغلوب بودن از صفات دانیه است و ایضا در
قران فرموده است که والله غالب علی امره یعنی خداوند بر کار خود غالب است
پس چگونه می‌شود که مغلوب واقع شود و ایضا مغلوبیة از عجز است و خداوند
ابدا عاجز نمی‌شود چنانکه فرمود که ان الله لا یعجزه شیء فی الارض ولا فی
السماء یعنی خداوند را چیزی عاجز نمی‌کند چه در اسمان و چه در زمین و
ایضا صفة قدرة خداوندی صفة ذات است و صفات ذاتیه خداوندی
تخصیص نمی‌یابند و ایضا خداوند فرموده است که ارسال رسل فرموده‌ایم که
کسی را بر ما حجتی نبوده باشد پس چگونه بعد از ارسال رسل محجوج واقع
می‌شود و ایضا فرموده است که از برای خداوند حجة بالغه است که احدی از
محجوج بودن بان خارج نیست پس چگونه خداوند محجوج می‌گردد با اینکه
در تفسیر حجة بالغه وارد شده است که حجة خداوندی بر همه کس تمام است
بحدی که جاهل با جهل خود ان را می‌فهمد چنانکه عالم با علم خود ان را
میداند و ایضا وارد شده است که الحجة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق
یعنی حجة خداوند بر خلق تمام است پیش از وجود و با وجود ایشان و بعد

ازوجود ایشان واگر کسی گوید که چگونه حجت خداوند را جاهل با جهل خود
می فهمد گوئیم بجهت اینکه هر جاهلی تا چه رسد بعالم فهمیده است که جمع
میان امور متضاده ورفع وجمع مابین امور متناقضه از حکیم
صادر نمی شود زیرا که رضایت بامور متضاده جمعا وبامور متناقضه
رفعا وجمعا محال است ودلالت غضب پس از آن استنباط میکند که
رضایت خداوند متعلق بیکی از دین و مذهبست از ادیان ومذاهب
که در عالم موجود اند پس می فهمد که باید آن را پیدا کرد پس در مقام
تحصیل وتحقیق بر می اید پس بعد از آن بر خداوند لازم می شود اینکه
او را هدایت کند وایضا گفته میشود که خداوند بهر جاهلی فضلا عن
العالم معلوم کرده است که نقص وکمال هر کس از فعل ودر فعل او ظاهر است
وبندگان را باین معرفت مفطور کرده است که از براى خداوند حجتی بوده
باشد زیرا که خداوند اراده فرموده است که خود را معروف کند بر اهل
مصنوعات پس اهل را بانواع صور حسنه ایجاد کرد که از اینها
استدلال کرده شود بر کمال علم وقدرت وسایر صفات عالیه او زیرا
که خداوند دیده نمی شود مگر در مصنوعات خود پس وتحسین کرده نمیشود

مگر بواسطه

مگر بواسطه حسن مصنوعات پس هر کس بواسطه همین معرفه راضی نمی شود که اسناد
نقص ویا قصوری ویا فسادی بکاری از کارهای او داده شود
پس از خودش باید استدلال کند بر اینکه خداوند هم راضی نمیشود که کسی هیچ اسناد
یکی از این مذکورات را باو بدهد و همین را اصل قرار میدهد وحکم
میکند باینکه کسانیکه بعضی از فعلهای خدا ورسول وامام نقص ویا قصور را
اسناد میدهند خطا کرده اند پس در مقام تحصیل علم وتحقیق حق بر
می اید ودر میان ادیان ومذاهب تفحص میکند هر دین ومذهبی را
که عاری از حکم اسناد نقص وقصور بان بزرگواران دید آن را
محل اعتماد خود قرار میدهد واعتقاد میکند ونجات می یابد و
پیروی نمیکند قول کسانیرا که عاری از اسناد نقایص مذکوره بان
بزرگواران نیست علاوه اینکه در کتابهای اینها سیف وخصوصا در کلام مجید
تصریحات بسیار است باینکه یکی از این نقایص را کسانی که بجهه اسناد میدهند
کافر اند اگرچه بزبان اقرار بان نکنند مانند کسانیکه فعل ایشان دلالة میکند
بر ان اسناد وبطلان ان را انکار می نمایند چون جماعة عامه وتابعان ایشان
زیرا که جماعة عامه گویند که پیغمبر در نصب خلیفه بیان شافی وکافی نفرموده است
ونفهمیده اند که در این سخن اسناد نقص وقصور وفساد است بجناب رسالتمآب را

که آن جناب که حجت این تشریف آورده بودند که به تبلیغ احکام خداوندی را بنمایند و مردمان را از حیرت و ضلالت در امر دین و دنیا خلاص کنند پس با وجود این چگونه تصور می‌شود که در بیان واجبات فرعیه بلکه در بیان مندوبات و مکروهات کوتاهی نکنند و در امر خلافه که بواسطه آن خونها ریخته و اموال بغارت رفته و شهرها خراب و ویران شده کوتاهی کنند پس کسیکه اندک شعوری دارد قطعا باین اسناد نسبت بآن بزرگوار راضی نخواهد شد بلکه این اسناد را یکی از احاد ناس که در قریه از قراء متصدی نظم امور آن بوده باشد نمی‌توان داد پس این اسناد نقص است که بنفس رسالت او داده اند و کاه که مخالفین دین استدلال میکنند از آن بر نقص قاعدان بلکه مخالفین ملة هم استدلال می‌کنند بآن بر انکار مطلق رسالت پس اسناد نقص بنفس رسول دادن خطا بسیار بزرگست که از آن ناشی می‌شود مفاسد بسیاری که عبارة از عجز اهل اسلام است در استدلال بر مخالفین دین و ملة و کذلک اسناد نقص ببیانات یکی از ائمه علیهم دادن هم خطا بسیار بزرگست که ناشی می‌شود از آن مفاسد بسیاری که عبارة است از عجز امامیه در استدلال بر جماعة عامه و لازم می‌اید از آن فوت مراد حکیم بلکه لازم می‌اید از قول

عامه بعدم نصب الرسول خلیفه
و قول امامیه بعدم کفایة بیانات
ائمه در وصول مراد حکیم
تناقض در عقاید

عامه بعدم نصب رسول خلیفه و قول امامیه بعدم کفایة بیانات ائمه در وصول مراد حکیم تناقض در عقاید ایشان زیراکه ایشان گویند که پیغمبر تشریف آورده که به تبلیغ احکام خداوندی از جمیع حوادث که از برای مکلفین حادث می‌شود و کذلک امام که حجت این منصوب است که بیان مراد خدا و رسول را از کلمات ایشان نماید و کذلک گویند که ایشان تقصیر و کوتاهی در تبلیغ و بیان نفرموده اند پس گفتن ایشان که بیانات ایشان وفا بحصول علم بمراد خدا و رسول نمی‌کنند نقض میکنند قول سابق ایشان را پس این نقض از خدا و رسول و امام نیست زیراکه آن بزرگواران حکیم حقیقی اند و از حکیم حقیقی صدور تناقض محال است پس معلوم شد که تناقض از جانب مکلفین است که ناشی شده است از جهل بقانونی که خدا و رسول و امام قرار داده اند در رفع حیرت و ضلالت و یا از عمل نکردن بآن قانون است پس نقص در تبلیغ و بیان که بنظر مکلفین از کلمات آن بزرگوار می‌نماید از جهة نقص است که از خودشان بر خودشان وارد آمده است نه از جانب دیگران پس اگر گویند که نقص در تبلیغ و بیان از جهة غش و دس است که از دیگران در کلمات ایشان

واخذ شده است گوئیم که این کلام از مصدر تحقیق صادر نشده است زیرا که آن
بزرگواران بغش و دغل مطلع بودند که از آن خبر دادند پس بر ایشان لازم
بود که چاره آن را بفرمایند پس اگر کسی گوید که چاره نفرمودند آن هم از جهل
در نقص تبلیغ و بیان است و اگر فرمودند پس باید که چاره باشد که کفایت
کند نقص تبلیغ و بیان را و با وجه کفایت چه احتیاج باختراع امور است
که از آن بزرگواران صادر نشده است و چرا احکام متناقضه بکلمات ایشان
اسناد داده می شود و چگونه است که این همه اختلافات بلا حجة جامعه در
میان ائمه پدید آمده است که موجب حب و بغض بعضی با بعض دیگر است و
موجب اهراق دماء و نهب اموال و غصب فروج است که ظلمی در عالم
و فسادی در میان اولاد آدم ازین بزرگتر نمی باشد پس اگر ائمه بواسطه کفایت
چاره مذکوره محجوج نبوده باشند تبلیغ و بیان خالی از نقص و قصور و فساد
نخواهند داشت بلکه این ظلمها و فسادها بخدا و رسول و امام منسوب خواهد
شد زیرا که در مملکه خدا و در امة رسول و در رعایای ائمه هر گاه فسادی
واقع شود که از جانب اهل آن مملکه بوده باشد و محجوج نبوده باشند از
جانب خدا و رسول و امام بحجتهای بالغه کافیه شافیه جمیع آن فسادها بخدا
و رسول و امام منسوب

و رسول و امام منسوب خواهد بود و این مطلب علاوه بآنکه اینکه این مطلب مستفاد
از احادیث ائمه علیهم السلام است و مصرح به در جمیع کتب سماویه خصوصا قرآن
مجید است در عالم حس و عیان نیز مشهود است چنانکه در مملکه پادشاهان
هر فسادی که حادث شود و او در مقام دفع آن نبوده باشد با اینکه
عالم و مطلع بوده باشد تمامی عقلا حکم می کنند بفسادی در تدبیر آن
پادشاه و نقصی در نظم امور مملکه او و علاوه اینکه هر گاه خداوند
باختلاف عباد راضی بود لازم بود که رسول در تبلیغ حجه و امام در
بیانات حجه بفرمایند که چون غش و دغل در کلمات ما از مفسدین راه
یافته و می باید مکلفین مأمورند باینکه اجتهاد خود را بعمل آورند
و بعد از اجتهاد آنچه موافق رای و دید ایشان بوده باشد همان مرضی
خداوند عالم است و کسی را نمی رسد که بجهة اعتراض نماید چه جای اینکه
این همه فسادها از اهراق دماء و ارتکاب نهب اموال و غصب
فروج بواسطه اختلاف مکلفین در آراء پدید آید و زبان مخالفین دین
و اهل مذهب بر اهل اسلام و اهل مذهب حق بطعنه دراز شود پس چون
اختلاف در احکام بدون حجة جامعه مرضی خداوند نبود خداوند حجه را

ستوده بانه عدو للکافرین یعنی خدا دشمن کافرین است و بعد از انکه قطع دنباله
ظالمین را کرد خود را حمد فرموده است چنانکه فرموده گفته است که الحمد لله رب
العالمین و در جائی که حکم فرموده است به اینکه کسانی که ایمان و عمل صالح
ندارند سزاوار عذاب و عقاب اند خود را احکم الحاکمین وصف فرموده
زیرا که حکم بمعنی منع است چنانکه اهل لغت گفته اند که احکمت الفرس ای
منعته پس معنی احکم الحاکمین امنع المانعین است یعنی خداوند در مقام منع
از رحمت از همه مانعین محکم منع کننده تر است پس اگر رحمت خدا بر خلقان
کلا تمام نبوده باشد چگونه خود را نسبت بجمیع خلایق چنین ستایش مینماید
وایضا در جای دیگر از کلام قران خود را ستوده بانه سریع العقاب و در حدیث
وارد شده است که انه اشد المعاقبین فی موضع النکال والنقمة یعنی خداوند
وصول عذابش بگنهکاران در کمال سرعت است و در جائی که سزاوار عذاب اند
عقابش از عقاب هر عقاب کننده سخت تر است و کدام گناهی از جمیع گناهان از اسناد نقص
قبیح تر از اسناد نقص و قصور و فساد ببعض خدا و رسول و امام است که فاعل
ان مستحق عذاب سخت خداوندی بوده باشد و سزاوار باشد که عذاب خداوند در
کمال سرعت باو برسد با اینکه این اسناد باطل میکند صدور اراده خدا را از

الایجاد والارزاق

ایجاد وارزاق زیرا که سابقا از حدیث کنت کنزا مخفیا آه معلوم شد که اصل
اراده خدا از ایجاد وارزاق معروف شدن بصفات علیا و اسماء حسنی است
و اسناد نقص ببعضی از افعال خدا و رسول و امام منافی است با ان پس این
اسناد از همه گناهان قبیح تر است و مناسب است با وصول بعذابهای سخت خداوندی
و از اینجهت است که صاحبان این صفت در دنیا هم بعذابهای خدا گرفتار اند مانند
طمس و اضلال و زیغ و استدراج و کوری دل و زیغ و تسلط شیطان و ختم
و طبع و قساوة قلب و سوء ظن بخدا و مد در ضلالت و گمراهی و صد عن سبیل الله
و حرج و دل تنگی از تدابیر خدا و رسول و امام و خروج از حد استقامة و دخول
در اعوجاج و خفت عقل و غیر اینها از عذابهائی که در قران وارد شده است از
برای کسانی که در واضحات و محکمات امور علم و اعمال رسوخ نمی کنند و در
انها استقامة ندارند و باین نقص خود را باینها عقال نمی نمایند و بواسطه ملاحظه
اندک شبهه یا شبهات بران محکمات و واضحات اعتراض می نمایند و حجة
خداوندی را باینها بر جمیع خلایق تمام نمی فهمند و در کاری از کارهای خدا و رسول
و امام بعین نقص و قصور و فساد می نگرند و بر خداوند در تدابیر امور عباد و
بلاد پیشی می گیرند و بر خدا و رسول و امام ترفع می جویند زیرا که هر کس فعل کسی را
بنقص و قصور نسبت دهد خود را در علم و کمال از او بالاتر خیال کرده خواهد بود

ایشان منحصر است در ادراک قبح این اسناد و بعد از آن تمسک جستن بادله منقوله
از نزد آن بزرگواران تا توفیق هدایت بیابند و الا ابدا هدایت نخواهند یافت
و مادامی که سد باب اجتهادات و سد باب تمسک باینها نکنند ابواب علوم
بر روی ایشان مفتوح نخواهد شد و همچنین است چاره کار هر کسی که اسناد نقص
و یا قصور و فساد بکاری از کارهای خدا و یا رسول و یا امام داده باشد و
بواسطه آن از راه هدایت او را فی الجمله انحرافی حاصل شده باشد و از انجمله است
که خداوند فرموده است که ما اختلفتم فیه من شیء فردوه الی الله و الی الرسول یعنی
وقتی که در چیزی اختلاف کردید رجوع کنید در آن بسوی فرموده خدا و رسول
و شکی نیست که رجوع بسوی خدا و رسول رجوع بسوی ادله ایست که از
ایشان صادر و وارد شده است پس رجوع بسوی مطالب اختراعیه رجوع
بسوی خدا و رسول نیست و ایضا از جمله عذابهائی که از خدا نسبت بمتمسکین
باموراست اختراعیه وارد می شود این است که فرموده است سنستدرجهم من حیث
لا یعلمون یعنی زود است که منحرفین از طریقه خدا و رسول را فرو بریم در
آن انحراف اندک اندک از آن راهی که نفهمند و ایضا فرموده است که کذلک
سلکناه فی قلوب المجرمین یعنی راه میدهیم اعوجاج و انحراف را در

دلها رحم این که منحرفین

دلها رحم این که منحرفین اند از قانون خدا و رسول و از ادراک مراد خدا و
رسول بان قانون همانا مراد این است که جماعتی که در صدر اول امر خلافة را
بواسطه افترا بر پیغمبر ص و بواسطه اختراع اجماع در استدلال بر خلافة ابی بکر
از موضعش حرکت دادند و دیگران بر طنبور ایشان نغمه بلکه نغمات چندی
افزوده کردند هنگامی که از قانون خدا و رسول خارج شده استدلال
بان اجماع را پسندیدند و دیگران بواسطه تمسک بهمان اجماع یا باراده
کردند که راههای مفاسد آن رشد که طعنهای متمسکین بقانون خدا
و رسول را از آن دفع کنند وجوهات چندی بجهت تصحیح تصحیح آن اجماع
در هم بافتند تا آخر کارشان بجائی رسید که جمیع شرایط کفر را استیفا
کردند و هنوز خود را مسلمان میدانند بلکه مسلمان پاک هم میگویند
و خود را سزاوار بهشت و مخالفین خود را سزاوار جهنم میپندارند
و همین گمان هم میبرند و این استدراج است که خدا با ایشان بعمل
آورده است از آن راهی که نمی فهمند و ایضا فرموده است که از جمله عذابهائی
که خدا بر جماعة منحرفین وارد میاورد این است که فرموده است فمن کان
فی الضلالة فلیمدد له الرحمن مدا یعنی هر کس در گمراهی بوده باشد باید خدا مد[illegible]

او را در آن گمراهی بکشانند کشیدند و ایضا وارد شده است که اخوانهم یمدونهم فی
الغی ثم لا یقصرون یعنی شیاطین کسانی که از دایره تقوی خارج شده و
از بیم شک و اکتفا بآیات و ادله منصوصه از جانب خدا و رسول دست برداشته
اخوان شیاطین اند پس شیاطین اخوان خود را می کشانند در گمراهی
و تقصیر در آن نمی کنند و ایضا از جمله عذابهائی که خدا بر جماعتی نفرین
دارد همراه و رد گرفتن ناگهانی است چنانکه فرموده فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا
علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون
یعنی چونکه فراموش کردند آنچه را که بخاطر ایشان داده بودیم گشوده
کردیم برایشان ابواب هر چیز را تا اینکه هنگامی که خوش حال شدند
بچیزی که بایشان داده شد گرفتیم ایشان را ناگهان پس ایشان فقیر
و بی چیز بودند و اگر کسی گوید که این آیه مشتمل است بر اینکه گرفتن خدا ایشان را
بجهة نسیان بود با اینکه نسیان در امة پیغمبر معفو است گوئیم که نسیان معفو
در عمل است نه در علم و کلام که سهو است چنانکه در مذمة کفار راه وارد
شده است که هم فی غمرة ساهون و کسانی که در تفسیر قرآن ید طولائی
ندارند خیال می کنند که اکثر تهدیداتی که در قرآن از قبیل این آیات وارد شده است

یعنی از بسیار فرو رفتن در جهل و بی شوق شدن
بشبهه سهو کننده گان شده اند و از فیض حفظ
منافع آن محروم مانده اند

مراد از العلم اهل بیت اند

مراد در تقصیر در تحصیل علم نیست و گمان دارند که کفار وارد در تقصیر در
عمل و ندانسته اند که کلام خداوندی جامع جمیع مطالب است بلکه هر چیزی را
که تقدم ذاتی و یا وضعی دارد اول بآن راجع است و کسانی که در فهمیدن
کلام خدا ملاحظه تقدم و تاخر را در امور نمی کنند بفهم حقیقة آن رستگار
نمی شوند و از اقامه بر شبهه توقف دهنده که ختم الفا کنند نجات نمی یابند
چنانکه وارد شده است که من کانت له حقیقة ثابتة لم یقم علی شبهة هامدة
یعنی کسیکه در ادراک مراد خدا و رسول حقیقة ثابته دارد بر شبهه باکی
کننده توقف و اقامه نمی کند و امثال این آیات بلکه احادیث هم
فراوان است که دلالت دارند بر اینکه هر دو وارد و بنا هم بر کسانی که مخالفه از
فرموده خدا و رسول می نمایند عذابها رنگارنگ نازل میشود که ذکر همه طول
دارد و در آنچه ذکر شد کفایه است برای طالبان علم و الیقین بقانون
که قرار داده خدا و رسول و ائمه طاهرین علیهم السلام است و مناسب است در این مقام
ذکر آن پس میگوئیم که خداوند عالم اولاد آدم را ایجاد که و بار
در بدو ایجاد و سار چند علی فرموده که آنها حجة خدا بوده باشند مراد

واگر ان معارف را بواسطه کردش دادن اهل نفس بو باوس شیطانیه و اهواء نفسانیه ابن صدمه عارض شود اینقدر باقی خواهد ماند که حجه نقض نماید و جدل نتواند انکار نماید حجه خدا را بر خود نماید و اگر بجبلان انکار کند قلبش بان گواهی خواهد داد چنانکه عبارهٔ جحدوا بها واستیقنتها انفسهم بران کمال دلالة دارد زیرا که انکار ان حجه انکاریست از خودش بر نفس خودش و جدلی نمی تواند نفس خود را انکار کند و از نیجاست که گفته میشود در مقام اتمام حجه بر عامه که هرگاه اهل باطل بان محول شود و دیگری اسناد نقص و یا قصوری و یا خوف در بیان کار و به ابدا ارض بان اسناد و نقص از شخص اسناد دهنده نخواهند شد پس چگونه میشود که تمام رسالة را که خداوند عالم بکتاب سرور انبیاء محول فرموده عامه و شیعه ایشان اسناد نقص بر رسالة دهند و با وجه این خطاب شفاعة از او نمایند و حجه خدا و رسول را بر خود تمام پندارند پس این فی الحقیقة انکاریست که بر نفس خود کرده و تفضل حقیقی او را باطل کرده اند و اگر پرده از روی کارشان برداشته شود

پس ابطال را انکار خواهند که در تناقض داخل خواهند شد پس خداوند در روز نیاورده بر او حجه خواهد داشت بهمان قدر از معارف فطریه که باقی مانده است پس اگر بهمان قدر باقی مانده عمل را متعدد کند توفیقی یابد که مجهولی را هم که مرتب بر علم و عمل بان معلومات است ادراک نماید و بعد از حصول علم بان مجهول ان را هم علم و عمل مرتب کند و مجهول دیگری را که بران مرتب است معلوم کند و هکذا و هرگاه بان قدر باقی مانده عمل را متعدد نکرد بلکه قبل از عمل بان و بمقتضیات ان در فکر و نظر در مجهولات و متشابهات و مشکلات داخل شد و در انها غور کرد و تعمق نمود کسی که از معلومات فطریه خود غافل شد و در بیه تاویل متشابهات افتاد و شیطان در دین خدا مجهولات و مشکلات را و مستبعدات را بنظرش جلوه داد ان وقت فاسق میشود و از قانون هدایة خارج میگردد و بهدایة نمیرسد مادامی که از ان توبه نکند و رجوع نکند بعمل بان معلومات باقی مانده فطریه و این معنی بحقیقة و خالص نکند انها را از شبهات و مستبعدات مقرونست چنانکه در قران خداوند عالم فرموده و کذلک حقت کلمة ربک

على الذين فسقوا انهم لا يؤمنون پس بتحقیقه پوشیده است سخن پروردگار تو
بر کسانیکه از قانون استدلال بطریقه که خدا و رسول قرار داده اند
خارج شود اینکه ایمان نیاورند یعنی توفیق نمی یابند که ایمان اورند
زیراکه امر ایمان تدریجی است مانند صعود بر سلم مادامی که کسی بر
پایه اولی از ان خود را متمکن نگرداند قدرت نمی یابد که بپایه ثانیه
صعود کند و بهمین قیاس پایهای دیگر پس در امر ایمان هم گفته
میشود که مادامی که کسی بانقدر از معارف که دارد عمل را مقرون
نسازد و تمامی جنود عقل را دران بکار نبرد توفیق نمی یابد که قبول
دیگری را معلوم خود کند و همچنین این معنی باید مرعات شود در امر
معلومی واجبی حجت است از خدا که بر همه خلقان تمام است و احدی از
تامتبع ان بر خودش خلاصی ندارد پس اگر کسی در بلدان بعیده بوده
باشد و از طائفه نصاری بوده باشد و شنیده که پیغمبر دیگری غیر از
عیسی تشریف اورده است و مردمانرا دعوت بسوی دین خود کرده است
براو لازم است که در مقام تحقیق بر اید و کیفیت ان تحقیق از بلد خود ببلد
دیگر نقل کند

و شنیده که پیغمبر دیگری غیر از حضرت عیسی
تشریف اورده است براو لازم است که
بیان دین و طریقه عیسی را بکند
کند بشرط اینکه در دین عیسی هم از
جمله گمراهان و ضلال نباشد و اما
دین عیسی چه حاجت براو و اما
بعد از انکه

دیگر نقل کند و اگر در مقام تحقیق بر نیاید و بستر کند و یا بگفته جماعه نصاری
که تکذیب می کنند اکتفا کند و یا بوساوس شیاطین جن و انس گوش داده از
تحصیل علم و یقین کناره کند مقصر است و حجه خدا براو تمام است و در قیامه
صغری و کبری مستحق مؤاخذه و انتقام است زیراکه شکر هیچ نعمتی از نعمتهای خدارا
بجا نیاورده است مانند سایر کفار و اعتقاد بدین عیسی بعد از
شنیدن تشریف اوردن پیغمبر دیگر نفعی باحوال او نمیدهد بلکه کفر و شرک
نعمتهای خدا بر بطلان تنهائی بعمل اورده نمی شود زیراکه انکار ان
پیغمبر را بعد از شنیدن تشریف اوردن او داخل در کفر بلکه داخل در شرک است
و هر کس کافر و یا مشرک باشد خدا بهشت را براو حرام کرده است چنانکه در
انجیل و در فرقان مسطور است و انتقام کشیدن از او را بر خود لازم
فرموده است و مثل این گفته میشود در عامه و نادانان ایشان زیراکه همینکه
فهمیدند که خدا رسول و قران را که با احکام و تبلیغ و تبیین انها
فرستاده و تبلیغ و تبیین هم باید که بقطع و یقین برسد تا اینکه اختلاف
رفع شود و مراد خدا فوت نشود و استناد نقض بغرض خدا و رسول و امام

اهم کفر است پس باید در پی تحصیل علم بمراد خدا و رسول از کلمات ایشان بروند
و بگفته جماعت عامه که مردم اجماع کردند و ابوبکر را خلیفه کردند اکتفا
نکنند بلکه باید از تحصیل علم کوتاهی نکنند تا اینکه مکلف به قدر امکان
قطع و یقین بشناسند زیرا که مادامی که قطع و یقین حاصل نشود دل
از ریب و شک خالی نمی‌شود چنانکه فرموده است که لا یزال بنیانهم
الذی بنوا ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم و اگر قطع و یقین
حاصل نکنند و در تحصیل آن کوتاهی و سستی کنند از شک و ظن هم کار از
نمی‌شود زیرا که بنص خدا و رسول حجة خدا بر همه تمام است و مظنه حجة
تمام نمی‌شود زیرا که هر طایفه از طوایف اهل باطل مظنه را ادعا میکنند
پس باید یا همه بر حق باشند و یا حجة خدا ناتمام باشد و هر دو باطل است
علاوه اینکه در عدم اکتفا بمظنه در تمام بودن حجة خدا وارد شده است
که من شک او ظن فاقام علی احدهما احبط الله عمله ان حجة
الله هی الحجة الواضحة یعنی کسی که شک داشته و یا مظنه داشته باشد و عمل کند
بان خدا اعمال او را حبط میکند زیرا که حجة خدا حجة واضحه است و تاریکی
ندارد که محتاج شوند بمظنه پس کسانی که بمظنه اکتفا می‌کنند و حجة

خدا

خدا را ناتمام می‌پندارند و سعی نمی‌کنند که خود را از اختلاف بیرون آورند
و بفیض علم و یقین مستفیض شوند از تقصیر نجات ندارند و بسوی آن
اشاره است قول خدای تعالی که لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک یعنی
همیشه اهل زمین در مذاهب و دین مختلف‌اند مگر آن جماعتی را که خدا
رحم کند که در ایشان اختلافی نیست و سابقاً مذکور شد که هر کس بهر چیز
که میداند عمل کند و بهر چیزی که نمیداند احتیاط کند ابداً اختلاف حاصل نمی‌شود
و نجات انحصار در آن دارد و اعمال او مقبول درگاه خداوند است چنانکه فرموده
که انما یتقبل الله من المتقین یعنی این است و جز این نیست که خدا
اعمال تقوی دارندگان و احتیاط کنندگان را قبول میکند
و از آن مستفاد میشود که عمل کسانی که از تقوی خارج [illegible] قبول نمی‌شود
که اختلاف کنندگان اراده ندارند که فهم خود و خواهش خود را تابع
مراد خدا کنند و از نتیجه است که توفیق از ایشان سلب شده است بلکه
اراده دارند که مراد خدا را تابع رأی و دید خود کنند و بسبب این است
که بهدایت نمی‌رسند با اینکه خداوند وعده فرموده است که هر کس بنفس خود

مجاهده کند او را بهدایت برساند چنانکه فرموده است که والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا یعنی کسانی که مجاهده کردند با نفس و شیاطین از
جن و انس ما البته هدایت خواهیم فرمود ایشان را براههای رضا
و خوشنودی خدائی و وعده خداوندی که خلاف ندارد پس هرگاه کسانیکه
مختلفین بگویند که ما مجاهده با نفس و شیطان کردیم ولکن علم حاصل نشد
و هدایت نیافتیم پس این جماعة قطعا دروغ گفته اند زیرا که اگر کسی
اسناد دروغ با ایشان ندهد لازم آید که اسناد خلف وعده که او بهد
داده است و اگر آیه را تاویل کنند بنوعی که با عدم خلف وعده
مطابق آید پس با تمام و لکن هدایة حاصل نشده پس با تمام ابدان حجة
خداوندی بر همه مخلوق مطابق نخواهد آمد پس جماعة مختلفین
نجاتی ندارند از اسناد نقص بحجه خدا و رسول و یا از اسناد خلف وعده
بخدا و یا از اسناد نقص و تقصیر بسوی نفسشان و شق رابع وجهی ندارد
و اینکه گفته اند که دیگران مانع اتمام حجه خدا شده اند کفر است و اینهم
و از هیچ ذی شعوری صادر نمی شود زیرا که خداوند غالب است بر
کارهای خود

کارهای خود چنانکه فرموده است که والله غالب علی امره یعنی خدا بر کارهای خود غالب است
احدی نمی تواند او را از کارش مانع شود و ایضا فرموده که ان الله لا
یعجزه شیء فی الارض ولا فی السماء یعنی چیزی نیست در آسمانها و زمینها
که خدا را عاجز کند پس خداوندی که حجتش تام و وعده اش خلاف ندارد
می توان گفت که بجناب رسول ص بفرماید که اعلام کند مردمان را که
بعد از او در دینش اختلاف می شود هر کس بعد از آنکه مجاهده کامله کند
با نفس و شیطان هر چیزی که مقتضای رأی و دید او باشد بهمان عمل کند
گویا این بیوقوفها در استدلال در امر دین خیال کرده اند که هر چه
بخواطر ایشان برسد باید بگویند تا آنکه خود را از تقصیر خارج گان
کنند اما از تقصیر اخلاق نکرده اند و علم اخلاق را ندیده اند که
چه قدر تاکید شده است در شناختن عقل و مراعات آن چنانکه
فرموده که لسان العاقل وراء قلبه و قلب الجاهل وراء لسانه یعنی
زبان عاقل تابع دل اوست هر چه میخواهد بگوید اول فکر میکند و
صحت و سقم آن را میفهمد اگر صحیح است میگوید والا زبان خود را حفظ

دفع زنش فاهره

میکند دیگر ~~مستقیم است~~ و اما جایی که بقانون عقل حرکت میکنند گرست که
دل او تابع زبان اوست یعنی اول بخواهش نفس حرکت کند آنچه میخواهد
بزبان جاری میکند و بعد از ان فکر میکند که آنچه گفته است صحیح است یا نیست
والنفیم از امام ع از عاقل سئوال کردند فرمود گرست که آن چیزی را بکار
می نهد و از جاهل سئوال کردند فرمود که گفتم یعنی او گرست که آن چیزی را
بکار نمی نهد حال مرد منصف می باید که انصاف بدهد که این که
با ملاحظه فرموده ای خدا که حجت خدا بر همه کس تمام است و وعده های خدا
خلاف ندارد و خدا بر چیزی توانا است می توان نهاد و او که خدا که
قانونی از برای فهمیدن مراد خود از ادله و آیات قرار نداده
بندگان را تکلیف فرموده است این نهاد را بیک او نه بنده نمی
توان داد آیا خدا عاجز بود از اینکه یک قانونی قرار دهد که بواسطه
ان اختلاف واقع نشود و فساد در امور دین حادث نگردد نه و البته
عاجز نبود ولکن خداوند ایجاد درک و الات او را که داد دلیله
و دلیلیات دالله و ادله و آیات او در انفس و آفاق قرار داد و
بعد از ان امر فرمود بعبودیت و عبادت و نهی فرمود از جهالت و معصیت

ولکن مردمان چون

یعنی نفع را ضرر می بیند و ضرر را نفع
گمان می کند و گاهی حق را باطل و
باطل را حق می پندارد و گاهی صدق را
دروغ و دروغ را صدق و بزرگ را
کوچک و کوچک را بزرگ و ضلالت را
هدایت و هدایت را ضلالت و بدعت را شریعت و
شریعت را بدعت حساب میکند و امثال
اینها که تفصیلش طول دارد

چون خواست که دار تکلیف ایجاد کند که
بندگان بقوه عقل معلومات کسب
علم مجهولات نمایند لهذا

ولکن مردمان چون در زیر بار بندگی و معرفت نمی روند و بار رفته ولکن خوب
اطمینان و ارام نمی گیرند که ان بار را در کمال نیکوئی بمنزل برسانند زیرا
که ان بار را بدوش گرفتن و بمنزل رسانیدن منافات دارد با
خواهش نفس و شیطان هم نفس را بواسطه وساوس یاری میکند که بار
او را از معرفت بلغزانند و یا در راه بند که او را است و تنبل گردانید پس
نفس و شیطان در عالم این همه غوغا راست کرده اند و بازار معرفت
و بندگی خدا را کساد نموده اند نه خدا و رسول آنچه در تبلیغ و بیان
لازم بود کوتاهی نموده اند و در دائره امکان الفقدر از بیانات
که ممکن بود و با تکلیف در تحت اید بجا آورده و لکن گوشهای مردم
بواسطه شهوت راندن شهوت و شنیدن شبهات ثقل سامعه هم رسانیده است
و طمع دارند که خداوند دار تکلیف مستبدل بدار استعمال بکند که جبر کنند
ایشان را در معرفت و در بندگی و این طمع باطل را دارند خدا که ایجاد
بلکه اظهار صفات کمال است منافات دارد زیرا که از جمله صفات
کمال صفات جلال است مانند عزت و تکبر و صفات جلال ظاهر نمی شوند

بااینکه

دار را بجهت آن است که خداوند خدا را
بتعلیم دادن بیان را بنی نوع
ان انسان چنانکه فرموده که خلق
الرحمن خلق الانسان علمه البیان

مگر صفات غضب؛ و اگرچه صفات غضب هم داخل صفات جلال اند و
لکن صفات جلال بعضی موجب ظهور بعضی اند چنانکه در صفات جمال هم
چنین است و وجه بودن صفات غضبیه موجب ظهور صفات جلال این است
مانند قهر و انتقام و عداوت و غنای خدا از خلق و تکبر خدا و ظهور کبریا
که اگر غضب [صفات] نبوده باشد مطلقا احدی در زیر بار اطاعة و عبادة و تذلل
عبادة از راه خوف و طمع که منظور خداوند است از ایجاد
نمی رود پس صفات جلال در پرده خفا می ماند و اصل مراد که از ایجاد
که اظهار صفات کمال است ناتمام می ماند و اسماء حسنی خدا بتمامها ظهور
نمی یابند و اسمها ملازم معانی خود نخواهند گردید پس طمع داشتن
عباد از خدا اشد بین عالم تکلیف را بعالم استعمال در این مقام از جمله جنود
جهل است که هر یک از آن جنود مخرب عقل و جنود او اند و من بعد
عنوانها از برای این طمع بخصوص مخرب عقل خواهیم کرد در مقامش
ان شاء الله پس اگر کسی گوید که از آنچه مذکور شد ظاهر گردید که اکثر اهل عالم
در ضلالة و جهالة اند و این معنی ظاهرا منافات دارد با رحمة واسعه
خداوندی گوئیم که منافات ندارد و کسانی که منافات خیال میکنند
جهة این است که مبلغ علم ایشان کوتاه است و ملاحظه صفات خداوندی را نکرده
ومقتضیات

و مقتضیات هر یک را بکنه نشناخته اند و اگر همه چه شناختن هر یک از صفات خدا را بکنهه
محال است و لکن از جمله مقتضیات آنها هم باید خارج نشد که موجب تعطیل
بعضی از آنها شود که تعطیل منافی اظهار همه است پس باید عقل را امر کرد که تواضع
نوازد و آن را در تحصیل مطالب پیرو داد که اگر خلوص داشته باشد از
آفات هر یک از مخارج را چنان ادراک میکند که منافاتی در میان
آنها بهم نرسد پس میگوئیم که چون منظور خداوند از ایجاد و ارزاق
اظهار صفات جلال و جمال است پس هنگام ظهور نظر بمناسبة آثار
صفة عدل باید اشد ظهور آثار صفات جمال تقدم داشته باشد
بر ظهور آثار صفات جلال و خداوند هم چنین فرموده چنانکه دلالة
و آنچه دارد بر این مطلب کلام خدا سبقت رحمتی غضبی یعنی پیشی گرفته است
رحمت من بر غضب من پس اول چیزی که ظاهر شد از آثار صفات خداوندی
آثار صفات جمال است و این صفات در مکلفین جاری است مادامی که
بمعصیة داخل نشوند پس اگر داخل در معصیة شوند تا دو توبه کنند باز هم
صفة جمال دیگر که عفو است شامل میشود و اگر توبه نکنند و اصرار کنند آثار جلال بتدریج ظاهر میشود چون
بلیات عظیمه بهکام چون زلزله
و کسوف و خسوف و آفات
سماویه و آفات نازله بر اثمار
و مصیبات نازله بر نفوس
و امثال اینها

ولکن ازآنکه مردم در ما دنهم غلو کرده اند این گونه عذابها را از تنبیهات خداوندی شمرده اند بلکه انها را کارهای بنا و بخارات ارضیه و کارهای تاثیر کواکب میدانند ~~پس اگر العیاذ بالله~~ با اینکه قرآن واحادیث مشحون است از دلالة بر بودن این گونه کارها از خدا و مستند بودن بوی معصیة عباد پس اگر العیاذ بالله

جلال

* و اگر العیاذ بالله بجائی رسد که جمیع اسباب رحمة منقطع شوند آن وقت صفة جلال
بالذات ظهور میکند و اثارش ظاهر می شود زیرا که چنین کس رضایه خداوند را
قبول نکرده و تمامی اسباب رحمة و صفات جمال را از جهة قطع نموده است
و حق دانسته و فهمیده با اینکه توانائی کاملی داشت که در صفات رحمة
و بر سلطان کارهای خدا را درو بنیاد تعطیل جمال میکنند
و در سایر صفات جمال خداوندی تمتعات بسیاری ببرد و بهره مند شود
بر دارد تمتع نبرده بلکه اسباب انها را از جهة سلب و دفع را از
انها منع نموده پس در آن وقت غضب بر او حلول کرده اثار
صفات جلال بر او ظاهر میشود از حکم خداوندی بعدم قبول توبه او
و حکم بنجاسة او و حرام بودن زن و مال بر او و وجوب اهراق
دم او و اینها همه از جهة آن است که قبول نکرده بود اثار صفات
جمال را و کار خود را بجائی رساند که سزاوار وصول اثار
صفات جلال گردید چنانکه وارد شده است که انا غضبی علی من
لم یقبل منه رضاه یعنی غضب خدا حلول میکند بر کسی که قبول
رضایه خدا را نکند و در القرآن المجید انه لسریع العقاب یعنی خداوند

عقابش

عقابش زود میرسد بکسانی که استحقاق بهم رسانده اند و در مثال این آیات
واحادیث فراوان است که دلالة دارند بر اینکه کمال حذر و خوف از خدا
نمودن لازم است و خداوند اهل تقوی است که عذاب جهنم را در اتش قرار داده است
که در دائره امکان از آن سخت تر عذابی نمی باشد و هرگاه العیاذ
بالله کار کسی بجائی رسیده باشد که قابل شفاعة نباشد احدی در درگاه
خدا او را شفاعة نخواهد کرد و کسی هم نمی تواند که بتسلط خدا را مانع
از عذاب بودن شود پس تمامی اسباب نجاة مفقود است از این کس پس اگر
در چنین کسی صفات غضب و جلال حلول نکنند و اثار انها ظاهر
نشود پس درجه کسی بروز خواهد کرد و اگر مطلقا در احدی بروز نکند
معطل می ماند و تعطیل منافات دارد با صفة اراده که ایجاد کننده اظهار
صفات کمال است پس معلوم شد که هر کس در این عالم امده است باید در
زیر بار تکالیف از تصدیق معرفة و بندگی خدا را کمال تمکین دهد و
کمال فرح و انبساط از آن داشته باشد و بوساوس شیطانی و با افکار
باطله نفسانی گوش ندهد که گوش بدادن موجبات دوری و عقد و کوشش

و اظهار تمامی صفات کمال لازم دارد اظهار صفات جلال را و هم اظهار صفات جلال را پس لازم آمد ایجاد دار تکلیف که مکلف در آن باختیار خود امری را مرتکب شود و بعنوان جبر نبوده باشد پس در دار تکلیف معرفة خدا که مراد از ایجاد است از برای کافر و منافق که چنین نشود نه از جهة این است که از جانب خدا نقص

۱۲/ا [illegible]

دادن موجب خرابی عقل است چنانکه قول خداوند که فرموده است در مقام مذمّت
که سمّاعون للکذب بر آن کمال دلالت دارد هنگامی که منضم شود با آیه
سابقه‌اش که دلالت دارند بر اینکه هرکس بوساوس شیطانیه و بهواهای نفس و افکار
باطله نفسانیه بسیار گوش دهد از ادله که خداوند که بهدایت نصب فرموده است
غافل میشود و شبهات در دل او بر ادله پیشی میگیرند و مانع میشوند از
تأثیر ادله و آیات منصوبه خداوندی زیرا که شیطان و نفس اسم آن
شبهات را هم ادله و آیات نهاده اند و آنها را در مقابل ادله و آیات
خداوندی جلوه داده بلکه چون آنها مقرون بشهوات نفسانیه اند
و اکثر خلایق را تابع آنها نموده اند در نظر ایشان کمال قوت در دلالت بهم (و در تضعیف)
رسانده اند و ادله و آیات خداوندی را نظر بعدم متابعت اکثر خلایق
آنها را بنظر ضعیف می نمایند پس شیطان و نفس بسبب همین اسبابی
که فراهم آورده اند غالب میشوند بر عقل و آن را ضعیف میکنند و
عقل هم بسبب ضعیف شدن ادله و آیات و معارف فطریه که خدا

در بدو ایجاد

و ملتفت را بواسطه حیله آنها بخوف کاذب گرفتار کرده اند

در بدو ایجاد با و عطا فرموده بود نمی تواند حفظ کند پس لابد حیران
میشود و حیرت عقل موجب شک در دلالت آیات و ادله خداوندی می
گردد و آنکه شک کفر است چنانکه فرموده لاترتابوا فتشکّوا ولاتشکّوا فتکفروا
یعنی دعا نکند که بخود راه ندهید که شک خواهید کرد و شک نکنید که کافر
خواهید شد و ائمه علیهم السلام شک کننده در امر دین در تدابیر خدا و رسول نظر
فساد میگردد و بسبب آن استعلاء بر خدا است زیرا که اگر کسی در کار کسی نظر
فساد بکند دلهاش را از او دانا تر خیال کرده است و همین معنی علوّ و
استکبار بر خدا و رسول است و گناهی که مقرون بعلوّ و استکبار شود توبه
از آن قبول نمی شود چنانکه وارد شده است که شیطان از پیغمبر سؤال
شفاعت کرد در جواب فرموده که خاب سعیک تا شیخ بغیر خواهش نکنم
که بجز ناامیدی حاصلی ندارد و در وجه آن وارد شده است که چون
گناهش مقرون باستکبار بر آدم بود لهذا توبه قبول نشد پس کسانیکه
که در کار خدا بنظر فساد نگرند تکبّر بر خدا که خواهند بود و حال
ایشان در فضیحت بالاتر است از تکبر شیطان بر آدم

زیراکه کسی که حیرت او را عارض میشود
از اسلام و تسلیم از برای تدابیر خدا و
رسول دور شده است که گرفتار حیرت
گردیده و دوری از اسلام و تسلیم مذکور
شک است در حقیقه تدابیر مذکوره و
شک ضد اسلام و تسلیم است چنانکه
در حدیث در مقام تعداد جنود
عقل و جهل ذکر شده است و از نیکه است

باجواب آن را

که در کتب شیعه است و با کی نیست که بعضی از وساوس شیطان که به زیاد بیناید
اگر عقلا ذکر کرده شود پس میگوئیم که از جمله وساوس آن ملعون این است
که چون خداوند میدانست که اکثر خلایق بغضب او گرفتار میشوند چرا ایجاد
فرمود گوئیم که صفت ایجاد را کسی نمیتواند اعتراض کند و عیب نماید زیرا که
آن احسان است و احسان را هر کس طالب است و تمامی عقلا و حکما و علما اتفاق
دارند در اینکه بر محسن بحثی بلکه راه بحث هم نیست بلکه احسان ممدوح است نیکوان
احسان

و خدا هم فرموده است در کلام
الله که ما علی المحسنین
من سبیل بعضی بر نیکوکاران
راه اعتراض و بحثی نمی‌باشد

اطلاق عقلا و نقلا و یکی از صفات خداوند هم احسان است پس صفت احسان
اقتضاء نمود ایجاد را پس هرگاه ملاحظه شود رسیدن خلق کثیری بلکه اکثر
خلایق چنانکه می‌بینید تقصیر خواهم داد بعفو و جنات بسیاری که بواسطه احسان
الهی قطعاً که احسان بر محسن آن افزوده خواهد شد زیرا که کسانی که بفیض
رسیده و میرسند همه که به ایجاد دار التکلیف است و احدی را منع باب
الاستعمال سعادت حاصل شد پس کسانی که در دار التکلیف شقاوت پناه
می‌شوند که این است که سعادت را قبول نکردند نه اینکه چون خداوند
میدانست که بشقاوت خواهند افتاد بشقاوت گرفتار شدند زیرا که

و این از مقاله بطالین و مبطلین است
کسانیکه خواهند و ابا دارند از کار خدا و رسول بلکه کار
همکیش را به نظر نمی‌آورند و تمامی افکار و خیالات
ایشان تابع هوا و هوس نفس شان است و مانند
مردمان بی‌بهره بی‌دماغ خواه حرکت می‌کنند

و علم خدا

علم خدا سبب نیست از برای حصول شقاوت و هلاکت نه تمام است و نه ناقص بلکه
خداوند چنین میداند که این شخص شقاوت پناه با اینکه خداوند از او چیزی
بسیار سهل خواهش فرموده است در مقابل نعمتهای بسیار و آن چیز حفظ معلومات است
که در بدو ایجاد باو عطا فرموده است و توانائی کاملی هم در باب حفظ آنها
باو عطا کرده و اسباب بسیاری هم که به حفظ آنها قرار داده است که هرگاه یکی
از آنها متمسک شود نجات خواهد یافت و مانعی در حفظ آنها از خارج هم بدیه
قرار نداد که او را عاجز نماید بلکه نفس خودش را مانع آن قرار داد و لکن
تکلیف نموده او را که مانع نفسش اگرچه منع میکند او را از خواهش خدا را
بر خواهش نفس خودش مقدم دارد و در مقابل این تکلیف که فرموده است او هم چیزی
بزرگ قرار داد که از غایت بزرگی و بسیاری وصف نمی‌توان کرد بلکه قرار داد
که اگر بخواهش خدا عمل نکند و شکر نعمتهای خدا را مطلقا بجا نیاورد و او را
عذاب سختی کند و این وعید بعذاب سخت را هم از اسباب قبول او قرار داد
که اگر عذاب را سبک قرار میداد گمان که نفس شقاوت پناه قبول آن
متحمل گردیده کی که حصول خواهش خود و عدم حصول خواهش خدا پس فی
الحقیقه این بخوف عذاب خدا هم یکی از اسباب کامله است که حصول مراد
بلکه هرگاه از ملاحظه صفات عز و کبریائی خدا اعتقاد بوصول بعذاب سخت خدا البته
حب بعبادت و بغض بمعصیت او را حاصل میشود و این حب و بغض او ثق عری الایمان است
که ایمان بواسطه آن کمال قوت بهم میرساند و از وساوس و افکار رابطه اماره خلاص میشود

بس منظور خداوند از عذاب سخت قرار دادن اولاد خویش ترسانیدن کاملان
که ان مانع شود مکلف را از ارتکاب این معصیه ولکن بعد از انکه
مکلف چنان خواهش خود را متابعه نمود که مطلق خواهش خدا را کنار
نیاورد و ثمره ایجاد را باطل و مفقود کرد پس ان احکام صفات جلال
خداوندی که انتقام از او اثارش ظاهر میشود که او را بالاضطرار همراه خدا
داخل کنند که عبارة از اقرار بتوحید و عدل خدا بوده باشد ولکن ثمری
برای او ندارد زیرا که در غیر حال اختیار است و خداوند هم ترک این اعلان را
نخواهد کرد زیرا که خدا بر کار خودش غالب است و هر چه بخواهد باید حاصل
شود چه کننده ان کار اختیارا کند و یا اضطرارا پس اگر اختیارا کند لایق
رحمت می باشد و اگر از حال اختیار خارج و در حال اضطرار بعمل اورد
مراد خدا بعمل آمده و خدا را اگر نتوانست عاجز کند ولکن ان معذب خود را
از رحمتهای بی منتهای خدا محروم ساخت پس این ظلمی است که مکلف بخودش
بر خودش وارد اورده است چنانکه خداوند فرموده است که ما ظلمناهم ولکن کانوا
انفسهم یظلمون یعنی ما ظلم نکردیم بر این جماعة شقاوت بنیان بلکه خودشان
بر خودشان ظلم کرده اند بلکه انچه فهمیده و دانسته و توانسته ترک مراد

بلکه اگر ایشان اراده خیر
می داشتند و بنیة شکر نعمتهای خدا
در دل ایشان راه میافت
خدا هم ایشان را یاری میکرد
تا بکند ایشان را شنوا و بینا

خدا را اگر دند داخل دشمنان خدا شدند و خدا هم با ایشان دشمنی میکند چنانکه
فرموده است که ان الله عدو للکافرین یعنی خدا دشمن کننده است با کافران
و این است وجه قسم که خداوند یاد فرموده است بکو چنانکه در دعای کمیل وارد است
ولکنک تقدست اسماؤک اقسمت ان تملأها من الکافرین وان تخلد فیها
المعاندین یعنی خداوندا رحمتهای تو بسیار است ولکن تو قسم هم یاد فرموده
باسمهای مقدسه تو که پر کنی جهنم را از کافران و همیشه نگه داری در ان دشمنان و
" و باید دانست که این مطالب را کسی ملاحظه میکند و در اکسیر بیاید و مراعات
کرده بعمل اورد که حکمة او بر فضول و سفاهة و عقل او بر جهالة غلبه داشته
باشد و آنهائی که فضول و سفاهة و جهالة ایشان غلبه دارد مطلقا در
فکر شنیدن این مطالب نمی باشند تا چه رسد بفهمیدن و عمل کردن خداوند
بحرمة محمد و ال محمد که همه را توفیق عطا کند که بتوانند با نفس و شیطان مجاهده
کنند و دین را از دنیا بسلامة بیرون ببرند و حال برمیگردیم بتفسیر حدیث
موسوی ع که سابقا ذکر شد و فرموده بود که سه چیز عقل را منهدم کرده
هلاک می نماید یکی از انها طول امل بود که گفته شد و دومی

و بدنیا ربودن خدا از عذاب چنانکه
شیطان بخاطر شقاوت بنیان
میدهد و بواسطه ان جری کنند
ایشان را بر معصیه و ست
حرکه در طاعه منو با حوال ایشان
نمیدهد زیرا که خداوند روح
ایجاد کرد از اب حیوان پس
بر فنا ان اگر چه قدرة دارد
ولکن ابطال فعل نقص در فعل
او است و فانی شدن مراد هم از
بجز نیست انهم نقص است و صفات
جلال هم از صفات کمال است و
تعطیل در صفات جلال هم
خلاف اراده خدا است لا بد
که عذاب ملحق باشد و از اینجه
قسم یاد فرموده که ان عذاب ربک
لواقع ما له من دافع والبتة
فرموده فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة
ولا من الذین کفروا ماویکم
النار هی مولیکم وبئس المصیر که
مفاد هر دو ایه این است که
هر کس که عذاب پروردگار تو
واقع شدنی است و دافعی ندارد

فصل دوم در بیان مفسدهٔ دومی از مفاسد عقل

چنانکه فرموده است که فریحی طوائف حکمة ببعضول کلامه یعنی بیهوده دوم آنکه آنها که عقل خود را فراموش کردند بواسطه غلبه دادن هوای نفس را بر آن

کرده است که محو کرده است طوائف حکمة را بفضول کلام خود یعنی خداوند عالم قرار
داد حکمت و فضول را و حکمة را مقدم که بر فضول در وجه و هم فرموده بندگان را که حکمة را
در علم و عمل بر فضول مقدم دارند تا هدایة حاصل آید و نهی فرموده ایشان را
از مقدم داشتن فضول را بر حکمة تا ضلالة و گمراهی گرفتار نگردند و وجه تسمیه
در حکمة این است که حکم بمعنی منع است و حکمة نوعی از آن زیرا که بیرون فعله است
و مراد از حکمة مطالبی است که وضوح داشته باشند و در نزد مکلف که مسبوق
بشبهه نشده باشد خفائی در علم بآنها نبوده باشد چون وجود خدا و وحدة
خدا و عدل خدا و عدم تعلق رضایة بجمع ما بین ضدین و جمع و رفع متناقضین
و امثال آنها که ذکر آنها طولی دارد که تا در لسان علما آنها را معارف فطریه
می‌نامند و خداوند آنها را حجة بر هر مکلف و حجة قرار داده بر مکلفین اولا
اعطاء آنها بایشان در بدو ایجاد و تمام فرموده و در معرفة آنها محتاج نیست باستدلال
و کسب زیرا که نفس هر مکلف شهادت برای این مطالب میدهد و از این جهة است که
نفس را آیة الله الکبری نامیده اند و عقل را آلة حفظ آنها قرار داده است
پس آن معارف و عقل کلا حجة خداوند اند بر هر مکلف در تصدیق بوجود خدا
و وحدة او و عدل او و غیر آنها از آنچه مذکور شد و مذکور نشد ولکن

و چون عدم جواز اسناد نقص و قصور و فساد بکاری از کارهای خدا

الله

هرگاه مکلف مسبوق بشبهه نشود پس در همه آن معارف شبهه راه ندارد چون وجود خدا
که پرورش دهنده همه مردمان و پادشاه ایشان و معبود ایشان است زیرا که
این مطالب از بسیاری وضوح هیچ خفا بر نمی‌دارد مگر آنکه منکر معاند بوده باشد
و با وجود عناد هیچ مطلبی چه معلوم و چه غیر معلوم تاثیر نمی‌نماید در شخص معاند و
از جهة وضوح این مطالب است که همه مردمان با همه اختلافی که دارند در آنها
اتفاق دارند و خداوند آن را پناهگاه بندگان قرار داد از جهة دفع وسوسه
چنانکه فرموده قل اعوذ برب الناس ملک الناس اله الناس من شر الوسواس
یعنی این مطالب از بسیاری وضوح شبهه بر نمی‌دارد و علاوه این پناهگاه از
برای وسوسه شیطان در مجهولات هم می‌شوند چون وحدة خدا که تنبیه بر مشرکین
یعنی مشرکین هرگاه باین مطالب که متفق علیه نفوس ایشان است عمل کنند همان
عمل باین مطالب شاهد ایشان می‌شود در تصدیق بوحدة خدا زیرا که دیگران را
که با خدا شریک می‌گویند باید او هم از مرتبه و از پادشاهی و از معبودیة
بهره داشته باشد تا شریک صادق آید و الا کذب محض خواهد بود پس چون
ملاحظه می‌شود در احوال و افعال شرکاء اصلا بهره از مرتبه و از سلطنة و از

معبودیّه در ایشان نیست و رتق و فتق در این امور از ایشان نمی آید پس معلوم میشود
که کسی که این صفات در او است و هست آثار این صفات از او و بظهور رسیده است
واحد است و اوصاف ثلثه بالنظام وحدة خدا و لیس عدل خداوند است و بالنظام
عدل و لائق نبوت اند و هکذا ا ه مجهولی که باید معلوم شود معلومات اوّلیه
دلائل و پناه گاه از نزاع و وساوس شیطان و اهواء جن نفس اند در تحصیل علم
و حصول علم بان و هر کس ازین قاعده خارج شود خداوند او را فاسق
دار تحصیل و حصول بلیغ تحصیل علم محروم مانده است زیرا که این قاعده را
تمامی انبیا و حکما و عقلا تصریح بان فرموده اند و این است ان حکمة الالهیه که
امر تحصیل ان فرموده اند و مقابل ان مطالب فضولیه است که اگر کسی در
انها فرو رود بحدی که از حکمة الالهیه غافل شود عقلش هلاک میشود و دراهم
دین حیران میگردد و معلومات فطریه از دستش میرود و قدرة ندارد که
علم بمجهولات را کسب کند و وساوس و اهواء جن غلبه کرده او را بشک میاندازند
دیگر که شک کند در وحدة خدا بعد از تولد او بر فطرة ابدا رجوع
بخیر نخواهد کرد بلکه نمی تواند برگردد زیرا که توفیق از او سلب شده و شیطان
و نفس از آنکه بر او املا کرده اند راه خلاص ندارد چنانکه فرموده که ان
الذین ارتدوا

وآثار سلطنة و پادشاهی از ایشان ظاهر نیست بلکه در باطن هم زیرا که آثار سلطنة و پادشاهی پنهان نمی ماند و کذلک از ایشان آثار معبودیّه که عبارة از ارسال رسل و انزال کتب و احکام است از ایشان صادر نشده است

چنانکه وارد شده است که
من شک فی الله بعد مولده
علی الفطرة لم یفئ الی خیر ابدا

الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبیّن لهم الهدی الشیطان سوّل لهم و
املی لهم یعنی کسانی که برگشتند از معلومات بسوی مجهولات بعد از آنکه معلومات
از برای ایشان بحد یقین رسیده بودند که همه این است که شیطان جن و انس
تسویل و املا کرده اند شبهات را جاهلان برای ایشان یعنی شبهات را ادلّه
نام نهادند در باب التدلیس و شبهات بعبارات فراهم آوردند در باب الاملاء
و ایشان نفهمیدند که انها شبهات اند که شیاطین جن و انس انها را ادلّه نام نهاده اند
و نفهمیدند که انها را شیاطین فراهم آورده جمع کرده اند بلکه گمان کردند
که هر قدر که در ان شبهات بیشتر فرو میروند علم و فضل ایشان زیاده
میشود و نفهمیدند که معلومات بواسطه انها منقلب بمجهول میشوند چنانکه
ابوبکر و عمر شیطنة نمی کرده مردم را بواسطه ادعای اجماع گمراه
نمی کردند ان معلوم فطری که پیغمبر که به هدایة خلقان تشریف آورده و هر آیه
هم باید که کامل بوده باشد تا رسالة ناقص نماند منقلب بمجهول نمی شد پس به آن
شبهه چنان قوت گرفت که تابعان او در لزوم بیان احکام بر خدا و
بر رسول خدشه ها کردند و اکتفا کردند بر آن و دیدیم و گفتند که هر کس

زیرا که شیطان و نفس از القاء شبهات بسوی این جماعة آرام نمی گیرند و شبهات تمام نمی شوند مگر با احاطه و اهتمام اخفا بخدا دارد و غیر خدا از احاطه و از خفا همه عاجز اند بل همه خدا اند بجهة مبادی اسلام را معلوم کرد که خدا و رسول است

که هر نفر ... ماند ... [illegible]
در ... [illegible]
... [illegible]

که از قرآن و حدیث عقل آنچه دهند همان حکم الله است و بواسطه آن داخل شده در تصمیم احکام متضاده و متناقضه با اینکه عقل صحیح بلکه معلومات فطریه شهادت میدهند که رضا به خداوند واحد حکیم بحکمهای متضاده و متناقضه محال است و این است که موجب زیغ قلوب ایشان شده است و در وادی ضلالة و گمراهی شب و روز میدوند و در حدیث وارد شده است که لا تحکم بحکمین متناقضین فی شیء واحد فیزیغ قلبک یعنی به دو حکم که نقیض یکدیگرند حکم مکن که دل تو میل از حق بسوی باطل خواهد کرد و خدا هم در آن وقت آن میل را زیاد میدهد چنانکه فرموده فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم یعنی چون ایشان میل از حق بسوی باطل کردند خدا هم دلهای ایشان را میل داد بسوی باطل و این عذابیست که از خدا در دنیا بر ایشان رسیده و در هر بر کسانیکه حد از حدود او امر و نواهی خدا تجاوز میکنند وارد گرداند چنانکه فرموده فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم یعنی باید حذر کنند کسانیکه از فرموده خداوند

یعنی در اعتقاد ضعف و اثر بعارض خواهد شد بعد از آن میل
زیرا که ماده که ضعف عارض نشود
میل بسوی باطل صادق نمی آید

زیرا که خدا اکثر از افعال خیر و شر اسباب قرار داده و در هر ... هم فرموده و تاثیر قرار داده
پس کسیکه یک گناه را مرتکب شد ... این اسباب ... و کذلک
در جانب طاعة و این است معنی ... قول خداوند که کلا نمد هؤلاء و هؤلاء و الیهم قد ... کان ...

مخالفه میکنند اینکه برسد بایشان گمراهی یا برسد بایشان عذاب دردناک و در حدیث وارد شده است که ان الله حد لکم حدودا فلا تعتدوها یعنی اینکه خدا یعنی خداوند قرار داده فرموده است از برای هر چیزی حدود و سامانها و همچنین قرار داده بر کسانیکه از آن حدود و سامان تعدی و تجاوز میکنند تنبیهی و در حدیث دیگر وارد شده است که ویل للذین یختلون الدنیا بالدین ابی یغترون ام علی یجترؤن فبی حلفت لاتیحن لهم فتنة تترک الحلیم منهم حیرانا یعنی وای که اسم جاری است امروز از برای کسانیکه حیله است که اختلال میکنند در امر دین که بواسطه امور دنیویه ایا بمن فریب خورده اند و به جهة من مغرور میشوند و بواسطه آن بر من جرأت مینمایند پس بخودم قسم یاد فرموده ام که مهیا کنم از برای ایشان یک نوعی از گمراهی و حیرانی که دانای بسیار دانای ایشان را حیران کنند و نتوانند که از دست آن ضلالة و اعوجاج خلاص شده پس اگر حساب نفس خود را بکنند و ببینند که اگر براه در امر دین اشکال و اعوجاج وارد است که نمی توانند آن را بفهمند و پایان را ... که خدا و رسول قرار داده اند معلوم کنند و راه خلاص از آن که ... کنند پس بدانند که در امر دین

خداوند فرموده است که

اختلاف از او صادر شده است و آن گمراهی است که خدا او را در آن انداخته است
و چاره اش در جانب نفس را کردن و آن اختلاف را فهمیدن و توبه از آن
نمودن است و اگر آن اختلاف تمسک بدلیل اختراعی است توبه اش در
ترک تمسک بآن و رجوع با دله است که منصوص اند از جانب خدا
و رسول و در ادراک آن طلب که بآن دلیل معلوم میشود چنانکه عامه
مادامی که باجماع متمسک اند بگمراهی که خدا انداخته است ایشان را مبتلا و
گرفتار اند پس اگر آگاه فهمیدند که گمراه بودن عذابیست از جانب خدا
و دانستند که خدا ابتداءً عذاب نمیکند بلکه از جهة ظلمیست که از
بندگان صادر میشود بعد از آن بروند در پی حساب امر دین و فهمند
که اجماع دلیل منصوص نیست عند الله پس توبه کنند باینکه از
تمسک بآن اجماع دست بردارند و بروند در پی دلیلی که خدا
و رسول از جهة معرفة خلافة نص فرموده اند آن وقت خواهند
بهدایت رسید و میفهمند که خلافة حق جناب امیر ع است و
کذلک غیر عامه از امامیه هم گمراهی ایشان در باب عدد ائمه ع

دلیل اجماع را اختراع کرده اند

زیرا که هرکس اختراعی در ادله و یا در
احکام خدا نماید معتبر در دین
از برای خود بر پا کرده است و در
مقابل آن ایستاده از آن جهة از جناب رسول
عذاب وارد شده است که لا
تحکم بعیننا و دیننا

یا پدر و مادر یا
بجهل باعلام

باشد و یا در باب جهل باحکام مانند کسانی که در استدلال باحکام ادله چند
اختراع کردند در مقابل ادله که خدا و رسول در معرفة احکام قرار داده اند
ایشان نیز بجهة همین اختراع ادله و بجهة تمسک بآن ادله اختراعیه گمراه
شدند و داهیه عظمی و مصیبت کبری در این است که ایشان گمراهی را صواب
میدانند پس جهل ایشان بعلم مرکب شده است و لباس علم پوشیده و
بر مسند علم نشسته و تکیه که حکمرانی میکنند و خطایش این قدر نافهم است
که نمی فهمد که او جاهل است بلکه خیال میکند آن را که علم است از آن کسی
که امر دین خود را المختر است ببیند و نفهمد که این اختلاف از جانب خدا نیست
و از جانب خلق هم اگر بوده باشد بر خدا لازم است که قانونی نمونه باید
که آن قانون حل مشکلات ایشان را بکند و راه خلاصی را بایشان
بنماید و از جانب شیخ هم نرواند و خودش را از تقصیر خارج میداند
سزاوار است که همچنین گمراهی بمانند و قابلیت ندارد که از آن خلاص شود
و آنهایی که اهل هدایت اند چنین میگویند که خداوند کلام خود را بدو
قسم فرموده است یک قسم آن متشابهات و محکمات اند که اظهار معانی
ظاهر نمایند و جهة خداوند ... تمام میداند

بیکسانیکه درانها رسوخ کنند بسبب علم وعمل توفیق می یابند که بفهم
مشکلات کلام خدا که قسم دیگر است فایز و رستگار شوند با اینکه
چون مشکلات حسب احتمالات و وجوهات متعدده اند پس
احتمالی که باان معلومات قطعیه و واضحات مطابقه میکنند ان را
متابعت میکنند وحکم خدا میدانند و اما احتمالات دیگر که
مطابقه ندارند باینها اعتنا و اعتقاد نمیکنند و اگر دو احتمال از اینها
مثلا یا همه احتمالات مطابقه کنند باان معلومات احتمالی را
که مطابق احتیاط است ان را مقدم داشته متابعت میکنند پس در این
الحکم المحکم گمراهی ایشان را عارض نمیشود وهمیشه در راه
هدایت اند ولکن کسانیکه در دل ایشان از علم و یا عمل بمحکمات
زیغ و میلی بسوی متشابهات بوده باشد بشبهه یعنی معلوم خود را یا بواسطه
ملاحظه متشابهات موزون [illegible] زند این جماعه طالب تاویل
میشوند و در بیگمراهی میافتند متشابهات را سند خود که
بر واضحات و محکمات اعتراض کنند خود را بگمراهی می اندازند مانند

جماعه عامه
و نادانان ایشان

جماعه عامه و نادانان ایشان و این قدر را فهم نکرده اند که حق معلوم را ضایع
کردن موجب سلب توفیق است و حق ان عمل باان است پس اگر اگاه باان معلوم
عمل شود تا ان گاه ثابت مترتبه بران معلوم خواهند شد والا لازم خواهد امد اداران
مفاسد بسیاری که غایت ان وصول بغضب خداوند رحمن است و تمام [illegible]
که در قران و احادیث وارد شده است کلا راجع است بعلم بهمان عمل
نکردن بمعلوم مانند ختم و طبع و اضلال و انقلاب و مد در ضلالة و طمس
البال و زیغ و الی و دحج و سوء ظن و تولیه شیطان و تقییض شیطان
و استدراج وغیر اینها و ایضا نفهمیده اند که وسوسه کردن در قبول ان نمودن
موجب زوال علم است باان معلوم و عجب است که با وجود این خودرا عالم میدانند
با اینکه از بس فاسد شده اند قابلیه تحصیل علم از خدای عالم ربانی ندارند
زیرا که اگر در عمل بمحکمات و واضحات کفایه نبود خداوند امر باکتفاء باینها
نمیفرمود بلکه علاوه باینکه امر باکتفا فرموده نهی از دخول در ابواب جهالات
هم نموده اند چنانکه انکار که امام ع با زندیقی مباحثه میکرد و او از
قبول واضحات اعراض و باینها اکتفا نکرده هر دم بشبهه تمسک میشد باو
فرمود که دع عنک الدخول فی ابواب الجهالات یعنی بگذار مرا که داخل

در ورطهٔ هلاکت مجهولات و مشکلات نشوم اما نا مراد امام ع این است که
بسیاری ورود شبهات بر متعلم و نظر و فکر در امورات بعیده نمودن پیش
از بیرون آمدن از عهدهٔ عمل بهر قدر از معلومی که حاصل است موجب فساد
فکر او است و با وجه عمل بهر قدر از معلوم حاصل باشد که کفایه حاصل میشود
و احتیاج بزیاده نمی افتد پس اگر بخواهد که از جهة بعد از آنکه از عهدهٔ علم
و عمل از آن معلوم برآید که تحصیل فضیلة و خلل در تحصیل علم بمشکلات
شود شرطش این است که حدود علم و عمل معلوم را محافظه کند و خلط
مابین معلوم حدود و معلوم و مجهول نکند که هرگاه این خلط موجب خواهد
عقد او خرابیها خواهد شد و شیطان و نفس را در اینجا میدان وسعت است که
گمراه کردن و در کتب نیز از آن وارد شده است که لیس طالب الدین من
خلط او خبط یعنی کسیکه در تحصیل علم خلط و خبط نماید از قابلیة
تحصیل علم خارج میشود و کدام که از قابلیة تحصیل علم خارج میشود هرگاه
بهر قدر از معلومی که دارد عمل را مقرون نسازد و بخواهد که از عهدهٔ همه
حل همه مشکلات برآید و بعد از آن مشغول عمل شود زیرا که درین هنگام
شیطان فرصت یافته مسلط میشود چنانکه وارد شده است که اذا علمتم
فاعملوا ولتتسع قلوبکم فان العلم اذا کثر فی قلب رجل لا یحتمله قدر الشیطان

علیه

زیراکه عقد چنانکه سابقا مذکور شد
بستن با نفس است بمعلومات خطیر
و انهدام کسب اتحاد خدا و مدار
مقدم است بر عروض مشکلات
و مجهولات پس کسی که خلط کند
مابین مجهولات و معلومات نمیتواند
با نفس را به بند دین عقلش
فاسد خواهد شد

علیه فاذا حاکم الشیطان فاقبلوا علیه بما تعرفون یعنی وقتی که علمی حاصل گردید
عمل را با آن مقرون سازید تا اینکه بواسطه آن عمل دلهای شما وسعه بهم رساند
زیرا که علم وقتی که بسیار شد و در دل مردی که با آنها عمل نمیکند و عمل نمیتواند
متحمل عمل بهمه آنها شود و شیطان فرصت غنیمت شمرده امین را راه
تسلط بر او قرار میدهد پس وقتی که شیطان با شما در مجهولات و مشکلات
مخاصمه میکند شما هم بمعلومات مخاصمه کنید با او یعنی بمعلومات کامل است
بکوشید و اعتقاد خود را با آنها محکم نگه دارید و بواسطه ملاحظه مجهولات و مشکلات
و متشابهات و ملاحظه قوت و بسیاری آنها از اینکه نفهمیدید پس درین هنگام کید
و مکر شیطان ضعیف میشود زیرا که در اثبات هر مطلبی لازم ندارد حل هر
مشکلی را که خصم وارد می آورد بلکه شخص مثبت را کافی است که یک برهان
یا دو برهان از عقل تمام کند و ادله نقلیه را هم بعقل منتهی سازد و اگر
خصم اکتفا بان نکند در تحقق آنها ثبوت اکتفاء خصم بر اینها مناط نیست
چنانکه در اثبات ادعای هر مدعی مناط شهود است که علم از شهادت
ایشان حاصل شود نه اینکه هر اعتراضی که مدعی علیه وارد آورد هر مدعی است
که جواب بگوید که بنا بر این احدی نمیتواند که مطلب خود را اثبات کند زیرا
که دنباله این اعتراض قطع نمیشود علاوه اینکه این شخص مدعی علیه هم در آن

ویکی بر غیر تو مدعی میشود پس اگر ان مدعی هر اعتراضی که وارد اورد و بر اثبات ان
مدعی علیه لازم باشد دفع ان و جواب از ان عاجز میشود از اثبات پس
این عجز عام البلوی است اختصاصی بمدعی دون مدعی دیگر ندارد بلکه همه
مدعیان دران شریکند پس لابد که در اثبات مانع نباشد بلکه والا باید
که بهمان دلیلی که مدعی دارد اکتفا شود نهایت سخن که درین جا است در
معرفت دلیل است که از دلیل نما تمیز باید زیرا که تمامی فسادهای عالم
ناشی از عدم تفرقه مذکوره است چنانکه عامه اجماعی را که خدا و
رسول و عقل صحیح ان را دلیل نمی گویند نام ان را دلیل نهاده اند
و اسلام را که دین خدا است بواسطه ان شکست داده اند و جمیع اهل
اسلام بواسطه اعتماد بر ان دو دیده تو باسم اسلام اکتفا کرده و نفهمیدند
که اعتماد بر ان و دیدن نشانه است با اثر خدا با قبول احکام که معنی ان
اسلام که دین خدا است قبول رای خدا است بدون حرج و دل تنگی و بدون
اعتراض و ناپسندی چنانکه فرموده است در کلام مجید تو که فلا و ربک لا یؤمنون
حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا
تسلیما یعنی قسم بپروردگار تو که ایمان نخواهند داشت مگر اینکه چنان باشند
با حالی که در هر چیزی که درمیان ایشان هر وقت مشاجره میشود تو را
حکم کنند

با اسلام

حکم کنند و بعد از انکه حکم کردی نیابند در دل تو شان تنگی از انچه حکم فرمودی
و قبول کنند آن حکم را قبول کاملی پس معلوم شد که حقیقت اسلام قبول احکام خدا و
الصحیح بتدابیر خدا و رسول است پس کسانی که تکیه بر ان دو دیده تو کرده اند در ایات و ادله
که خدا گفته هدایت بندگان اکتفا فرموده است و وسوسها در دلالت انها بر مراد خدا
می نمایند هر گاه قائل اند باینکه خدا و رسول را در دلالت ان ایات و ادله قانونی
است که مراد خدا بواسطه ان و بسبب علم بان واضح و اشکار میشود پس باین
وسوسها چه احتیاج است بلکه درین هنگام ان وساوس از کلمات فضولیه اند
که حکمت الهیه بواسطه تفکر در انها و پیروی آنها محو می گردد چنانکه اینجا حدیث اینها
که مذکور شد از جمله ان سه چیزی که عقل را هلاک و بنیان ان را منهدم
می سازند کلمات فضولیه اند که محو کنندگان حکمت الهیه می نمایند بلکه از ان حدیث
مستفاد میشود بعنوان قطع و یقین که خاصیت کلمات فضولیه چنین است
پس اگر کسی تو را داخل کنند در انها با ادعای اینکه عقل او را امانه نخواهند کرد
ادعا است که ناشی از غرور و حماقت شده است و در امثال این مقامات
شیطان و نفس را امیدان بسیار وسیع حاصل است و تفصیل پس اگر کسی گوید
که در قرآن خداوند فرموده است که ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه

گوییم که خدا و رسول قانونی از
برای فهم مراد خود قرار نداده اند
پس ان قطع خلاف عقل صحیح و نقل
صریح است و اگر
دلالتی بران

بفرستادیم پیغمبری را مگر بلسان قوم او پس شاید این اختلافات که در بیان احکام بهم رسیده است از جهة اختلاف اهل افهام است که ناشی از اهل لسان است پس این همان قانونست که خدا قرار داده است با اختلاف خداوند بهمه این اختلافات اگرچه بعنوان تضاد و تناقض هم بوده باشند راضی خواهد بود گوئیم که این آیه تتمه دارد که هرگاه منضم با تتمه شود دلالت آن را ابراکیه مذکور نمودیم واضح گردانند چنانکه فرموده است که ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه فیضل الله من یشاء و یهدی من یشاء یعنی ما نفرستادیم رسولی را مگر بلسان قوم ایشان فرستادیم پس بعد از آن هرکس را که خدا ~~[illegible]~~ میخواهد گمراه میکند و هرکس را میخواهد هدایت میکند و شکی نیست که مراد اضلال و هدایت است که ناشی از لسان قوم بوده باشد بقرینه ذکر لسان قوم درین مقام پس معلوم است که در فهم لسان قوم قانونی هم قرار داده است که هرکس بان قانون فهم کند گمراه نشود بلکه بهدایت برسد و هرکس بان قانون فهم نکند گمراه باشد گردد و آن قانون همانست که مکرر در طی تحریر مطالب این رساله مندرج شد پس آن کسی که استدلال باین آیه کرده است پیش از آنکه ملاحظه تتمه آیه را بکند ~~پیش از فهم~~ استدلال

کرده است و این قسم استدلالهاست که امور شرعیه را بی‌نظم کرده است و زبان مخالفین را بطعنه بر اهل اسلام دراز کرده است و مضطر کرده است مستدلین را بتصحیح احکام متضاده و متناقضه با اینکه ابدا احدی از عقلا از آدم تا خاتم نتوانسته است که کلام خود را ارضی الحکیم بتصحیح احکام متضاده و متناقضه کنند بلکه اگر کسی چنین کند عقد خود را فاسد کرده است اگرچه کلامش فساد عقدش را نفهمد زیرا که ملازمه نیست درمیان فساد عقد و فهمیدن صاحبش فساد آن را پس باین آیه دو طائفه استدلال کرده اند یک طائفه کسانی اند که استدلال ایشان مرکز شانه بنظم امور دین و بیان مراد رب العالمین که زبان همه مخالفین بسته میشود اگر انصاف داشته باشند و استدلال طائفه دیگر دلالت میکند بر بی‌نظمی امور دین و اختلال در شریعه سید المرسلین صلی الله علیه و آله حال هر مرد منصفی که باید که انصاف دهد و ببیند که کدام یک ازین دو استدلال بصواب و نجات سزاوارترند و اینکه این سخنان فضولی که باطل میشود لو کان انما حکمها الالهیه و آن مرض بسیار مخفی است زیرا که کسانی که طالب باشند آن را در سلسله علما داخل کرده اند و در حکم الهیه که علوم حقیقیه اند ضرس قاطع هم نزنا بنده اند بلکه سخنان چندی از فضول کسب کرده

هرآنچه دیگران گفته اند و مثال این فرقه در کلمات خدا و رسول بسیار است و کلمی مستدلین وقوف که در امر استدلال بسیار ناقص اند مگر فلان کلام بر فلان مطلب دلالت دارد با عدم دلالت الثلث یعنی مطابقه و تضمن و التزام و ازین دنا میدیدیکنند آن را اگر ازجناب ابراهیم وارد شده است که کلام تکلمین متناقضین فی الزیغ فلیکن تمیز بدهد حکمی که نقیض آید حکم بکند که دلالت میدارد از حق بسوی باطل خواهد کرد زیرا که حکم بدون میدان نمیشود واحد متناقضین قطعا باطل است پس میدان ابدا میدار از حق بسوی باطل خواهد بود قطعا پس اگر تجویز کند رضای خدا را بدو حکم که ضدین اند و یا نقیضین اند قطعا گمراه است و دلیلش براین است زیرا که میدان از حق بسوی باطل کرده است و کسیکه آن را باطل گوید و اعتقاد بطلان آن نکند قوة عاقله اش سست است بلکه فاسد شده است

و در نظر عوام الناس خود را عالم نموده اند تا اینکه ریاست را که تحصیل کرده
باشند و بایان را مستحکم نمایند از طریقهٔ تحصیل علم بسیار دور اند
و ضرر ایشان در دین خدا و رسول از هر چیزی بیشتر است و ایشان را
در احادیث ائمه علیهم السلم علماء سوء نامیده اند و مکلفین را
از متابعت ایشان بسیار تحذیر نموده اند و در شان ایشان وارد
شده است که اذا فسد العالم فسد العالم یعنی وقتی که عالم فاسد شد
عالم فاسد میشود زیرا که چشمهای مردم بسوی او است و افعال ایشان
مستند باشارت او است پس عالمی که اشارت او فاسد باشد اعمال مکلفین را
کلا فاسد خواهد نمود و چون فارغ شدیم از بیان اعلا روی از
مفاسد عقل که حدیث شریف مومی بر آن مشتمل بود شروع میشود در ذکر
سیم از آن مفاسد پس میگوئیم که فرموده که من اطفاء نور عبرته
بشهوات لغفه یعنی سیم از کسانیکه عقل خود را فاسد میکنند و بنیان
آن را منهدم میسازند کسانی اند که خاموش کرده اند نور عبرت را
بشهوات و خواهشهای لفانه یعنی مکلف بعد از آنکه اراده تحصیل علم
نمود باید عقلش سالم بوده باشد تا علم حاصل شود و الا علم حاصل نخواهد
شد

بیان مفسد سیمی از
مفاسد عقل

شد و عقل را سه چیز فاسد میکند یکی طول امل و آرزوی دراز که بواسطهٔ آن
دفع الوقت کرده فکر و نظر را تباه و چراغ خجستهٔ نور آن را تاریک میکند
و تمامی عمر خود را با بکه میکنم و خواهم کرد تلف میکند اینها جماعتی اند که بخیال اینکه
تحصیل علم را از قوه بفعل خواهم آورد اکتفا دارند و علی الدوام مشغول
تحصیل دنیا و جمع زخارف دنیویه اند و دیگر سخنان فضول اند که حکمه
البته بواسطهٔ اینها معطل میماند یعنی کسیکه از جانب خدا توفیق یافت که طلب
تحصیل علم را از قوه بفعل آورد ولکن چون قدم در میدان تحصیل علم نهاد
اول گرفتار فضول گردید او را داخل در سخنان فضول کردند و موفقه
حکمهای البته را بر او مشتبه کردند پس عقل را از اینها فساد بهم میرسد
که چاره ندارد مگر اینکه تفرقه کند اولا ما بین سخنان فضول و سخنان حکمه
و بعد از آن تخلیه کند نفس را از آن فضول و تحلیه کند نفس را با آن حکمه
و این هم نمیشود مگر از نظر عالم ربانی یعنی تحصیل علم نزد عالم ربانی
کند تا او را از این مهالک برهاند چنانکه وارد شده است که لا علم الا من
عالم ربانی و شناختن عالم ربانی چنین است که تفحص کند هر عالمی که تقوی

اورا عالم ربانی و حجت خدا و رسول و امام علیه السلام و انند

کاملی دارد و در امور خدا و رسول خبر عمل نکرده است و کسیکه طالب چنین کس
شود و در طلب صادق باشد بر خدا لازم است که اورا هدایت کند چنانکه
در معرفت هر امامی بعد از امام دیگر هر کس که طالب می‌شد و در طلب صادق
بود خداوند اورا هدایت می‌نمود و هر کس طلب معرفت نمی‌کرد و یا در طلب صادق
نبود بلکه طالب فساد و فتنه بود توفیق معرفت نمی‌یافت بلکه امام علیه السلام از
او در تقیه بود و همچنین است حال کسانی که نواب ائمه علیهم السلام اند و عالم
ربانی اند هر کس طالب صادق است او را می‌شناسد و هر کس در طلب صدق
ندارد توفیق معرفت او را ندارد و ابدا ازین جهل خلاص نخواهد شد
پس بعد از آنکه طالب صادق عالم ربانی را شناخت و از وسواس و طول
امر و سخنان فضول هم خلاص شد و از نفوذان عالم ربانی تحصیل علم
علم نمود حال بمقام عمل رسیده است درین جا با نفس شهوات نفسانیست
یعنی دلیلی که ان عالم باو القا نمود از دلیل بسوی مقتضای ان باید
عبرت بگیرد و شهوت نفس که خواهش خلاف ان داشته باشد نور عبرت را
خاموش نکند که اگر چنین کند عقل خود را فاسد میکند و توفیق تحصیل

علم نمی‌یابد

علم نمی‌یابد یعنی هرگاه کسی در راندن شهوات اینقدر حریص شود که چون دلیلی
دلالت تامه بر مطلبی کند ان شهوت نفس ورا مانع اید از عبرت گرفتن و
تجاوز کردن از ان دلیل بسوی مدلول چون مانع شدن حب متابعت
اباء و اسلاف کفار را از متابعت انبیا و از تصدیق ایشان و مانع شدن
حب ریاست علمای عامه را از قبول دلالت ادله امامیه و از عبرت گرفتن
از انها بسوی مدلول انها و غیر ایشان از
کسانی که در امر دین و در مسئله از مسائل ان گفتگو می‌کنند و اراده می‌کنند
که بر خصم خود غالب شوند پس هر یک از ایشان که در دلیلش ضعفی بوده
باشد حرام است که معارضه کند با ان دیگری که دلیلش اقوی است بلکه بر او
لازم است که شهوت نفس خود را متابعت نکند و اراده غلبه را از خود سلب
نماید و سکوت کند و از دلیل خصم خود عبرت بگیرد بسوی مدلول ان
و تصدیق نماید و یا نفس خود را بان عقال کند و او را از مخالفت منع
نماید و در ان منع تشدد کند تا از ضرر خواهد عقل ایمن شود چنانکه
وارد شده است که لا مرض اضر من قلة العقل یعنی تا خوبی شر بدرد او رنده تر

از ضعف عقل و کمی آن نمی‌باشد و از جهه وارد شده است که لو سکت الجاهل
ما اختلف الناس یعنی اگر نادان بنادانی خود مطلع شود و سکوت کند
و اختیار سخن را بعالم دهد ابدا دو نفر باهم در امر دین اختلاف نمی‌کنند
پس از این حدیث شریف مستفاد می‌شود که این همه اختلافات که در عالم
پدید آمده و می‌آید از جهه این است که جاهل بجهه جهل خود اعتراف نمی‌کند
و از جهه تحصیل ریاست و جمع زخارف دنیویه و حب غلبه و اشتهار با
عالم معارضه میکنند و بر عالم هم که اظهار حق لازم است در جائی که
اگر بگوید حق باطل میشود پس بواسطه معارضه جاهل با عالم چه سوء شبهه
مشکل میشود ولکن برکسانی که در طلب و تحصیل علم صادق بوده باشند
و اما طالب صادق را بر خدا لازم است که هدایت کند چنانکه فرموده
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین یعنی
کسانی که در تحصیل علم بمراد خدا از جهه خوشنودی خدا جد و جهد
میکنند هر آینه خدا ایشان را هدایت میکند برایهای معرفه مراد خود
و کسانی که جهد میکنند در راه زیرا که خدا با جماعه نیکوکاران است پس بواسطه جد و جهد در طلب و بواسطه
خدا نیکوکارانند پس خدا با ایشان است صدق در نیت خدا یاری میکند ایشان را و عقل ایشان را قوت میدهد
که تفقه کنند

که تفقه کنند میان کسانی که بر خدا راست گفته‌اند و گفتار ایشان موافق
قانونی است که خدا و رسول قرار داده‌اند و میان کسانی که بر خدا افترا
کرده‌اند و در بیان مراد خدا و رسول از آن قانون خارج شده‌اند
زیرا که شأن عقل صحیح آن است که صادق بر خدا را از کاذب تشخیص
میدهد چنانکه وارد شده است که یعقوب بن سکیت از جناب امام [illegible] ع
سؤال کرد که با این همه اختلافات که در عالم پدید آمده است و حق
مشتبه شده است حجة خدا بر خلایق چه چیز است فرمودند که عقل است عرض
کرد که از عقل چه کار حاصل میشود فرمودند که عقل صادق بر خدا را
از کاذب تشخیص میدهد و جدا می‌نماید یعقوب عرض کرد که این است بخدا
قسم جواب پس کسی که خواهد که عالم ربانی را بشناسد و از اختلاف مختلفین
خلاص شود و بداند که صادق بر خدا از کاذب کدام است باید بعقل خود
رجوع کند یعنی بآن معقولات فطریه که خداوند باو عطا فرموده است و اینها را
عقل مطبوعی می‌نامند و مانند سمع و بصر اند که هرگاه سمع و بصر نباشد و اوضاع
وافتاب و کلمات مسموعه افاده علم ضیا و علم نمی‌کنند کذلک هرگاه
[illegible] عقل خود را اگر [illegible] نکند

هانا کلام امام ع مطابق است
با آنچه مشهور است و تحقیقه
معروف است که گوینده سخن
هر کس بوده باشد باید شنونده
عاقل باشد که گفتار مختلفین
را بعقل صحیح خود بسنجد و
لنعم ما قیل تو سخن را نگر که [illegible]
برکدارنده سخن منکر پس معلوم شد
که تصحیح عقل را نمودن مقدم است
بر فهمیدن پس باید کسانی که

ان معقولات اولیه که معلومات فطریه هم میگویند باشند کفیل علم و معقولات
ثانویه که معلومات کسبیه اند حاصل نمی شود مثلا در میان عامه و خاصه
اختلاف است که جناب رسول خدا صلعم که از دار دنیا تشریف می برد
زمام امر خلافت را بکسی واداده یا نه پس کسانی که می گویند نداد عقل مطبوع ایشان را
تکذیب میکند زیرا که زمام امر خلافت را بکسی دادن از نظم امور رساله
و انتظام امور امت است خداوند ارحم الراحمین و پیغمبر رئوف و رحیم است
و ازاله هم در امر خلافت در زمان حضرت امیر صادر نشده بود که خلاف بقول
در امر خلافت بوده تا سزاوار ضلال بوده باشند خصوصا با ملاحظه
اینکه امر خلافت اختیار بجا خبری ندارد بلکه عقاب امت هم در هدایه
سوی آن پیغمبر حق دارند علاوه اینکه عدم نصب خلیفه نقض در
امر رسالت بلکه در امر ایجاد ~~در امر ایجاد~~ نقض غایت ایجاد است پس
این معقولات اولیه که مذکور شد حکم میکنند بر کذب این اسناد بخدا
و رسول چنانکه همین معقولات حکم میکنند بر صدق اسناد دیگر که صدور
نصب خلیفه است از جناب رسول صلعم و دادن امر خلافت را بدست کسی که اعلام امت
مفارقت از آنحضرت و این است معنی حجت که هشام بن حکم در مسجد بصره بر
عمرو بن عبید تمام کرده و او را ملزم نمود زیرا که قوه سامعه استماع نمود

اهل اسلام با سایر مخالفین اسلام در نبوت
سرور انبیا خلاف است پس کسیکه عقلش
سالم است حکم میکند بصحت نبوت آن بزرگوار
چنانکه پادشاهی در مملکت حاکم نصب
میکند و بعد از فوت او حاکم دیگر
نصب میکند تا اینکه هر مملکت بی نظم
نماند و چنانکه در میان کسانی که
لازم میدانند اکتفا بادله منصوصه را
و لوازم میدانند اجتماع ادله را در میان
کسانی که تجویز میکنند اجتماع ادله را
اختلاف است و عقل صحیح حکم میکند
بصدق حجیت اجتماع ادله و لزوم
اکتفا بادله منصوصه چنانکه
و تایید هم میکند آن را قول خدا
لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد
الرسل و قول خدا قل فلله الحجة البالغة
و چنانکه در میان

فرمود در جواب او که

احتمال

احتمال است او شک نمود در حقیقت هر یک و خداوند قلب را که محل معقولات
اولیه و معلومات فطریه است قرار داد که شک را رفع کنند پس این معقولات
و معلومات حجت خدا و رسول اند بر همه طوایف مختلفین و آنچه که از آیات
که در قرآن وارد شده است راجع بکسانی است که نفس و شیطان حجت و
عقل را باینها محجوب نکنند و تمام عذابهائی که در دنیا خداوند بر بندگان
وارد می نماید که خروج از حکم این معقولات و معلومات است مانند سلب توفیق
و ختم و طبع و استدراج و اضلال و غیر اینها از آنچه سابقا بعنوان اجمال
تفصیل داده شد بر کسانی که بواسطه طول امل و در مطالب فکر نکنند
و یا بواسطه تفکر در مطالب فضولیه از تفکر در این امور که حکمتهای الهیه است
اعراض کنند و یا بواسطه راندن شهوات نفسانیه از این دلایل
عبرت نگیرند و مجهولات خود را معلوم نکنند معقولات اولیه و معلومات
فطریه خود را خراب و بیسلسله بنیان اینها را ویران کرده است میکنند
و از این جهت است که از فیض حصول علم محروم مانده اند و جهل و مرض شایع شده است
با اینکه مرض از آن شدید تر نمی باشد چنانکه وارد شده است که لا مرض اشد
او اصعب من قلة العقل بلکه فقر هم است از آن نمی باشد چنانکه وارد شده است که لا فقر
اشد من الجهل و لا مال اعود من العقل پس هیچ فقری سخت تر از جهل نمی باشد

در حفظ اینها کوتاهی کنند و در اینها تعقل
و علاج رسوخ نکنند و

این
و هیچ مالی ادوام دار ترا از عقوبت خداوند عالم در کلام مجید خود بیرون
جماعه محروم از فیض حصول علم اشارت فرموده است چنانکه فرموده است که ومن
اظلم ممن ذکر بآیات ربه ثم اعرض عنها ونسی ما قدمت یداه انا جعلنا علی
قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا وان تدعهم الی الهدی فلن یهتدوا
اذا ابدا یعنی کیست ظالم تر از کسیکه آیات و ادله پروردگار را او بخواطرش
داده شود پس او اعراض کند از قبول آن آیات و ادله و از عمل بمدلول
آنها و فراموش کند آنچه را که مقدم داشته است بدرستی که عذابی که از ما بر
این جماعه وارد می شود این است که می گردانیم در دلهای ایشان حجابهائی
از جهل و نادانی که بواسطه آنها نفهمند مراد خدا را از آن آیات و ادله
و می گردانیم در گوشهای ایشان [illegible] از جهل و نادانی و اگر تو که
رسول خدائی از جانب ما ایشان را بخوانی بسوی هدایت پس با این احوال
ابدا قبول هدایت از تو هم نخواهند کرد و در آیه دیگر فرموده است که وذر
الذین اتخذوا دینهم لهوا ولعبا وغرتهم الحیوة الدنیا وذکر به ان تبسل
نفس بما کسبت لیس لها من دون الله ولی ولا شفیع وان تعدل کل عدل
لا یؤخذ منها اولئک الذین ابسلوا بما کسبوا لهم شراب من حمیم و عذاب الیم بما
کانوا یکفرون یعنی ترک کن و واگذار کسانی را که دین خود را لهو و لعب

گرفته

گرفته اند و فریب داده است ایشان را زندگی دنیا و بخواطر بیاور ایشان را
که کاری نکنند که ممنوع شوند بواسطه کسب ~~آنچه کسب کرده اند~~ از رسیدن بجانب
حق و از اعمال صالحه نیست از برای ایشان غیر از خدا متوجه شونده
امور و شفاعه کننده برحمة خود و اگر بعد از آنکه چه کاری کرد که ممنوع
شد ~~از اعمال که~~ تمام عملهای خیر را بعمل آورد از او قبول
نمی شود ایشان جماعتی اند که ممنوع اند بواسطه کسبهای خود از برای ایشان است
آبهای گرم جهنم و عذاب دردآورنده بواسطه کفری که بعمل آوردند و
مراد از این جماعه اهل اسلام اند که دین خود را لهو و لعب گرفته در دین
اسلام بدعتها اختراع کردند و بآنها خدا را بندگی کردند و لکن از ایشان
قبول نمی شود زیرا که بدعت و اختراع منافی با اسلام از برای خدا و رسول است
و بدعت و اختراع کفر است در نفس الامر
و در آیه دیگر فرموده است که قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم و
ازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن
ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی
یأتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین یعنی بگو ای پیغمبر
که اگر بوده باشند پدرهای شما و اولاد شما و برادران شما و شوهران و

زنهار شما و خویشاوندان شما و مالهائی که کسب کرده‌اید و اورده اید و تجارتی که میترسید کساد و اینها محبوب تر نشده شما از خدا و رسول و از جهاد کردن با نفس اماره و با شیاطین جن و انس در راه خوشنودی خدا پس انتظار برید تا انکه بیاید کار خدا یعنی عذاب خدا بر شما وارد شود بعد از گمراهی و عذاب اخرت دیگر زیرا که خدا هدایت نمیکند جماعتی را که از قانون خدا و رسول در هر هدایة خارج شده‌اند و بمشکهٔ بیغره ان قانون شده‌اند پس مستفاد ازین ایه شریفه این است که باید مکلفین خدا و رسول را و کسب خوشنودی خدا و رسول را که بواسطه جهاد با نفس و شیطان است محبوب تر باشد نزد ایشان از هر چیزی که ~~بحبیب باشند~~ سزاوار هدایة نیستند بلکه خدا ایشان را هدایة نخواهد کرد و بگمراهی خواهد انداخت و توفیق بندگی را از ایشان سلب خواهد فرمود پس هر کس باید حساب نفس خود را بکند و مراقب او شود اگر در او محبة بندگی خدا زیاد تر دارد بر محبة غیر بندگی بداند که قابل هدایة و قابل بندگی خدا میباشد و اگر محبة یکی از ان چیزها که مذکور شد بر محبة بندگی خدا و در دل او و در جان و زیاد تر دارد بداند که از توفیق هدایة و بندگی خدا محروم است و در میان عروه‌های ایمان

خدا از اولاد و ایات کتک میکند و ... کردنها را ذلیل گردانند پس ازین احادیث شریفه معلوم شد که کسی که محبة غیر خدا در دلهای ایشان بر محبة دین خدا و رسول و بر محبة مجاهده در راه ایشان زیاد تر دارد عقل ایشان ضعیف است و دلهای ایشان قابل چشیدن حلاوة ایمان نمیشود و ...شان هم

و باید زهد بورزند از محبة غیر خدا و رسول و ... دین خدا و رسول در برابر محبة ایشان ... تا انکه توفیق هدایة و توفیق فعل خیرات بیابند چنانکه وارد شد که قد جعل الخیر کله فی بیت و جعل مفتاحه الزهد یعنی تمام چیزها را در خانه کرده اند و ان را بمهر زهد مهر کرده اند پس کسانی ... ... علیکم ... الحلاوة الایمان حتی تزهدوا فی الدنیا

و اگر باشد این نام ... طالب علم ... کاذب است زیرا که طالب صادق کسی است که کسب علم برای خوشنودی خدا کند و صدق و اخلاص در طلب داشته باشد والنوم ... قید

از دوستی باید که خدا و دشمنی با نفس و معصیة عروة محکم تری نمی باشد چنانکه وارد شده است که اوثق عری الایمان الحب فی الله والبغض فی الله یعنی محکم ترین عروه‌های ایمان دوستی در راه خداست و دشمنی در راه خداست بلکه ادله در دل مستدل افاده سکینه و ... اینها در ان و دل ایمان ... استقامة بهم نمیرساند تا حب و بغض در ان داخل نشود و مادامی که استقامة حاصل نشود خالی از اعوجاج که مبدء ضلالة است حاصل نخواهد شد چنانکه وارد شده است که من لم یستقم علی الهدی تحرّیه الضلالة الی الردی یعنی هر کس بر هدایة استقامة نداشته باشد ضلالة و گمراهی میکشاند او را بسوی هلاکة چنانکه ... میکشانند و وارد شده است که دلهای شما را مراقبه و محافظة کنید که از استقامة بیرون نشود که شیطان منتظر است که در ان داخل کند اعوجاج و گمراهی و ایضا وارد شده است که هر کس در دلش محبة دنیا ملعونه بوده باشد بندگیهای او قبول نمیشود اگر چه اینقدر بندگی کند که مانند خیک ... شود و باید دانست که هر چیزی از حدود ماه که خلوص در ان نبوده باشد از تاثیرات شیطان خالص نمیشود چنانکه الا عباد ...

فهم المخلصین بران کمال دلالة دارد پس در حب و بغض هم باید کمال
اخلاص بعمل اورد تا از تاثیر شیطان خلاص شود و چون از تفسیر حدیث
شریف مزبور فارغ شدیم شروع میشود در حدیث دیگری که در باب
فساد عقل از جناب امیر ع وارد شده است پس میگوئیم که در کتاب
نهج البلاغة از جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده است که ان
بزرگوار فرموده است که اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع یعنی
بزرگترجائی که عقل هلاک میشود زیر برقهای شمشیر طمع است و
معنی طمع توقع امری است که اسباب ان موجود نباشد یا اسباب ان
موهومی بوده باشد مانند کسانی که تمسک میجویند با دلهٔ مخترعه
که از خدا و رسول نرسیده باشد که وجهش قبول مذهبی است اولا که
حب ریاست و یا حب متابعة اباء و اسلاف و بعد از ان از برای تصحیح و تقویة
ان دیگر اختراع نماید چنانکه عامه در تقویه مذهب خود ادله اختراع
کرده اند بعد از انکه بواسطه حب مذکور است قبول ان مذهب را نموده اند
با انکه قبول هر مذهبی بعد از استدلال با دله منصوصه از نزد خدا و
رسول است پس این جماعة قبول مدلول را بر اجراء ادله مقدم داشته اند

مطلب
بیان مفسده چهارمی
از مفاسد عقل

و این ظلم بسیار بزرگی است که مرتکب شده اند زیرا که چیزی را که خدا مقدم قرار
داده بود مؤخر نمودند و انچه را که مؤخر قرار داده بود مقدم داشتند
و ادله را که خداوند نصب فرموده است ترک کردند و ادله که خداوند
نهی از ان فرموده بود نصب کردند و اگر بعین الانصاف نظر کرده
شود این عمل شرک است با خدا در امر هدایة و ضلالة و ظلمی از ان زیاد
تر و بزرگتر نمی شود و در کلام مجید وارد شده است که ان الشرک لظلم
عظیم و مصداق انچه مذکور شد ظاهر میشود از کلام یکی از علمای عامه که
گفته است که حدیث غدیر خم را صد نفس از جناب رسول خدا صلعم روایت کرده اند
که از ایشان اند عشرة مبشره ولکن من تعجب دارم که چرا بعضی این
کلام را در باره ابوبکر نفرمود زیرا که این تعجب او دلالة دارد
بر انکه اول مذهب را قبول کرده است و بعد از ان در استدلال داخل شده است
و این طریقه از قانون استدلال خارج است و از اینجهة است که اهل استدلال
گفته اند که مستدل من حیث انه مستدل را مذهبی نمی باشد تا انکه
از ملاحظه ادله صحیحه مذهب حاصل شود نه انکه اولا مذهبی را قبول کند

پس از برای تصحیح آن اخترعات چندی نماید و هم انها را اوله نام کند وادله منصوصه از نزد خدا و رسول را تاویل کند که اینکه با مذهب خود مطابق اورد و با وجود این اسم خودرا عالم نام نماید ابا هیچ منصفی می تواند که او را عالم اعتقاد کند و زمام امور دین خود را که خوشنودی خدا و رسول در حفظ آن است بدست او دهد پس ملحوظ کن در بودن ادله مخترعه آنکه پیروی کنندهٔ موجب هلاک عقل است و مانند جماعت عامه اند کسانی که در ذات و صفات خداوند غور و تعمق می نمایند با آنکه اگر استدلال بان تعمق دارد وحدهٔ خدا است چنانکه فرموده است لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا و در جای دیگر فرموده است و لعلی بعضهم علی بعض یعنی اگر اله در آسمان و زمین خدایانی غیر از خدای واحد می بودند آسمان و زمین فاسد می شدند و بعضی بر بعضی دیگر بلندی میجستند و اظهار تسلط و غلبه می نمودند و آثار پادشاهی از ایشان نمودار میشد زیرا که پادشاهی بدون آثار سلطنت نمی شود و اما سایر صفات خداوندی پس داخل در کتب وحدة است و باسلام و تسلیم از برای خدا و رسول کفایه است در معرفه انها و از اینجهت است که خدا دین خود را اسلام قرار داده و وارد شده است که چون خداوند میداند که در

۲ و در شأن این جماعت گفته است خداوند که فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون یعنی کسانی که بادله و آیاتی که خدا قرار داده است ارکاه نفس ایشان ارام نگیرد پس بکدام آیه و دلیل ایمان خواهند اورد و نفس خود را بان اطمینان خواهند داد ازین چه میشود کسانی که امور دین خود را اصلاح نمی کنند و در فکر اصلاح انها نمی باشند و از عذاب خداوندی هم غافل اند و در جمله خدا شیطان ایشان را مغرور کرده است و بادله مخترعه تمسک جسته اند ارام گاذبه در دل ایشان بوده باشد زیرا که چنانکه خوف کاذب می باشد امن کاذب هم می باشد و توقف نا بی انها لازم است پس کسانی که بادله منصوصه از نزد خدا و رسول و امام تکیه و اعتماد

تعمق

در اخر الزمان قومی خواهند امد که در ذات و صفات خدا تامل نمایند خداوند سورهٔ مبارکهٔ توحید را فرستاد و که بان اکتفا کنند و تعمق ننمایند زیرا که در حدیث دیگر وارد شده است که من تعمق لم ینب الی الحق یعنی کسی که تعمق می کنند در ذات و صفات خدا بسوی حق بر نمی گردند و اگر از یک شبهه بهزار زحمت خلاص شوند شبهه دیگر از شیطان و نفس خود وارد می اورند پس مادام العمر با شیطان در رد و قبول مشغول است با اینکه احتیاجی بان ندارد بلکه خداوند کار اینکه این کار را سهم و سهله قرار داده در اسلام و تسلیم از برای فرمودهای خدا در تعریف خود کفایه قرار داده بلکه باب شبهه جز تعمق که بدتر است که باب میشود که صاحبش لشک داخل شده هلاک می شود و بسوی آن اشاره است حدیثی که وارد شده است که کلما اختار من تعاطی التمس هلک یعنی فرموده در جواب کسیکه از صفات خداوندی سؤال کرد که بلند است خداوند جبار کسی که از انجا اخذ کند هلاک میشود و در نهج البلاغه وارد شده است که حضرت خطاب ایدهم سؤال که از کیفیة صفات خدا فرموده که نظر کن بقران انچه تو را بان هدایه کرد قبول کن و انچه خدا بر تو واجب

گرد اکتفا کن و آنچه خدا تو را امر فرموده آن تکلیف تو محدود است و شیطان تو را
در ادراک آن به زحمت و تکلف می‌اندازد و اجتناب کن زیرا که تکلیف از
فعل خداست و تکلف از فعل شیطان است و در قرآن فرموده است که
ما انا من المتکلفین پس کسانی که طمع می‌کنند که ادراک کنه ذات و صفات
خدا را نمایند عقل ایشان هلاک می‌شود با آنکه خداوند عقل را آلة
ادراک قرار داده چنانکه وارد شده است که العقل آلة اعطیناها لنعرف
العبودیة لا لندرک الربوبیة یعنی عقل آلتی است که با عطا فرموده‌ایم
که با آن طریقه بندگی خدا را بشناسیم نه اینکه در ذات و صفات خدا [کنه]
به آن تفکر نموده دریافت کنیم و در حدیث دیگر وارد شده است که
من تفکر فی ذات الله تزندق یعنی کسی که در ذات خدا تفکر می‌کنند
کافر می‌شوند اما مراد این است که چون چشم که یکی از آلات ادراک است
هرگاه به جرم آفتاب ملاحظه کند که آن را بالحقیقة ادراک کند نابود
می‌شود بحدی که اگر در جای دیگر نظر کند نمی‌بیند همچنین است عقل که
هرگاه در ذات و صفات خداوندی بکار برده شود که حقیقة آنها را
دریابد چنان فاسد می‌شود که هیچ در جای دیگر هم از او ادراک

حاصل نمی‌شود

و در حدیث وارد شده است که اذا بلغ الکلام الی الله فامسکوا یعنی وقتی که سخن به خدا رسید پس امساک کنید و تجاوز از کلام در آن نکنید دارید

حاصل نمی‌شود آیا نمی‌بینی که کسانی که اسم خود را حکیم نهاده‌اند و در فلسفه فضول اند
چندانکه در این مطالب فرو رفتند و کتابها نوشتند و هنوز که می‌نویسند بجز
حیرت و ضلالت بهره نبردند زیرا که ایشان در تکلفات شیطانی داخل
شدند و از نزد عالم ربانی کسب علم نکردند که در تعلیم ایشان به تکلیف
خداوندی اکتفا کنند و ایشان را از تکلفات شیطانی نجات دهند بلکه
معلمین و متعلمین کلاً به همین خیال اند که هر چند تعمق زیادتر می‌کنند به تحقیق
نزدیک‌تر می‌شوند با اینکه از کلمات خدا و رسول معلوم شد که تحقیق
در خلاف آن است پس طمع کردن در حصول علم از تعمق در شبهات ملعونات
که مفسد عقل است و کنه این است که از علم بهره ندارند و به وصول یقین
حصول علم مستفیض نمی‌شوند و از قراری که خدا و رسول در امر هدایه داده‌اند
دور می‌شوند و آن قرار است که مستفاد از این حدیث شریف می‌شود
که انکم لا تکونون صالحین حتی تعرفوا و لا تعرفون حتی تصدقوا و لا تصدقون
حتی تسلموا ابوابا اربعة لا یصلح اولها الا باخرها الحدیث یعنی شما قابل دخول
بهشت نخواهید شد مادامی که معرفت بهم نرسانید و معرفت بهم نخواهید رسانید
مادامی که تصدیق نکنید و تصدیق نخواهید کرد مادامی که تسلیم از برای
قوانین صادره از نزد ایشان خدا و رسول نکنید چرا روا است که بصلاح نمی‌آید

در طی تحریر مطالب این رساله

بلکه آنچه از کلمات خدا در قرآن مستفاد می‌شود این است که طمع در ادراک کنه ذات و صفات خدا بلکه در زیاده از قدر تکلیف داخل در کبر است چنانکه حکایة عن الکفار ذکر کرده است که و قال الذین لا یرجون لقاءنا لولا انزل علینا الملائکة او نری ربنا لقد استکبروا فی انفسهم و عتوا عتوا کبیرا

اول آنها که قابل دخول بهشت بوده باشند مگر آنها که اسلام و تسلیم آورده
باشند پس نظر کن بعقول صداقت مشحون این حدیث که چگونه این امور را
باهم مربوط کرده است و صلاح دخول بهشت را که همه کس ساعیان بآن
تحصیل آنست منوط کرده است بر اسلام و تسلیم و سابقا تحقیق کرده
شد که معنی اسلام قبول رای و دین خدا و قبول تدابیر خدا و رسول است
و اکتفا نکردن برای و دید خودست مادامی که مطابقه با اسلام و تسلیم نماید
و با قوانین صادره از خدا و رسول در تحصیل علم باحکام ایشان نماید
پس این قانونها که خدا و رسول در شریعت قرار داده اند هرگاه عمل کرده شود
احکام خداوندی بعنوان تفصیل یا اجمال معلوم میشود و اگر تعدی از آن شود
علم حاصل نمی شود و محتاج میشود تعدی کننده باکتفا به مظنه و مظنه
در شریعت موجب حکم نمی شود چنانکه وارد شده است که اذا ظننت
فلا تحقق یعنی وقتی که مظنه کردی در استدلال بعلم نرسانیده حکم مکن
و در قرآن و حدیث اطلاق امر بعمل بعلم شده است و اطلاق علم
در شریعت بر مظنه نشده است ولکن اطلاق مظنه بر علم شده است پس
هرگاه کسی مظنه را با علم در حکم برابر کند و بگوید که همگی که آیات
و ادله افاده علم نکنند بلکه افاده مظنه کنند حکم جایز است مگر است

که در آیات و ادله

که در آیات و ادله خداوندی کرده اند و در قرآن در مذمت آن وارد شده است
که فاذا لهم مکر فی آیاتنا و دلیل بر بودن آن مکر در آیات خدا اینست که از
مظنه هدایت حاصل نمی شود و حجت خداوندی بآن تمام نمی شود با اینکه از قرآن
و حدیث ادله بسیاری ذکر کرده شد بر بودن حجت خدا بر همه کس تمام و بودن
ثمره آیات و ادله هدایت پس کسیکه طمع دارد که بمظنه حجت خدا را تمام کند
و از ادله و آیات هدایت حاصل کند عقل خود را فاسد کرده است با اینکه
وارد شده است که من لا عقل له لا دین له یعنی کسیکه عقل ندارد دین ندارد
و ایضا در قرآن مجید وارد شده است و ما کان لنفس ان تؤمن الا باذن
الله و یجعل الرجس علی الذین لا یعقلون یعنی نفسی ایمان نمی آورد مگر باذن
خدا و اذن خدا هم تعلق بعقل و تعقل دارد تا اینکه نجاست جهل حاصل
شود برای کسانی که تعقل نمی کنند در فهم مراد خدا از آیات و ادله و خلط
می کنند ما بین ادله منصوصه از نزد خدا و رسول و ادله مخترعه از نفس
و شیطان و وجه آن غلبه اوهام است بر عقول که ناشی است از قلت
خوف از خدا و از جمله مجربات است که خوف صادق که کامل بوده باشد
رفع میکند خیالات فاسده را و منع میکند از غلبه اوهام علاوه

اینکه در قران و حدیث امر شده است که وهم و خیال
بر عقل غالب نشوند زیرا که عقل خلیفه خداست در انسان و وهم و خیال
خلیفه شیطان اند و شیطان هم در گوشه چپ دل اگر نشسته تأیید خیالات
فکر میکند و خداوند در گوشه راست دل ملکی نشانیده است که تأیید عقل را کند
پس هر دلیلی که مدلوله که از جانب خدا بوده باشد ملک مسلط میگذارد
که در دل داخل شود و هر دلیلی که مدلوله که مخترعات بوده باشد ملک نمیگذارد
بلکه از جانب گوشه چپ داخل دل میشود پس تفرقه ما بین ادله منصوصه
یعنی مطالب فضولیه اند
از جانب خدا و ادله مخترعه لازم است تا اینکه تفرقه شود ما بین آنچه
شیطان [illegible] و ملک القا میکنند و کسانی که تفرقه ندارند
هر چه در دل ایشان داخل شود آن را من عند الله و من عند الملک گمان
میکنند و همان را از جمله کمالات خود حساب می نمایند و نمیدانند که
کمال در تفرقه مذکوره است و خطوات شیطان را که خداوند نهی از متابعه
آنها فرموده است همان ادله مخترعه و مدلولات آنها اند و چون در قران
نهی فرموده است از متابعه خطوات شیطان و در احادیث نهی وارد شده است
از متابعه سخنان فضول و این نهی جهة خداوند قرار داده که هر کس از آنها

که حکمای الهیه اند

قدر کند او را اکراه کند
[illegible]

تمرد کند خدا او را اکراه میکند چنانکه فرموده است که ان الله لا یضل قوما بعد اذ هدیهم
حتی یبین لهم ما یتقون و ایضا فرموده است فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان
تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم و ایضا فرموده است که و من یشاقق الرسول
من بعد ما تبین له الهدی نوله ما تولی و نصله جهنم و ساءت مصیرا و ایضا
فرموده است که ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم آیا این جماعه
نمی بینند که این معلوم نبودن مراد خدا و رسول از اسرار ایشان نوعی
از مکاریست که با ایشان رسیده است و اعظم کیفیة این است که از ادله منصوصه
که حکمای الهیه اند غافل شده در امور مخترعه که مطالب فضولیه است
تمسک جسته اند و آیا عبرت نمیگیرند از عذابها که خدا بر امم سالفه
نازل فرموده که همه آنها جهة این بود که حجة خدا را و رسول را ابر حقه
ناتمام می دیدند و اسناد نقص و قصور و ضعف به تدابیر خداوند
در مملکه او میدادند و از بی ملاحظه ادله منصوصه اعراض کرده بخطوات
شیطان و افکار باطله نفس متمسک می شدند پس برق غیرت خداوندی
آتش در خرمن حیات و زندگی و ثروت ایشان و احوال ایشان زدند
آیا نمیدانند که این مطالب مخترعه اعتماد را نشاید زیرا که قابل رد و قبول اند

داد که همه نعمتها این نعمتهای کافیه
ایشان را چنانکه [illegible]
وارد شده است که کفاک جهلا ان
ترکب ما نهیت عنه نهی در جلوی
این قدر کافی است که مرتکب شود
آنچه را که از آن نهی کرده شده

و اینکه بر غیر اینها رد می کنند و آنچه مردود او است نزد دیگری مقبول است و گاه
العکس و هکذا و حد یقف ندارند و احکام خداوند کلا لازم القبول است خصوصا
و ردی سرور انبیا که حلال او حلال ابدا و حرام او حرام ابدا است
و قابل تغییر نیست پس احکام متخالفه ناشئه از مطالب فضولیه مصداق
مضمون این حدیث است که من اخذ دینه من افواه الرجال ردته الرجال
و من اخذ دینه من القرآن والحدیث زالت الجبال قبل ان یزول یعنی هر کس
که دین خود را از سخنان مردم اخذ کند مردمان دیگر او را از آن بر
می گردانند و آنانکه دین خود را از قرآن و حدیث گرفته اند کوهها حرکت
می کنند و او حرکت نمی کند زیرا که مستند بسوی دلیل قطعی است که عبارت
از فرموده خدا و رسول و امام است و شکی نیست که کلمات و مطالب جبابره
از ایشان قطعی است زیرا که مستند بسوی حکم عقل صحیح است چنانکه عقل
حکم فرموده است که باید در کلمات ایشان قانونها از زبان فهم مراد بوده
باشد پس اگر کسی این لزوم را انکار کند حکم عقل صحیح را انکار خواهد
کرد و اگر اقرار کند پس باید که دین خود را از قرآن و حدیث اخذ
کند و از آن تجاوز نکند و اگر کسی گوید که در احادیث نیز اختلاف است
گوئیم که چاره آن را در احتیاط فرموده اند و عمل باحتیاط مأموربه

عقل

عقل صحیح و نقل صریح از قرآن و حدیث است بلکه عاملان در نظر کل عقلا مجاور است
و احدی نمی تواند عقلا و نقلا بر او خدشه وارد آورد و ولکن بایدان را
از وسوسه توقف کرده زیرا که لباس بود که اگر در عمل بمطالب اخباریه تعمق
کرده و راه خروج از آنها را بر خود مسدود نموده در این مطلب که بعقل و
نقل ثابت است وسوسه می کنند چنانکه می گوید که هرگاه امری وارد شود در
بیان حرمت و وجوب احتیاط بر نمی دارد و تکلیف ثابت است و مکلف به
قابل احتیاط نیست زیرا که اگر ترک شود نقض قائلین بوجوب خلاف احتیاط است
و اگر بجا آورده شود نقض قائلین [illegible] بحرمت خلاف احتیاط است
پس این وسوسه کننده سخن را نفهمیده و اعتراض نموده است زیرا که
احتیاط مأمور به در جائی است که در میان دو حدیث تعارض بوده باشد
نه اینکه اقوال علما هرگاه تعارض داشته باشند لازم است که باحتیاط عمل شود
در آنها زیرا که لازم ندارد که هرگاه قولها باشند بوده باشد و هرچه حیلوله
جمعی که با آن سخن آورده اند سند ندارد از قرآن و از حدیث و استدلال
که بعضی از حدیث بر حرمت آن کرده اند از نفهمیدن معنی حدیث است چنانکه
گفته است که بعد قول امام ع که اللهم ان هذا المقام لخلفائک و اصفیائک فقد ابتزوها

درزمان غیبت امام ع

والبدیست بر وجوب صلوة جمعه زیراکه لام از برای اختصاص است پس دلالت کرده است
بر اختصاص بامام و مخفی نیست که استدلال باین کیفیت انکارست که
قرینه بر بیان مراد نبوده باشد و قرینه درین مقام کلمه قد اتزوها است
که دلالت کرده است بر اینکه منصب خلافت و امامت در نماز جمعه اختصاص بآ دارد
که ازو غصب کرده اند باینکه ایشان غاصبین را در آن بهره نیست پس فقر
افزا خواهد بود و احتمال نمی باشد که شیعیان اهل آن از فیض آن نماز
محروم بوده باشند و قرینه دیگر بر صحت این تفسیر احادیث بسیارست که
وارد شده است در امر نماز جمعه بدون شرط حضور امام یا نائب خاص او
و این مقام تقاضای تفصیل را نمی نماید و والد مرحوم اعلی الله مقامه در
رساله در نماز جمعه بطور اعظم در استدلال داده است پس قول بحرمت او
سند ندارد مگر اجماعی که ادعا شده است و جواب از آن هم در مقاش
گفته شده است پس بملاحظه احتیاط و دفع تعارض مابین احادیث بلازم
نمی آید نقص جمعه خداوندی و لازم نمی آید اسناد نقص و قصوری در
در امر تبلیغ که فعل رسول صلی الله علیه و آله و بیان که فعل امام علیه السلام است تا اینکه استدلال
کنند مخالفین اسلام و مخالفین مذهب اثنا عشریه بر نقص دین و مذهب
ما لازم نیاید کفر و فسق بر ایشان زیراکه چنانکه سابقا مذکور شد اسناد و نقص

اهل دین و مذهب هم

لعل نقص اسناد ...

بفعل اسناد و نقص است بقاعدتان و چون فاعل تبلیغ و بیان خدا و رسول
و ائمه اند پس اسناد و نقص بهر یک از ایشان اسناد و نقص بایشان است پس از
معلوم شد که تمسک بادله مخترعه از امور شرعیه و دخل و انها نمی باشد بلکه از
شان کسانی است که در شریعت دخل مطلق و بعنوان کمال دخل نشده اند
و اگر کسی را ازین کلام اهول عارض شود پناه ببرد بکلمه طیبه لا اله الا الله زیرا
که این کلمه طیبه از برای جمیع اهوال وارد شده است چنانکه امر کرده اند که
بگوئید اعددت لکل هول لا اله الا الله یعنی مهیا کرده ام از
برای هر خوف کاذب و اهول که شیطان و نفس اماره مکلف را او را در آن داخل
میکنند اعتقاد باین کلمه و اعتماد بآن را پس چون این کلمه گفته شود و معنی
آن چنانکه مذکور میشود منظور اورده شود شیطان و نفس دور می شوند و مکلف از
اهول که مراد از آن خوف کاذب است نجات می یابد و وجه آن است که
معنی اله معبود است زیراکه آن مأخوذ از اله است که بمعنی عبادت است پس اله
بمعنی معبود است و چون تمامی اهل عالم بمبدء که موجد عالم است اقرار دارند
واحدی او را منکر نیست و از جهت است که اگر کسی بالهی قائل شد و آن را معبود گفت
مبدء میگویند و کسانی که شرک آورده اند اصل مبدء را اقرار دارند
ولکن چون او را نمی دیدند شریکی از جنس محسوسات که بت او را قرار دادند

که در بلیه ها و مهالک بان پناه برند و اورا بدرگاه خدا شفیع قرار دهند
پس چون توجه بمعبود دارند اگرچه ایمان شرکی بوده باشد که قرار داده اند
حجة خداوند و حجة انبیا بر ایشان تمام شد پس خداوند انبیا را فرستاد که
ایشان را از شرک نهی کنند و بوحدة دعوت کنند پس احدی از ایشان نتوانستند
که در مقابل انبیا جواب دهند که انکار مبدء کرده باشند زیرا که توجه ایشان
ناشی از معرفة غایة ایجاد است زیرا که کل اولاد ادم مفطورند بر اینکه
ان موجد معلوم متفق علیه هم ایجاد او خلائق را آنچه عبادة است و عبادة
او را لائق است و عبادة شکر نعمتهائیست که عطا فرموده است و اعظم افراد
شکر اقرار بوحدة اوست و سایر صفات او و لکن چون شیطان ایشان را از شکرهای دیگر
که اقرار بوحدة و عدالة است غافل کرده بلکه بانکار و اتحاد خدا
کرده بود لهذا خداوند انبیا را که فرستاد که دعوت نمایند بوحدة و
عدالة بود پس ایشان انکار وحدة و عدالة خدا کردند نه انکار اصل وجود با (و اظهار سایر صفات خدا / انکار سایر صفات)
خدا را پس خداوند انبیا را قوة در دعوت عطا فرمود که عبارة از معجزات
و دلائل عقلیه بوده باشد که اهل ایشان را از انکار شرک و از اقرار
بوحدة و عدل خدا رفع کنند پس کسانی که در توحید و عدل داخل شدند
اهل ایشان از شرک رفع شد و چون در توحید بعد از توحید و

اقرار

واجب بر کردن غیر خدا را با خدا

۲ اقرار

و ایضا شرکائی که قرار داده بودند و
انها را وسیله شفاعة بدرگاه خدا
نموده بودند سزاوار نبودند که شفاعة
کنند زیرا که چنانکه سابقا مذکور شد از تفسیر
حدیث کنت کنزا مخفیا آه مذکور شد
منظور از ایجاد و ارزاق معرفة
خدا الصفات علیا از صفات جلالیه
و جمالیه بود و معرفة بندگان خدا را
بان صفات محتاج بمعرفة بود و از ان
شرکاء معرفة حاصل نمیشد زیرا که جماد بودند
و خلق ایشان فاسد معرفة نمودند تا چه رسد

عدل هم اختلافاتی که در میان اهل توحید و عدل پدید امد موجب هول
طالبان راه نجات بود لهذا امام علیه السلام فرمودند که اهل توحید که خلاص
از هر هولی که عارض شود از جانب شیطان و نفس پناه برند بعمل و اعتقاد باین
کلمه طیبه و عمل بر وفق مقتضای ان و شکی نیست که در حصول کمال مبدء آنچه
معتبر الهی است که عبادة بوده باشد پس هر چیزی که عبادة بهتر و کاملتر
از ان حاصل میشود بمبدء نزدیکتر است پس هرگاه امر دایر شود در
میان اعتماد بادله مخترعه و اکتفا بادله منصوصه و مکلفین در ان اعتماد
و اکتفا مختلف شوند و طالب صادق خواهد که راه خلوص در عبادة را
تحصیل کند باید که ترک تمسک بادله مخترعه کند و تمسک خالص کامل بادله
منصوصه زند زیرا که از ان عبادة خالصه حاصل میشود بخلاف تمسک
بادله مخترعه چنانکه وارد شده است که من اصغی الی ناطق فقد عبده
فان کان الناطق ینطق عن الله فقد عبد الله وان کان الناطق
ینطق عن الشیطان فقد عبد الشیطان یعنی هر کس که گوش دهد الی صوتی
سخن گوینده پس بتحقیق که عبادة کرده است او را بل اگر ان سخن گوینده

و شکی نیست که عبادة خالصه بمبدء
که معتبر الهیست نزدیکتر است

از خدا میگوید آن گوش دهنده خدا را بنده که و عبادة کرده است و اگر از
شیطان میگوید آن گوش دهنده شیطان را بنده که و عبادة کرده است
پس چون باحوال ادله مخترعه نظر کرده میشود معلوم میشود که از جانب
خدا نیست زیرا که اگر از جانب خدا بود بایست که بقوا باید و بایست که
هدایة از آن حاصل شود و حجة با آنها بر همه کس تام بوده باشد و مفروض
این است که ادله مخترعه [crossed out] که از جانب خدا و رسول و امام ع
نرسیده است بلکه آنچه رسیده است با آنها مخالفة دارد و هدایة هم
از آنها حاصل نمی شود زیرا که بواسطه آنهاست که در عالم اینهمه اختلاف
بهم رسیده است و حجة خدا هم با آنها بر همه کس تام نشده است زیرا
که در حجة باید تناقض و تضاد نبوده باشد تا متصف بوصف تامیت
شود و اگر چه اختلافات که در ادله علما و ادیان و مذاهب است
با همدیگر تضاد و تناقض دارند و خداوند واحد است و رضایت او
با امور متضاده و متناقضه محال است و بطلان آن از معلومات فطریه
و از معقولات اولیه است که مبادی کسب علم بر مجهولات اند پس معلوم شد
که ادله مخترعه از جانب خدا و رسول و امام نیستند پس نتیجه آن
این است که از شیطان

این است که از شیطان اند پس هر کس بادله مخترعه گوش دهد و تمسک جوید عبادة
ابلیس را خواهد کرد پس چرا باید که شخص مستدل که در طلب حق صادق است
از ترک تمسک بادله مخترعه و اکتفا در تمسک بادله منصوصه هول بردارد
دیگران را بخوف کاذب گرفتار کند و دیگران را در دنیا بگمراهی و اخذ باید
و در قیامه در نزد خدا محجوج بوده باشد و از اقامه جواب عاجز شود
پس معلوم شد که تفرقه مابین ادله منصوصه و ادله مخترعه از برای طالب علم مقدم است
بر تحصیل علم و اگر چه آنهم داخل در تحصیل علم است ولکن [crossed out] ایمان اصول
که ایمان بان حاصل میشود بعضی بر بعضی تقدم دارند بحسب قرار خداوند
و از اینجهة است که ایمان بعضی از بعضی حاصل میشود و ایضا در صحفه که بعد علم عمل را
موقوف سازند پیش از آنکه تحصیل علم دیگر را کنند زیرا که اگر گاه علمهای بسیار
شد و عمل بهر یک از آنها موقوف نشد شیطان بر چنین کس مسلط میشود
و او را اکراه می کند ایا نمی بینی که کسانی که تمسک بادله مخترعه جسته اند بسیاری
حدوث شبهات و مشکلات پس اگر اکتفا بادله منصوصه می کردند و
با آنها عمل را موقوف می نمودند حدوث شبهات و مشکلات موجب گمراهی
ایشان نمی شد پس کسانی که از ادله منصوصه کوتاهی دارند و تمسک جسته اند

علاوه اینکه بعد از توحید و عدالة هم
در صحفه اسلام که دین خداست که
ان الدین عند الله الاسلام بلکه
در صحفه که هر کس دینی غیر اسلام
اختیار کند از او قبول نمی شود
پس شخص منصف حکم میکند که
تمسک بادله مخترعه خلاف اسلام است
و تمسک بادله منصوصه عین اسلام
پس چرا باید تمسک بادله منصوصه
هول بردارد ح
۲ عذر اورده اند ۱۲ ح

اکتفا به تمسک

بادلهٔ مخترعه سالک بر غیر طریق اند و در حق این جماعه وارد شده است که
زیادتی سیرشان زیاد نمی کند برای ایشان مگر دوری از راه حق را
بلکه می توان گفت که کسی که ادلهٔ غیر ادلهٔ منصوصه را متمسک می شود همانا
در ادلهٔ منصوصه بنظر حقارت نگریسته و آنها را در بیان مراد خدا
کافی ندانسته پس در نزد او عیب راجع است بر خدا در نصب ادلهٔ غیر کافیه
در بیان مراد و بعضی بالست که خدا این ادلهٔ مخترعه را هم با ادلهٔ منصوصه
ضم کند در بیان مراد و این عیب استعلاست بر خدا در کمال تدبیر در
امور تکلیف و اگر بگویند که این ادلهٔ مخترعه داخل ادلهٔ منصوصه اند پس لازم
آید که از آنها هدایت حاصل شود و با آنها حجت تمام شود و سابقا بیان
کردیم عدم حصول هدایت را از آنها بلکه بیان کردیم که آنها موجب ضلالت
شده اند و اگر آنها را کسی اختراع نمی کرد این همه گمراهی در عالم بهم نمی رسید
پس متمسکین بادلهٔ مخترعه چاره و خلاصی ندارند از قبول یکی ازین دو امر
یا قول بعدم اتمام تکلیف کما هو بهدایت و بودن مفاد آن ادلهٔ مخترعه
کلا احکام الله و مرضات الله و یا بعدن کفش مخترع بلکه متمسک هم معترض
و مستعلی بر خداوند عالمیان پس چون سابقا مذکور شد که اگرچه همه جنود جهل

وز عقل و علم هم

بیان مفسدهٔ پنجم از مفاسد عقل

مخرب عقل و علم اند و لکن عمدهٔ آنها هفت چیز اند بعدد طبقات جهنم و چهار
از آنها گفته شد حال شروع میشود در مخرب پنجم پس گفته میشود که پنجم
از آن هفت چیزی که مفسد عقل و مانع حصول علم اند سبق شبهه است یعنی
سبقت گرفتن شبهه بر دلیل در دل اولا باید دانست که وجه ایجاد شبهه
حصول دار التکلیف است و ظهور آثار صفات جلال و قهر خداوندی است
که اگر شبهه نبود و حق واضح بود احدی از آحاد مکلفین بگمراهی گرفتار
نمی شد و لکن و آنچه آثار صفات جمال و رحمة ظاهر بود و آثار صفات جلال
در پرده خفا می ماند و آنچه منظور خداوند بود از اظهار آثار تمام صفات
کمال نا تمام می بود پس شبهه را خداوند ایجاد فرمود که اگر کسی متمسک بآن جوید
و از تمسک بدلیل اعراض کند گرفتار قهر و غضب خداوندی شود و لکن هرگاه
خداوند راهی از برای تفرقه ما بین دلیل و شبهه قرار نمی داد ظلم بود و این
نقص خداوندی بود و نقص منافی کمال است پس تنافی و تناقض در ارادهٔ
خداوند لازم می شد پس عدل خداوندی تقاضا نمود که حجت بر خلایق تمام
کند که بآن حجت تفرقه شود ما بین دلیل و شبهه و احدی را بر خدا در یوم
الحساب حجتی نبوده باشد و حجت خدا هم بر همه کس تمام بوده باشد پس اول حجتها

عقول و معقولات اولیه اند که تعبیر از آنها بمعارف فطریه نموده اند زیرا که
نفس اگر با آن معلومات و مدارک مفطور است و نمی تواند علم آنها را از خود
دفع کند و برطرف نماید و باین سبب نفس را آیة الله الکبری نامیده اند
زیرا که این معلومات در او مودعه اند چون لابدیة وجود صانع که به اضعف
و لابدیة اتصاف صانع بصفة قدرة و علم و لزوم ملاحظه غایة مجعوبه
یا نافع دران بلکه نفس را خداوند فاعل قرار داد و او را باین صفات
محتاج کرد پس خواهش دلیل است برای مطالب و انکار یکی از آنها انکار ذات
و در داره امکان انکار رخنه نمی کند زیرا که منکر باید منکر لها باشد آری
میشود که کسی بزبان انکار کند ولکن بدل نمی تواند انکار کند چنانکه خداوند
هم از آن خبر داده است که جحدوا بها و استیقنتها انفسهم یعنی کفار اگر
چه انکار بلسان دارند ولکن نفس ایشان یقین دارد و چون حجة
خداوند بر خلق مکلف باید تمام بوده باشد لهذا یقین قلبی کفایت
میکند در تمام بودن حجة و چون این مطلب معلوم شد پس میگوئیم که
هر کس پیش از آنکه بمعلومات فطریه عمل کند و در آن عمل رسوخ کند
داخل در این صورت متشابهه شود یعنی چون نمی داند که متشابهات
غافل میکنند او را از رسوخ در محکمات و معلومات پس اهل غفلة و ام شیطان

بلوغ

و تمامی مطالب قرآن که جامع جمیع کتب سماویه است
راجع میشود باین معقولات اولیه یا صریحا
و یا بجهت اشاره مثلا عقد که یکی از الفاظ است
مراد از آن لیکن یا نفس است بعلم و عمل ادا
و کذلک اسلام و تسلیم و قبول کلمه توحید را بضدا
رسول است که یکی از معارف فطریه است
و هکذا تمامی حدود و عقود و حکم و قصص و حکایات
طویله و قصیره کلا راجع میشود بانها بعد یا بانها
یا بمانعی که جمیع عبره دارد داخل اند
اجمالا یا تفصیلا غیر
دریافت میکند

و همین تمامیت حجت خدا را باید در جمیع
مکلفین باید محافظت کرد و تقویة داد
نمود تا آنکه پیروان شیطان نفس و شیطان
مجاهده کرده و کسانی که در حفظ او
کوتاهی میکنند در روز قیامت صور
کبری خواهند گفت که یا حسرتی علی ما فرطت
فی جنب الله یعنی وای بر آنکه تفریط که
کرده ام در امر خدا

میشود خصوصا هرگاه مکلف آن متشابه را از محکمات خیال کند چنانکه عامه
در کتب خود نوشته اند که دلیل اجماع دلیل عقلی است بر خلافة ابی بکر و احادیث
داله بر خلافة جناب امیرم روایت است و نقلی است و دلائل عقلیة افاده
علم و یقین میکند و دلائل نقلیه افاده مظنه و عاقل عقلی را که واسطه
نقلی ترک نمی کند و نفهمیده اند که دلائل نقلیة هنگامی که منضم شوند بدلیل
عقلی افاده علم خواهند کرد چنانکه گفته میشود که چون بر پیغمبر بیان
مراد خدا لازم است و آن بیان انحصار دارد در این بیانات نقلیه
پس اگر آن بیانات افاده علم نکنند لازم می آید نقص بیان از پیغمبر
آخر الزمان ص و دلیل عقلی حکم قطعی کرده است بر عدم جواز اسناد نقص
ببیانات آن بزرگوار پس هرگاه مکلف عمل کند باین دلیل هنگی عقلی
توفیق می یابد که از بیانات آن بزرگوار خلافة جناب امیرم را بفهمد
و هرگاه ذهنش مسبوق بشبهه اجماع بوده باشد همان شبهه مانع است او را
از قبول دلالة احادیث بر خلافة امیرم پس همان شبهه علاوه بر آنکه
مانع است باعث میشود بر تاویلات رکیکه در آن احادیث و اگر کسی
گوید که چگونه است که باید مکلف دلیل اجماع را که عقلی است متابعه

[illegible]

و بواسطه آن از ذکر محکمات غافل شود که
در آن وقت شیطان بر او کمال تسلط
بهم میرساند زیرا که متشابهات سلم
شیاطین اند بلکه سبب میشود که بواسطه
سبقت گرفتن شبهات در دل و
غافل بودن دل از ذکر محکمات
مکلف بر ادله محکمه تکبر می کند
چنانکه شیطان بواسطه اهی
تکبر کرد بر ادله محکمه که دلالة
می کردند بر لزوم اطاعة خدا
از چیزی که حکم کند پس می توان گفت
که تمامی خیر و عافیة در رسوخ در محکمات است
علما و عملا و در غفلة از متشابهات است
و تمامی ضرر و شقاوة در غفلة از
محکمات و در تعمق در متشابهات است
چنانکه کلینی علما چنین بوده اند
کسانی که در علم و در کشیدن آن ناقص اند
در متشابهات تعمق کرده و آنها را
سبب اعراض بر محکمات قرار داده اند
و بواسطه آن از عمل بمحکمات سست
میشوند بلکه در این وقت هجوم ناگهانی
از اوهام و از ملاحظه شبهات بر او

نکنند و عصیم دلیل عدم جواز اسناد نقض بپیمان ان بزرگوار را بانها توبه کنند
گوئیم که دلیل عدم جواز نقض اسناد نقض بپیمان تقدم دارد بر دلیل
اجماع زیرا که اجماع بعد از زمان رحلت ان بزرگوار واقع شده است و
دلیل عدم جواز اسناد نقض بپیمان ان بزرگوار در زمان ان بزرگوار
بوده است پس ان اولویه دارد بمتابعه و سابقا مذکور شد که هدایه
مراتب دارد بحسب تقدم و تاخر و کسیکه ترتیب ما بین این مراتب را
مراعاة و عمل نکند از قانون استدلال فاسق و خارج است و قرار خدا
چنین است که فاسق هدایه نیابد چنانکه فرموده که وکذلک حقت کلمة
ربک علی الذین فسقوا انهم لا یؤمنون یعنی بحقیقه ثابت است کلام خدا
که فاسق و خارج از قانون استدلال هدایه نیابد و ایمان نیاورد
و در وصف ائمه تم وارد شده است که مقدم شونده بر ایشان المتقدم
علیهم مارق والمتاخر عنهم زاهق واللازم لهم لاحق یعنی پیشی گیرنده
بر ایشان از هدایه خارج و پس مانده از ایشان وامانده است و ملازم
شونده بر ایشان ملحق شونده است با ایشان و خداوند عالم در کلام مجید خود
از این قانونهای مذکور شده خبر داده است چنانکه فرموده است که هو
الذی

الذی انزل علیک الکتاب منه ایات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات
فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء
تاویله و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون امنا به کل
من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب یعنی خداوند ان کسی است که فرستاده است
بر تو قران را که بعضی از ان محکمات و واضحات اند که انها ام الکتاب اند
زیرا که انها حجه خداوند اند و مقدمات حصول علم بمجهولات اند و باقی
متشابهات اند که پس کسانی که در دلهای ایشان زیغ است یعنی در علم
و اعتقاد بمحکمات کجی و عدم استقامت است و رسوخ در علم و عمل بانها ندارند
در شناختن حجه خدا ~~را تام~~ متبه حجه خدا را بر خلقان بان محکمات اکتفا
نمی کنند بلکه نظر بسوی متشابهات می کنند و با انها بر محکمات اعتراض
می کنند طلب می کنند کجی و تاویل متشابهات را با اینکه احاطه علمی بمتشابهات
ممکن نمی شود مگر از برای خدا و تاویل بر همه نفهاوست و هر کس بقدر آن
که خواهد عطا میفرماید و اما کسانی که در محکمات علما و عملا رسوخ
کرده اند پس بهمان محکمات اکتفا می کنند و حجه خدا را با انها بر خلق
و سایر خلقان تام میدانند و در متشابهات اهل اسلام و تسلیم از برای خدا

در محکمات را

می‌کنند و همان علم اجمالی که ناشی است از اسلام و تسلیم اکتفا می‌کنند و اگر
متشابهات علم حاصل نشد با آنها بر محکمات بحث و اعتراض وارد نمی‌
آورند بلکه میگویند که بمتشابهات ایمان داریم اگرچه و میدانیم که
همه حق و صحیح است اگرچه علم تفصیلی با آنها نداشته باشیم و در مقام علم
بمحکمات علم تفصیلی بمتشابهات لازم نداریم بخلاف کسانی که از لطایف
ملاحظه متشابهات از ناحیه حجه محکمات غافل شده و متشابهات بر محکمات
در دل ایشان بیشتر گرفته و مانع حصول علم بمراد از محکمات شده و در دل
ایشان زیغ بهم رسیده نمیگذارد که حق محکمات را ادا کرده علم و عمل را
با آنها مقرون کنند و این مطلب اگرچه می‌دهند که از صاحبان عقول خالصه
باشند اما طلب کنندگان تاویل متشابهات و ادراک مراد از همه آنها
و مطابقه آوردن همه آنها را با محکمات در اثبات مطلب و در تمام
کردن حجه و دلیل را بر خصم معارض لازم است و اینها موجب گمان
موجب حیرانی عقول و افهام و باعث غلبه اوهام شده است زیرا که
اگر چنین چیزی در اثبات مطلب برهان مدعی لازم باشد تمامی و عامه
حملهٔ و معطل خواهند ماند و هیچ قدرت بر اثبات مطلب نخواهد
داشت بلکه خصم هرگاه طالب صادق است در اثبات مطلب و

دار نزد پروردگار است

گمان کرده‌اند که
این مطابقه

در تمام کردن حجت را
ندارد

در تمام کردن حجت را بر خصمش براهین چندی که دلالت کنند بر مراد و مدعی
اگرچه آن دلالت بمعونت قرینه بوده باشد اکتفا میکنند و طلب کردن خصم
اتمام حجت را از نکر و حیله است و طلب کردن حل جمیع مشکلات را
که دارد و آورد از طلب طلب محالات است و این مطلب را اگر
حکمای اشراقیه و مشائیه در یافت می‌کردند می‌فهمیدند که آنچه در کتابهای
خود ثبت کرده و عمر نازنینی که از بزرگان اعمال و حجت و از بزرگان مجاهده
با نفس و شیطان بایشان داده شده است در جمع و تألیف آنها صرف کرده‌اند
و مکاید نفس و شیطان را الحکمت آورده طغیان چه قدر خرابیها مرور
کار آورده اند زیرا که این صرف عمر اگر بجهت تحصیل فضیلت است پس
تحقیق مطالب حکمیه الهیه که مطالب فضولیه محو کننده آنهاست چنانکه
سابقا بتفصیل مذکور شد و حفظ آنها اهم است از عروض شکوک و
از اوهام غلبه اوهام بر آنها اهم است و ترک اهم و طلب غیر اهم را
منفور از قواعد احکام اسلام و ایمان خارج است و اگر بجهت اتمام
حجت است بر نفس و شیطان که از اصحاب ایشان
طلب کرده اند حل همه مشکلات را تا اینکه مطلب بر ایشان ثابت

دخل داده تا بین خود را
رجوع داده اند بسوی
جاهلیت اولی که تمام اینها
بجهت دفع آن تزلزل اوردهیم
پس گفته میشود

شود پس این از مکائد بزرگ است که نفس و شیطان ایشان را در انها داخل کرده
و ایشان هم غافل شده داخل شدند و ضرر بسیاری از انها بر خود
و دیگران وارد اورده اند زیرا که دیگران را هم دعوت بسوی
تقلید انها کرده اند و اگر چه اشکالات خصوصا که عبارة از بسکون
مبدء و معاد بوده باشد پس در اتمام حجه اشکالات حکم و سکوت او
لزوم ندارد چنانکه بتفصیل مذکور شد و این مطلب را شیخ بهائی
و علامه مجلسی اعلی الله مقامهما متفطن شده طعنها بر ایشان زده اند
و مکلفای را که بر کاملی از متابعة دعوت ایشان فرموده اند
و بر کتابهای ایشان نه تنها اسناد داده اند زیرا که هر کس در کتابهای
ایشان و در مطالب ایشان داخل شده مادام العمر نتواند که یکی از مطالب را
بعین تحقیق تمام کند بلکه تحقیق مدعی تحقیق را ادعای تحقیق دیگر باطل میکند
پس صادق امده است به ایشان فرموده امام علیه السلام که کسی که بگیرد دین
خود را از دهنهای مردمان مردمان دیگر بیدای شوند و او را از ان
برگردانند و استفاده از معضلات فتن که در احادیث وارد شده است
مراد همین فتنهها و گمراهیها است که از اوهام کاسده برخواسته شده است

با اینکه شیطان در صورت یا بگیرد عدو است بغیر لیسار درسیه دهنده است
و در جای دیگر از حمه است که دشمن کرده کننده انکار است و در حدیث نفس دارد
شده است که دشمن تر دشمنان تو نفس تو است
و از تو دو جهد حکایت شده است که دشمن تر نفس از هر دشمن بیشتر است زیرا که دشمنتر نفس و اخذ کردن با نفس است
بر حکم

در کتاب کشکول و در شرح مشیخه

چنانکه شیخ مذکور فرموده
تا چند زفلسفه است لا فی
و بین یابس و رطب بهم بافی
هر لاف بر خلاف ای
اثبات منطقه لک بخواهی

پس تحقیق و علم تحقیق حاصل نمیشود مگر اینکه لبری فایز شود که خدا و رسول قرار داده اند
از بعض امور بر دو قسم محکم و متشابه و انچه طالب علم را لازم است که اولا
در امور متشابهه داخل نشود بلکه اولا باید عمل کند بمعلومات فطریه خود و
انها را مرتب کند و از انها نتیجه گرفته مجهولات خود را معلوم کند پس
اگر چنین نکند یعنی اولا در محکمات علما و عملا رسوخ نکند بلکه در متشابهات
دو را نها تعمق کند بقصد اینکه حقیقه اشیا را ادراک کند پس ان شبهات
او را از محکمات غافل کرده در دل او جا میکنند و او را در علم و عمل
بمحکمات سست کرده بتدریج کار بجائی میرسد که ادله محکمه نزد او متشابه می شوند
و بالمره محکمات از دستش بیرون رفته جمیع امور برای او مشتبه می شوند
و عقلش فاسد شده حکم بر چیزی نمی تواند بنماید و صاحب معالم از سید
اخبار امین کیفیة را از علم الهدی رضی الله عنه حکایت فرموده که متواتر
افاده علم میکنند و محتاج بقرینه نیست و لکن بشرط اینکه شنونده
ان خبر مسبوق بشبهه نبوده باشد چنانکه تواتر اهل اسلام افاده علم بکند بهایی است که برای
یهود و نصارا نمی کند زیرا که ایشان قبل از اینکه ادله اهل اسلام را
بشنوند و مطلع شوند یهود و نصاری ایشان را شبهه انکار و تکذیب

رجوع کند

پیش از انکه در محکمات علما و عملا
رسوخ کرده باشد داخل شود

داخل کرده اند پس شرط افاده خبر متواتر علم را آنکه ایشان مفقود است
چنانکه شرط حصول علم بمجهول علم وعلم بمقدمتین است و مسبوق نشدن
ذهن مستدل بشبهه که ساکن کننده است پس شرط حصول علم باین شبهه
مفقود است و حاصلش از وصول بحقیقه دور است آری اگر کسی در
معلومات فطریه در کمال تحقیق و مراعات احتیاط بوده باشد شبهه
نمی توانند اورا از عبرة و تجاوز از دلیل بسوی مدلول سست کنند
تأیید میکند این مطلب را حدیثی که از جناب امیر علیه السلام وارد شده است
کرمن کانت له حقیقة ثابتة لم یقم علی شبهة هامدة یعنی کسیکه در
معلومات برای او حقیقه ثابته بوده باشد شبهات لاحقه اورا
نمی توانند سست کنند و از عبرت توقف دهند ولکن بشرطیکه شبهه را
داخل محکمات نکند یعنی دلیل متشابه را محکم خیال نکند چنانکه سابقا
از علمای عامه حکایت شد که ایشان اجماع را داخل ادله محکمه
کردند و بهمین خیال خطا ادله محکمه دیگر را از دست داده امور
علم و عمل خود را خراب و ویران کردند پس کسانیکه مسبوق بشبهه
شده اند در دام شیطان گرفتار اند و شیطان ایشان را هدف

سهام خود نموده است چنانکه وارد شده است که امام علیه السلام بکمیل فرمود که لقد
استهام بک الخبیث یعنی شیطان ترا نشانه تیرهای خود کرده است وانقم
شیطان اورا دنبال کرده است و کسی را که آن ملعون دنبال کند هلاک
میشود چنانکه بلعم باعورا را دنبال کرد و هلاک نمود و در باره او وارد
شده است که واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان
فکان من الغاوین ولو شئنا لرفعناه بها ولکنه اخلد الی الارض
واتبع هویه فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث
ذلک مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا فاقصص القصص لعلهم
یتفکرون یعنی تلاوت نما ای پیغمبر بر ایشان حکایت آن کسی را
که ادله و آیات معرفه مارا در نزد او ایجاد یا باو عطا فرمودیم یعنی
معلومات فطریه و معقولات اولیه پس او بکثرت راندن شهوات و
بکثرت بسیاری گوش دادن بشبهات خود را از آن آیات و ادله منسلخ
کرد یعنی از احوال معرفه باحوال جهالة داخل کرد پس شیطان چون
اورا باین احوال دید دنبال کرد اورا زیرا که با این احوال
توفیق معرفه از او سلب شده پس گردید از گمراهان و هالکان واگر

قطعه

میخواستیم که او را بان ایات وادله بلند کنیم میتوانستیم ولکن منافات با
اراده تکلیف داشت که بندگان را در دار تکلیف بقصد باشند و خلاص
از جهنم را باختیار خود نمایند و صفت حکمت ما هم بر همه صفات فعلی تقدم دارد
و او هم میل کرد بزمین و بجانب پستی و پیروی کرد خواهش خود را و ان شد
بر خواهش ما و بر طلب خوشنودی ما مقدم داشت پس مثل او مثل سگ است
که در گرمی هوا اگر زجر او بارکنی و بارنکنی زبان خود را از بسیاری عجز بیرون
می اورد و این مثل جماعتیست که تکذیب کرده اند بایات و ادله ما
یعنی کسانی که تکذیب کرده اند بایات ما دبا وجود این خود را طالب فهم
اینها می نامند اگر بر ایشان احکام شرعیه بار شود عاجز می شوند و بر
نمی دارند و اگر بار نشود همان حرارت طلب ~~ایشان~~ را بدون تخلیه
از شبهات و تخلیه بمعتقدات ایشان را عاجز می کند پس توای پیغمبر
قصه را بخوان بر ایشان شاید که ایشان تفکر کنند و بفهمند و خود را بای
بلیها گرفتار نکنند و انچه سبق شد منع میکند حجتش را از ادراک مراد
خدا و رسول از ادله و ایات و بلوی ان نیز اره است این ایه را که
فرموده است وذر الذین اتخذوا دینهم لهوا و لعبا و غرتهم الحیوة الدنیا

وذکر

وذکر به ان تبسل نفس بما کسبت لیس لها من دون الله ولی و لا شفیع وان تعدل
کل عدل لا یؤخذ منها اولئک الذین ابسلوا بما کسبوا لهم شراب من حمیم و عذاب الیم
بما کانوا یکفرون یعنی ترک کن کسانی را که دین خود را لهو و لعب گرفته اند و فریب
داده است ایشان را زندگی دنیا و پند بخواطر بیاور ~~ایشان~~ را که کاری نکنند که
که ممنوع شوند بواسطه انچه کسب کرده است نیست از برای او از غیر خدا متوجه
شونده امری و نه جنت کننده بر حق و اگر بان کاری که کرده است نتواند ایشان
که ممنوع گرداند تمام عدلها را بجا اورد از او قبول نمی شود ایشان جماعتی اند که ممنوع
شده اند بواسطه کسبی که کرده اند از برای ایشانست اب گرم جهنم و عذاب درد
اورنده بواسطه انچه کفر که بعمل اورده اند پس مفاد این ایه شریفه این است
که کاه میشود مکلف بواسطه راندن شهوات و یا بواسطه بسیاری کوشش شبهات و ادله بکدر
که در دل بر دلیل سبقت بگیرد کارش منتهی میشود باینکه حق را از باطل تفرقه
نتواند بکند و حق در نظرش باطل نماید و باطل در نظرش حق نماید پس بواسطه این
ممنوع می شود از تفرقه و اگر با وجود این حالت تمام عدلهای عالم را بجا اورد
قبول نمی شود از او ایشان جماعتی اند که بواسطه سبقت گرفتن شبهات بر دلیل

زیرا که هر وقت که خواهد در ادله
منصوصه از جانب خدا و رسول نظر
کند وساوس و خیالات نفسانیه
و ادله مخترعه در نظرش جلوه میکند
و با نها نظر میکند پس عقد که الت
لیتی بار نفس است با ادله منصوصه
گیه بر اصلاحی در نظر حجت
عقد است و دانش که عقد صحیح است

از زراره حمران و
و نعمان و ابی...
...

و از نشنیدن استدلال و ارتفاع است که موجب تحیر خلق است و علاوه اینکه خودش در امر
خوار و بروا نابان دران امر اهم غضب میکند و بر گناه بزرگ اصرار میکند و
دیگری از شعب جبن کردن دل است که موجب فراموشی ذکر و ادله است و
مسامحه کردن ظن و گمان است و اعتراض نمودن بر خدا و نه رحمن است پس
شیطان باو در می‌اویزد و طلب مغفرة و امرزش می‌کند ولکن توبه نمی‌کند
زیرا که راه ان را نمیداند و بدرگاه خدا تضرع و زاری نمی‌نماید که او را
ازین بلیه برهاند و خود را هم از شهوات و شبهات که مانع ادراک ادله
و مانع تاثیر انها اند غافل نمی‌گرداند[2] و دیگری از شعب فسق غفلة از
ادله منصوصه از نزد خدا و رسول است که چنین کس بر نفس خود جنایت میکند
و خسران وارد می‌اورد و خود را منقلب می‌گرداند با اینکه گمراهی را هدایت
و هدایت را گمراهی می‌پندارد و ارزوها او را فریب میدهند و میگرداو را
حسرة و ندامة هنگامیکه امرها بگذرد و پرده از روی کارها برداشته
شود و ظاهر شود براو انچه را که گمان نداشت ظهوران را و دیگری
از شعب فسق عتو و گردن کشی است از تدابیر خدا و رسول و از قبول صحة

[2] و بواسطه خط شبهات خود را دائم
شیطان که عبارة از غفوا از ادله [illegible]
اند [illegible] را از ان خارج نکرده
در غلو ذکر ادله و ایات و در تغور
و فراموشی از شبهات و اخلاص کند
که خلاص شود

در دلهاشان ممنوع شده‌اند از ادراک حق مانند کسانیکه تعمق کرده‌اند
در تفکر در ذات و صفات خدا که حقیقة انها را در یابند و مانند کسانیکه
تامیه حجة خدا را نفهمیده‌اند و در شبهات فرو رفته‌اند و اکتفا بتمامیه
حجة نکرده‌اند و مانند کسانیکه در فهم مراد خدا از ادله و ایات محکمه
استقامة هم نیافته‌اند و از بسکه در شبهات نظر کردند از خدا
خارج شده زیغ و ضلالة ایشان را بشکوک و هلاک داخل کردند
و مانند کسانیکه ادله منصوصه از نزد خدا و رسول را نشناخته محتاج
ادله شده‌اند و از تحصیل و حصول علم مایوس شده متمسک بشک و ظن
مضطر گردیدند با اینکه در اکتفا بمظنه وارد شده است که موجب حبط اعمال است

از انکه عقد است پس سیاد نقص نه ادله
از متابعة اجماع او ادله است

146

و با اینکه اکتفا با ادله منصوصه و حجة خدا را
بواسطه ان تمام دانستن منافاتی دارد
با وجه ایجاد که عبارة از معرفة
بصفات علیات که عبارة از
قدرة کاملة است بر اینکه اراده خدا
بان تعلق بیاید و هم اختراع ادله
منافات دارد با وجه ایجاد
زیرا که اختراع ادله و احتیاج بندگان
بان اختراع دلالة دارد بر عجز خدا
از بیان مراد و بر بطلان حجة خدا
ناقصه علاوه اینکه ناکر حجة خدا
ناتمام میدانند میگویند که در زمان

و در تایید جمیع انچه مذکور شد اکتفا میکنیم بحدیثی که در اصول کافی از
در باب دعائم الکفر وارد شده است پس گوئیم که سلیم بن قیس هلالی از
جناب امیرم روایت کرده است که فرمود ان بزرگوار که بنا کرده
شده است کفر بر چهار ستون یکی فسق است و دیگری غلو است و دیگری
شک است و دیگری شبهه و اما فسق پس چهار شعبه دارد یکی [illegible]
جفا و بلندی و دیگری غفلة از ادله [illegible]

اینها پس او شک میکند در آن صحة پس خداوند بر او بلندی میکرد و ذلیل میکند او را
بسبب تحقیر و کوچک می‌نماید او را بجلال خود چنانکه او بکرم خدا فریب خورد و او را
که کسی که بر خدا تکبر و گردن کشی کند و با دلیلها و آیات او بسبب نقص و یا قصور و
باف وی دید خود را از مواقع کرم خداوندی خارج کرده چنانکه شیطان انکار
که از سجده کرد خواهش شعله کرد در جواب او فرموده که سخن تو کافی نمیرسد و
کسی که گردن کشی کرد از قبول صحة اینها خدا و رسول و از قبول دلالة آیات و
ادله بر مراد خدا و در هر جهة هم تفریط کرده است زیرا که ~~استدلال بآیات~~
چون راه استدلال را نمیدانسته در هر جهة که استدلال بآیات رئیس الاسلام است
کوتاهی کرده است و وجه بودن شخص متکبر خارج از مواقع کرم خداوندی الاست
که چون مراد خدا از ایجاد و اظهار کبریا و جلال است که بندگان از ملاحظه آثار
کبریا و جلال خدا را بنظر عظمة و جلال مشاهده کرده نزد او تواضع
و تذلل کنند پس کسیکه تکبر کند بر آیات خدا [illegible] و جحد نزد که از اصول غایة
ایجاد را ضایع کرده است یکی از جانب خدا که ملاحظه جلال و کبریائی خدا را
نکرده و دیگری از جانب خودش که نزد خدا و نزد آیات او تذلل و تواضع ننموده
و اینها را بنظر نقص و قصور دیده و تکبر کرده و شیطان چون این او جحد را

ذکر کبریا و عظمة و جلال را از خصائص خاصة خدا [illegible]

صالح

ضایع کرد خدا او را از رحمة خود دور کرد و از قبول توبه او را محروم و
ناامید کرده اند و شعبهای غلو هم چهار اند یکی فرو رفتن در رأی
و دید خود و یا در رأی و دید دیگران که غیر خدا و رسول و ائمه باشند
و با همدیگر در صحة و فساد آن معارضه و منازعه کردن است پس کسیکه
فرو رود در رأیها و در تحقیق صحة و عدم صحة آنها و عمر خود را صرف
و تلف کند او هرگز بسوی حق بر نمیگردد و توفیق ادراک حق او را نمی یابد
و زیاد می‌شود از برای او مگر غرق شدن در جهلها و نادانیهای بسیار
و از یک جهل خلاص نمی‌شود مگر اینکه جهلهای دیگر برای او حاصل میشود
پس او در رأیهای مغشوش و به باد و به معرف گرفتار و خوش حال است
و دیگری از شعبهای غلو منازعه کردن و مجاحه کردن نمودن است با مردم را
و کسیکه چنین کند احمق میشود و بحماقة در نزد عقلاء مشغول [illegible] مشهور
میشود از بسیاری لجاج و دیگری از آن چهار چیز زیغ است یعنی میل از
حق بسوی باطل کردن که از شعبه تعمق است قبیح می‌نماید نزد او نیکو
و نیکو می‌نماید نزد او قبیح و دیگری از آن شعبها شقاق است یعنی جدا
بیکطرف انداختن از راه خدا و رسول پس کسیکه خود را دور کند از آن راه

[illegible]
[illegible]
بهوش باش که [illegible]
[illegible]

ان این را می‌کشند پس او دایم در حیرت است و مادامی که از خواهش
نفس قطع علاقه نکند نمی‌تواند که بمقتضای ادلهٔ منصوصه کمال تمسک
بجوید و باین اشاره است قول خدای تعالی که لایزال بنیانهم الذی بنوا
ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم و چنین کسی را بنیانش بر
او بسعت گرفته‌اند و بنیان هم باو می‌رسند و او هنوز اصلاح
کار خود را نکرده است بلکه در زیر دست و پای وسوسهای شیاطین
و انکار رابطه نفس اماره پامال شده است پس کسیکه بهول و فزع افتند
از قبول مقتضای ادله بعقب بر می‌گردد و مرتد می‌شود و سبب ترقی و
پیش گرفتن بر دیگران در بند که از او سلب می‌شود و کسیکه گردن نهد از
برای جهل و نادانی و اهل ان هلاک می‌شود با ایشان و کسیکه نجات یابد
از فضل یقین و از برکات او ان خواهد بود [illegible]
[illegible] و تمام انچه مذکور شد افات یقین است و کمتر از یقین چیزی
تعیین نشده است پس کسیکه تحصیل یقین کند و ان را محافظت نماید و
مراعات کند در درجات ایمان ترقی خواهد کرد چنانکه وارد شده است

بانکه [illegible] تمسک بادله
تحرز نمی‌کند

هر گاه براند و از راه احتیاط هر گاه بداند راهها براو کج می‌شوند و کارش بسیار
طولانی می‌شود زیرا که ان راهها بسیارند پس چون از راه راست کج شده هر جهت
بهر راهی خیال راهی می‌کند و در هر یک از انها که بجهت پیدا کردن راه راست و حق
می‌شود پس راه خلاص از کجها و رسیدن براه راست براو تنگ می‌شود زیرا
که غیر راه امن و امان را پیروی کرده است و شبهای شک هم [illegible]
بجا مربه است و ان بیرون شدن از مقتضای ادله و ایات منصوصه از
جانب خدا و رسول و ائمه انکار کردن حق مدلول انهاست و دیگری
اهول بر داشتن از حق است و وحشت نمودن از ان است که تعبیر از ان
بجوف کاذب فرموده‌اند و دیگری تردد و اشتق در قبول مدلول ان
ادله است و دیگری استسلام و گردن نهادن هر چه از برای جهل و نادانی
و نفهمیدن ضرر ان را و همراهی نمودن با اهل جهل است پس کسیکه از
مقتضای ادله منصوصه بیرون شد به غدقه می‌افتند و در ان تردد
می‌کند زیرا که دل بغیر ادله منصوصه ارام نمی‌گیرد و او هم که خود را
از مقتضای انها ضایع کرده است پس در دل او حق و مقتضای ادله
با خواهش نفس او دایم در کشمکش است [illegible]

از خداوند که موعود است
شده است پس لازم شد که
تکلیف بوده باشد پس لازم
شد تصدیق انبیا و تصدیق
بهر چیزی که خبر داده‌اند

[illegible] کاذب ان است که ناشی از
[illegible] است چنانکه کسی گوید کور می‌شود که
[illegible] عاری از ملاحظه غایه باشد
[illegible] اگر عاری نباشد لازم است
[illegible] ان غایه فوت نشود و
[illegible] نمی‌کند شق دیگر را که تکلیف است
[illegible] انکار می‌کند ارسال رسل را
[illegible] اندیشه و خود بخود راه نمی‌دهد
از انذار انبیا بلکه نظر باستبعاد
[illegible] تکلیف می‌کند خوف از
[illegible] انبیا ابخود راه میدهد
لهذا سزاوار عذاب خداوندی می‌گردد
چنانکه فرموده والذین کفروا [illegible]
[illegible]

که الیسیر الی الله بالقلوب ابلغ من اتعاب الجوارح بالاعمال یعنی سیر نمودن
در درگاه خدا بدل رساننده تر است مکلف را از زحمت انداختن
جوارح را بعملها یعنی اما مراد این است که عملهای جوارح تابع اعمال
قلبیه‌اند مانند علم و یقین و تقوی و اخلاص و توکل و امثال انها که اگر
انها سالم باشند اعمال جوارح بکار خواهند امد و الا فلا و مراد این
نیست که هرگاه اعمال قلبیه بوده باشد وجود اعمال جوارح لازم نیست
و در حدیث دیگر وارد شده است که لقد علمت ان افضل زاد الراحل
الیک عزم اراده و قد ناجاک بعزم الارادة قلبی یعنی دانستم که
بدرستی که بهترین توشه سیر کننده بسوی تو نیت و عزیمه اراده است و تحقیق
که مناجات کرده است بعزم اراده دل من تو را اینکسانی که مسبوق بشبهه
شده‌اند از جمیع این اعمال قلبیه محروم‌اند زیرا که سبق شبهه مانع حصول
علم است و سایر اعمال قلبیه تابع علم‌اند زیرا که یقین و اخلاص و صبر
و توکل و حسن ظن بخدا و تواضع کلا از توابع علم‌اند و انهائی که اختراع
ادله مخترعه از مفاسد سبق شبهه‌اند زیرا که کسانی که اختراع کرده‌اند
بجهت این بود که سبق شبهه مانع از حصول علم برای ایشان شده مضطر

شده‌اند بسوی ان اختراع

و از اینجهت است که کسانی که از عهده
اعمال قلبیه بیرون نیامده‌اند
توفیقی ندارند که در اعمال
جوارحیه نیکو بوده باشند
زیرا که ایشان را خدا مقدم
قرار داده بود مؤخر کردند و مؤخر را
مقدم نمودند
و بهمین مضمون تعبیر کرده‌اند
حدیثی را که در وصف نیت
وارد شده است چنانکه فرموده است
که نیة المؤمن خیر من عمله
یعنی نیت مؤمن بهتر است از
عمل او

شدند بسوی ان اختراع و شعبهای شبهه هم چهاراند یکی اعجاب بنفس است
یعنی خوش امدن از زینت که در تحصیل علم عبارت است از اظهار فضیلت بواسطه
ذکر شبهات و کلمات فضولیه و یا مراد تحصیل زینتهای دنیا است که
بواسطه تحصیل انها در شبهات داخل میشود و در کسب حلال کوتاهی میکند
و یا بادله ضعیفه اکتفا میکند و انها را معارضه با ادله قویه و بواسطه انها
احکام جاری مینماید یا تحصیل زینتهای دنیا کند از قبیل جاه و مال
و امثال انها و دیگر تسویل نفس است یعنی اغوا و گمراه نمودن نفس
مکلف را از حق بسبب پست شمردن و سبک دیدن و بسوی ان نظر
ضعف و بلا قوه نگریستن و بان تمسک کامل نزدن که داخل شود
بواسطه ان در راندن شهوت اگر چه اتخاذ ان شهوة استراحه از مجاهده
با نفس و شیطان و ترک تحصیل خوف از خدا و یقین و حب حق و نفی باطل
و فقدان و صبر و اخلاص و توکل و امثال انها از اخلاق حمیده بوده
باشد و دیگر تاویل اعوجاج است یعنی تاویل کردن یعنی کلمات خدا و
رسول را بر وفق خواهش نفس تاویل کند تا اینکه مطالب اخترعنه خود را

ثابت کنند و یا خواهش نفس را بعمل اورد و این تأویل عوج صاحب تفتیش است بزرگ
و بسیار رسیده به باطل زیرا که گمان حق بتأویل خود میبرد و چون تحصیل علم القانون
خدا و رسول نکرده است و بهر نه هر که ترتیب یافته گمان باطل بلکه احتمال باطل
بان مذهب نمیدهد زیرا که باطل ان گمان نیک دارد و بس همان گمان ان را
قبول که در تقویت ان سعی میکنند و کلمات خدا و رسول را که در بطلان ان
وارد شده است تاویل که مرضای تا مطابق اورد با ان مذهب و عقاید است
ازانکه باید اول حسن ظن بخدا و رسول داشت زیرا که ایشان معلم حقیقی اند
و مقتضای ان را هم باید بعمل اورد که عبارت است از قطع و یقین باینکه
معلم حقیقی تعلیم را بدون قانونی که افاده علم و یقین کند قرار نمیدهد
و بعد از ان از ان قانون تحصیل علم را باید نه اینکه گمان خود را بخدا
و رسول در امر تعلیم نیکو نکرده اند بلکه با اهل مذاهب نیکو کنند و ایشان
هر چه بگویند قبول کند اگرچه نمیگویند که موجب سوء ظن بخدا و رسول بوده
باشد چنانکه محر علی ادله گویند که چون تکلیف ثابت است و تکلیف
معلوم نیست و کلمات خدا و رسول و بیانات ایشان از افاده مراد قاصر اند

لهذا اجماع (الخ)
تا انکه تکلیف
علم

لهذا اختراع نمودیم تا تکلیف خود به خود را بفهمیم و نفهمیدند که این سخن از چند
وجه منافات دارد با تحصیل علم زیرا که اولا اسناد نقص لازم دارد ملاحظه تدابیر خدا و
رسول را یعنی نقص و قصور و فساد و ثانیا لازم دارد اسناد نقص و فساد
و قصور را بتدابیر خدا و رسول در امر تکلیف که فعل ایشان است و ثالثا الهی
اسناد نقص و قصور و فساد بفعل خدا و رسول لازم دارد عدم شمول جامعه
محر تعیین خدا و رسول را بوصف کمال و رابعا لازم دارد اسناد ایشان
ان را نبودن انکه خدا و رسول ابطال غایت ایجاد را که اراده خداوند است
باینکه معروف شوند بوصف کمال که اسما حسنی و صفات علیا اند و خامسا
لازم دارد این اسناد تکبر و استعلاء بر خدا و رسول را زیرا که هر کس نفعل دیگر
یعنی نقص و قصور و فساد نسبت دهد خود را از او دانا تر و بلند تر خیال کرده است
و سادسا لازم دارد سوء ظن بخدا و رسول را در امر تعلیم که قانونی درست
قرار نداده اند که هر کس از ان قانون تعلیم بگیرد بمراد ایشان برسد و
سابعا انکه لازم دارد عرض مکلفین را از تحصیل علم بمراد خدا و رسول
از کلمات ایشان و اقبال ایشان باختراعات چند در ادای ذریعه و ثامنا

در شریعه

لازم دارد ترتیب محرّم را که عبارت از داخل کردن چیزی که نیست از افعال
ان وارد نشده است بلکه بحد تظافر و تواتر رسیده است و در دین چون اعتقاد
باطل وارد بوده در بعضی احکام شرعیه با اینکه این در هیچ ملّه و دینی
نبوده و نیست زیراکه در تمامی کتابها و اسانید نیست از آن ادخال بوده است
و کسانی که این اختراع را کرده اند چون در دین به طول نه بدانسته اند
و در مطالب آن بعین تحقیق نظر نکرده اند بلکه بگفته این و آن اکتفا کرده اند
و در میان اجتهاد و تقلید خلط کرده اند که بعضی از مطالب را که تقلیدا
دارند داخل در اجتهاد کرده اند لهذا بنای افکار و اوهام داخل شده اند
و عجب تر از همه که بعضی را که خالی از بنیه اجتهادات مخطئة نام نهاده اند
و نفهمیده اند که این اسم چاره این ناخوشیها را نمی کند بلکه مزید علتهای
ایشان می شود و زبان ارباب ملل متخالفه و مذاهب متکاثره را بالطعنه
بیشتر دراز می کند و ادله که در رد ایشان از عقل و نقل در مقام محاجّه
و معارضه با ایشان احتجاج می نمایند بیشتر ضعیف می کردند این است نشانه
بدو فرق در استدلال ها نا نمی دانند که شان مستدل بلندتر از این است
که احدی از مخالفین دین و مذهب بتوانند بر او طعن وارد آورند

زیراکه دنیا

زیراکه دنیا بحجت برپاست و تمامی انبیا و اوصیا بواسطه تا ثابت حجت اثبات وحدت خدا
و نبوت را اظهار کرده اند بلکه خداوند هم از ایجاد و ارزاق و تکلیف و اوامر
و نواهی بهشت و ثواب و عقاب به ظهور آثار صفات جلال و جمال را که
اصل غایت ایجاد است بهمین حجت قرار داده چنانکه فرموده لیهلک من هلک عن
بینة و یحیی من حیّ عن بینة پس چنانکه مستدل منصب نیابت و خلافت رسول و

و نمیدانند که

امام را دارد دیگر البته باید که در آن مقام سخنی که موجب نقض حجت
بوده باشد از او صادر نشود چه جای اینکه آن حجت منقوضه را اصل مذهب
و پایه قرار دهد و با وجود آن حق را منحصر بآن مذهب داند آیا هیچ عاقلی
تجویز می کند که با وجود ادله اینهمه تناقض که ازین مستدل صادر شده است
بتواند احدی از مخالفین دین و مذهب را بهدایت آورد با اینکه شان رسول
و امام آگاه ظاهر بودند این بود که هر کس هدایت را طالب بوده باشد
و در طلب صادق باشد او را هدایت کنند پس معلوم شد که اختراع شبهات و پیش
دادن شبهات را بر محکمات در دل موجب فساد و باعث عدم حصول علم است
و این جهلها و علم و ادیان متضاده و مذاهب مختلفه که در عالم پدید آمده است ناشی

ازان است وکسیکه خواهد از ضلالة وگمراهی نجات بیابد باید اولا تمسک بجویه
بمعارف فطریة وعلم را باینها مقرون کند واگر خدا نخواسته شیطان ونفس
اینهارا ویران کرده چنان نیست که همه را ویران کنند وحجة
بالغه خدارا بالمرة برطرف کنند بلکه بعضی از معارف فطریه را شیطان و
نفس قادر بر رفع ان نیستند پس هر قدری که سالم باقی مانده حجة خداوند است
باید طالب صادق ان را دلیل وحجة خود قرار دهد در رفع وساوس شیطان
وافکار باطله نفس اماره وانها را اسلحه خود بگیرد وبا انها با نفس وشیطان
مجاهده کند ودر مجاهده کوتاهی نکند که مانند کسی خواهد بود که با اسلحه
در میان دشمنان رفته ولکن اسلحه خود را بکار نمی زند پس کسیکه بهر قدر
از معارف که دارد هر گاه با نفس وشیطان مجاهده نکند براو غالب خواهند گردید
وطریقه مجاهده این است که ان معلوم را مقصد قرار دهد وازان مجهول را
معلوم کند وعبرة بگیرد واگر توقف کند ازان معلوم بهره نخواهد برد
زیراکه شیطان ونفس علی الدوام در خرابی اسلام وایمان ساعی اند ودقیقه
ارام وتوقف نمی کنند پس هر گاه مکلف در استدلال ودر عبرة کوتاهی کند وتوقف نماید
براو غالب

او را در راههای دور ودراز
وغیر لازمه وغیر متناسبه داخل
می کنند واو را در حکم با کسیکه استفاده
از معلومات فطریه است نمی کنند
ودر انکه دارد وشده است که اندیشه
شر [illegible] خداوند است

براو غالب خواهند گردید وچون یک مجهول را معلوم کرد ان را هم با ان معلومات
در ترتیب ضم کرده مجهول دیگر را معلوم کند وبعد از معلوم کردن ان ان را
هم با ان معلومات ضم کند ومجهول دیگر را معلوم کند وهکذا الی اخره
واگر در این میانه نفس اماره وشیاطین انس وجن خلط واخلال کنند چاره
انحصار دارد در عمل کردن واعتقاد نمودن ومجاهده کردن با نفس وشیطان
پس اگر در عمل واعتقاد ومجاهده سستی کند وتفریط نماید موجب خلول سخط
وغضب خداوندی می شود باینکه خدا او را هدایه نکند وشیطانها را براو
مسلط کند که او را دائم بفریبانند وگمراه کنند وبر دلش مهر کوری زنند
ودر دلش خوارهای از جهل ونادانی داخل کنند واو را در بیابان غفلت
وضلالة بدوانند واز هر طرف گناهان باطله واقاویل کاذبه بگوش او
بخوانند ودل او را با انها خوش کنند مانند قصه که بجهة اطفال می خوانند
پس او خیال میکند که انچه براو املا کرده اند وقبول نموده است که واسطه
ان ملائکه شده است بلکه نظر بان املاها کرده هرگاه زیاده از دیگران
براو فراهم اورده اند خود را انظر کامل می گرد وبا انها بر دیگران طعنها می زنند
بلکه خود را بیش دیده طالب می شود که خیانتکه براو املا کرده اند او هم

وخالص نمودن ان عمل واعتقاد را اول
از ملکات نفس وشیطان زیراکه این
علم وعمل را خداوند پناهگاه
از زوال خلل ازاثبات قرار داده

ودلیل بران اشاره است قول خدای که
اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم
وتکاثر فی الاموال والاولاد کمثل غیث
ودلیل بر راندن شهوات

رفع اشتباه باید رجوع شود بقانون استدلال چنانکه سابقا مذکور شد که از این
رجوع معلوم میشود خلط مابین ادله منصوصه وادله مخترعه از عدم آن زیرا
که مکرر مذکور شد که اختلاف ناشی از حدوث ادله مخترعه واز خلط مابین آنها
ومابین ادله منصوصه است پس از آن قانون استدلال چنانکه تمیز مابین احکام
خدا وغیر خدا معلوم میشود که آنکه تمیز مابین عالمین بآنها هم معلوم میشود پس حال
وجه احتیاج مکلفین باین قانون زیاده معلوم شد ووجه بودن آن تکمیل نعمه
عقل این است که وارد شده است که التواضع مطیة العقل یعنی تواضع
عقل است پس شخص متکبر عقلش پیاده است توانائی ندارد که در راه
تحصیل معارف سیر نماید واز راه آثار معرفه بحقیقه لهذا الا بد شده بعضی و
قلیلی اکتفا می نماید باینکه حجه خدا انبیا است براینکه تمام می دید راه
در راه آن است تبیین سیر میکرد چنانکه عامه از نزد علمای خاصه نمی آیند از
جهه تحقیق امر خلافه بلکه بخیال اینکه چگونه میشود که حق نزد علمای امامیه
بوده باشد بان قلتی که دارند وعامه بر باطل باشند باین همه کثرت که دارند
پس بواسطه این خیال تکبر که در مقام تحقیق بر نمی آیند وبهمان گفته علمای خود
اکتفا میکنند باینکه این خیال ایشان ناشی از استبعاد است وآن دلیل شرعی
نیست اقرار تو بدو حق ندارد وآنها را
گرفتار دیگران بدست ایشان

بر دیگران املا کنند وهر گاه مالی که در راه خدا باید صرف شود بدست او وارد
جمع وفراهم آوردن انعام نماید و با وجه همه این احوال نظر احمدی مکه
دوری کلا رسیده اند واین همه مفاسد که اینها است که در کسب علم مجهول اول
کوتاهی که پس باید مجهولات را توفیق تحصیل که کسب علم بآنها نماید لهذا
بهمین کمراهی زندگی میکنند تا هنگام وفات واحوال بعد از وفات او از
ملاحظه احوال قبل از وفات معلوم میشود احتیاج بتفصیل ندارد واین است بیان
کیفیت فاسد نمودن سبق تشبه عقل وعلم را وخداوند عالم بحرمة اشرف انبیا
وائمه اطهار که همه را از مفاسد آن حفظ کند ان شاء الله وقال شرع الی
میشود در مفسده ششم پس گفته میشود که ششم از مفاسد عقل واز موانع حصول

بیان مفسده ششم
از مفاسد عقل

علم تکبر است ومعنی تکبر بلند دیدن وبلندی نمودن واز دیدن او از نظر
خوشنود بودن وبان تکیه واعتماد داشتن است پس اگر باوجه این طعنه زنند
بر آن وبدیدگاه که مؤیدی من عند الله اند واز خدا ورسول میگویند وتجسیم
بر آن ودید نظر ندارند حالش در فضیحه زیادتر خواهد بود وتوقعش غلبه
خواهد داشت پس اگر چنین هر کس مشتبه شود ومعلوم نشود که اینکه
دید خود راستند میکند بنوعی که اطاعت ایشان لازم است یا که

ودر نزد ادله عقلیه ونقلیه منصوصه من عند الله تواضع نکردن است

رافع اشتباه

بلکه عقلی هم نمی‌باشد پس آن مکلف عاری که تکبر که بر علمای امامیه دارد عقلش
پیاده مانده است نمی‌تواند در تحصیل علم به مراد خدا ساعی شود و کذلک اهل طائفه
کثیره که بر طائفه قلیله بواسطه کثرت خود و قلت ایشان تکبر کنند و ایشان عقل
خود را در سیر بوستان معانی پیاده خواهند که است و اهل تفریط و تقصیر است
که در باب تحصیل علم دارند و با وجود این خود را از تقصیر خارج گمان کردن
تماشا دارد با اینکه عقل ایشان که ضعیف و خفیف شد نمی‌تواند خلاصش را
از ارتکاب قبایح مانع شود چنانکه قوم فرعون که ضعف عقل ایشان که انه
فرعون قائل شدند و در شان ایشان وارد شده است که فاستخف قومه فاطاعوه
پس چون جماعت عامه که تکبر که بر طائفه امامیه دارند عقلهای ایشان ضعیف و خفیف
و فاسد شده است و شیطان هنگامی که عقل را ملاحظه میکند قوه می‌گردد و
در صدد این برمی‌آید که القاء شبهات کند تا اینکه فساد عقل را زیاد
کند تا کار را به جائی میرساند که غیر شبه چیزی بخواطرشان هنگام استدلال
داخل نمی‌شود بلکه از لسکه با ادله امامیه گوش نداده و نمی‌دهند خیال میکنند
که در عالم دلیلی غیر از آنچه در خواطرشان جلوه دارد نمی‌باشد بالجمله واز
مقام الانکار تعدی کرده در مقام عناد با امامیه داخل می‌شوند و
و مصادر میشود از ایشان حکم بقتل نفوس و نهب اموال و غصب فروج و

و این همه مفاسد که بواسطه تکبر است که کرده و عقل خود را ضعیف و فاسد نموده‌اند
و کذلک تکبر حاصل می‌شود با اینکه ادله منصوصه از جانب خدا و رسول به مکلف القا
شود و او بواسطه عجب که به رای و دیده خود دارد اعتنا بان ادله نمی‌کند اراده میکند
که بعقل خود در میان امورات جرح و تعدیل کند و ادله منصوصه را ملاحظه
عرض میکند برای و دیده خود پس اگر مطابقه کرد قبول می‌نماید و الا فلا و تکبر
شیطان از این قبیل بود زیرا که بعد از وصول فرمان خداوند عالمیان
چون دید که با رای او مطابقه ندارد قبول نکرد پس بعد از تمام شدن
حجت لازم است قبول کردن چه مطابقه کند با رای و دیده و یا مطابقه نکند پس
کسانی که اعتماد کامل برای و دیده خود دارند ~~عقل ایشان~~ بقدری که عرض میکنند بان
تدابیر خدا و رسول و فرموده‌های ایشان را در امر تبلیغ و بیان عقل شان
پیاده مانده است و نمی‌تواند در بوستان همه معانی سیر کند و آثار موثره ببینید
و از آنجمله است که اهل وصول بقیض حصول علم گرفتار شده‌اند و از اینکه اسرار و
دیده خود کشف کرده نمی‌توانند بعلم مراد خدا و رسول برسند و اختلاف را
در عالم بسیار کرده‌اند و طالبان راه علم و یقین را بحیرت انداخته‌اند
و وجه آن این است که سابقا مذکور شد که اسلام و تسلیم از اسرار تدابیر خدا و رسول
در امر تبلیغ و بیان باب الابواب بلکه اوسع الابواب است و سابقا تفصیلش مذکور

با اینکه در رفع البدعه از جناب امیرالمؤمنین وارد شده است
که لکن الله سبحانه یبتلی خلقه ببعض ما
یجهلون اصله تمییزا بالاختبار لهم
و نفیا للاستکبار عنهم و ابعادا
للخیلاء عنهم یعنی خداوند مردمان را
امتحان میکند ببعض چیزهائی که
نمیدانند اصل آن را بحرمان فهم
تا اینکه جدا کند بواسطه آن تسلیم
کنندگان از اسرار تدابیر خدا و
رسول را از کسانی که تسلیم از اسرار
تدابیر ایشان نمیکنند و تا اینکه
هرگاه تسلیم کنند استکبار از ایشان
رفع شود و خیلاء و خودبینی و تکیه
برای و دیده از ایشان برداشته شود
و اینها هر یک از ان بزرگوار در بیان

وتسلیم برای ندایی حق قرار داده اند و از آنجمله است که وارد شده است که سه چیز است
که موجب هلاکت است یکی از آنها اعجاب المرء برأیه است یعنی خوش آمدن
مرد را از رأی خودش و ایضاً وارد شده است که آیا کسی از شما تحمل میکند یک شبانه
وخذ بالاحتیاط فی جمیع ما تجد الیه سبیلا یعنی اجتناب کن چنانکه از شیر اجتناب
میکنی اینکه عمل کنی برای خودت چیزی را و بگیر باحتیاط در جمیع امورات
مادامی که راهی بسوی احتیاط می یابی و ایضاً وارد شده است که و ایاک ان
من الفتیا فرارک من الاسد ولا تجعل رقبتک للناس جسرا یعنی بگریز
از فتیا فتوی دادن و از فتویها مانند گریختن تو از شیر و مگردان گردن
خود را از برای مردمان جسر تا مراد این است که کسیکه در فتویها
فتوی دادن مبنای کارش بر اسلام و تسلیم از برای بیانات خدا و رسول
و امام نبوده باشد بلکه تکیه برأی و دید خود کرده فتوی دهد و با فرقه های
خدا و رسول و امام را عرض برأی و دید خود کند او را گاه [illegible] نتواند قبول کند
والا فلا در روز محشر گردن او از برای عبور مردمان جسر است یعنی
گناه کسانی که برأی او عمل کرده اند بر او بار است و اگر کسی گوید که در
احادیث اختلاف است و این اختلاف که در میان علما است ناشی از اختلاف

شد که ولا اکراه برایکه صلاح و دخول بهشت حاصل میشود مادامی که سوء فهم نشود و
سوء فهم می شود مادامی که تصدیق حاصل نشود و تصدیق حاصل می شود مادامی که
اسلام و تسلیم از برای ندایی خدا و رسول و امام تبلیغ و بیان حاصل نشود پس اسلام را
خداوند شرط قرار داده که مکلفین از خدا و رسول و امام تعلیم احکام بگیرند پس
اگر اسلام و تسلیم نباشد علم باحکام حاصل میشود و هر کس در مسائل احکام خدا
برأی و دید خود که منافی اسلام است تکلم میکند و اختلاف ها ناشی از اختلاف
آراء ایشان بوده و میباشد اما غیر [illegible] که در مقام تعلم در نزد استاد متعلم بلکه
اگر در بعض از مطالب از برای استاد تسلیم نکند و تنها چیزی [illegible] را بخواهد که
برأی خود ثابت شده بعد از آن تصدیق کند امر تعلیم و تعلم با نجام نمی رسد پس
کسانی که در تحصیل علم از بیانات خدا و رسول اسلام و تسلیم از برای فرقه ای
ایشان نمی کنند عقد ایشان پیاده مانده است و نمی توانند که سر بهر جاها را
کرده همه علوم را استدلال تحصیل کنند مگر اینکه در توحید و عدل بعقل استدلال
کنند زیرا که در این دو مقام خداوند عقل را قوه کاملی عطا فرموده است که
ادراکی با مستقل است در ادراک ولکن بعد از توحید و عدل در سایر احکام دین
خدا و اسلام قرار داده که مکلفین احکام را از ایشان بطریق التسلیم لهم
قبول کنند تعلیم بگیرند پس [illegible] خدا و رسول قانون تحصیل علم را اسلام

احادیث است پس فتاوی ایشان مستند بسوی احادیث است گوئیم که چنانکه در
احادیث اختلاف است برای رفع اختلاف هم تدبیری و چاره فرموده اند پس
کسیکه تدبیر و چاره ایشان اکتفا نکند و تسلیم ننماید بلکه به تدبیر دیگر
قصد کرده خواهد بود و تدبیر ایشان را بنقص و قصور و فساد نسبت داده
خواهد بود و کسانی که در تدابیر ایشان وسوسها کرده اند گویا این است که
اعتقاد ندارند ببودن حجة خداوندی بالغه و تمام و اعتقاد ندارند باینکه
تمام نبودن حجة خدا و رسول و امام نقص و قصور و فساد است در امر تکلیف
که فعل خداست و اعتقاد ندارند باینکه نقص و کمال هر کس در فعل او ظاهر است
و از آن باید استدلال شود بر نقص و کمال هر کس باینکه استدلال باثار و ادله
از خدا و رسول استدلال بافعال ایشان است چنانکه وارد شده است که اعرفوا
الله بالله و الرسول بالرسالة و اولی الامر بالامر بالمعروف و العدل و الاحسان
بالمعروف و النهی عن المنکر یعنی بشناسید خدا را بخدائی او و پیغمبر را به پیغمبری
و صاحبان امر امامة و خلافة را بامر کردن بمعروف و نهی کردن از
منکر و آن خدائی و پیغمبری و امر بمعروف و نهی از منکر کلا افعال ایشان
که امر فرموده اند ما را باستدلال بآنها بر معرفة خدا و رسول و امام

وایضا

وایضا کسانی که تدابیر خدا و رسول و امام و چاره نمودن ایشان اختلاف احادیث را
وسوسه میکنند اعتقاد ندارند که در فعل خدا و رسول و امام بلکه در فعل هر کس بعین
نقص و قصور و فساد نکرسیتن از تکبر و استعلاء بر او است و اگر گویند که دیگران
خدا و رسول و امام حجة خود را بر خلقان تمام کردند و لکن مردم مانع وصول
آن بدیگران شدند گوئیم که این هم چاره و تدبیر داشت و دارد زیرا
که می توانستند اینقدر را بفرمایند که هر وقت بر شما کار تنگ شود و دست
شما بعلم بمراد ما از کلمات ما نرسد بمظنة عمل کنید بعد از آنکه اجتهاد
کامل کرده باشید پس اینرا نفرمودن ایشان این کلام را دلیل است بر عدم
جواز عمل بمظنة علاوه اینکه این فرمودن ایشان منافی قول عامه نبود
که در نفرمودن تقیه کرده باشند پس اگر جایز بود عمل بمظنة و این کلام را نفرموده
حجة ایشان بر همه خلقان تمام بود از معاصرین و از آیندگان و چون از
مکلفین در حیرت می ماندند و اختلاف در میان شیعیان پدید می آمد و ادعای
توهم میرفت نقص و قصور و فساد در تبلیغ و بیان که فعل ایشان است و
عقلی تکلیف است بر ایشان اگر چه بایت
عبارت نفرموده اند و لکن باجماع ثابت شده جواز عمل بمظنة گوئیم که
عذر قبول شود عامه در مذهب خود قوت خواهند گرفت و اعتقاد بمذهب

وایضا کسانیکه کتفا بمبانات خدا و رسول
و ائمه نمیکنند و در آن بیانات بعین
نقص و قصور می نگرند و بر بطلان ادله
چند را اختراع میکنند که ادله منصوصه
از جانب خدا و رسول را کامل کنند تسلیم
از برای تدابیر خدا و رسول ندارند و
اسلام ایشان ناقص است و نوکلا دارند
بیانات بر تدابیر خدا و رسول برای
و کامل بودن ندارند بآن تدابیر بلکه
تکبر و استعلا بر آن تدابیر
دارند و کسیکه تکبر و
استعلا بر تدابیر خدا و رسول کند
و اکتفا بتدابیر ایشان نکند و نجواط
ان سراره دیدن رجوع کند خدا
دل او را از فهم آیات ادله منصوصه
بر حذر کرداند چنانکه آیه سا صرف
عن آیاتی که آه که بآن تعاذ کرده
شد کال دلالت بر آن دارد و اگر
کسی گوید که اعتقاد بر آن وارد
کردن کجا این است که را ورود
ناشی از عقل است و عقل حجه است
گوئیم که عقل حجت است در حصول

چنانکه وارد شده است که العقل ان اعطینا المعرفة العبودیة لا لادراک الربوبیة

تتبع به دلیل خواهد ماند و آنچه اجماع دلیل شرعی و امکان قطعی نمی‌باشد زیرا

که اگر دلیل شرعی ثابت بود که اشاره ازان بزرگواران شده باشد و آنچه

در چاره اختلاف در روایات وارد شده است اختصاص بروایه

دارد بلکه اقوال دیگر روایات هستند و حدیث لا تجتمع امتی علی

الخطا از روایات عامه است و بر فرض صحت در مقامی حجت میشود که

اتفاق کل امت بوده باشد و کل امت قائل بجواز عمل بمظنه نیستند

و آنچه معارض است با ظواهر قران و احادیث و ظواهر قران باتفاق

حجت است و تا وقتی ظواهر و قرائن جابر است که معارضه با دلیل قطعی کند

و اجماع در عمل بمظنه قطعی نیست پس ترجیح در عمل بظواهر است خصوصا

وقتی که مؤید باشد بادله قطعیه مانند بودن بیان شرط تکلیف شرط

عقلی تکلیف و مانند دلالت کردن تکلیف بدون بیان علمی بر نقص

قدرو مانند دلالت کردن نقص فعل بر نقص فاعل و مانند لزوم جواز عمل

بمظنه رضایه حکیم را باحکام متضاده و متناقضه که بطلان ان از

معلومات فطریه و معقولات اولیه است و مانند لزوم جواز ان نقص

حجه خداوندی را با اینکه تصریح بتامیه حجه خدا بر جمیع احاد مکلفین در

قران و احادیث فراوان است بلکه متفق علیه کل اهل ملت ا

ارادالله العباد الرحیم

پس چون اشاره بجواز استدلال

بان از ایشان نشده است و خبر

در اسلام و تسلیم بر ان ایشان نخواهد بود

که بنای بسیاری از مسائل مظنه در نقص

الحکام شرعیه فرعیه است

و عدم جواز رضایه بانها

از ادله ثبوت معاد است

ازبیم و دو انصاری و غیرهم دانسته است پس امر در کمال وضوح است ولکن

ارام دادن نفس را بقبول ان و حاصل از صرف کردن نظر را از ملاحظه

شبهات در کمال صعوبت است و بسیار مجاهده با نفس و شیطان لازم دارد

تا اینکه دل بان ارام بگیرد خصوصا برای کسیکه تخلیه از نظر بسوی کثره

کسانی که بر خلاف ان اند و تخلیه از ملاحظه شبهاتی که در دست دارند نکند

ولکن دلهد دنیا دار تکلیف و زحمت و مشقت است و زندان مؤمن است

~~و تا ابد از تخلیه زحمت رفع~~ نشود و معرفه بغیه این مهم است تا شرار کمال

تقوی و خوف از خدا است که تا شر است از ملاحظه عذاب خدا ام سالفه را

باشد عذاب و از ملاحظه غضب خدا است از همه جمیع و از ملاحظه عدم وجه

رابطه است در میان خدا و خلق مگر معرفه و طاعه و عباده و از ملاحظه

اینکه اگر کاه منظور معرفه و عباده نبود اگر این نبود و اگر کاه کسی در دار

دنیا معرفه و عباده تحصیل نکند و انها قابلش نباشند التفات خداوندی

از او قطع خواهد شد بلکه مظهر اثار صفات جلال خداوندی خواهد شد

و این تقوی است که در وصف ان وارد شده است که مانند قلعه است

مادامی که مکلف در ان داخل است از شیاطین جن و انس که سلاب

دین و ایمان اند سالم است و آنچه در وصف ان وارد شده است که

و باید این جهت را الحمد راه داد

در اکثر کوار اکرد و فی الحقیقه

این جهت است که اکثر مکلف

بر خلاف بار کرده است زیرا که

ناشی از شهوات است که شهوات باطل

این انها سوء کار ابده اند و

اگر نفس کربط شهوت و عقل بر گرد

ابدا شبهه پیدا نمی‌شد پس کسیکه خواهد

که نسخه حاضره بودن بر اراده دوام

بهم رساند باید این مجاهده را

بعنوان کمال بعمل اورد و حق

باخلاص دریافت کند اگرچه فی

الحقیقه حق و دلیل حق خالص اند

و عدم خلوص از ولهه

از اراده بر خلاف مراد و ان منافات با ظهور مظنه

ماند کشتی است در دریای دنیا که هر کس در ان داخل نباشد غرق خواهد شد و
از تلاطم امواج شهوات و شبهات خلاصی نخواهد بود و مانند
شجره طیبه است که اصلش در زمین و فرعش در آسمانهاست والیهم در
وصف ان وارد است که اول دین و میان دین و آخر دین است والیهم
در وصف تقوی وارد است که هر کس ان را دارد احدی نمی تواند بر او طاقت
وارد آورد و هر کس ان را دارد در نزد خدا از همه کس گرامی تر است و دار
آخرت را بارث می برد و سزاوار می شود و محبوب درگاه خداوندست و
شیطان و نفس از دست او فریاد می کنند و نمی توانند با و نزدیک شوند
و احدی نمی تواند که او را محجوج کند بلکه حجت او بر همه کس تمام است و
هر کس با او معارضه کند محجوج و مغلوب می گردد لکن شرط صدق و اخلاص
زیرا که لابد میشود که کسانی که تمسک بادله مخترعه زده اند در صورت و
عبادات تقوی بکار می برند و اما تقوی ایشان از صدق
و اخلاص عاری است زیرا که اهل تمسک بادله مخترعه و ترک تمسک
بادله منصوصه شهادت میدهند بر کذب او در ادعای تقوی
از انجمله است که علمای اخلاق تصریح مانند ابو علی مسکویه و دیگران
تصریح فرموده اند که صدق و اخلاص از تقوی بهتر اند و در حدیث وارد
شده است

تقوی چیزی است که خداوند خواسته است که بندگان در دار التکلیف چنان عمل کنند که گویا در دار استقلال اند یعنی از ملاحظه آثار صفات جلال تکلیف را مانند استقلال کنند چنانکه معصومین ... احوال بودند اگرچه از تکلیف خارج نشوند ولکن ... و طاعة احکام داشتند گویا مانند استقلال استقلال بود ... خداوند دار التکلیف را اختیار کرد که آثار صفات بندگان باین کیفیت ظاهر شود تا خوشنودی خدا حاصل شود ... اگر بندگان در ... اجتناب از ... آثار جلال خدا بر ایشان ... در دار دنیا کوتاهی کنند ...

چون جماعه عامه و غیر ایشان اکثر ... که اختراع ادله کرده اند و در اعمال تقوی کاملی از ایشان مشاهده میشود پس کسانی که خواهند متقی را بشناسند باید که در صدق کار ایشان اهم نظر کنند که مبادا تقوی بی اصلی داشته باشند

شده است که النجاة فی الصدق یعنی نجات یافتن از مهالک دنیا و آخرت
در راستی است و در قرآن خداوند در شان اخلاص فرموده است که شیطان
نزد من اعتراف کرد که دست من بهمه بندگان تو میرسد مگر کسانی که در
مرتبه و در عبادت اخلاص دارند و در مجمع البیان در وصف اخلاص
روایت کرده است که خداوند فرموده است که من قلعه دارم که هر کس در ان
داخل بوده باشد از جمیع شرور و مفاسد و مهالک ایمن خواهد بود
و ان قلعه اخلاص است و چون فارغ شدیم از مفسده ششم از مفاسد
عقل و از بیان موانع حصول علم شروع میشود در ذکر مفسده هفتم
از مفاسد عقل و مواقع اعظم از موانع حصول علم و ان استبعادات
و مستند ان قول خدا تعالی است که لئن اتبعت اکثر من فی الارض یضلوک
عن سبیل الله یعنی اگر تو ای پیغمبر متابعت کنی بیشتر اهل زمین را و کثرت
ایشان را دلیل حقیه قرار دهی و استدلال کنی به بسیاری ایشان بر
حقیت حق در نزد ایشان هر آینه تو را گمراه خواهند کرد از راه خدا باید
دانست که استدلال بکثرت بر دو قسم است قسمی از ان صحیح است بلکه حجت خداوند است
بلکه در بعضی از جاها خداوند را ابلیاء و پناه گاه از وساوس شیاطین قرار

داده ...

و در حدیث دیگر وارد شده است که خوف مانند رفیق است و صدق مانند منزل پس خوفی که صدق در ان نباشد بمنزل نخواهد رساند

بیان مفسدهٔ هفتم از مفاسد عقل

و باید بیک بندان را قول خدا که فرموده و قلیل من عبادی الشکور و وجه دلالت این است که هرگاه اکثر اهل زمین شاکر بودند و خداوند انا فرمان نمی کردند شکر را نسبت بکمی از اهل زمین نمیداد و اینکه هرگاه از اکثر اهل زمین بودند ... ایشان ... قله ... از اکثر ...

داده است چنانکه فرموده است قل اعوذ برب الناس ملک الناس اله الناس
من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة و
الناس یعنی بگو ای پیغمبر که پناه می برم بپروردگار مردمان که هم
پادشاه ایشان است و معبود ایشان از شر وسواس که او خناس است
یعنی بتاخیر اندازنده است مکلف را از معرفة خدا و رسول و تخلف دهنده است
او را و پنهان کننده است از او دلائل معرفة را که وسوسه می کند در
سینهای مردمان یعنی اهوا [illegible] اهوا می آید که کمی مکلف مطلع نشود
مانند دزد و اندک اندک غافل میکند او را از جمله ادراک را جدا
و کم کم بخواطر میدهد باو راههای فساد را و آن خناس از انسان هم بود
می باشد و از جن هم می باشد یعنی انحصار ندارد این خناس بطائفه
جن بلکه در میان طوائف انس هم می باشد بلکه ضرر خناس انس از
ضرر خناس جن زیاده است نظر باینکه باهم دارند همانا چون
پیغمبر مردم را دعوت بسوی وحدة خدا و رسالة خود می نمود و [illegible]
خناس جن و انس مکلفین را در امر وحدة خدا و رسالة رسول وسوسه
می کردند و مزخرفات چندی بخاطر ایشان می دادند خداوند عالم

و باین وسیله مردم را از قبول
او آن وحدة و رسالة و [illegible]
خدا و رسول غافل کرده معطل
می کردند بلکه تکذیب پیغمبر هم می کردند

[illegible]

امر فرمود که پناه ببرد و بایشان هم تعلیم دهد طریقه استدلال را و حجه بگیرد و بهر ایشان
و مجوج کند ایشان را بعلومی که داشتند و اقراری که می نمودند از بودن
پرورش دهنده از برای ایشان که ایشان را بلکه جمیع مردمان را ایجاد
فرموده و روزی میدهد و تربیة میکند و پادشاه است که تمامی مردمان بسلطنة
و پادشاهی او قائل اند و احدی قدرة بر انکار ربوبیة او و انکار تربیة
و سلطنة و پادشاهی او ندارد زیرا که آثار پادشاهی را مشاهده می کردند
از بودن تمامی اسباب ایجاد و ارزاق در تحت فرمان او و اقرار همه
پیشینیان بر پادشاهی او و معبود است یعنی سزاوار عبادة است اگر [illegible]
که جهان کرده است و تربیة را در کمال متانة بعمل آورده است و محتاج
بهیچ چیزی نیست و تمامی ماسوی الله در تحت فرمان مردم قرار داده است
و احسان از آن بیشتر و بهتر نمی باشد پس اگر غیر او را در پرستش ایجاد
و ارزاق و پادشاهی و معبودیة شرکتی بود لابد که اظهار کند زیرا که
سلطنة بدون محبة آن و بغض اهل خلاف آن نمی باشد [illegible] حب و
بغض ملوک و باعث اظهار است و کسی در تحت سلطنة کسی داخل نمی شود و

و در اقرار بانها اتفاق
داشتند

[illegible] کننده زیرا که ایشان [illegible] و دین دارند و باید
[illegible] داده و خورشید [illegible] و از فرمان او تخلف
نمی کنند و با اینکه معبود است یعنی

او است بلکه نواله خوار خوان او
و اگر اظهار او در تحت فرمان همه
و

بلکه چون این سلطنه از شرک فرض
شده است و او هم محتاج است
تو کمال احتیاج او باین سلطنه و اظهار
آن باید منضم شود به حب اظهار
و بغض خلاف آن پس کم عباره
اخری حب مدح [illegible] است
و بغض [illegible] است پس

نزد او تعالی ظاهر نماید تا از او آثار پادشاهی و سلطنت ظاهر نشود و نفع و ضرر از او مشاهده نکنند چنانکه در پادشاهان دنیا مشاهده می‌شود پس اجتماع همه مردمان بر این معارف و اتفاق ایشان بر این اقرار حجت خدا و رسول است بر وحدت خدا و بر ارسال داعی که دعوت کند بسوی وحدت پس استدلال بکثرت درین مقام حجت است از برای اثبات وحدت

و اگرچه ادلهٔ وحدت فراوانست و کذلک خداوند عالم کتاب رسول خود که حجت بگیرد بر کفار و استعاد کرده از ایشان که بگوید با ایشان که ما کنت بدعا من الرسل یعنی من در رسالت تازه نیستم که شمار استعاد از آن حاصل شود بلکه پیش از من انبیاء دیگر آمده و گذشته‌اند چون موسی و عیسی و داود ایشان که یهود و نصاری و مجوس شاهدند که پیغمبران دیگر آمده‌اند پس پیغمبر درین احتجاج حجت استدلال با ایشان و بکثرت ایشان فرموده و کفار چون کثرت شهود را ملاحظه می‌کردند سورهٔ استعاد ایشان می‌شکست پس یهود و نصاری و مجوس حجت پیغمبر ما بودند در نبوت مطلقه و کذلک پیغمبر حجت گرفت بر کفار با ثبات لزوم معاد بیهود و نصاری و مجوس و با تفاق ایشان و کثرت ایشان و عدل هر خبار بان از انبیاء حکم اثبات آن و کذلک حجت گرفت بر کفار بکثرت اهل ملل در اخبار ... و بر

و لکن استدلال بکثرت که بر سورهٔ کبر سورهٔ استعاد ایشان است و از برای خوف از اهوال آنکه شیطان و راه توحید اختیار کنند اما ... ان دشمن ... پناهگاه قرار داده‌اند چنانکه فرموده که اهل ذکر [illegible]

اهل لا اله الا الله نفی می‌کنند شیاطین جن و انس و نفس اماره که چنانکه کرده‌ام برای اهل که از شیاطین کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله را در شکستن اعتقاد [illegible]

وعداوه با خدا و انبیا که ... بحجة این عذاب ... فرموده‌ام ... سالفه تکذیب را ...

[illegible]

بوقوع عذاب از خدا بر امم سالفه که انکار وحدت و رسالت را می‌کردند پس این اخبار انبیاء سلف بوجود یوم الجزاء و اخبار امم سالفه بهلاک امم کافره مکذبه دلیل صدق پیغمبر ما بانبیاء است زیرا که با وجود یوم الجزاء و هلاک خدا امم سالفه مکذبه را اگر حجت خدا اتمام فرض شود لازم آید لغویت یوم الجزاء یا بنیاد ظلم کذا العیاذ بالله تعالی زیرا که مهیا کردن یوم الجزاء و حساب کشیدن از بندگان هرگاه با تمام کمال حجت است پس صدق آن بزرگوار ثابت است و هرگاه با عدم اتمام حجت فرض شود ظلم و لغو هر دو لازم آید پس بعد از ثبوت نبوت آن بزرگوار و رحلت او از دار دنیا هرگاه یکی از احدی از کفار و یا اهل کتاب در مقام تحقیق و ثبوت نبوت آن بزرگوار از کثرت امت آن بزرگوار که همه شهادت بر تبلیغ او و ادعای او نبوت نمودن او و بر معجزات بسیار آوردن حجت خدا و حجت بر و انبیاست و از اینجاست که خداوند عامه را که عقیب خلافه کبری کردند در روز زمین کذاشت که حجت رسول خدا بوده باشند بر کفار و بر اهل کتاب پس در امثال این مقامات که حجت خدا و رسول بایست که بگفتن و شنیدن بوده باشد تا تمام شود و الا نا تمام می‌ماند لازم بود وجه کثرت و کثرت حجت‌اند و لکن قسم دیگر از آن کثرت حجت

براید

و این است حکمت در اینکه شیخین خدا اهل کتاب را در روی زمین و از ایشان رفع شان بجزیه داده

زیرا که در اثبات آن مطلب ... بگفتن و شنیدن نیست



نیست و آن درجائی است که مراد فهمیدن اینکه مراد خدا و رسول و امام را بوده باشد
از کلمات ایشان و حجت تمام بودن حجت خدا بر امت بواسطه آن کلمات که در این جا کثرت
حجت نمی‌باشد زیرا که اگر کثرت در فهم مذکور حجت بود اکثر مهلکه نمی‌افتادند چنانکه
اکثر یهود و نصاری بواسطه این هلاک شدند بلکه امت پیغمبر ما هم بواسطه این
هلاک شده‌اند چنانکه دلالت دارد بر آن حدیث متفق علیه میان عامه و خاصه
که فرمود جناب رسول خدا که یهود هفتاد و یک فرقه شدند و یک فرقه ناجی شدند
و ما بقی هلاک و نصاری هفتاد و دو فرقه شدند یک فرقه ناجی و ما بقی هلاک
شدند و امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد یک فرقه ناجی و ما بقی هلاک
خواهند شد و شکی نیست که هلاک و نجات امت که به فهم مراد از کلمات
ایشان است و عدم فهم مراد است و بر آن اشاره است قول خدا تعالی که
ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم فیضل الله من یشاء و یهدی من یشاء زیرا که اگر
همه امت در فهم مراد یکسان بودند گمراهی بعضی و هدایت دیگران لازم نمی‌آمد
پس چون خدا و رسول و امام در کلمات خود بیان مراد خود نموده‌اند که اگر انصاف
دهند بفهمند و اگر انصاف نه دهند نفهمند لهذا ضلالت متوجه کسی شد که انصاف
نداوند و معنی انصاف سابقا مذکور شد و حاصل این است که اگر کسی گوید که

خدا و رسول و امام از زبان
...

خدا و رسول و امام از بیان فهم مراد از کلمات خود قانونی نگذاشته‌اند الفاظ
بنا داده است و اگر گوید که قانون قانونی که گذاشته‌اند پس کسانی که نفهمیده اند البته
تقصیر از آن قانون کرده‌اند که نفهمیده‌اند و کذلک کثرت حجت نیست در جائی
که متفقاند در آنچه بر آن اتفاق کرده‌اند ~~با عقیده دیگران از ایشان~~
~~نقض عقیده است نزد ایشان تناقض بوده باشد~~ چنانکه یهود و نصاری که
انکار نبوت سرور انبیا را دارند نقض می‌کنند این انکار اعتقاد دیگر را
که درباره مطلق انبیا دارند از بودن نبی صادق کسی که ادعا کند نبوت را
و بر طبق ادعای خود معجزه بیاورد و پس سرور انبیا که ادعای نبوت کرد و بر
طبق ادعای خود معجزه آورد لابد که بموجب عقیده ایشان پیغمبر بوده باشد
و اگر گویند که بر ما ثابت نشد گوئیم که پس اعتراض شما بر کسانی که منکر
نبوت موسی و عیسی‌اند متناقض است به اقوال شما بعدم ثبوت و قبول آن و اگر گویند
که بر منکرین نبوت موسی و عیسی لازم است نقض ما معلوم شد گوئیم این قول
شما با عدم تعرض شما از شروط آثار صدق نبوت سرور انبیا پس اتفاق
یهود و نصاری بر انکار نبوت سرور انبیا و کثرت ایشان در تعاند اهل اسلام

حجت نمی‌باشد بدلیل تناقض که در این انکار داشته بر ایشان لازم می‌آید و مشکل
این تناقض در نزد عامه نیز می‌باشد که اتفاق ایشان بر انکار خلافه
کبری از برای امیر مؤمنان هم زیرا که گفته میشود که اتفاق ایشان
مناقض است با اعتقاد ایشان در اینکه پیغمبر در امر تبلیغ کوتاهی نکرد زیرا
که مصداق عدم تقصیر در تبلیغ تعیین خلیفه است از برای اینکه پس عامه
که بعدم تعیین خلیفه قائل اند لابد که بانسناد تقصیر در تبلیغ قائل شوند
و کذلک گفته میشود در باره کسانی که گویند ادله منصوصه از نزد خدا و رسول
و امام در بیان احکام کفایت نمی‌کند و محتاجیم باختراع ادله با اینکه اذن
از آن بزرگواران در اختراع نرسیده بلکه منع از آن رسیده است ~~با اینکه این~~
~~نقص در تکلیف است و انسناد نقص و قصور بسوی خدا و رسول و امام~~ اتفاق
هم دارند بر اینکه این گونه انسناد البته بخدا و رسول و امام صحیح نیست بلکه ان
اتفاق کلا [illegible] باطل است زیرا که همه تصریح کرده اند باینکه این گونه انسنادها
بایشان صحیح نیست و ایضا تصریح کرده اند باینکه ~~نقص~~ انسناد نقص
بعقد انسناد نقص بفاعل آن فعل است پس قول ایشان بعدم کفایه ادله

منصوصه

بلکه ادله خبر آیه هم افاده علم بمراد ایشان خدا نمی‌کنند و کلی از کاه اکتفا بهای ادله منصوصه کنند و مستند کنند کفایه احکام را بدلیل عقل که عبارة از لزوم بیان بر خدا و رسول و امام و عدم جواز انسناد نقص و قصور و فساد و تعطیل از افعال ایشان است حجت خدا بر ایشان تمام و حجت ایشان هم بر خدا تمام خواهد بود زیرا که ایشان

منصوصه در افاده علم بمراد مناقض است با قول ایشان بعدم جواز انسناد نقص و
قصور و فساد و تعطیل از افعال خدا و رسول و امام و استناد از ایشان بحصول
نقص و قصور در بیان از دیگران مسموع نیست در مقابل ادله دال بر عدم انسناد
بحجت خدا زیرا که اگر حاجت باختراع ادله ~~اولی و ادلی ثالث~~ ثالث اولی و به کسی باید از آن
اولی بخود باید حجت صدور او بیان در کمال غایة کمال بود و قصور آن
ببیان و نقص بحجت خداوند رحمن راجع نمی‌شد و اگر کسی گوید که اگر دخول
نقص در عقاید موجب عدم امکان احتجاج بکثرة است پس در عقاید کفار
و در عقاید اهل کتاب نیز بعضی تناقض البته می‌باشد پس چگونه ممکن است
احتجاج بکثرة ایشان در اثبات وجه خدا و بادشاهی او و معبودیة او
و احتجاج باخبار ایشان در ثبوت نبوة انبیا ایشان و همچنین احتجاج
باخبار ایشان از انبیای سلف [illegible] ابدان بوم بجا چنانکه سابقا احتجاج
کردیم بکثرة با اقوال ایشان و کثرة ایشان در ثبوت آنها گوییم
که کفار در اقرار ایشان و اعتقاد ایشان بوجود پروردگار که بادشاه است
و معبود است تناقض نیست زیرا که خلاف آن از ایشان قولا و
فعلا صادر نشده است و در جاهای دیگر که در اقوال و افعال ایشان واقع است

جواز

با اینکه تمام کردن حجت را غیر که وجهی از وجوه نقص بآن راجع نشود اهم است زیرا که تمامی امور مبدء و معاد و استدلال بر ثبوت آنها توقف دارد بر تمامیه حجت پس در تمام کردن حجت انسناد و مسامحه کردن دادن نقص تامیه مطلق حجت است و آن بالبدیهه باطل است

تناقض بوده باشد و خللی تا بنقض احتجاج ما باین ~~اتفاق~~ باتفاق مذکور ندارد
وکذلک گفته میشود درباره اهل کتاب ... زیراکه در اینجا اتفاق
ایشان در آنچه مذکور شد تناقض نمی باشد و تناقضی که در سند للدل
مضر است تناقضی است که در اتفاق ایشان بوده باشد با یکه در متناقض
ان هم اتفاق داشته باشند پس کفار در وجه پروردگار که باشد و
معبود است تناقض ندارند وکذلک اهل کتاب در اخبار ایشان با حال
انبیای سلف تناقض ندارند وکذلک در اخبار از انبیاء که با حال
یوم الجزا تناقض ندارند و از آنچه است که احتجاج باتفاق وکثرة ایشان
در اثبات مذکور است صحیح است و اگر کسی گوید که از آنچه مذکور شد که معلوم شد
که کثرة در احتجاج سند نمی باشد هنگامی که معارض از عقل صحیح و نقل صحیح
داشته باشد ولکن اینقدر معلوم شد که استبعاد که ناشی از ملاحظه کثرة است
مناط نیست بلکه مناط ملاحظه مقتضای دلیل صحیح است ولکن اگر آن استبعاد
بوده باشد که ناشی از ملاحظه صفات خداوندی و مقتضای آنها بوده
باشد چه چیز دفع آن میکند مانند اینکه خداوند غفور از عذاب بندگان
بالجمله او ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین و امثال آنها از صفات جمال

از مقتضای این صفات این است که بعد از گرفتار شدن بندگان بعذاب و بیکی بعذاب
سخت چون آتش و نالیدن ایشان در آتش و جهنم امید از خدا داشتن و خداوند
اهل رحمت بیند و میداند چگونه میشود که عذاب ایشان دائمی بوده باشد و خداوند
رحمت خود را از ایشان بالمره قطع کند و چه مناسبه دارد با مقتضای صفات جمال
خداوندی گوئیم که مستدل اگر آنکه در ملاحظه اطراف ادله کوتاهی کند و در احاطه
بانها تقصیر نماید و از بعض از آنها غافل شود بجز گمراهی حاصل ندارد و از آنچه است
که بر مستدل شیطان زیاده از دیگران تسلط بهم میرساند زیراکه او میخواهد که
هر شبهه که از وساوس شیطانیه و از افکار نفسانیه بر او وارد شود حل کند که در
دلش ~~...~~ از حقیقت همه شبهات اطمینان حاصل شود و در اطمینان اکتفا نمیکند بانذار انبیا
با آنکه ملائکه جهنم باهل جهنم میگویند که الم یأتکم نذیر و ینذرونکم لقاء
یومکم هذا یعنی آیا نیامد کسی که شما را اخبار نماید از ملاقات امروز و از این عذاب
یعنی همان انذار شما را کافی بود اگر اکتفا میکردید و با آنکه سابقا کلهم از
آیات قرآنیه آورده شد که دلالت کرد که هر کس اکتفا بانذار انبیا نکند خدا
او را گمراه خواهد کرد دیگر که خدا او را گمراه کند هدایت او در دائره محال

با اینکه احاطه باطراف ادله
ندارد و یا دارد ولکن بعضی ازآنها را
از بعض ازآنها غافل میکند
در حالی غفلت میخواهد

و در هنگام القاء شیطان شبهه را
بسوی شما بغفلة شما ازاو که
اگاه بودن انذار انبیا
متمسک میشدید و شبهه را اعتنا
نمیکردید امروز باین بلیه
گرفتار نمی شدید

نمی‌کنند و لکن اگرچه دلیلها بسیاری از برای آن استعداد موجود است که ذکر همه ممکن نیست
و لکن اکتفا ببعضی از آنها میشود یکی از آنها این است که در اسلام و تسلیم از قبول
فرموده انبیا که خداوند عالم در جائی میفرماید که رحم نمی‌کنند بلکه تکذیب استهزا است
با اینکه در آن جا است العاقبتی است چنانکه فرموده فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا
یعنی بچشید عذاب را و زیاد نخواهم کرد برای شما مگر عذاب را و امثال اینها که در
کتابهای اساند و خصوصا در مواضع بسیاری از قرآن مذکورات و دیگر آیات است
که چون مراد خدا از ایجاد اظهار صفات کمال است از صفات جمالیه و جلالیه
و این استعداد ناشی از ملاحظه صفات جمالیه است و اگر ملاحظه صفات جلالیه
هم بشود استعداد باقی نمی‌ماند بلکه زیرا که ظهور صفات جلال مانند صفات
جمال بقدر قوه است پس در نسخه ثانیه چون موکل عرش شود از سوء اختیار
خودش موانع رحمة و عفو از معصیه و شرک و کفر لهذا نقص بصفات جمال
راجع نمی‌شود بلکه نقص بان نسخه راجع میشود از جهة اینکه قبول رحمة
نکرده نه اینکه رحمة و عفو نقصی است داشت و اما در جانب صفات جلال
پس چون از آن نسخه موجبات آن صادر شد و از جانب خدا در اظهار
آن صفات بجه کمال مانعی نیست پس بمقتضای قدرته باید بمقتضیات آنها

صادر شود داریم
ریم ... ایشان

کفایه است

و اینکه فرموده فقطع دابر القوم الذین
ظلموا والحمد لله رب العالمین یعنی بعد از
آنکه خدا ظالمین را ناگهان بعذاب
گرفت و بعذاب دچار کرد فرموده که
سر بریده شد و دنباله ظلم کننده‌گان
و حمد از برای خداوند است که پروردگار
عالمیان است یعنی قطع کردن و دنباله
ظالمین را داخل در تربیت است بلکه
داخل در تربیه جمیع ماسوی است

صادر شود و از نتیجه خداوند فرموده که ان مولیکم و بئس المصیر یعنی آتش سزاوار شما است
و بدی آن است بازگشت شما و معلوم است که کسیکه سزاوار آتش است البته
کار بدی کرده است که از رحمت بالمره خود را قطع کرده است علاوه اینکه این
مستدل مستبعد ملاحظه عظمة و کبریا بر خداوند را انکرده است بلکه منحصر کرده است
ملاحظه خودش را بصفات رحمة و عفو و غفار خدا و نفهمیده است که مقتضای
صفة کبریا و عظمة این است که آنچه از دلائیر که خدا اقرار داده و مرحمت فرموده است
باید بان اکتفا کرد که اگر اکتفا نشود ببعضی از صفات او تم نقص پیدا شود
داده است مانند صفة وحدة و عدل و نبوة و ایمه پس خداوند نظر بملاحظه عظمة
و کبریا بر او کرده میفرماید که آیا کفایت نمی‌کند شما را در اطاعة و عبادة
و تذلل نمودن ملاحظه وحدة من در ایجاد و ارزاق و ملاحظه عدل من در
ارسال رسل و تبیین مراد و ملاحظه صفات جمالیه من در شکر و رضا از من
و لکیکه اکتفا نکند بهمانا این صفات مرا نسبت نقص و قصور بملاحظه کرده است
پس عظمة و کبریائی من تقاضا میکند که رحمة و عفو و اظهار را از او بردارم
با اینکه در این اکتفا نمانسبت بالتکلیف زیرا که معنی التکلیف مشقة اند ... است
و کدام مشقة از این بالاتر است که کسی در جزء آنها که نمیداند باسلام و تسلیم انسلال
از برای خدا و رسول و امام نماید و خدا باین اکتفا راضی بود در کمال اطمینان زندگی کند

و اینکه فرموده است که ان الذین یؤذون الله
و رسوله اولئک علیهم لعنة الله و الملئکة
و الناس اجمعین یعنی کسانی که
اذیت میکنند خدا و رسول را
برایشان است غضب و لعنة خدا
و ملئکه و همه مردمان و شکی نیست
که لعنة و غضب خدا بر کسی که وارد
شد سبب استحقاق خواهد بود
و از مقتضای صفات غضب خداوند
خواهد

ملاحظه تدبیر من در

اکتفا

پس این هفت چیز که مذکور شد از موانع عقل و از موانع حصول علم که موجب فتح ابواب
جهنم اند احوالاتی است که هر مکلف دارد میشود و او را از اخلاص که مانع تأثیر وساوس
شیطان است و هوای نفس اماره است مانع میشود پس باید که مکلف مراقب احوال خود هم
باشد که هرگاه یکی از آن احوال داشته باشد معالجه کند و آنها را بضدّان دفع نماید تفصیلش
این است که ادراک کیفیت احوال بدون مراقبه میسر نشود زیرا که مادام النفس ...
و بعد از آنکه مراقبه حاصل شد و حال خود را دید که از اخلاص در علم و یا عمل عاری است
بداند که بطول امل گرفتار است که بواسطه آن نور تفکرش زایل گشته و عقلش سست
شده و نفسش از قید عقل رها گردیده و با بفکر کنان فضول افتاده
و گرفتار مطالب خیر ... شده و یا آنکه از شهوات نفس گرفتار شده است
که نور عبرة او خاموش گشته و عقلش را توقف عارض شده و از حکم بر صحت
احد متضادین و یا متناقضین و بطلان دیگری معطل مانده و بواسطه آن
عقلش باطل شده و یا بطمع اسیر افتاده و بواسطه آن عقلش هلاک شده و یا
بستی شبهه افتاده و بواسطه آن عقلش را حیرتی عارض گشته و نفسش بمرزه ورا ...
داخل شده است و یا از تواضع خارج گشته و در تکبر و خود بینی داخل شده
و بواسطه آن خدا دل او را از ادراک مراد خود از آیات و ادله صرف نموده و بر ... دیده

و با نفس را گذرده هر کسیکه با آنکه ثمره عقل ... با نفس است ... با هر که ... مصداق ... و منفعت ... نشده

و بر گردیده و قلبش کج و یا استعداد او را عارض گردیده که عقلش را از ادراک ...
حاصل آمده پس بر هر یک از این آفات که خود را گرفتار بیند باید با نفس مجاهده کرده خود را
از آن تخلیه کند و از مرض نجات شود تا عقلش تاب درونی ورزد که در فرح و انبساط و راحت
خود را در عدم تخلیه از آن قرار نداده که آن از طریقه کفار است که بمعاد و حساب
و ثواب و عقاب قائل نباشند و یا از بطالین روزگار است که با آنکه بثواب و عقاب
قائل اند ولکن حساب نفس خود را سهل کرده در کمال غفلت از ادله منصوصه از خدا و رسول
زندگی میکنند و در استدلال ادله مخترعه را داخل ادله منصوصه کرده خلط و خبط ...
و دل خود را با آن استدلال ناقص خوش که تفتیش کنند چون جماعه ... و نصاری
و عامه و اشباه ایشان و از آنجمله است که ارباب مجاهده و اصحاب استدلال کامل تحقیق ...
کرده اند که هیچ ناخوشی از درد جهل بدتر نمی باشد زیرا که کسیکه او را از
آتش تخویف کرده اند و او فرصه نه که هر کس از راه تمسک بآیات و ادله منصوصه
از نزد خدا و رسول تحصیل هدایت نکند خداوند او را ابدا هدایت نخواهد کرد و او
با این همه تهدیدات حساب نفس خود را نکند که آیا مستدل است یا مقلد و در
استدلالش اختراعی داخل است یا از اختراع خالی است و مانند کسی نیست که ابدا
تهدیدی با ایشان نرسیده است زندگی میکنند و بزنند که خوش هم دل خوش است
و خود را مصداق وغرتهم الحیوة الدنیا و مصداق و غرّکم بالله الغرور کرده است ...

و چاره در داد و نمی شود مگر باینکه اولا عقل را بشناسد که چه چیز است و لشکرهای ان و اعدای
مراعات کند و محافظت نماید از افاتی که سابقا مشروحا مفصلا مذکور شد و لشکرهای ان
خوف از خدا را در دل خود کامل کند و در ان هم صدق و اخلاص بعمل اورد تا اینکه
از ناخوشی مذکور خلاص شود و اگر از این قاعده مذکوره اعراض کند و اخذ حقایق
خواهد بود که خداوند در مذمت ایشان فرموده است انکار مرکز خطاب به پیغمبر نموده که
فاعرض عن من تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیوة الدنیا ذلک مبلغهم من العلم یعنی
اعراض بنما از کسانیکه از ذکر او و از ادلات منصوصه از جانب ما پشت کرده
و اراده نکرده اند مگر زندگی دنیا را و زیاده از ان علم کسب نکرده اند که معلوم
شود قباحت کار ایشان و وجه امر فرمودن خدا پیغمبر را باعراض از ایشان اینست
که ایشان اصل کار را خراب کرده اند زیرا که عقل و جنود ان کلا از معارف
قلبیه اند و اینها اصلند از برای افعال جوارحیه پس هرگاه که اصل فاسد شود
فرعهای ان چگونه فاسد نخواهد شد چنانکه اشاره بسوی ان است قول امام ع که
الهم الله بالقلوب ابلغ من اتعاب الجوارح بالاعمال یعنی سیر کردن بسوی
خدا بدل رساننده تر است از زحمت دادن جوارح را بعملها و
اینکه وارد شده است که و لقد علمت ان افضل زاد الراحل الیک عزم ارادة

وقد ناجاک

وقد ناجاک بعزم الارادة قلبی یعنی بتحقیق که من دانسته ام که بهترین توشه کوچ
کنندگان از دار دنیا بسوی دار عقبا عزیمه قلب است و بتحقیق که مناجات
کرده است ترا بعزم اراده دل من پس معلوم شد که معارف قلبیه که اصل اند
بر میدهند مکلف را بسوی خدا و اضداد اینها بر میدهند مکلف را بسوی
شیطان پس عقل که مراد از ان بستن بار نفس است از نهاد نقص و قصور و
فساد بسوی فعلی از افعال خدا و رسول و امام ع از انکه در ضمن جمعی
ضدین و یا در ضمن رفع و جمع متناقضین بوده باشد بسوی خدا میرکشاند
و جهل که مراد از ان رها کردن نفس است از قید ترک نهاد مذکور بسوی شیطان
میرکشاند و همچنین گفته میشود در طول امل و قصر ان و کذلک در کتمان حکمه
گفته میشود که اینها بسوی خدا و کتمان فضول و مخترعات ادله بسوی شیطان
میرکشانند و کذلک نور عبرة بسوی خدا و شهوة نفس که خاموش کننده ان است
بسوی شیطان میرکشانند و کذلک گفته میشود درباره طمع که بسوی شیطان و اکتفا
کردن بادله منصوصه و ترک متابعه ادله مخترعه و طلب کردن حل جمیع مشکلات
وارده بسوی خدا میرکشانند و کذلک هریک از سبق شبهه و تکبر کردن

برایات و ادله منصوبه و استبعاد کردن از مقتضای انها و از لهو اکثر خلایق
برخلاف ان که کل آنها بسوی شیطان می کشانند و هلا اضداد انها که
عبارة از سبق دلیل صحیح صریح بر شبهه و از تواضع کردن نزد ادله و ایات
منصوبه و از ترک استبعاد و از مقتضای ان ادله است بسوی خدا می کشانند
تمام شد انچه بر سبیل اجمال منظور بود که ذکر شود والحمد لله اولا و اخرا و صلی الله
علی خیر خلقه محمد و اله الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي رفع سماء العلوم وجعل لها ابراجا واجرى فيها شمس الدراية فجعلها
سراجا وهاجا وزينها بمصابيح الفكرة وحفظ فضاءها بها سبلا فجاجا
والصلوة والسلام على من شرف بالدنو فشرف معراجا وعلى آله واصحابه
الذين تواصوا سيفا وتاجا   **اما بعد** چنين گويد عبد اقل
عبد الله بن محمد الاكمل غفر الله له ولوالديه قبل ان يخرج الامر من يديه
كه چون جناب افضل الفضلاء المتبحرين وعلامة العلماء المتورعين وحيد العصر
والاوان فريد الدهر والازمان الذي يحير الفصاحة عن كنه وصفه ويكل
منطق البلاغة عن تبيين بدء استاد الكل في الكل العالم الرباني والحكيم
الالهي الشيخ حسين بن الشيخ عصفور البحراني طيب الله مضجعه وزيد في
اعلى فراديس الجنان محله در تحقيق مذهب اهل علم واهل ظن رساله در سلك

تحرير و رشته تقرير در آورده اند كه تحقيقاتش در كمال تدقيق و دقايق آن در غايت
تحقيقات و جمعى از فارسى خوانان كه از وصول بفيض مطالب آن محروم بودند
ازين بى بضاعة خواهش نمودند كه آن را بلغه فارسى ترجمه نمايم اجابت ايشان را
مبذول داشته اقدام نمودم بر گويائيم كه فرموده شيخ بزرگوار كه اين رساله مرتب است و مشتملست [margin: باداب المتعلمين]
بر يك مقدمه و دو فصل اما مقدمه پس در بيان تحرير محل نزاع ما بين فريقين و
بيان كيفيت شرايط استدلال بعنوان اجمال و فصل اول در ذكر آيات قرآنيه
كه دلالت واضحه دارند بر لزوم تحصيل علم و يقين بمراد خداوند رب العالمين و
بر عدم جواز اكتفا بظن و تخمين در احكام دين مبين و فصل دوم در ذكر
احاديث متواتره و غيرها كه دلالت صريحه دارند بر لزوم تحصيل علم بمراد خدا
و عدم جواز عمل بظن در نفس احكام و لزوم ملازمه تقوى و احتياط در مقام عدم حصول
علم **اما مقدمه** پس بدانكه محل نزاع در ميان اين دو فرقه در چند مقام است
يكى از آنها اين است كه خدا را در هر حادثه حكمى هست يا نه پس بعضى از اهل ظن كه ايشان را
مصوبه ناميده اند برآنند باينكه خدا را در هر حادثه حكمى نيست بلكه حكم خدا تابع

ظنی مجتهد است وجمعی دیگر گفته اند که خدا را در هر حادثه حکمی است و مانند دفینه است
ومکلفین مأمورند بطلب پس هر کس که اجتهاد کرد و اصابه نمود دو اجر دارد و
هر کس نرسید بان یک اجر دارد و بانچه بان رسیده است باید عمل کند وان حکم
الله ظاهری است و باب علم بمراد خدا مسدود است و ما موریم بعمل بمظنه و
اهل علم گویند که خدا را در هر حادثه حکمی است و دلیلی هم بران منصوب است از جانب
خدا و رسول وان دلیل را هم بیان فرموده اند و مکلفین مامورند بطلب و در
طریقه طلب هم قانونی قرار داده اند که هر کس بان قانون طلب کند بعلم بمراد
خدا میرسد و در هر جائی که علم حاصل نشود از نقص خود مکلف است و در این
مقام لازم است که تقوی و احتیاط کند و تقوی و احتیاط اهل کمال فقد تحصیل علم
از جمله مرتبه های کامله خداوندی است و هر کس ازان کوتاهی کند از خدا اعراض کند
خداوند او را اکراه میکند و هر کس را که خدا از نیتش مطلع باشد که در تحصیل علم
بمراد خدا منظوری وغرضی بجز تحصیل خوشنودی خدا ندارد توفیق تحصیل علم
باو ارزانی میفرماید و یا او را در تقوی و احتیاط استقامتی عطا میفرماید [illegible]
و مقام دوم در تحقیق معنی علم است و اختلاف در ان بسیار کرده اند که اکثر انها

ناشی

ناشی از اختلاط مابین معانی لغویه و اصطلاحیه است و ذکر اقوال و ادله انها درین مقام ثمر ندارد
وانچه حق است این است که معنی علم که در قران و احادیث امر بتحصیل ان وارد شده است
دانستن مراد خدا است وان بحسب اختلاف ازمنه و امکنه و اشخاص و احوال مختلف است
پس مجرد اختلاف دلیل فقد علم نمیشود چنانکه اهل ظن بان رفته اند بلکه میشود که احکام از
نزد خدا بحسب اختلاف مذکورات مختلف بوده باشد چنانکه گفته میشود که خدا را در حال
اختیار بمکلف حکمی است و در حال اضطرار حکمی دیگر و کذلک حال الضیق والسعة والعسر والیسر
والعمی والبصر والمرض والصحة والعلم والجهل والقدرة والعجز وکمال العقل وضعفه
والغفلة والتذکر والسهو والنسیان والعمد والخطا والصغر والکبر والکراهة والرضا و
الاصالة والوکالة والوصایة والحسبة ودخول الوقت وخروجه والبعد والقرب
والفقر والغنی والنوم والیقظة والهدنة والتقیة والانکار والاقرار والتسلیم والشک
والعبد والحر الی غیر ذلک من الامور التی یطول ذکرها وتفصیلها واما اهل الظن
پس در اختلاف احکام از نزد خدا اینگونه امور را اعتبار نکرده اند و در دلالة الفاظ
موضوعات لغویه و اصطلاحیه را اعتبار میکنند و وساوس و هواجس بسیاری در کتابهای خود
جمع کرده اند و اسم انها را اصول و قواعد نهاده اند و مکلفین را در امر تحصیل علم بمراد

خدا که اعظم طاعتهای الهیست تقصیر کرده اند و قوانینی را که خدا و رسول بجهة هدایت خلقان قرار
داده اند ضایع که طالبین علم را از انها اعراض داده و بندگان خدا را در جهالة
غرق نموده مصداق این مضمون گرده اند ادمیزاده نادان بچه مانند داند نسخه
معتبر خوش خط بسیار غلط زیرا که چون از تسلیم از برای تدابیر خدا و رسول که باب الابواب
است بسوی فتح باب علوم است انها را ضایع کردند معجب برای شدند و نه دانستند که اعجاب برای
یکی از مهلکاتست بلکه اعظم انهاست زیرا که معجب بر رأی خود که ان رأی خود را مطابق با تدابیر
خدا و رسول نکرده باشد اعوجاج را دارد و هم استقامة در رای خود ندارد و هم
چیزی که فهم کند احتمال خلاف ان را نمیدهد و در مقابل تدابیر خدا و رسول تدبیر
میکنند و ان از هر مرضی صعب تر است چنانکه وارد شده است که لا مرض اشد من
العجب و لا مرض اصعب من قلة العقل و هر کس که در جوال اعجاب خود باشد اعجاب نعلیں حقیقة
نظر دارد میداند که بر نفس چیزی از توکل بر خدا و تسلیم از برای خدا و رسول و اراده هم
امورگران تر نمی باشد چنانکه چیزی از اعجاب برای ایشان تر و الذ نمی باشد و محبوب تر
نیست بلکه میتوان گفت که مجوزین عدم مطابقه از قول و اعتقاد بعدل خدا خارج اند
زیرا که چنانکه مشهور است و در نزد اهل عرف معروف است که هر کس تکلیف کند و
مکلف را ...

زیرا که بعد از انکه معلوم شد که تسلیم از
برای خدا و رسول دین خداست و هر که با وجه
طلب کند یعنی با وجه رسیدن ... و لیکن
از خدا مطالبه دلیل کند پس از
خدا مطالبه دلیل میکند و ان
بالبدیهة باطل است زیرا که اراده
حکیم مرجح است و علة العلل
و از اینجهت است که مطالبه دلیل
در این مقام عجب تر است
و اینها ... که
از دلیل باراده خدا ... رسیده بود
پس چون بخدا رسید در اینجا کبر اسلام
و تسلیم را ... و از خدا مطالبه

مکلف به را بیان نکند که مکلف در هر گاه حیران شود خلاف عدالة بعمل اورده است
با اینکه اعتقاد بعدالة خدا دلیل صحة نبوة و رسالة انبیاء علیهم السلام است پس بر خدا انظر
بعدالة لازم است که مدعی نبوة کاذبه را مانع شود از اوردن چیزی که دیگران از ان
عاجز باشند تا اینکه امر نبوة که مبنی بر اعجاز است و همان بیان وجه اعجاز
دلیل صدق است مشتبه نشود پس چون عدالة مصحح نبوة صادقه است مصحح تمام
چیزهائیست که در نبوة داخل است چون اول فتح باب علم بمکلف به و فتح
تکلیف با عدم بیان مکلف به پس اگر کسی که خواهد اعتقاد او بر وفق عدالة و
حکمة بوده باشد باید بنهاد کند که خدا چیزی را که خلاف عدالة و خلاف حکمت است
و چون در جواز عدم مطابقه نظر کرده میشود معلوم میشود که خلاف عدالة و خلاف
حکمت است و در ... از او قبول میکنند خصوص با ملاحظه معانی بسیاری که
در قران و احادیث از ... وارد شده است ... در بعضی از مقامات
که احادیث مختلف رسیده است میشود که مر باب التسلیم و الخلط بوده باشد لهذا
چاره که ان ... و لیکن چون اهل ظن بر خدا و رسول تبلیغ و تبیین مراد را
لازم نمیدانند اعتقاد در تصحیح احادیث ... ندارند پس لا بد شده تکیه بعقول ناقصه

هم خود کرده تجویز عمل بمظنه را نموده‌اند و غافل اند از اینکه مفاسد بسیاری بران

مترتب است مانند فوت غرض حکیم و نقض غرض که دلالت دارد بر نقص فاعل خود

زیرا که بنقض غرض استدلال کرده می‌شود بر نقص فاعل و در نزد ارباب عقول

سلیمه و تفصیل ان عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله و اهل علم گویند که

عمل بمظنه در شریعه مذموم است و عقلا و نقلا ممنوع است و بر خدا و رسول هم

تبلیغ و تبیین مراد لازم است عقلا و نقلا پس انچه رسیده است از ایشان باید داشت

و تعارض احادیث دلیل عدم صحت صدور نمی‌شود و در فهمیدن مراد هم رجوع

بعلامات وارده از ایشان باید کرد تا امر تبلیغ و تبیین تمام گردد و نقص و تقصیر

و قصور و فساد در بعض اثبات ایشان نسبت داده نشود و مقام سیم در تعداد ادله است

پس اهل علم گویند که ادله انحصار دارد در عقل قاطع و قران و احادیث و

اما عقل پس در جائی است که دلالتش قطعیه بوده باشد چون قبح ترجیح مفضول بر

فاضل و قبح تکلیف بدون بیان مکلف به و قبح مخالفه بنده باشد آنچه و مانند

حسن تشکر بر خدا و حسن قبول تدابیر او و جرح و تدبیر نکردن در کار و ارکان خدا و رسول

و امثال انها و اما در جائی که دلالتش قطعیه نبوده باشد حجت نمی‌باشد مانند اختراع

کمل

کردن ادله در مقابل ادله و آیات منصوصه از جانب خدا و رسول چنانکه عامه حجیت اجماع را اختراع

نمودند در مقابل نصوص دلالت کننده بر خلافت امیر المؤمنین ع و چنانکه فاطمه جمعی از

فاطمه اختراع کردند همان اجماع را در مقابل نصوص صریحه و آیات معرفة مرجعه

عمل بمظنه در بعض احکام شرعیه و اما قران و احادیث پس بر دو قسم اند بعضی از انها

واضحات اند که حجت خدا و رسول اند و بعضی دیگر متشابهات و مشکلات اند که لازم است

در انها اولا اسلام و تسلیم و بعد از ان تحصیل علم پس اگر حاصل شود فبها و الا لازم است

عمل با حتیاط و اما اهل ظن پس در تعداد ادله مختلف اند بعضی قائل اند باینکه ادله

که از انها احکام استنباط می‌شود اینست اند که عبارت است از قران و حدیث و

عقل و اجماع و قیاس و استحسان و مصالح مرسله و بعضی گویند که اختصاص دارد

بهمان اربعه اولی و قیاس را اعتبار نکرده اند مگر اینکه منصوص العله و یا مستنبط

العله بوده باشد و این اختلاف در عدد ادله ما بین این دو فرقه ناشی

از تجویز عمل بمظنه است یعنی اهل ظن چون عمل بان را تجویز نموده اند لهذا در عداد

ادله افزوده کرده اند و اما اهل علم پس چون عمل بمظنه را حرام مطلقا میدانند لهذا

ادله را منحصر در عقل قاطع و قران و حدیث دانسته اند پس تمام منازعات

در میان این دو فرقه ناشی از تجویز عمل بمظنه است و بعضی رفته اند باینکه نزاع

و کذلک ناشی است از ادم متابعه
ظن خاص و از جواز متابعه
ظن عام

میان فریقین لفظی است نه در معنی چیزی که مستفاد از ادله است بعضی ان را ظنی و بعضی دیگر
ان را علم نامیده اند و فی الحقیقة یکی است و اختلاف در معنی نمی باشد و این خطاهات که
ناشی شده است از عدم تفرقه ما بین مطالب ایشان زیرا که در بعضی از مقامات اهل ظن
حکم میکنند بواسطه اجماع و طرح میکنند بواسطه ان احادیث وارده بر خلاف ان و
چنانکه در ابوال دواب ثلث گفته شده است و در بعضی از مقامات بحکم عقل فقط
اکتفا کرده اند و در ان اختلاف هم دارند با اینکه سندی از قران و حدیث ندارند
و یا احادیث بر خلاف ان وارد شده است چنانکه در بعضی از مسائل اقرار و در
وجوب حفظ حیوان در روز مذکور شده است و کذلک اهل ظن بجهة اینکه احادیث را
قطعیه نمیدانند بعضی از انها را مؤید و مفسر بعضی دیگر قرار میدهند بخلاف اهل علم چنانکه در
مسئله استطاعه گفته شده است و ایضا اهل ظن بجهة تجویز عمل بمظنه بر ادله ثلثه
متفق علیها افزوده کرده اند و گفته اند که چون باب علم مسدود و باب ظن مفتوح
شد هرگاه ظن از غیر قران و حدیث هم حاصل شود معتبر است پس کسیکه گمان
کرده است که نزاع لفظی است بسیار بسیار عاری از کار است و ظاهرا چون اختلاف
ما بین اهل علم را بسیار دیده و کثرة اهل ظن را هم مشاهده نمود و اختلاف را دلیل
نقص حجة خدا گمان کرد با اینکه در میان مطلق اختلاف و نقص حجة ملازمه نیست

چنانکه

چنانکه اهل اسلام بر یهود و نصاری و کذلک امامیه بر عامه حجة تمام دارند و در میان ایشان
هم اختلاف بسیاری دارند و ایضا دانست که مبدء ان از تجویز عمل بمظنه است و نتوانست
که نسبت خطا را باهل علم دهد زیرا که اهل ظن بخط الف اند بلکه اکثر بان معترفند
و استبعاد نمود از اینکه اهل ظن با این همه کثرت مراد خدا و رسول را نفهمیده و
اهل علم با این همه قلة فهمیده باشند این محاکمه را نمود با اینکه هرکس که در تقوی
و در توکل و حسن ظن بخدا در کمال اخلاص بوده باشد این استبعاد در کمال احتراز
خواهد بود بلکه هرگاه در معنی الوهیة و در اختصاص ان بخدای واحد اخلاص میداشت
چنین محاکمه را نمی نمود چنانکه اهل ظن هم هرگاه در ادراک وحدة الوهیة اخلاص
میداشتند تجویز عمل بمظنه را نمی نمودند زیرا که هرکس بر خلاف تدابیر خدا و رسول
تدبیری کند و ان را متبع داند ادعای الوهیة کرده است از ان راهی که نفهمیده است
زیرا که معنی الوهیة معبودیة است و هرکس که در مقابل تدابیر خدا و رسول راه اختراعی
کند و تدبیری ابداع نماید خواسته است که معبود واقع شود و اگر چه لسانا از ان نفی
نماید زیرا که نفی مقالی با شهادة حالی معارضه نمیتواند نمود و نافع نخواهد بود
علاوه اینکه محاکمه مذکوره لازم دارد جمع ما بین احکام متضاده بلکه متناقضه را

و بیان شاره است اینکه وارد شده است … گاه اینها نمیکنند به اینکه … اتبع راه با … عبد او

ورضا به حکیم با اینها عقلا و نقلا محال است و چون این مقدمات دانسته شد پس بدانکه
اهل ظن که بیانات خدا و رسول را از افاده علم مراد خدا ناقص پنداشته اند بجهة اینست
که تبلیغ و تبیین مراد را بر خدا و رسول واجب نمیدانند و تکلیف با ترک بیان
مکلف به را از عدل الهی محال نکرده اند و آن بجهة این است که در معرفة وحدة معبود و
نبوت و اسلام و تسلیم و توکل از برای خدا و رسول نقص دارند و اگر خواهی که حقیقة
امر بر تو واضح شود پس بدانکه تمامی اهل مشرق و مغرب از بدو زمان آدم الی الآن
متفق اند بر اینکه بنده اند و معبودی دارند یعنی آن کسیکه ایشان را ایجاد فرموده و روزی
میدهد بجهة این است که مردمان او را عبادة کنند و احدی از ایشان در آن باب دیگر
اختلاف ندارند و این اتفاق دلالة دارد بر اینکه مفطور اند بر این معرفة و خداوند
ایشان را چنین ایجاد فرموده است و اگر یکی از ایشان انکار کند این معنی را از راه جحود
و عناد خواهد بود نه از جهة اقتضاء دلیلی و لکن با وجود اتفاق مذکور اختلاف
در تسمیه او کرده اند و بعضی با وجه اختلاف در تسمیه شریکی بلکه شرکائی هم
با او قرار داده اند و همه اینها از نفهمیدن معنی عبادة است که مبدء اشتقاق
لفظ معبود است و اینکه ناشی از عمل کردن بهوا و رأی و دیده خود است و تعلق رضا به

ان معبود بقصد

ان معبود بقصد بهمه اینها محال است زیرا که حقیقة عبادة تحقق نمی یابد مگر با علام معبود و بیان
نمودن مراد خود و آن حاصل نمیشود مگر بمشاهده و یا با ارسال رسل بیان مراد او [illegible]
و دلیل تحقق و تعین معبود است چنانکه عدم بیان مراد دلیل عدم تحقق بلکه تحقق عدم او است
پس چون اعلام و بیان مراد صادر نشد مگر از کسیکه انبیا از او خبر داده اند معلوم شد
که آن معبود متفق علیه او است و باقی معبودها که اعلامی از ایشان صادر نشده است باطلاند
و ناشی از آراء و دیدند و اشاره بسوی این مطلب است کلامی که از جناب امیر علیه السلام وارد شده است
که در وصایای خود بجناب امام حسن علیه السلام میفرمود که اعلم یا بنی انه لو کان لربک شریک لاتتک
رسله یعنی بدان ای فرزند من که هرگاه از برای پروردگار تو شریکی میبود هر آینه البته میآمد بتو
که رسولان بسوی تو بفرستند و ترا از مراد خود از ایجاد اعلام کند تا اینکه غرض او از
ایجاد فوت نشود پس چون معلوم شد که عبادة حاصل نمیشود مگر بعد از اعلام و ارائه
ان معبود مراد خود را تا از طریقه عبادة خروج حاصل نشود و بسوی آن اشاره است قول
خدا تعالی خطابا باشرف الانبیاء ص فاحکم بین الناس بما اریک الله و ایضا فرموده است
ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین و [illegible] ارائه آن معبود
هرگاه مطابقه نشود و از نزد خود خبری شود لازم آید شریک بودن با خدا و رسول در اعلام

پس بندگان هم باید عبادة [illegible] که بعمل مراد او و مطابقه کنندگان را با اعلام و

و ارائه مذکوره چنانکه دلالت دارد بران کلام امام علیه السلام در جواب کسی که گفت که من
از اهل کلام و کلام من از کلام رسول الله ص و از کلام خود است که ما دام انت
شریک رسول الله ص یعنی پس تو شریک رسول خدائی که چنانکه شنیدن کلام رسول
و اطاعت کردن لازم است کلام شنیدن کلام تو و قبول کردن ان هرگاه لازم
باشد پس تو هم شریک رسول خدا خواهی بود پس چون معلوم شد که اعلام و
ارائه در تعیین معبود و در تحقق معنی عباده لازم است معلوم میشود که کسانی
که بسبب ابراز اندو آراء و دید خود را مطابقه با تدابیر خدا و رسول نمی کنند از حقیقه
عبودیه خارج اند بلکه در تعیین بودن معبود حقیقی نزد ایشان در وحده هم
کلام است. و این مطلب تفصیلی دارد که در طی تحریر مطالب این رساله مذکور خواهد شد
و اهل ظاهر متفطن نشده اند که چنین مفاسد بر تجویز ان مترتب میشود و گمان کردند
که بواسطه تجویز ان اسرار حق در تحصیل علم جهد خواهند کرد و یا اکابر در دین خدا
خواهند نمود پس چون معلوم شد که بر خداوند تبلیغ و تبیان مراد و ایضا لازم است معلوم شد
که امر عباده بلکه معرفه معبود بالصفة وحدانیة متحقق نمیگردد مگر بقول لازم
بیان بدانکه خداوند بجهة تبلیغ و تبیین مراد خود ادله و آیاتی قرار داد و مکلفین را
رجوع بان فرموده و مقرر نمود که هر کس از استدلال بانها مراد خدا را نفهمد ابدا

بهدایت برسد

بهدایت برسد چنانکه فرموده که ان الذین لا یؤمنون بآیات الله لا یهدیهم
الله ولهم عذاب الیم یعنی کسانی که ایمان نمی آورند بادله و آیاتی که خداوند انها را
نصب فرموده است خداوند هم ایشان را هدایت نمی فرماید و از برای ایشان است عذاب
درد آورنده اما مراد این است که چون امر عباده که غرض اصلی از ایجاد و
ارزاق است حاصل نمیشود مگر بعد از فهمیدن بنده مراد معبود را و عمل کردن بر
وفق اراده معبود و ان فهمیدن ممکن نمیشود مگر بمشاهده و مکالمه و یا بنصب
آیات و ادله و مشاهده و مکالمه با خدا محال و مشاهده سفراء او هم در اکثر
اوقات محال پس لابد باید مرجع ادله و آیاتی از جانب خدا و رسول و ائمه هم
منصوب بوده باشد که بندگان بانها رجوع کرده استفاده مراد ایشان بنمایند
پس هرگاه نصب ادله و آیاتی که افاده مراد را نمایند منفی باشد امر عباده که ثمره و موجب ایجاد و ارزاق است
ناقص و نقص انهم راجع بخدا و رسول و ائمه خواهد بود اما هرگاه ادله و آیات
در افاده مراد وافیه بوده باشند و لکن مکلفین بواسطه ملاحظه وساوس شیاطین
جن و انس و از استماع هواجس نفسانیه دلالت انها را بر مراد ناقص ببینند و مراد
خدا را در یافت نکنند صادق خواهد امد که ایمان بآیات و ادله خداوند نیاورده اند

پس مستفاد ازین ایه شریفه چند مطلب است مطلب اول اینکه ایمان بایات وادله داخل
امور کسبیه است وان چیزیست که بکد وسعی حاصل شود دیگر انکه در تحصیل ان سعی
کنند وبگفته ابن وان اکتفا نکنند داخل لا یؤمنون اند وخداوند در کلام
شریف خود ازین جماعه خبر داده است که ولقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و
الانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اذان لا یسمعون بها ولهم اعین لا یبصرون
بها اولئک کالانعام بل هم اضل واولئک هم الغافلون و مطلب دوم اینکه ایمان
بعد ازانکه تحصیل کرده شد حفظ ان لازم است از خللهائی که دران راه می یابد
از گوش دادن بوسواس شیطانیه وهواجس نفسانیه زیرا که مجرد تحصیل مطلوب
بالاصالة نیست بلکه وسیله است بسوی تحصیل رضوان الله پس مادامی که محفوظ
نماند چگونه وسیله می شود و اشاره بان است قول خدا تعالی که ومن یکفر بالایمان
فقد حبط عمله وهو فی الاخرة من الخاسرین وایضا ایمان از جمله احوال است
ثابته می شود و منتقله پس باید که حفظ ان بطوری باشد که قابل انتقال نباشد
و مستودع نگردد چنانکه باین اشاره است قول خدا تعالی فمستقر ومستودع وایضا
ایمان بحسب متعلقات افرادی دارد که انها بر یکدیگر ترتب دارند که مراعات
ترتیب در انها لازم است والا همه افراد ان حاصل نخواهد شد چنانکه

معرفة اثر

معرفة اثر بر معرفة مؤثر تقدم دارد و معرفة مؤثر بر معرفة وحده او و معرفة وحده
او بر معرفة رسالة رسل و معرفة رسالة بر معرفة خلافة و امامة و معرفة امام بر معرفة
احکام و معرفة وجوب تبلیغ و تبیان بر خدا و رسول بر عدم جواز علم بمظنه در
نفس احکام شرعیه تقدم دارد و اشاره باین مطالب است انچه حکمای سلف و خلف
و علمای منطق و کلام کلا تصریح کرده اند باینکه معرفة نتیجه و تصدیق بان فرع معرفة
و تصدیق بمقدمات انست و خداوند هم در کلام خود بان اشاره فرموده است که
یهدیهم ربهم بایمانهم و امام علیه السلام هم در کلام خود بان تصریح فرموده است که الایمان
بعضه من بعض پس هرگاه مستدل قبل ازانکه رسوخ کند در علم و عمل متقدم
اراده کند که مجهولی کسب کند علم مجهول را مسلوب التوفیق خواهد شد و خداوند
او را گمراه خواهد فرمود چنانکه در کلام مجید بان اشاره فرموده است که ونقلب
افئدتهم وابصارهم کما لم یؤمنوا به اول مرة ونذرهم فی طغیانهم یعمهون
وایضا فرموده وکذلک حقت کلمة ربک علی الذین فسقوا انهم لا یؤمنون وایضا
وکذلک حقت کلمة ربک علی الذین ظلموا انهم لا یؤمنون و وجه ان این است که
رسوخ علم و عمل در متقدم سرمایه است از برای تحصیل علم مجهول بتشخیص متاخر
چنانکه وارد شده که المعرفة رأس مالی بلکه خداوند چنین کسی را در کمین است که گمراه چنین نباشد

نگذارد که ابدا بهدایت برسد چنانکه فرمود ان ربک لبالمرصاد و وجه ان معلوم است
زیرا که چون خداوند در هر تصدیق هدایة و ایمان قانونی قرار داده است که ان ترتیب
بعضی بر بعضی دیگر است پس چنانکه از برای شناختن حق تصدیق قرار داد از برای متقدم
هم حق مراعاة و محافظة و رسوخ علم و عملی قرار داد پس هر کس از ان قرار تخلف
کند فاسق و ظالم میگردد پس خداوند توفیق را از او سلب میکند زیرا که منظور خداوند
حصول طاعة و عبودیة است و ان چنانکه در تصدیق علم مجهول حاصل است در رسوخ
بمعلوم هم حاصل است بلکه حصول تمام ان موقوف است که تصدیق علم مجهول را مادامی که رسوخ در معلوم را
حاصل نکند چنان که این مطلب مستفاد از ایات قرانیه و نصوص صریحه است پس در
مقام تفریع گفته میشود که هر کس اثر را بشناسد و حقیقة ان را بفهمد که ان بدون
وجود مؤثری صورت نمیگردد قدرة ندارد که وجود مؤثر را در یابد و کسیکه
مؤثر را بشناسد که مرتبۀ کاملست و اسباب مرتبۀ کمالا در تحت تصرف اوست و
بر همه انها تسلط تام دارد که بدون ارادۀ او احدی از انها منشاء اثری نمیتوانند
شد وحدة و یکتائی او را در ایجاد و الوهیة و ایجاد و ارزاق قدرة ندارد که
بفهمد و کسیکه وحدة الوهیة را نفهمد نمی تواند که رسالة رسول را بشناسد و
کسیکه رسالة رسول را نفهمد نمی تواند که خلافة و امامة و شخص خلیفه و امام را

بلکه این مطلب از قانون حکمة هم
خارج است زیرا که علم که علت است
پس هرگاه عمل نشود [illegible]
این علم فاسد میشود [illegible]
از حکمة خارج و افلاد [illegible]
میشود و [illegible] در عالم بهتر از سعادة
نمی باشد بلکه حصول طاعة و
عبودیة در رسوخ در معلومات علما
و عملا زیاده است از تصدیق
مجهولات زیرا که از رسوخ علم
مجهول حاصل میشود و اما از تصدیق علم
مجهول رسوخ حاصل نمیشود چنانکه این
معلوم شده است که طالبان علم بدون

بشناسد و کسیکه وجه حکمة در ایجاد و ارزاق و ارسال و نصب خلیفه را بشناسد که عبارة است
از موصوف شدن بصفات علیا و فوت شدن غرض از ایجاد و ارزاق نمیتواند
که موقوف علیه معرفة و عدم جواز تقدم اقرار و تدابیر خدا و رسول را بفهمد پس کسانیکه
تجویز کرده اند علی معرفة را هرگاه ترتیب مذکور را در امر معرفة و ایمان مراعاة
میکردند ابدا بتجویز ان راضی نمیشدند چنانکه عامه هرگاه در معرفة رسول و در معرفة
وجه حکمة از ارسال رسوخ میداشتند ابدا بخلافة کسیکه جناب رسول هم تصریح بخلافة
او ننموده قائل نمیشدند بلکه همان وجه حکمة را دلیل صدق خلافة جناب امیر
قرار داده هدایت می یافتند و کذلک غیر عامه از جماعة یهود و نصاری که خلیفه علی
اسلام اند هرگاه در معرفة وحدة مؤثر که تمام انبیا بر ان اتفاق دارند و در
وجه حکمة از ایجاد و ارزاق رسوخ میکردند ابدا بانکار احدی از انبیا اقدام
نمیکردند بلکه همان معرفة وجه حکمة دلیل هدایت و ایمان ایشان میشد زیرا که صفة
حکمة ریشۀ سایر صفات است که احدی از انها بدون اشاره ان منشاء اثر نمیشوند
و مطلب سیم از مطالبی که در ایة مذکوره مندرج است این است که ایمان باید از
ادله و ایاتی بوده باشد که از جانب خدا منصوب است بدلیل اضافه ایات
بسوی خدا در ایه شریفه بر ایات و ادله که از جانب خدا منصوب نمی باشد افاده

وثمره ایجاد وارزاق باینها فاسد می‌شود ومعلوم است که چیزی که ثمره را فاسد میکند تمامی امور را باطل کرده است

ایمان میکنند وایمانی که از اینها حاصل شود کاذب خواهد بود چنانکه مذاهب متفرقه که در
عالم بهم رسیده اند کلا که این است که هریک دلیلی اختراع کرده وان را سند خود قرار
داده اند در اعتقاد بان مذهب وایمان کاذبه حاصل کرده اند ودر مقام تفرقه
مابین صدق وکذب ایمان واعتقاد خود بر بنا نهاده اند پس بعضی باستبعاد ودیگری
بمتابعه اباء واسلاف وبرخی باجماع وکثرة وشهرة وجمعی بعقول مخلوطه باوهام
جنود جهل تمسک کرده ایمانهٔ حاصل دارند ولکن چون ایمان مسبوق بانذار است
پس باید که بران مرتب بوده باشد تا صادق شود که هرگاه مسبوق بانذار نباشد
ویا طریق هریک مختلف باشد ایمان کاذبه خواهد بود چنانکه دلالة دارد بران
قول جناب امیر علیه السلام که التفکر سنخ الایمان یعنی خوف از خدا اصل است از برای ایمان
یعنی مادامی که موجب حزن نفس باشد ویا حالة خوف در کسی حاصل نشود تحصیل حالة امن
وایمان نمی باشد ونمی کند تا اینکه خود را از آن تباه دهد وای کاه هم حاصل نمی شود
مادامی که ایمان حاصل نشود از آن راهی که خوف امده است پس انذار از جانب خدا
امده را نمی توان چاره کرد مگر بایمانی که از جانب خدا امده است چنانکه اشاره باین
دارد قول خدا تعالی سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بما اشرکوا بالله ما لم ینزل
علیهم سلطانا وقول دیگر که فرموده است ذلکم بانه اذا دعی الله وحده کفرتم وان

یشرک

وان یشرک به تؤمنوا فالحکم لله العلی الکبیر پس نامه که انذار از جانب خدا امده را اراده
کرده اند که چاره کنند بدلیلی که از خدا نرسیده است در خطر بسیار بزرگی اند
چنانکه انذار از محل عصمت از خدا ورسول وائمه علیهم السلام رسید پس هرگاه از غیر قرآن
وحدیث وعقل قاطع که از آن تمسک زده شود آن انذار را چاره نمی کنند
چنانکه تمسک جسته اند در جواز آن با جماعی که سند ندارد وبخبر حدیثی که عامه
آن را اختراع کرده اند جهة اینکه باطل کنند ادله امامیه را بر خلافة که بر آن
حکم کنند بان عقیده فاسده خود را در خلافة خلفاء جور وچنین چیزی
که مخالف قرآن واحادیث متواتره بوده باشد سند اجماعی نمی شود پس
تمسک باین اجماع دفع خوف حاصل از قرآن وحدیث را در حق علی عصمته
نمی کند پس ایمان حاصل از آن ایمان کاذبه خواهد بود پس کسیکه این قاعده را
در ترتیب ایمان بر خوف مراعاة نکند ابدا از خوف کاذب نجاة نخواهد داشت
وبفیض وصول بایمان ویقین صادق مستفیض نخواهد شد وبنجاة از مهالک
دنیا واخره را نمی تواند تحصیل کند واشاره باینهاست قول امام علیه السلام که ما
یخرجک من الذی الطمع وما یثبتک فی الذی الورع وایهم فمن کان فیه فضد النعیس

یعنی چیزی که نور از دین خارج میکند طمع کردن است در اینکه ایمانه حاصل کنی از آن
راهی که خوف حاصل نشده است و چیزی که نور ایمان ثابت قدم می دارد ورع است
یعنی اجتناب نمودن از آن ایمانی است که از جهة خوف حاصل نشده است و هر کس
که نجاة یافته از مهالک دنیا و آخرة پس از قصد یقین باین مطلب یافته است
و کسیکه شک داشته باشد درین مطلب ابدا از گمراهی نجاة نخواهد داشت چنانکه
گفته اند خدا جو ز از خوف باطل محال که فسانه خواب اورد یا خیال و اگر گوید
که هرگاه اجماعی بوده باشد که کل ائمه بران بوده باشند و احدی از ائمه مخالف ان نباشد
و با بعضی از احادیث متعارضه را اجماعی در روایه ان بوده باشد ایا چنین اجماعات را
اعتبار می باشد و ایمان حاصل از انها دفع خوف حاصل از قران و حدیث را می نماید
گوئیم آری زیرا که چنین اجماعی نمیشود که از قران و حدیث خارج بوده باشد و بخصوص
در اجماع دو مرتبه موریم از صاحب شرعیه که در مقام تعارض احادیث ان را
اعتبار کنیم و حدیث مجمع علیه را ترجیح دهیم بر شاذ نادر علاوه اینکه اهل ظن
چونکه قواعد بیانات خدا و رسول را بواسطه بسیاری احتمالات و بوسواس و اهوا جس
در صدور و دلالة فاسد کردند محتاج شدند بتمسک باجماع که تقویة بعضی از
ظنون را بر بعضی و الا اجماع نزد ایشان هم دلیل علمی نمی باشد و اما در خصوص

اجماعی که در جواز عمل
ادعا کرده اند

اجماعی که در جواز عمل بمظنه از کثر ائمه ادعا شده است پس کذب واضح است زیرا که باجماع
اهل بیت علیهم السلام برخلاف ان منعقد است چنانکه هر کس تتبع احادیث ایشان را
کرده است و در انها بعین تحقیق نظر نموده است فهمیده است که ابدا راضی بجواز
عمل بمظنه نبوده و نیستند بلکه امور را منحصر کرده اند در سه چیز که حلال بین و حرام
بین و شبهات است و در شبهات بغیر عمل باحتیاط چیزی تجویز ننموده اند و اینم اهل علم
از شیعیان اثنا عشریه هم اجماع برخلاف ان دارند پس چگونه و اینم صریح قران
و نصوص رسول و ائمه ع کلا دلالة برخلاف ان اجماع دارند پس چگونه ان ادعا
صادق می باشد و چون معلوم شد که باید تحصیل ایمان از ایات و ادله بوده باشد
که از جانب خدا منصوبه اند پس بدانکه در قران و احادیث شواهد بسیاری براین است
اما در قران پس چنانکه فرموده است که انه لیس له سلطان علی الذین امنوا و علی ربهم
یتوکلون یعنی شیطان تسلط ندارد بر کسانی که ایمان بوحدانیة خدا اورده اند
و التصرف در امور را منحصر در خدا میدانند و در تعلیم احکام و مراد خدا بر خدا
توکل کرده و تسلیم از برای اراده او در امور بلاد و عباد نموده اند و برای خود در
معجب نشده حرج و تدبیر در کار را از کارهای خدا نمی کنند اما مراد این است که
چون منافاتی که در هر عباده حادث می شود ناشی از نفس و شیطان است که بکار بنفس

بجهة راندن شهوت و حرص شیطان بجهة گمراه کردن ایشان محاسن و مساوی چندی در مقابل
تدابیر خدا و رسول بنظر در آورده و جلوه میدهند و بواسطه آن آدمی را عجب
برأی میکنند و تمسک میجویند بعقول ناقصه و کنبال میدهند که اینها حجة
خدااند پس باید تدابیر خدا و رسول را باینها عرض نمود هرچه را که تحسین نماید
نیکو و هرچه را که تقبیح نماید قبیح شمرد و غافل میکنند از اینکه عرض بعقول
بعد از تخلیه اینهاست از جنود جهل و از جمله جنود جهل اعجاب برأی است که
از جمله بلکه اعظم مهلکات است چنانکه وارد شده است و ضد آن که توکل
و تسلیم از برای تدابیر خدا و رسول است از جنود عقل است که عقل آدمی که مخلی
بان نشود از عجب نفس از عجب برأی خلاص نمی‌شود و مقتضای توکل و تسلیم آن است
که اکتفا شود بهر قدر از بیانها که از ایشان رسیده است و در ابواب جهالات
و شبهات داخل نشود زیرا که آن در بعد از آنکه مفتوح شد مسدود و کل آن در
کمال صعوبت است بلکه در حیز امتناع است زیرا که شبهات حد یقف ندارند
و دکانهای شیطان اند و هر گاه از جنبیک یکی از اینها خلاص شود شبه
دیگر شیطان و نفس در نظر جلوه میدهند و آدمی که از جنبیک همه شبهات
خود را خلاص بکند بوصول بفیض یقین فایز نخواهد شد و خلاصی که ممکن نشود
پس کسب علم و یقین ممتنع می‌شود پس چنین کس از جمله گمراهان گردد و سهل گمراهان

که ثلث مهلکات شاحد؟ اعجاب المرء برأیه وانیم وارد شده است که الاعجاب ضد الصواب وآفة الالباب

عقل پریشان می‌شود و

ازدینا

از دنیا بیرون رود مگر اینکه تمسک جوید بتقوی و احتیاط و در آن کشتی داخل شود و آن را از توکل
و تسلیم از برای تدابیر خدا و رسول بادبان کند که در آن وقت شیطان و نفس نمی‌توانند
بوساوس و هواجس او را از سیر الی الله مانع شوند و بر او مسلط شوند و امثال این آیات
در کلام خدا بسیار است که دلالت دارد بر اینکه باید استدلال از اینها و استنباط از ادله و
آیات شود که خداوند اظهار الغیب فرموده است و اما در احادیث پس حدیثی است که
در اصول کافی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که خطاب بشیعیان فرموده‌اند
که انکم لا تکونون صالحین حتی تعرفوا ولا تعرفون حتی تصدقوا ولا تصدقون حتی تسلموا
ابوابا اربعة لا یصلح اولها الا باخرها اه یعنی شما قابل دخول بهشت نمی‌شوید مادامی
که معرفت بهم نرسانید و معرفت شما را حاصل نمی‌شود مادامی که تصدیق نکنید و تصدیق
هم نمی‌نماید مادامی که تسلیم از برای تدابیر خدا و رسول در امور بلاد و عباد ننماید
چهار در اند که اصلاح نمی‌یابد اول اینها که صلاح دخول بهشت است مگر باخر اینها
که تسلیم است و چون تسلیم مفقود شد است پس شک در حکمة تدابیر ایشان موجب عدم حصول
تصدیق است و آن موجب عدم حصول معرفت است و آن موجب عدم صلاح دخول بهشت است
و شکی نیست که کسانی که معجب برأی اند و در وساوس و شبهات فرو میروند
مع الدوام از حکمة تدابیر ایشان در شک اند و چون بآیات و احادیثی که خدا
و رسول اظهار الحکمة ها است نصب فرموده‌اند میرسند اینقدر وساوس و هواجس از نظر

واز دیگران نیز ظاهر مرادرند که دلالة اخبار را بر مراد فهم میکنند و با وجود این اگر در بیابان
تفوّر و ورع داخل شوند نجات خواهند یافت و لکن بعض از ایشان در این هم ویرانه
کرده اند و آنرا داخل عسر و حرج نموده اند و بعض دیگران را ممتنع دانسته اند چنانکه
چنانکه گفته اند که هرگاه امر دائر شود در میان وجوب و حرمة احتیاط ممتنع خواهد شد
چنانکه در نماز جمعه که بعض قائل اند بحرمة آن در زمان غیبة و بعض دیگر قائل اند بوجوب
پس چگونه احتیاط در آن ممکن میشود نهایة چاره نفهمیده است که احتیاط که گفتیم بکجا
نگاه است در جائیست که تعارض در میان روایات و احادیث بوده باشد نه در
میان اقوال زیرا که امر باحتیاط در امثال این مقامات شده است و اما تحفظ اقوال
پس منع از آنها وارد شده است چنانکه فرموده اند که لا تکونن امّعة یعنی مانند
کوران و یا داخل در کوران نباش که گوش بسخنان مردم بدهی و حق و باطل ایشان را
نشناخته متابعة کنی و در جای دیگر فرموده که اعرف الرجال بالحق لا الحق
بالرجال و در جای دیگر فرموده که من اخذ دینه من القرآن واکتاب زالت الجبال
قبل ان یزول و در جای دیگر فرموده که من اخذ دینه من افواه الرجال ردته
الرجال و اگر چه کسانیکه قائل بحرمة اند تمسک به بعض احادیث میشوند و لکن
استدلال ناقص است و فهم قاصر است و معذور نیستند با جماعتی که بعضی در این مقام
ادعا کرده اند و مرضی در عالم صعبتر از این نمیشود که کسی نفوذ ماهیت جهل و علم

و در جای دیگر وارد شده که لا تضعوا
الا لکل ناعق یعنی گوش
ندهید بسوی هر کس که آواز میکند
مگر آنچه مطابق شد با آنچه از خدا
و رسول

خلاف که خود را
در عداد علما بشمارد

خود نکرده خود را در عداد علما شمارد و کلمات خدا و رسول را با خیالات بعیده و
اوهام کاسده و آراء فاسده تفسیر نماید و بواسطه این خلل در ارکان مطالب
خدا و رسول انداخته و در منزله ایشان وارد شده است که لو سکت الجاهل ما اختلف
الناس یعنی هرگاه نادان بنادانی خود معترف شود و سکوت کند و کلام را
باهل علم واگذارد ابدا اختلاف در اهل عالم داخل نمیشود و لکن چون نادان
تفرقه ما بین علم و جهل نمیکند و جهل را علم میپندارد و با دعای دانائی تکلم
میکند و در مقابل عالم سخن میگوید پس اختلاف در عالم پدید میشود زیرا که
بر عالم تکلم را واجب فرموده است پس هرگاه تکلم نکند خداوند از او مواخذه خواهد کرد
و چون تکلم میکند آن جاهل که مدعی علم است در مقابل او سخن میگوید و بخلاف آن
حکم میکند پس اختلاف پیدا میشود و چون عوام الناس اختلاف ایشان را میبینند
مختلف میشوند پس بعض تقلید آن عالم را میکنند و بعض تقلید مدعی علم را لهذا
فساد در عالم ظاهر و بسیار میگردد و در این مقام وارد شده که اذا فسد العالم
فسد العالم و در کلام مجید وارد شده که ظهر الفساد فی البرّ والبحر بما کسبت ایدی الناس
پس ضرر عالم نما عالم ظاهر است که بسبب او فساد در عالم پدید آید و بسیار میشود و اکثر
اجماعاتی که ادعا شود از جهة ملاحظه ادعاء علم از چگونه علمائیست و از اینجاست که خداو

رسول و ائمه علیهم السلام رسد و دلیل احکام قرار نداده‌اند و در هر روایت که فرموده‌اند خذ بالمجمع علیه
بین اصحابک فان المجمع علیه لا ریب فیه واترک الشاذ النادر مراد اجماع در آن من باب
اشتهار فی الروایة است و در آن خطا دخل نمی‌شود و اگر دخل شود بواسطهٔ اجماع در سماع در
روایة خطا زایل می‌شود و اما اجماع که من باب الفهم است پس در آن خطا بسیار راه برود و
نمی‌شود که دلیل احکام شرعیه شود و قیاس کردن اجماع در فهم را با اجماع در روایة باطل است
و کسانی که در تحصیل علم طالب حق شوند از خدا بعنوان حقیقت‌اند و شایبه از اغراض نفسانیه
در ارادهٔ ایشان نمی‌باشد باید تدابیر خدا و رسول و اوامر و نواهی صادره از ایشان را
مانند آئینه دانند که رضا و کراهت ایشان را امرا (?) مشاهده کنند پس اگر در آن تدابیر
چیزی از خود و یا از دیگران دخل کنند چنان است که آئینه را غبارآلود کرده‌اند و
واضح است که آئینه غبارآلوده امور واضحه در آن مشتبه می‌نماید و تمیز مشکل
می‌گردد و مجهولات فراوان مرتسم (?) می‌شود و طرق علمیه مسدود می‌گردد پس کسانی که
در طلب علم و در تحصیل رضوان الله در آن صادق و خالص نیستند ملتجی بعمل بمظنه
می‌شوند و گمان میکنند که کفایة می‌نماید پس فی الحقیقه سد باب علم را ایشان باعث
شده‌اند و اگر کتبه (?) نقص در بیانات خدا و رسول بود و یا کتبه نقص از دیگران
بود قطعا که آن را هرگز معصوم علیهم السلام کتبه آن قرار میدادند اگر چه بتجویز
عمل بمظنه باشد یعنی میفرمودند که زمانی خواهد آمد که بواسطهٔ اعمال مکلفین بر

مخلصین (?) مسدود شد باب علم می‌شود و در آن زمان مخلصین مرخصند که بعد از اجتهاد کامل
حاصل شده است اگر چه ظنی باشد احکام بعمل بمظنه کنند و چنین حکم کلامی از احدی از معصومین
از جناب رسول و ائمه علیهم السلام صادر نشده است و این عدم صدور چنین کلام دلیل
عدم جواز است پس کسانی که تجویز عمل بمظنه را نموده‌اند بسیار فضولی در کار
خدا و رسول کرده‌اند بلکه چون شک در صحت تدابیر ایشان دارند استعلای
که بر ایشان نموده‌اند زیرا که هر کس شک در صحت و در ملاحسن کار کسی کند خود را
بالاتر از او در علم کامل خیال کرده است و یا تجویز کرده است که دیگری بهتر از کار
از او دارد و آن استعلا است و سهو و نقص است بعد از آن کس بلکه سهو و نقص است
بخدا آن کس که در علم کسی این کار نقص دارد که کار را ناقص کرده است و این مطلب
یعنی سهو و نقص بعد سهو و نقص بخدا آن کس است متفق علیه جمیع عقلاست بلکه
انبیاء علیهم السلام بان تصریح فرموده‌اند بلکه خداوند هم آن را چنین قرار داده است چنانکه
فرموده است که الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا
ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما و در حدیث نبوی ص
وارد شده است که خداوند فرموده است که کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف

مختلف نمیشوند زیرا که مستفاد ازین کلمات این است که خداوند عز و جل اراده بر اظهار کمال حق قرار داد که کمال او از حق او ظاهر و آشکار شود و در نفوس ایشان هم این معنی را قرار داده است زیرا که هر کس خواهد که بگیرد بنا و نقض در به بنا و نقض را بنقض او میدهد که بعضی ازان استدلال کنند بر نقض او پس اهل ظلم اراده کردند که احکام فرعیه حق را تصحیح کنند در فروع و عقاید اصولیه داخل شدند از آن راهی که نفهمیده اند و با خدا و رسول مشاقه کرده اند زیرا که هر چیزی را که خدا و رسول قرار داده اند دیگری خلاف آن را قرار دهد این مشاقه است که با ایشان شده است بلکه وارد شده است که هر چیزی را که خدا و رسول دوست دارند کسی آن را دشمن دارد و یا عکس آن با خدا و رسول مشاقه کرده است و خداوند در کلام خود فرموده است که ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی نوله ما تولی ونصله جهنم وساءت مصیرا بلکه میتوان گفت که هرگاه با آنچه دوست است دشمن داشته باشد ولکن در دوستی خالص نبوده باشد داخل مشاقه است و کسی که در دشمنی هم این مشاقه با خدا و رسول چنانکه از اصل عقد حاصل میشود در ترک اخلاص هم حاصل میشود پس اهل ظلم هرگاه در اسلام و تسلیم از برای خدا و رسول اخلاص میداشتند بای مرض گرفتار نمیشدند چنانکه در باره عامه هم گفته میشود که هرگاه در اسلام و تسلیم کامل میبودند محتاج

بتصحیح اجماعی که در خلافت ابابکر ادعا شده است نمیشدند ولکن چون در حقیقت نبوت خدا و رسول شک کردند و استعلاء بر ایشان جستند ازان راهی که نفهمیدند گرفتار شدند بسبقت گرفتن بر خدا و رسول و فضولی کردن در کار ایشان و با آنکه در مذمت سبقت گیرنده بر ائمه هم وارد شده است که المتقدم لهم مارق و در مذمت شک کننده در حقیقت نبوت ایشان وارد شد که من شک فی الله علیه فضغره کلابه کالاغتر بسبب و مراد ازین لغیر کسب دلیل است پس خیال نکنند اهل ظلم که کسب ظاهر بزرگ مینماید در حقیقه هم بزرگ دارند زیرا که عظم هر کاری بسبب قوت دلیل است چنانکه حقارت هر عملی بسبب ضعف آن است چنانکه در تفسیر قول خدا تعالی ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا گفته شده است که مراد سبیل بسبب حجت و دلیل است و کسب غلبه ظاهریه باطن است نه کسب مغلوبیه ظاهریه زیرا که اهل کفر بسیار میشود که اهل اسلام را ذلیل که تقتیل مینمایند پس چون شاک در حقیقت نبوت خدا و رسول استعلاء جسته و تکبر کرده است لهذا معروف القلب شده است از ادراک آیات خدا و رسول چنانکه فرموده است ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق یعنی زود است که برگردانم دلهای کسانی را که تکبر میکنند بر آیات و ادله ما بغیر حق از ادراک مراد ما از آنها و در شرح صحیفه سجادیه علی الصادع بها الالف الثناء والتحیة مذکور است که شک در جمیع معنی اضطراب قلب است

المرکز ادعای مولانا سعیدی دام ظله العالی

پس شاید ظن نیز می‌باشد زیرا که اضطراب قلبی رفع نمی‌شود مادامی که به یقین برسد و از این جهت است
که یقین را یقین نامیده‌اند که ماخوذ از یقین الماء است که بمعنی سکون است پس اضطراب
که ضد سکون است ناشی از شک و هم از ظن است و اگر کسی گوید که اکثر در اکثر امور مظنونه
سکون و ارام قلبی حاصل است چنانکه در تحت سقف ارام گرفتن که به ظن است که
امر در عدم خراب آن است و در آن مقام اضطراب قلبی نمی‌باشد با آنکه مظنونه نیست ناشی می‌باشد
گوئیم که مراد صاحب شرح مذکور این است که اضطراب قلب در امر مظنون از ادله ضعیفه
چنین است و اما هرگاه آن ادله ضعیفه مؤید از خارج داشته باشند که با ملاحظه آنها
ادله ~~ضعیفه~~ قویه شوند پس آن مظنون بوصف مظنه باقی نمی‌ماند بلکه با آن لحاظ داخل
قطعیات می‌شود پس مثال مذکور چون معتمد است بمشاهده و تجربه داخل قطعیات است
و از ظنیات خارج است پس از محل موضوع مطلب خارج است و اینکه گفتی نزاعی که در میان
اهل علم و اهل ظن است در امر مظنونه است که ناشی از ادله مخترعه بوده باشد و یا ناشی
از ادله منصوصه ولکن با عدم اخلاص ایمان از ادله مخترعه که آن ظن محض است و
حکم عاری از اضطراب قلبی خلاص نیست و اگر کسی گوید که اگر چه آن حکم مظنون
در بدو امر چنین است ولکن چون معتمد شود تا بمعیار اجماعی که کرده‌اند که کل ما ادی
الیه ظنی فهو حکم الله فی حقی و حق مقلدی از ظنیات خارج و داخل در قطعیات می‌گردد

گوئیم که ابطال
اجماع

گوئیم که ابطال این اجماع را بما لا مزید علیه ظاهر کردیم پس اقران مذکور صحه ندارد پس علاوه بر مظنه از
اضطراب قلبی مانند شاک خلاص نمی‌باشد علاوه اینکه احتمال میدهد در دروازه بطلان تدابیری را که اکثر از
تدابیر خدا و رسول بوده باشد که باو رسیده باشد هم این اجتهاد نقض تدبیر خدا و رسول و
استعلاء بر ایشان است و صاحبش معدود فی القلب از ادراک مراد خدا و رسول از ادله و آیات
ایشان است پس داخل است در کسانیکه ایمان بادله و آیات خداوندی نیاورده‌اند پس
شامل می‌شود ایشان را قول خدا تعالی که ان الذین لا یؤمنون بآیات الله لا یهدیهم الله
ولهم عذاب الیم و مطلب چهارم از آن مطالبی که در این آیه مندرج است این است که
خداوند چون محول کرد بندگان را در امر معرفه برجوع بآیات و ادله که در نفس هر کس و
در آفاق قرار داده است و در جای دیگر فرموده که ان ربک لبالمرصاد یعنی بدرستیکه
خدا در کمین ظالمان و طاغیان است و معلوم است کسیکه از قانون فهم مراد خدا و
رسول خود را خارج کند داخل طاغیان و ظالمین بلکه اظلم از همه ظالم خواهد بود
چنانکه فرموده و من اظلم ممن ذکر بآیات ربه ثم اعرض عنها آه و در جای دیگر فرموده که
ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی یعنی روز جزاء خواهد آمد و من
آن را پنهان میدارم و در دنیا هر کس گناه کند او را آگاه نکنم مگر اینکه حقوقش
آگاه شود و توبه کند تا آنکه جزا داده شود هر نفس بهر عملی که کرده است و امثال

و تحقیق کردیم که آن از ادله مخترعه است
و بخصوص در اجماعی که در امر خلافه
و در جواز عمل بمظنه ادعا شده است
که آن مخالف است با صریح آیات
بینات و احادیث متواتره
پس ارام و سکون قلبی که عامه از خلافه
ابوبکر دارند ناشی است از دلالت
اجماعی که مخترع است اگر چه آن
معتمد است بکثرة زیرا که اجماع
و کثرة هیچ یک از ادله منصوصه
نمی‌باشند بخلاف مشاهده و تجربه
که آنها را خداوند از ادله منصوصه
قرار داده است

این آیات از کلام خدا البته ثابت که دلالت بر شدت غضب خدا میکند بر کسانی که ایمان
بادله و آیات خداوندی نمی‌آورند و غضب خداوند از صفات علیای او است که مظاهر آن
باید در عالم ظاهر شود و باینها معروف شود لیکن چنانکه خدا اظهار مظاهر صفت رحمت
قهر را میخواهد اظهار مظاهر صفت رحمت غضب قهر را هم میخواهد نهایت اینکه نظر بدانکه
مقتضای آن این است که صفت رحمت مقدم باشد لهذا مظاهر صفت رحمت را اول
ظاهر فرموده است و هم اظهار مظاهر صفت غضب قهر را بر آن مترتب فرموده است که هر کس رحمت
خدا را قبول نکند و راه رضای او را اختیار نکند مستحق حلول غضب شود چنانکه وارد
شده است که انما غضبه علی من لم یقبل منه رضاه پس کسانی که ایمان بادله و آیات
منصوبه از جانب خدا نمی‌آورند رحمت خدا را قبول ندارند و در راه رضای او
نمی‌روند و از نفوذ ادله خراج میکنند و در ادله و آیات خداوندی وسوسه میکنند و
شک در صحت تدابیر خدا و رسول می‌نمایند و ادله و آیات خدا و رسول را به نقص و قصور و
فساد نسبت میدهند و قبح آن را نمی‌فهمند و اهل نفهمیدن را عذر نمی‌قرار میدهند
سزاوار حلول غضب خداوندی اند زیرا که قهر را بمصیبت دینی گرفتار کرده اند و عقل
قهر را که ستون انسانیت است پریشان کرده اند و با اینکه مصیبتی بدتر از مصیبت دینی
و پریشانی بدتر از پریشانی عقل نمی‌باشد چنانکه ای همون در وصایای لقمانی مذکور است
و اگر کسی گوید که اگر اهل عالم بمصیبت دینی و پریشانی عقلی گرفتار اند پس اگر همه ایشان

سزاوار غضب بوده

سزاوار غضب بوده باشند منافی رحمت و وسعت خداوندی و منافی غفاریت خدا از عذاب ایشان
کسیکه تصور میکند اینگونه منافیات را از حقیقت کار خداوندی در کمال غفلت است
و از مکر خدا با ظالمان در نهایت امن است با اینکه غافل از حقیقت کار خدا بودن و امن
از مکر الله از جمله گناهان کبیره است علاوه اینکه در تفسیر قول خدای تعالی ولقد کتبنا فی
الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون گفته شده است که خداوند
کسانی را که در دولت باطل خدا را با خلاص بندگی کرده اند اگرچه کم اند ولکن ایشان را
در دولت حقه چنان تربیت میکند که هر یک از ایشان هزار فرزند صلبی بینند و دنیا
بایشان چنان معموره می‌شود که خرابه باقی نماند و دولت اهل باطل اگرچه بیست هزار سال
نوشته اند ولکن دولت اهل حق را هشتاد هزار سال نوشته اند و اکثر در دولت حقه تمام
دنیا معموره و در دولت اهل باطل اکثر دنیا مخروبه است و از این جا معلوم می‌شود که وسعت
رحمت خداوندی و بودن غضب در جنب آن کالعدم و کسانی که اراده عبادت ندارند
اراده دارند که باین افکار باطله راه را از برای طغیان و معصیت بگشایند و حجت
خدا را برحقه ناتمام بینند و نمیدانند که شیاطین جن و انس که گمراه کردن خلق
بسیاری آماده دارند که هر طایفه ایشان راهی را از آن راهها داخل که گمراه کنند و
لکن کسانی که به تنگ نظری عمل میکنند در همراهی خداوند قهار در کمال شتاب اند

واحتیاط اند باین مکرها گوش نمی‌دهند و یا جواب متین مهیا کرده اند که راه اهل شیاطین را
سد کنند و بر وساوس شیطانیه و هواجس نفسانیه خود را در عصبیه و بنیه و در برابر
عقل و افلاک نمی‌کنند و در نزد ایشان حفظ عقل و دین از همه چیز محبوب‌تر است چنانکه
وارد شده است من لا عقل له لا دین له و من کان له عقل کان له دین و من کان
له دین دخل الجنة و ورد ایضاً ویکم ویکم لا یغرکم من ضل اذا اهتدیتم و این جماعة
از حفظ دین و عقل کوتاهی نمی‌کنند و از تحصیل رضوان الله آرام نمی‌گیرند تا درک
ممکن است که عقل و دین را آفتی عارض شود و شیطان و نفس را تسلط بر ایشان حاصل
گردد و از هر جائی که احتمال وصول آفتی بوده باشد اجتناب می‌کنند و با آنکه حاصل
دارند از موجبات رضوان الله اکتفا نمی‌کنند که مبادا موجب دیگر بوده باشد که
از آن غافل مانده باشند زیرا که اکثر اهل عالم که بگمراهی افتاده‌اند که این است که
هر طائفه ببعضی از موجبات رضوان الله اکتفا کردند و از ما بقی غافل ماندند چنانکه
یهود و نصاری بتوحید ظاهری اکتفا کردند و از توحید حقیقی غافل ماندند و عامّة
اهل اسلام بظاهری اکتفا کردند و از اسلام حقیقی غافل ماندند و طوایف امامیه
غیر اثنا عشریه ببعضی بقول با امامت یک امام یا دو امام یا زیاده اکتفا کردند و
از لزوم قول و اعتقاد به دوازده بودن ائمه غافل ماندند و در فروعات دین
حقه شان هم اینقدر را رد و دید انکار کردند که بواسطه آنها عقاید اصولیه ایشان را

هم کلام کرده و فهمیده

هم فاسد کردند و نفهمیدند و با وجود اینها همه خود را در اسلام کامل خیال می‌کنند
با آنکه امام به ابابصیر که از ائمه رواة احادیث است فرموده است که انا تمسکتم
بادلة الاسلام فایاکم ان تفلتن ایدیکم ینبغی شمار جماعة شیعیان اثنا عشریه
به لیت نزدی مراتب اسلام تمسک جسته‌اند و پرهیز کرده‌اند از آنکه از دست ایشان برهد
اما کلام امام به اشاره بآن است که اهل اسلام بر سه قسم اند قسمی کسانی اند
که در اسلام تمام کامل اند و در توحید و رسالت و عدالت و در معرفت عدد ائمه و در
عقاید اصولیه و فروعیه حقه در کمال صحت و سلامت اند و نقص در عقاید و اعمال ایشان
راه ندارد و ایشان در غایت کمال اند در اسلام و در ایمان و قسم دوم کسانی اند
که اگرچه شهادت بوحدت و رسالت و عدد ائمه اثنا عشر دارند ولکن در اسلام
خود را رد و دید بسیاری داخل کرده و در بعضی از اعتقادات حقه رضا و رسول و ائمه
بیشتر گرفته اند و در بعضی از عقاید خود نقص و فساد داخل کرده اند از آن را که
نفهمیده اند این جماعة در ادعای کمال اسلام کاذب اند
از آن راهی که نفهمیده اند پس شهادت بوحدت و رسالت و عدد ائمه نفع با ایشان
نمی‌دهد و امثال این جماعة در زمان ائمه هم بودند که آن بزرگواران از ایشان
تبرا جستند بجهة تشبیه و الحاد ایشان و اسناد نقص و قصور و فساد بخدا و با

بر رسول و با بعضی از رفقای ایشان میداوند و حال اهل ظن هم مانند حال این جماعت است
و قسم ششم جماعتی اند که شهادة بوحدة و رسالة و عداله و عدل و ائمه هم میدهند و
در فروعات دین و در اصول آن رجوع با ئمه طاهرین هم دارند و رأی و دید خودرا
در آنها بکار نمی برند مگر بهمان قدری که رخصت رسیده باشد و تعدی از حدود
بیانات ایشان نمی نمایند و تسلیم از برای اینها ایشان دارند و اصول و فروع ایشان
ماخوذ و منتهی بآن بزرگواران است این جماعة را مؤمنین مینامند و آنچه مستفاد
از قرآن و حدیث است این است که این جماعة اهل صدق اند و با صفا و متقین اند
و اهل وحدة و توکل اند و اهل تقوی و اخلاص اند و دست شیاطین جن و انس از
گمراه کردن ایشان کوتاه است چنانکه وارد شده است در کلام مجید که هل انبئکم
علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم و ایضا وارد شده است که انه لیس
له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون و ایضا وارد شده است که ان الذین اتقوا
اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون و اخوانهم یمدونهم
فی الغی ثم لا یقصرون و ایضا وارد شده است فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک
منهم المخلصین و ایضا وارد شده است که رحم الله ضعفاء شیعتنا فانهم اهل
التسلیم لنا و ایضا وارد شده است که ان المسلمین هم النجباء و ایضا وارد شده است
انهم لا یکونون صالحین حتی یعرفوا و لا یعرفون حتی یصدقوا تا آخر حدیث که سابقا ذکر

گفته

و ایضا وارد شده است که یا ایها
الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا
مع الصادقین

ذکر کرده شد برای این چهار چیز که عبارة از کذب و خلط و اعجاب برای و جرأت بر خدا
و رسول است اسباب اند که شیاطین جن و انس در اغوا و امر عبادة یکی از آنها که موجب
شوند آن را فاسد میکنند پس خداوند بجهة دفع هر یک علاجی قرار داد چنانکه بجهة
دفع کذب صدق را قرار داد و بجهة دفع شوب و خلط اخلاص را قرار داد و بجهة
دفع جرأت خوف و تقوی را قرار داد و بجهة دفع اعجاب برای توکل و تسلیم را قرار داد
و چنانکه آن چهار را اولا موجب و سبب تسلط شیاطین از جن و انس و تسلط نفس اند آن
چهار چیز که اسباب هدایة اند پس کسانی که بآن اسباب هدایة متمسک شده اند کامل
عقل و کامل دین و اسلام و ایمان میباشند کامل تماشا دارد و این جمله که مذکور شد
کلا از مقدمات این رساله بود و حال شروع میشود در ذکر فصول این که گفته میشود
که فصل اول در ذکر آیات قرآنیه است که دلالة دارند بر عدم جواز عمل بمظنه
آیه اولی قال تعالی و لا تقف ما لیس لک به علم یعنی پیروی مکن آن بعضی
چیزرا که علم نداری که بآنکه مراد ما است و وجه دلالة این است که خداوند رسول
خودرا که سرور انبیا و عقل کل است نهی فرموده از اینکه پیروی کند چیزی را که علم
ندارد بآنکه مراد خدا است و مراد از نهی او نهی امة است زیرا که باتفاق فریقین
جناب رسول اقدام بعمل بمظنه نمیکرد زیرا که آن ارشاد مجتهد و امام آن بزرگوار

بعنوان وحی و الهام بوده نه بعنوان اجتهاد اصطلاحی چنانکه فرموده و ما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی و اینکه فاحکم بین الناس بما اریک الله و مراد از علم در این آیه
مذکوره مظنه نیست زیرا که اطلاق علم بر مظنه نه در لغت و نه در شریعه نشده است
و هر کس الفت دارد و با اخبار اطلاق را هر جا بدین پیرو تتبع شهادة بر بطلان
ادعا او میدهد و آنکه صاحب مجمع البحرین از بعضی از مفسرین حکایت کرده است
که در تفسیر قول خدای تعالی که فرموده است فامتحنوهن فان علمتموهن مؤمنات که
گفته است که مراد از علم در این آیه مظنه است زیرا که علم ایمان از امور باطنیه است
و علم بان حاصل نمیشود پس این تفسیر ناشی از اجتهاد این مفسر است و در لغت و شریعه
نشانه از آن تفسیر نیست و این تفسیر قرآن برای است و نهی بسیاری در آن وارد شده است
چنانکه فرموده من فسر القرآن برایه فلیتبوأ مقعده من النار و اینکه گفته است
این مفسر که ایمان از امور باطنیه است و علم بان حاصل نمیشود مدخول است زیرا
که بسیاری از امور باطنیه را علم بان حاصل میشود چنانکه هرگاه کسی ادعای ایمان کند و
در بندگی خدا در کمال جد و جهد بوده باشد و اطاعت بر وفق اوامر و نواهی خدا نماید
از دادن خمس و زکوة و بجا آوردن حج و جهاد و از حب مؤمنین و بغض کفار قطع
حاصل میشود با ایمان او و بصدق ادعای او و تایید میکند این مطلب را آنچه وارد شده است

لا الهوام

المؤمنین را بایمان نه علمه و الکافر بکفره نه علمه و مثل آن است آنچه از ابن عباس نقل شده است که
گفته است که چون این آیه نازل شد جناب رسول خدا امر زنهار کفار را که مهاجره کرده
بودند قسم میداد که بجهة تکدر از شوهرهای خود و یا بجهة میل به بلاد اسلام و یا میل ببعضی از
اهل اسلام مهاجره نکرده اند پس چون قسم میخوردند آن بزرگوار قبول میفرمودند پس
این هم دلالت ندارد بر جواز عمل بمظنه زیرا که آن بزرگوار همین قسم را دلیل علم بمراد
خدا قرار داده و در آن نزاعی نیست و امثال آن در شریعه در نزد اهل علم و ظن بسیار است
چنانکه شهادة عدلین مناط حکم است و لنوان (?) معتقدات اند بر فروج خود و تسلیم
مناط حلیة و طهارة است و امثال اینها و سابقا در معنی علم گفته شد که آن علم بمراد
خدا است و در قطع غیر آن معتبر نیست زیرا که مدار تحصیل علم و عمل بر تحصیل رضوان الله است
و بهر قسمی که تحصیل رضوان الله حاصل میشود همان معنی واقع است و بودن چیزی در واقع
نجس با اینکه خداوند حکم فرموده است بطهارة آن ملاحظه نجاسة واقعیة نفعی ندارد
بغیر حصول وسواس که از شئون خناس است و مفسد علم و عمل است بلکه داخل در نفاق است
و مفسد عقل است و از این جهة است که مرض وسواس بار آورد فساد عقل است و باز
جهة جهد بکلی (?) چنانکه بعضی از علما بان تصریح فرموده است و اهل ظن در معنی علم اصابه بواقع را
اعتبار کرده اند و خیال کرده اند که تحصیل رضوان الله در تحصیل علم اصابه بواقع است پس

چون احتمال میدهند که ضعیفه بر فرض انکه دروغ گفته باشد و یا مسلم به تعصب بوده باشد و عمدا یا سهوا اختلاف واقع گفته باشند گفته اند که باب علم باحکام مسدود است و از
قران واحادیث علم بمراد خدا حاصل نمی شود پس داخل کردند در ادله استنباطیه اجماع
و عقول مخلوطه باوهام بلکه اختراع کردند اصول و قواعد چندی راکه هر کس در انها داخل شود
از تحصیل علم بمراد خدا که اعظم طاعات است خداوندی است محروم میماند زیراکه بواسطه انها
دسوسه در دلالة الفاظ و در صدور احادیث نموده از قراین دلالة کننده بر مراد غافل
شدند بلکه احکام بسیاری بر خلاف قران واحادیث جاری نمودند چنانکه تفصیل انها
درین رساله در مقامات عدیده بواسطه ملاحظه مناسبات مذکور خواهد شد انشاء الله
با اینکه میتوانند که بعد از ملاحظه ان قواعد با تو اتحصیل علم عمل بمظنه نکنند و حکم را
جاری نسازند نه خدا ایشان را عذاب میکند و نه پیغمبر با ایشان عتاب می نماید
و در روز محشر هم که احتجاج خواهند داشت که چرا عمل بمظنه در قران و حدیث بسیار
نهی از ان
بما رسید و جواز ان نرسید مگر بواسطه ادعای اجماع و انهم اجماع ناقص که افاده
علم بجواز ان نمی کرد پس چگونه میشود که از مناهی وارده در قران و حدیث بواسطه
چنین دلیل ضعیفی قطع نظر کرد با اینکه خداوند قران را حجت قرار داده نه
ملاحظه کثرة و اینکه ملاحظه کثرة رانداند و حدیث است که لو اتبعت اکثر من فی الارض
یضلوک عن سبیل الله.

یضلوک عن سبیل الله و استدلال کرده اند بوجوب حکم در میان مردمان و اعتقاد بحجیت حاکم بودن
از فقها امام که حدیث عمر بن حنظله با اینکه در ان دلالتی برای مطلب نمی باشد بلکه در ان زیاده
از این می باشد که رجوع کنند بکسی از شیعیان که نظر در حلال و حرام میکند و معرفت باحکام حاصل
کرده است پس او را حاکم قرار دهید که من او را بر شما حاکم قرار داده ام و دلالت این حدیث
برای مطلب علی مراد اهل علم است زیراکه مستلزم معرفت باحکام است نه بر مظنه باحکام و اطلاق
علم و معرفت بر مظنه نه در لغة و نه در اصطلاح شرعیه مطلق نشده است پس انگاه ادعای حکومة
از جانب امام ثقه و نه الله است چرا تقدیر از مضمون حدیث میکنند با اینکه دلالة حدیث
صریح است که انصاف که غیر عارف اگر چه مجتهد ظنی بوده باشد قابل حکومة نمی باشد پس انگاه
در هر جائی که علم حاصل کردند خود را حاکم بدانند و در جائی که حاصل نکردند خود را حاکم
ندانند و حکم ظنی را جاری نکنند نزاعی در مابین فریقین نمی باشد و لازم نیست که در این
حوادث واقعه حکم ظنی را جاری کنند بلکه در جائی که علم ندارد احتیاط کند پس در چنین
دقتی نه خروج از قران و حدیث میشود و نه نزاعی در میان فریقین و نه اسناد نقص
بکار رضاء رسول داده میشود و نه خلاف تقوی بعمل می اید و نه از طریقه عقل صحیح الحرفة
خارج میگردد و اما در عبادات پس در انجا هم هرگاه بعد از اجتهاد هرگاه علمی حاصل نشد چنانچه الله
عمل را بر احتیاط بگذارد و حق این است که هرگاه جواز عمل بمظنه در نزد خدا و رسول او اخلی
بود قطعا میفرمودند و مکلفین را محتاج نمی کردند با اینکه از حدیث ابن عباس و باز از تفسیر

فلان مفسر استدلال کنند بر جواز ان با کمال نقصی که در ان است زیرا که نزد
خدا و رسول در هیچ امری نقص ندارد و هر کس اسناد نقص به تدابیر ایشان دهد خودش
بلکه هر کس که خلاف تدبیر ایشان تدبیر کند موجب گمراهی خود و گمراهی دیگران گردیده است
زیرا که خداوند توکل و تسلیم از برای تدابیر خود و هنجار خود را اعلم دیگران قرار داده است
وان را بادبان کشتی تقوی و ایمان فرموده است یعنی چنانکه در دریا کشتی ظاهر
بدون بادبان از رفتار می ماند کشتی تقوی و ایمان هم بدون بادبان توکل و تسلیم
از برای تدابیر خدا و رسول به هر شبهه و یا شهوتی که میرسد توقف می نماید و از سیر
الی الله باز می ماند چنانکه این مضمون در روایات لقمن مذکور است پس باید مکلف به هر
شبهه و یا شهوتی که میرسد رجوع دهد انظار ابتدایر ایشان پس هرگاه مطابقه دارد
متابعت کند زیرا که منافاتی با سیر الی الله نمی باشد و اما هرگاه مطابقه نکند اجتناب
نماید زیرا که ان داخل فتنه ها است که نهی از متابعه انها وارد شده است چنانکه
فرموده اند که انما بدو وقوع الفتن اهواء تتبع واحکام تبتدع یعنی ابتدای حدوث
فتنه ها و گمراهی در امور خواهشها است که متابعه کرده شود و حکمهایی است که اختراع
کرده شود پس چون معلوم شد که هر شبهه و شهوتی که مطابقه با تدابیر ایشان ندارد داخل در
فتنه ها و گمراهی است و مانع اند کشتی تقوی و ایمان را از سیر باید که ان کشتی را
به توکل و تسلیم بادبان کرد تا انکه تکاقد امواج فتنه ها و گمراهی را و از سیر الی الله

باز نماند

باز نماند چنانکه فرموده اند که شقوا امواج الفتن بسفن النجاة یعنی بشکافید ای مکلفین
موجهای فتنه ها و گمراهی را بکشتیهای نجاة وان کشتی است که علامت توکل و تسلیم بادبان
شود و توقف نکنند در نزد هر شبهه و یا شهوتی چنانکه فرموده اند که ولا تصغوا الی
کل ناعق ینعق یعنی گوش ندهید باواز هر کس که اواز کند مادامی که اواز او مطابقه
با تدابیر خدا و رسول نکند چنانکه مثل این کلام گفته میشود در بارهٔ حکمائی که
دعوی می کنند مسلمان زاده ها را به تحصیل علومی که اسم ان را حکمه نهاده اند و بواسطه
این دعوت خلق بسیاری را گمراه بلکه کافر و مرتد و نجس کرده اند و وجه نجس این است
که مسلمان زاده ها انچه حقیقة مورده است در مبدء و معاد بعنوان اجمال که بسبب
فطرة اصلیه فهمیده دارند بعد ازانکه نمی توانند ادله بر طبق ان جاری کنند پس
چون دعوت حکما را می شنوند از کمال تمسک بهمان اعتقاد اجمالی که دارند دست
می شوند پس داخل می شوند نقالو ذی که حکما اختراع کرده اند و چون
اوهام این طائفه بر عقول ایشان غالب شده است و توقف ما بین عقد و وهم
و احکام انها نکرده اند و از بسیاری ملاحظه شبهات صادره از ملاحده و زنادقه
و دهریه و طبیعیه و سایر مخالفین توحید و اسلام جهل مرکب حاصل کرده اند و از تحصیل
قطع و یقین عاجز امده اند و گمراه مانده اند پس هر کس هم که با ایشان داخل شود

و اگر کسی گوید که در سیر الی الله بودن
توکل و تسلیم بادبان کشتی تقوی و
ایمان کفایت میکند زیرا که
بادی که بادهای موافق نبوده
باشد و در این مقام بادهای
او هوا و نواهی اند و انها مخالف
رسیده اند پس هرگاه هنگام
وزیدن بادهای مخالف حرکت
کند غرق می شود
گوییم که چنانکه در سیر الی الله
و هم توکل و تسلیم
فرموده اند که وزیدن بادهای
مخالف هم چاره فرموده اند
پس اگر کسی که چاره نفرموده اند و
یا چاره ناقص نموده اند بنا
نقص و قصور و فساد کار رای
خدا و رسول داشته و داده است

و حفظ کند آنچه را که بعنوان احتیاط دارد

گمراه می‌گردد لکن آنچه تمسک زند گیفیه نگاه که تقوی و احتیاط در امور است و اکتفا کند
ببیانات ادله و آیاتی که از دهان ائمه الله صادر شده است در اصول و فروع و بلکه نکند
بملاحظه شبهات و دلالة ادله منصوصه را بر مراد خدا و در استدلال هم اکتفا کند بهمان قدر
که امر فرموده‌اند و تعدی از آن نکند چنانکه فرموده‌اند که علیکم بدین العجائز و ایضاً البعرة
تدل علی البعیر و ایضاً عرفت الله بفسخ العزائم و ایضاً لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
و ایضاً و لعلا بعضهم علی بعض و ایضاً و لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و ایضاً قل
فلله الحجة البالغة و ایضاً و لا تقف ما لیس لک به علم و ایضاً ان الظن لا یغنی من الحق شیئا
و ایضاً ان الظن اکذب الکذب و ایضاً اذا ظننت فلا تقض و ایضاً ظن العاقد کهانة
و امثال اینها پس اگر اکتفا بان ادله منصوصه نکند و بر خدا و رسول جرات کرده بیانات
ایشان را ناقص پندارد و بانها اکتفا نکند و داخل شود در افکار بعیده و اوهام
مفسده و عقول مخلوطه از قانون استدلال خارج شده داخل فاسقین و ظالمین
و تجاوز کننده از حدود الله خواهد بود و خداوند درباره این جماعت فرموده است که
من یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون و ایضاً و کذلک حقت کلمة ربک علی
الذین ظلموا انهم لا یؤمنون و ایضاً و کذلک حقت کلمة ربک علی الذین فسقوا انهم لا یؤمنون
و ایضاً ان الله لا یهدی القوم الظالمین و ایضاً ان الله لا یهدی القوم الفاسقین پس
خداوند چنین کس را هدایت نخواهد کرد بلکه گمراه می‌کند چنانکه فرموده است انا جعلنا علی

و من اظلم

و من اظلم ممن ذکر بآیات ربه ثم اعرض عنها و نسی ما قدمت یداه انا جعلنا علی قلوبهم اکنة
ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا و ان تدعهم الی الهدی فلن یهتدوا اذا ابدا
و ایضاً قل من کان فی الضلالة فلیمدد له الرحمن مدا و امثال اینها از آیات دیگر که ذکر
هم طولی دارد و العاقل یکفیه الاشاره بل [illegible] و خطا در اصول عقاید معفو
نمی‌باشد بدلیل آنکه آن حدیثی که در عفو از نسیان وارد شده است از امة مرحومه است
و کسیکه در اصول خطا کند از امة خارج است بدلیل قولهم رفع عن امتی تسعة بلکه
اگر گاه از امة هم بوده باشد بعد از آنکه فهمید خطا کرده است و قبول نکند عفو او را
شامل نمی‌شود زیرا که مصداق خطا قبل از فهم است و بعد از فهمیدن خطا نمی‌باشد
بر اهل ظن که خدا و رسول در قرآن و احادیث در مواضع متعدده نهی از عمل بآن
فرموده‌اند و در هیچ وقت از اوقات تجویز آن را ننموده‌اند بلکه تهدید بسیاری از
متابعان فرموده‌اند چنانکه وارد شده است که من شک او ظن فاقام علی احدهما
احبط الله عمله ان حجة الله هی الحجة الواضحة تجویز آن را از [illegible] نکنند
نموده‌اند و [illegible] را از سنت خدا و رسول خارج کرده‌اند و عقول ناقصه [illegible] اصل قرار
داده‌اند و در سنت ایشان مداخله کرده‌اند و متکلفین [illegible] القبول ان دعوت
می‌نمایند و در واسطه تجویز [illegible] را ابداع کرده و بمعقوله داخل می‌کنند و شبهات را
در دل [illegible] بر سنت خدا و رسول بیشتر می‌دهند گمان دارند که کار خوبی می‌کنند و

ضرر ملاحظه شبهات را که خطوات و همزات شیاطین اند و ضرر تعمق در انها و بیشتر داول
انها را در دل القا میرادلّه منصوصه از جانب خدا و رسول می فهمیدند ابدا چنین کار
نمی کردند و غافل اند از انکه ملاحظه شبهات تولید غفلت از ادلّه منصوصه می نماید
و تخم هوا و هوس را در دل میپاشند چنانکه وارد شده است ایاکم و فضول النظر
فانها تبذر الهوی و تولد الغفلة پس اجتناب کنید از بسیاری ملاحظه در امور فضولیة
که انها موجب غفلت از ادلّه منصوصه می شوند و از اینجهت است که هرکس که داخل در شبهات
و مطالب فضولیه میشود ابدا الفیض حصول علم مستفیض نمی شود دیگر لایه تشبه انها د نقص را
با دلّه منصوصه میدهد که انها در دلالة و افاده مراد ناقص اند با انکه انها را
خدا و رسول معتبر قرار داده اند اما این جماعة از جهت احوال مخالفین اسلام
و تتبع بخبر اند که چه قدر کیفیات شیطانی و نفس گرفتار اند از جهة نشناختن ادلّه
منصوصه و خلط نمایی انها و ادلّه مخترعه و از جهة قلّه تقوی و ورع و قلّه تحقق و از
جهة توهم لزوم ملاحظه اقاویل مردمان و طلب حل مشکلات وارده از ایشان و از
جهة عجز از عبرة از ادلّه منصوصه بدلولات انها و نمی توانند که خود را خلاص نمایند
بلکه نمی توانند که راه خلاص را بفهمند زیرا که خلاص ممکن نمی شود مگر بعد بنا نمودن که
خدا و رسول قرار داده اند و ان قرار اینکه کسانیکه مخالفین اسلام اند قبول

ز ا ر ۲

و تعوّر و ورع را ازول می کنند
و دل را بمیرانند و از عبرة
مانع می شوند و حیرة و توقف را
در ان داخل می کنند و دل را در اوّل
جزائه میبایشد بحرارت خیانکه
وارد شده است که من قرد ورعه
مات قلبه و من مات قلبه دخل
النار و ایضا

نداردند کسانیکه مخالفین مذهب اند قبول ایشان اجمالا و بهتر در سوره حقیقة مذهب قبول
اجمالا کفایت نمی کنند بلکه باید بعنوان تفصیل احاطه کنند تا خلاص یابند و چون
بمقام تفصیل میرسند از بس که در ان مقام شیاطین جن و انس وساوس نموده اند
و شبهات پیدا اورده اند نمی توانند از عهده فهمیدن و انها و رد بر انها بر ایند
پس عمر تمام می شود و هنوز از عهده جواب یک شبهه بر نیامده تا چه رسد شبهات
دیگر و که لکه غیر او از طالبین پس چون دیگران این معنی را فهمیدند و دیدند
که عمر تمام می شود لا علاج قرار دادند که علم منطقه نمایند پس بواسطه این گرفتار بها
ازتدابیر خدا و رسول خارج شدند و بر ایات و ادلّه منصوصه از جانب خدا و رسول هم
طعنها زدند و غافل شدند از انکه در وصف امثال ایشان گفته شده است که
هر که خواهد که حق رسوا کند طعنش اندر دامن پاکان برد و ایضا در حدیث
وارد شده است که اعمال ایشان حبوط است و ایضا وارد شده است که شر ایشان بیشتر از ان
کثرت است که مغزل بهذا امر کرده است و اگر یک کس مطلع بر خیال ایشان بوده باشد
و خواهد که ایشان را تعلیم دهد با او معارضه کرده نمی گذارند که مطلب را تمام نماید ایشان
القا کنند چه جای انکه مطلب او را بفهمند اما انان که از اهل ظن بواسطه تجویزان در اختراع
مخفی اصول و قواعد کاشته باتدابیر خدا و رسول معارضه و منازعه دارند و قبح

ان را هم نمی‌فهمند با اینکه قائل اند باینکه حسن و قبح اشیا عقلی است آری ادراک حسن و قبح
اشیاء از شأن عقول خالصه است نه از عقولی که مخلوط اند با اوهام بلکه مغلوبه اند
پس نفهمیدن چنانکه وارد شده است که یکلم بدینک العقل اذا خلص من الهوى
وسلم من علائق الدنیا و تمام جنود جهل از علائق دنیا اند پس لازم است تخلیه از انها
تا عقل را قوه ادراک حاصل شود پس نفهمیدن ایشان قبح معارضه با نهی اینها جزا
و رسول را دلالت دارد بر اینکه عقول ایشان مدخوله و مخلوط و مغلوب است و
باید که ان عقل خود را از ادله شرعیه قرار دادن تماشا دارد و باید دانست که
در قول امام ع در این حدیث شریف که فرموده است سلم من علائق الدنیا اضافه جمع است
وان در نفوا اهل لسان افاده عموم می‌کند و لفظ دنیا هم در ان حدیث اشاره
بسوی یک مطلب بیش نخواهد پس اینها کلام امام ع دلالت دارد بر انکه در ادراک هر مطلب
تخلیه عقل از همه جنود جهل لازم است و لکن چون امور فراوان است و خالص کردن
عقل و جنود ان را توقف دارد بر معرفت آن جنود ؟ و بر علم بهر یک از جنود عقل پس
در ادراک هر امری لازم است تخلیه از جمیع جنود جهل و تحلیه بهمه جنود عقل تا اینکه
ان مطلب بحقیقت فهمیده شود و شکی نیست که ان در کمال صعوبت است و منافی شریعه
بر سمحه سهله است پس مراد کاه منظور اهل ظن از بودن عقل از ادله شرعیه

قبل از

قبل از تخلیه و تحلیه مذکوره است پس این حدیث دلالت برخلاف ان دارد بلکه در کیف
ارباب عقول خالصه هم بطلان ان مشهود است و احتیاج بشهود ندارد و هر کاه
مراد ایشان از بودن عقل از ادله استنباطیه بعد از تخلیه و تحلیه مذکوره است پس
ان در کمال صعوبت است و منافی است با منبای شریعه که سمحه سهله است پس معلوم است
که قرار دادن ایشان عقل را از ادله استنباط در احکام فرعیه خطا است و
از اینجهت است که کلمات خدا و رسول که دلالت دارند بر مذمت عدم تعقل در امور دینی
در تحقیق توحید است و اما در سایر امور پس در قران و حدیث حواله باسلام و تسلیم

بتعقل در احکام تسلیم

فرموده اند چنانکه و فهم بدانکه لیس له سلطان علی الذین امنوا و علی ربهم یتوکلون
یعنی شیطان تسلط ندارد بر کسانیکه ایمان بوحدت خدا اورده اند و ... ربوبیه
یکه زبران و نه کبرد غدوان
... و سلطنه و مالکیه و الوهیه را مختص ذات کبریائیه
خدا میدانند و در هر چه در مملکت خدا واقع می‌شود از تدابیر خدا اعتقاد دارند
و از ان تدابیر خدا اسلام و تسلیم می‌نمایند و انهم فرموده که انما سلطانه علی الذین
یتولونه والذین هم به مشرکون یعنی تسلط شیطان بر کسانی است که شیطان را متوجه
امور خود کرده اند که هر چه با ایشان القا کند قبول کنند و خود را کوطعان
از تدابیر خدا غافل کرده اند یعنی غافل اند از انکه مملکت خدا بدون تدبیر از

و با آنچه رسیده است رضا بخدا
با آنچه نرسیده است غضب خدا را
متعلق میدانند و انها را
از رضا و غضب خالی کرده اند

خدا در امور کلیة وجزئیة نمی باشد چنانکه فرموده است که هو الذی یدبر الامر من السماء
الی الارض و آنچه عارض شده اند از اینکه هر کس تدبیری خلاف تدبیر خدا کند محجوج است
و از او قبول نمی شود زیرا که حجة خدا را ناتمام دانسته و تدبیر خود را موجب الکمال
تدبیر خدا قرار داده و بر خدا سبقت جسته بلکه استعلاء گرفته است و کذلک تسلط شیطان
بحسب برکاتست که بجهة اشراک ورده اند بعضی با خدا در تربیت و یا در مالکیت
و یا در سلطنت و یا در الوهیت خدا را دیگری قائل شده اند پس معلوم شد که بودن دین
خدا سمحه و سهله مناسبت دارد با بودن مکلفین در تعلیم احکام مأمور باسلام و تسلیم
از برای بزرگان ایشان چنانکه در هر امر رجوع باستدلال عقلی کردن منافات دارد
با بودن شریعة سمحه و سهله و از این جهة است که نهی فرموده از زیادتی نظر در امور
بجهة اینکه تولید غفلت از ادله و از اسلام و تسلیم از برای بزرگان خدا و رسول می نماید
چنانکه وارد شده که ایاکم و فضول النظر فانه یبذر الفجور و یولد الغفلة و البطر
از این جهة وارد شده که ان الدین عند الله الاسلام فمن یبتغ غیر الاسلام دینا
فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین و انفع ارکان اهل شعور اهل نظر از استدلال
با ادله مخترعه دفع خوف از خدا است پس چون در استدلال سندی از خدا و رسول ندارند
خوف از ترک آن نخواهد بود بلکه هر گاه خوف باشد کاذب خواهد بود زیرا که فرق

میان خوف کاذب و صادق

میان خوف کاذب و خوف صادق بدلیل معلوم می شود پس اهل علم که خوف از دخول در استدلال ظنی
دارند بجهة سندی است که در دست دارند از عدم جواز عمل بمظنه در نفس احکام شرعیة و اهل
ظن که داخل شده اند در آن سندی ندارند بغیر از ادعای اجماعی که اولا از عامه ناشی شده و بعد از
بخاصه سرایت کرده پس خوفی که از ترک آن اجماع ناشی است کاذب است زیرا که سند اهل علم قرآن
و احادیث متواتره است و بر فرضی که اجماع شده بوده باشد در مقابل نصوص قرآنیه
و احادیث متواتره سند ضعیف خواهد بود پس خوف ناشی از آن کاذب است و کسیکه در
استدلال داخل می شود و مستند بسند ضعیف می شود هر گاه استدلال او ثقه و خائف بوده
باشد باید مقدم بدارد خوف ناشی از سند ادله قویه را بر ادله ضعیفه پس معلوم شد
که خوف از دخول در استدلال با ادله مخترعه و معارضه دادن اظهار اسلام و تسلیم
از برای بزرگان خدا و رسول موجب نجات است نه خوف از ترک بزرگان خدا و رسول و
داخل شدن در ادله مخترعه و شیطان چون دانست که تحصیل علم موجب نجاة دنیا و
آخرة است و خواست که در آن مداخله کند بنوعی که انسان نفهمد مخالفت با خدا و
رسول را لهذا در ادله منصوصه داخل کرد ادله مخترعه را و نامید چندی از آنها باسم آن
چیزی که چندی از ادله مخترعه است و کسانی که تفرقه ندارند در میان ادله منصوصه و ادله
مخترعه متوهم اینکه اینها داخل ادله منصوصه اند با آنها تمسک جستند و گمراه شدند

از آن راهی که نفهمیدند پس اگر در خوف از خدا در تحصیل علم صادق بودند بایست که
اولا تمسک جویند بتقوی از خدا و بمقتضیات آن که عبارت از تمسک با دله
منصوصه است بعد از توقف مابین منصوصه و مخترعه و بر فرض اشتباه بمقتضای تقوی
از خدا این است که از متابعت علمی کوتاهی نکنند و صبر در عمل بمظنه داخل نشود
زیرا که عمل بعلم متفق علیه است و گناه صبر از آن یقینی است و اینها اهل ظن هم
قائل اند باینکه احوط عمل بعلم است و عمل بمظنه خلاف احوط بلکه [illegible] است
و اجماع و اضطرار آن را اثبات نموده اند و اینها اهل علم در مقابل اهل ظن جمله
در هر زمانی موجود اند دعوت میکنند مکلفین را از جانب صاحب الزمان هم
بسوی طریقه خدا و رسول و مذمت میکنند اهل ظن را بلکه بیان میکنند که اهل ظن
در تجویز عمل باجتهاد خطا کرده اند بلکه نسبت نقص و قصور و فساد ببیانات خدا و رسول
داده اند و از طریقه اسلام که مرد از تسلیم از برای امر خدا و رسول خارج شده اند
پس با وجود این مقالات چگونه [illegible] در خوف از مخالفت اهل ظن صادق میباشند
بالجمله باجماع استدلال باید که معلوم نمیشود خوف صادق [illegible] ناشی از آن شده باشد و استدلالی
که برخلاف آن باشد ناشی از وساوس شیطانیه و از هواجس نفسانیه است چنانکه
[illegible] در باره استدلال حکما هم گفته میشود چنانکه سابقا تفصیلش ذکر شد

الحاصل

و حاصلش این است که هرگاه در معرفت خدا و رسول خوف از خدا ایشان را باعث شده است
پس کدام دلیلی از معجزات انبیا و از عذاب کردن خدا مشرکین و کافرین را باعث است
که انها را متابعت نکرده در ادله عقلیه مخترعه داخل شده علی الدوام با اهل آن فن
در مکالمه و مجادله بوده باشند و [illegible] بجایی منتهی نشود و بعد از این حاصل نکند
مگر اینکه رجوع کنند بهمان متابعت انبیا و اولیا و بهمان تقوی از خدا اگر ناشی از امر
تهذیب خدا امم سالفه را حاصل است و هرگاه در تحصیل معرفت خوف از خدا باعث
ناشی نشده است بلکه غرضی از اغراض نفسانیه آن را باعث شده است پس آن آن است که
موجب فساد نیت است و مفاسد بسیار بر آن مترتب است پس معلوم شد که کسانی که
اسم خود را حکما نامیده اند و کسانی که عمل بمظنه را تجویز کرده اند و دعوت میکنند
مسلمان زادها را و اهل تسلیم از برای امر خدا و رسول را در تحصیل علم بسوی مخترعات
خود کلا قاطعان طریق خدا و رسول اند و اگرچه اسم خود را حکما حکیم الهی و عالم
ربانی نهاده اند و تحصیل علم را دست آویز خود کرده اند و مرحوم شیخ بهائی و مرحوم
ملا محمد تقی مجلسی طیب الله مضجعهما این مطلب را متفطن شده اند چنانکه شیخ در کشکول
و محمد تقی در شرح مشیخه متوجه شده اند و مرحوم [illegible] از علما در مجلس مذاکره حکایت
کرد از مرحوم ملا صدرا که در رساله خود ذکر نموده است که خود بعد از آنکه از مطلب

علوم مشائیه و اشراقیه و از تحصیل اینها فارغ شدم چندی ازین جهة گذشتم که آن مطالب را
تصفیه کنم و بعد از فراغ از جهالها رجوع کردم بکتب ادعیه که از ائمه طاهرین علیهم
وارد شده است دیدم که مطلبی را که سالها در تحقیق آن عمر تلف کردم و با اهل آن
فن در مکالمه و مجادله بودم امام علیه السلام در مختصر عبارتی با وضع بیانی ذکر فرموده اند پس
تاسف بسیار خوردم بران عمرها و از آن زحمتها پس معلوم شد که هرگاه تحصیل علم لله
و فی الله بوده باشد احتیاج بای ادله مخترعه نیست و همان بیانات خدا و رسول و
ائمه علیهم در معرفة خدا و رسول و ائمه و در معرفة همه احکام ایشان کفایت میکند و در مقام
تعارض ها بین احادیث وارده از ایشان احادیث علاجیة در علاج کافیست و هرگاه
تحصیل لله و فی الله نبوده باشد بلکه بجهة غرضی از اغراض فاسده بوده باشد آن جاست که
شیطان نفس فرصت غنیمت شمرده تحصیل علم را بهانه میکنند و در ادله مخترعه
داخل میکنند که هرگاه مطالبه دلیل عادتی میشود و اعجاب برای عارض میگردد و در آن
وقت مطالبه دلیل در مقابل بینات خدا و رسول از اعظم مکاید نفس و شیطان میشود
و شیخ اعلی الله مقامه درین مقام فرموده است   درین اگر قربت بباشد از آن غرض
لیس ورسا انه بشی المرض   و اینها از نظر بجهة اختراع تجویزان و تجویز استدلال بامور مشتبه
بران راه خدا و رسول را کج و ادراکات عقول ناقصه دیگران را منحرج نموده و مرض بدتر

از اعوجاج

از اعوجاج نمیباشد چنانکه لقمن حکیم فرموده است و در کلام مجید در مذمة کفار وارد شده است
که یبغونها عوجا زیراکه خداوند از ازل و از ازل منظوری دارد که آن را دین خود خوانده
و طریقه بجهة رفتن بندگان و توجه جستن بدرگاه خود قرار داده و انبیا و رسولان را
بجهة بیان و ایضاح آن فرستاده و کتابها بجهة ضبط و حفظ مقرر فرموده تا اینکه
هر نادانی متغلبی نتواند در آن ادخال و اخراج نماید و چون در فهم مطالب آن با وجه
ضبط و حفظ ممکن بود که تحریف معنوی و تاویل باطلی نمایند لهذا در همان کتابها
قانونی هم بجهة فهمیدن مطالب خود قرار داد که هر کس بان قانون عمل کند از ان
تحریفات و تاویلات خلاص شود و هر کس آن قانون را نفهمد و یا استناد و به کدا
در سول که چنین قانونی قرار نداده اند و امور دین خود را منتظم ننموده اند
و مکلفین را محول در فهم مطالب خود حیران گذاشته اند و یا محول بقانونی
کرده اند که اهم نظر ندارد و یا بفهمد که قانون صحیحی گذاشته اند که معقول
مکلفین بواسطه مراعات آن از اعوجاج خلاص شود و سالم ماند و لکن آن
قانون را مسامحه نکند حجة خداوندی بر او تمام بوده باشد و در یوم حساب مورد
عذاب و یا عتاب گردد و در دنیا هم بعذاب اعوجاج فهم و ادراک گرفتار
شود زیراکه اعوجاج ناشی از مسامحه شبهات است که کلا هم نیست و خطوات شیطان است

و هر کس داخل در اینها شود معلوم است که از آثار مس شیطان است و چون شیطان بنص قرآن
دشمن انسان و قطاع طریق خداوند منان است بهر کس مس کند او را از راه خدا که
دور کرده داخل بیابان ضلالت و گمراهی و جهالت و نادانی می گرداند و از سالکان
راه خدا و طالبان قرب بان درگاه عزت ابد فوز آن نمی باشد چنانکه وارد شده
که لا مرض اشد من الجهل و لا مال اعود من العقل و ایضا لا غنی کالعقل و لا فقر کالجهل
و ایضا لا مرض اضر من قلة العقل و ایضا من لم یکن عقله اکمل ما فیه کان هلاکه
ایسر ما فیه و ایضا اعز الغنی العقل و اکبر الفقر الحمق و خلاصی از مس شیطان حاصل
نمی شود مگر باخلاص یعنی اخلاص جنود عقل را از جنود جهل و لکن کسانی که در دنیا
متمتع و از نعمتهای آن بابهره اند و از بسیاری مشاغل با اینها فرصت ملاحظه احوال
خود را ندارند که سقم و صحت اینها را از یکدیگر تمیز دهند بهمان تمتعات خوش حال
و از ضرر جهالت و نادانی و ضلالت و گمراهی بی باک اند چنانکه در وصف حال
ایشان وارد شده است که و لکن متعتهم و اباءهم حتی نسوا الذکر و کانوا قوما بورا.
بر کسانی که ادعا می کنند که از خداوند در کمال خوف و تقوی و در طلب علم در کمال
صدق نیت و در آن خوف و صدق در کمال اخلاص اند و نجات از جمیع انواع
ضلالت و گمراهی نجات دارند و خواهند بدانند که در این ادعا صادق اند باید باحوال
خود بنگرند پس هرگاه از برای ثبات ایشان خدا و رسول در امور عباد و بلاد توکل

و تسلیم دارند

و تسلیم دارند و در اینها هم در کمال اخلاص اند معلوم است که در آن ادعا صادق اند
و از جمله آثار صدق ایشان این است که بر خدا سبقت نگیرند و در دین خدا ادخال
و اخراج از نزد خود نکنند و از دیگران هم قبول نکنند و برای خود معجب نشوند و
عقل و ادراک خود را از مراد خدا و رسول کم نکنند و خطوات شیاطین و
اهوای ایشان را متابعت ننمایند و در جایی که دلیل قاطع ندارند از تحکم
و تسلیم اکتفا بتوکل و تسلیم نمایند و از فرمودهای ایشان که ناشی از تدابیر ایشان است
بمرادهای ایشان عبرت بگیرند و بمقتضای ملاحظه خطوات توقف از عمل بمقتضای
توکل و تسلیم نکنند زیرا که از جمله خباثات نفس این است که بجهت اینکه در حمل احمال
تکالیف در کمال استقامت نباشد و اخلاص در توکل و تسلیم بعمل نیاورد زیرا که اخلاص
از جمله تکالیف عظیم است چنانکه وارد شده که المخلصون علی خطر عظیم و در هر
مقامی از مقامات برای خود معجب شده در جهاد جهاد و غفاری خدا مغرور می شود
و طلب علم را بهانه می کند و در هر ذره و بی عولی خود را داخل میکند و در وادی
اهوا و جهل بسیاری که تعصیدی نماید و بجهة دفع هر یک از اینها مطالبه دلیل می کند پس چون
اکثر ادله بجهة وفور شبهات مدخول شده اند و استحکام مطالبه نفس دلیل را اخلاص
آن ادله را از ملاحظه آن شبهات کمال صعوبت دارد نفس بهانه را عذر خود در

توقف در عمل و اعتقاد قرار میدهد با اینکه یکی از جمله اسباب ضلالت توقف است و عدم
عبرت از دلیلهاست بسوی مدلول آن و یا بجهت اشتغال بامور دنیویه از اصل دلیلها
غافل است و بعضی از ایشان علی الدوام مطالبه دلیل میکنند و حال اینکه تفکر کاملی باید بشود
تا آن دلیل بخاطر آید بمجرد استماع میشود که حکم فرموده اند و دلیلش را بیان نکرده اند
و بعضی از کمال اعجاب برای خود مطالبه دلیل میکنند و ما دامی که دلیل آورده نشود
قبول نکرده بلکه انکار هم مینماید با اینکه در آن مقام بجز تسلیم چاره نمی باشد و
یا اینکه بعد از مطالبه دلیل و حصول آن شبهه دیگر پیدا میکند و باز مطالبه دلیل آن را
مینماید و هکذا و چون شبهات حد یقف ندارند و بواسطه دفع تفکر داخل میشوند
بر بعضی علی الدوام مشغول این عمل میشود و از قبول اوامر خدا و رسول خود را مانع
میشود و از تقصیر خاطر خداوند و بعضی خود را غافل میسازد و در شکوک و در ضلالات
داخل میشود و بسا میشود که این طلب از اصول عقاید است و بواسطه توقف از عبرت
و تشکیک در آن کافر و مرتد میشود و نمی فهمد بلکه خیال میکند که چون در مقام
استدلال است اینگونه توقفات و تشکیکات ضرر ندارد و بیچاره نفهمیده است
که خداوند دین خود را در اسلام قرار داد که مکلف خود را از اینگونه توقفات
و تشکیکات برهاند و اگر در اسلام و تسلیم کوتاهی کند نزد خدا معذور نبوده باشد
و از این جهت است که کثیر شده تهدید است بسیار وارد شده است از دخول در علم
کلام

کلام و دو جنس را جنبین فرموده اند که موجب عروض امراض است بر قلب از دخول شک و ریب و توقف
از عبرت و استشکال و سوء ظن بخدا و رسول و امثال آنها که موجب ضلالت و گمراهی اند تا اینکه
وارد شده است که من شک فی الله بعد مولده علی الفطرة لم یفئ الی خیر ابدا و ورد ایضا
لا ینفع اذا ابدا و ورد ایضا ان سوء الظن یمیت الایمان کما یمیت الماء الملح و ورد
ایضا فی شان المنافقین الظانین بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء و غضب الله علیهم
و لعنهم و اعد لهم جهنم و سائت مصیرا و لکن اهل ظن مطلقا در اخلاق جمیله و رذیله
تفقه ندارند بلکه از دقایق و حقایق آنها خبر ندارند و اگر بزبان وصف کنند
دل ایشان خبر ندارد و اگر خبری داشته باشد انهم بعنوان خیال خواهد بود و از این
جهت است که در مقدمات اجتهاد آن را داخل نکرده و از عداد آنها نشمرده اند
و قوه قدسیه که در آن ذکر کرده اند مراد از آن قوه استنباط و رد فروع بر اصول است
چنانکه بآن تصریح نموده اند و آن دخلی باخلاق و علم بحقایق و دقایق آن ندارد
و از این جهت است که بعضی از ایشان تحصیل مرتبه اجتهاد را داخل مناصب دنیویه و از جمله
اسباب تحصیل زخارف آن قرار داده اند چنانکه کسی که معاشرة تامه با ایشان
کرده است مطلع است و اگرچه بسبب اظهار خضوع مینمایند و هر کسی که چنین سوء ظن را
بایشان دهد انکار بلیغ دارند و لکن تدلیس و تلبیس نفسانیه در کمال خفا است و ان
النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی شاهد صادق است خداوند ان شاء الله همه را

بلکه در بعضی احادیث حکم بکفر ایشان
شده است چنانکه در حدیث ابو بصیر است
من شک فی الله بعد کافر و من شک فی
رسول الله فهو کافر و انما یکفر اذا جحد
[illegible]
و کلما کان یجحده الکفار و جحد
فهو الکفر و ورد ایضا

از شران تحفظ نماید و از خواب غفلت بیدار کند و آیهٔ دوّمی از آیات دلالت کننده بر
مراد ما از علم قول خدای تعالی است که فرموده است وان تقولوا علی الله ما لا تعلمون
یعنی از جمله حقوق خداوند بر شما این است که حرام کرده است بر شما اینکه بگوئید بر خدا چیزی را
که نمیدانید و وجه استدلال باین آیه این است که خداوند نهی فرموده است از گفتن
بر خدا بغیر علم و حکم کردن بمظنه داخل در غیر علم است بهمان دلیلی که سابقاً مذکور شد
و اطلاق اهل ظن علم را از ظن نفعی بایشان و ضرری باستدلال ما بعلم ندارد و
آیهٔ سیمی قول خداست که ان الظن لا یغنی من الحق شیئا یعنی مظنه
از حق بی نیاز نمیکند در هیچ چیز یا هیچ مقدار را از بی نیاز چه کم و چه بسیار و وجه
استدلال بان این است که خداوند فرموده که مظنه از حق و از وصول بان بی نیاز
نمیکند پس با حصول مظنه در رسیدن بحق احتیاج باقی است پس رفع نمیشود مگر بعلم
زیرا که علم فوق مظنه است و فوق علم چیزی نیست و نکره در سیاق نفی افاده
عموم میکند و مخصصی ندارد و اجماع و اضطراری که اهل ظن ادعا میکنند در تخصیص
بطلان ادخال انها را در ادله درین مقام و کذلک بطلان جواز استدلال بانها را
علاوه برانچه مذکور شد میفهمید انشاء الله بتفصیل مذکور خواهد شد و احادیث
بسیار هم ذکر خواهد شد در بودن احتیاط قائم مقام علم نه مظنه و آیهٔ

بچهار

چهارمی قول خدای تعالی است که در مقام مذمت کفار میفرماید و ان هم الا یظنون یعنی کفار در
آنچه میگویند نیستند مگر آنکه از راه گمان میگویند و چون آیه در مقام مذمت است پس عمل بمظنه
جایز نمیباشد خصوصا با ملاحظه بودن در مقام استدلال زیرا که کفار در مقام استدلال بودند در
آنچه میگفتند و چون استدلال قانونی دارد که بان قانون باید عمل آورد تا افاده حصول مراد را
کند و ایشان ازان قانون انحراف داشتند بلکه ادلهٔ باطله و مخترعه را داخل ادلهٔ عقلیه
و نقلیه میکردند و قانون استدلال را فاسد میکردند و ما معترفیم که انحصار و ارد در استدلال
چنانکه سابقا مفصلا ذکر کرده شد و معترفیم هم در میان امور رئیس است و در بابست و
چون کاسد شود جمیع مطالب مترتبه بران فاسد خواهد شد پس فساد در استدلال فسق
بزرگ و ظلم عظیم است اگرچه در نظر ناقصان حقیر نماید پس در امور استدلالیه که انها را
معارف مینامند اعتماد بمظنه اصلا مطلقا راه ندارد از جهة انکه عمل بمظنه را
وجه مذمت ایشان قرار داد و اگر عمل بمظنه در مقام استدلال و تحصیل معارف وجهی
میداشت خداوند آن را مورد مذمت قرار نمیداد زیرا که در این هنگام شخص مذموم را
میرسید که بگوید بعد از انکه در مقام استدلال نتوانم که علم حاصل کنم عمل بمظنه اقرب
بنجات است پس لابد شده بان تمسک میشوم و اگر کسی گوید که وجه مذمت ایشان نه این است
که در جائی که علم حاصل نشود مظنه کفایت نمیکند بلکه بجهة این است که چون امر
وحدت و اسلام و ادلهٔ انها در کمال وضوح اند گوئیم که کمال وضوح در نفوس اهل توحید

و اسلام دلالة ندارد بر اینکه در نزد هر کس چنین است زیرا که کسانی که مسبوق به شبهه اند در وجود
و اسلام هر گاه نهایة سعی خود را بکنند که خود را از آن خلاص کنند قدرت ندارند مگر اینکه
طریقه تخلیه و تحلیه را تعلیم بگیرند و بعد از آن بفیض وحده و اسلام مستفیض شوند پس معلوم شود
که اهل ظن امری را در نزد جمعی در کمال وضوح و در نزد دیگران در کمال خفا بوده بجواز
تخلیه و تحلیه که شرایط وجودیه و عدمیه اند از برای حصول علم چنانکه این معنی مشهود است
در نزد علمای خاصه در باب طلاق و تکلم متفق اند بر اینکه هر گاه جماعة خود را از شبهات
که مسبوق بانها شده اند خالی کنند قطعاً بعلم حقیقیه جناب ایشان مستفیض میشوند
پس چگونه است که اهل علم نمیتوانند شعرای کلام را با اهل ظن بگویند دعوای اثبات
که اهل ظن در خصوص جزئیه علم منطقیه در بعض احکام شرعیه نقل صحیح نکرده و نمیکنند زیرا که جواز
و عدم جواز از امور است که علم خداوندی بانها احاطه دارد و که رضا و سخط خداوند
هم متعلق بانها است پس اگر گفته شود که جواز عمل متعلق رضا است پس چرا این همه منابر و
گفتگو است دران وارد شده است ۲ و اگر عدم گفته شود که این جواز متعلق سخط است پس
چگونه است که جرأت کرده اند اهل ظن بر تجویز آن با اینکه تمام سعی مدار تمام امور عالم
امکان بر ملاحظه رضا و سخط خداوند است که از آن بر خواسته شده است تکلیف بخوف و رجا
که دو بال اند از برای مؤمن در سیر الی الله بلکه وارد شده است که هر کس از خوف و رجا
در ربط ملاحظه رضا و سخط خدا عاری باشد دل او مرده و دل مرده را خدا نیست

و یک آیه و یک حدیث بر خلاف آن وارد نشده است با اینکه بر خدا و رسول تبلیغ و تبیین مراد لازم است

۱۹۰ از

با خواهش و ملاحظه نمودن اهل ظن (گمان) امتناع حصول علم را با وجود شبهات که خود با دیگران ظاهر
کرده اند مانند خیال کردن امتناع وجه باری است از برای کسیکه تفکر در کنه ذات خدا
و در کنه صفات او می نماید زیرا که چون با این تفکر از شناختن عاجز میشود لهذا انکار
میکنند و زندیق میگردد چنانکه وارد شده که من تفکر فی ذات الله تزندق پس اگر خود را
از تفکر در ذات و صفات خدا از جمیع الوجوه خالی کند و منحصر نماید ملاحظه و نظر خود را
در تفکر در آثار که اصلا بوی از ملاحظه ذات و صفات دران نباشد و از آنها ادراک اسماء و صفات او
کند و چه شود را العنوان وحده بدون تشبیه ذات او را با تجزیه و بدون الحاد در اسماء ... و بعد از آن خود را ابتر سازد از او بواسطه تعذیب اثم البالغه
در الکار وحده و اسلام و تسلیم از برای ذات او و رسول او و بعد از آن مجاهده کند
با نفس و شیطان در جناب از غضب او و در کسب رضوان او و در همه امور بر ملاحظه
رضا و غضب او ملاحظه دیگر نکند مانند کیفیة ذات و کیفیة صفات و کیفیة صدور
صنایع از او و کیفیة رضا و غضب او زیرا که این کیفیات او را انجا میکشانند و
در مشکلات دخل میکنند که دست هیچ متفکر بانها نمیرسد ابد العقلاء و گمراهی گرفتار خواهند
و الله مانند خیال کردن عامه است بطلان امتناع حقیقیة امامیه را با وجه ملاحظه
کثرة عامه و قلت خاصه و با ملاحظه شبهات که عامه در حقیقیة امامیه انشاد کرده اند در امتناع
کرده اند پس اگر عامه خود را از تفکر دران شبهات و استبعادات خالی کنند و جاهد

کنند نظر خود را در ملاحظه لزوم تبلیغ و بیان بر جناب رسول ص و در ملاحظه آیات و اخبار وارده
در باب خلافه و در آن نظر اخلاص کامل بعمل آورند قطعا که ابدا بضلالت و گمراهی در خلافه
گرفتار نمی شوند و کذلک گفته می شود در تجویز عمل بمظنه زیرا که ایشان هم هرگاه خالی
کنند خود را از ملاحظه شبهه که امثال و اقران ایشان بهم رسانیده اند و کذلک خالی
کنند خود را از حجیة اجماعی که سند از قران و حدیث ندارد بلکه مخالفه دارد با جمیع
آیات بینات و احادیث متواتره و بمحض اعتقاد کنند بلزوم تبلیغ و بیان مراد خدا
و رسول و ائمه ع اگرچه به تجویز عمل بمظنه بوده باشد ابدا بضلالت گرفتار نمی شوند و
لکن بسیار صعوبت دارد این تخلیه زیرا که کسانی که مدتها خود را مانوس کرده اند
بملاحظه امورات چندی و آنها را موجب سعادت و نجات [illegible] دانسته اند اراده
کنند که خود را از آنها تخلیه کنند بسیار مستبعد می نماید چنانکه مگر اینکه زمان کثیر
در تخلیه بسر برده و با شیطان جن و انس و نفس اماره مجاهده و مبالغه بکنند [illegible] و توفیق
خداوندی هم با ایشان همراه شود امید است که چنین شود چنانکه گفته اند
خوی گشته در دل سعدی بروزگاران نتوان برون نمودن الا بروزگاران
و لکن [illegible] ایشان بملاحظه امورات متشابهه عقول ایشان [illegible] از رسوخ در علم
و عمل بامورات محکمه و غافل می سازند اینها و متذکر می سازند شبهات را

والانظار در نظر
علوم دینیه

و انظار او در نظر طلبه مبتدیه و غیره غفلت که در اصل قران و حدیث وارد شده است
اشاره است بسوی دیگر غفلت از آن رسوخ و مدح ذکری که وارد شده است اشاره است
بسوی ذکر آن رسوخ است و این مطلب که مذکور شد در وضوح مانند شیر درخشان است در وسط آسمان
و اهل ظن را اخذ شد در آن ممکن نیست و مشتر آن است در وضوح اینکه اهل علم بر فرض
که کاذب باشند مانند اهل ظن خواهند بود زیرا که آنچه حاصل دارند اگر علم نباشد لا
اقل مظنون خواهد بود چنانکه اهل ظن هم گفته اند که ایشان عمل بمظنه می کنند من حیث
لا یشعرون و اما اهل ظن اگر دروغ بگویند در جواز آن در شریعه مانند اهل علم نخواهند بود
پس اهل علم بنجاة اقرب اند و اهل ظن در قبول نکردن قول ایشان مسرف اند و خدا در
کلام خود فرموده است که مسرفین را دوست نمی دارد بلکه داخل در فاسقین و ظالمین اند
و خداوند فرموده است که کلام خدا را بحقیقه [illegible] است که فاسق و ظالم را هدایت نکند
و معلوم است که مراد از این فسق و ظلم خروج از قانون استدلال است زیرا که فاسق و ظالم
بجوارح بتوبه چاره می شود و انسب بجهت این است که فاسقین و ظالمین بجوارح چون از فسق
و ظلم خود مطلع شدند و پشیمان شدند پس توبه ایشان صحیح می شود و لکن هرگاه ظلم و
فسق در استدلال بوده باشد توبه ندارد زیرا که خارج از قانون استدلال مطلع بر اعوجاج
فهم و جهل خود نمی باشد پس بر توبه قدرت ندارد پس چگونه چاره می شود آری چاره ایشان

دارد بجهت وارد شده که [illegible]
از جهل [illegible] نمی باشد

در این است که قانون استدلال را بنوعی که خدا و رسول قرار داده اند تعلیم بگیرد بلی در این
وقت می تواند که مطلع بر جهل خود شود و از ضلالت خلاص گردد و آیه سبحانی قول
خدای تعالی است که و لا تتبع اهواء الذین لا یعلمون یعنی متابعت مکن هواهای
کسانی را که نمی دانند وجه استدلال باین آیه این است که ظن داخل غیر علم است و
نهی فرموده است خداوند عالم از متابعت کسانی که علم ندارند خواه که عدم علم که به
ترک تحصیل آن باشد مطلقا و یا که به مراعات نکردن قانونی بوده باشد که خدا
و رسول آن را قرار داده اند مانند کسانی که بعد از معرفت حجت خدا و رسالت رسول
از ملاحظه رضا و غضب کوتاهی دارند و آن را کما ینبغی مراعات نمی کنند و در بابهای خواهش
خدا و خواهش نفس خلط می نمایند و تفرقه نکرده خواهش خود را بر خواهش خدا مقدم
میدارند از آن راهی که نمی فهمند پس از او گمراه می شوند پس در اسلام و تسلیم از برای تدابیر
خدا و رسول بعنوان کمال داخل نمی شوند بلکه در معرفت امور بعقول ناقصه خود تکیه کرده
و اسم خود را طالب العلم نهاده بهر شبهه و خطوه که شیاطین جن و انس اختراع و انشاء نموده
گوش میدهند و انها را دلنشین خود می کنند بلکه بر ادله محکمه و بر علم با انها اهم
پیشی میدهند و از بسیاری ملاحظه انها خود را از ادله محکمه و از علم بمعلومات حاصله
غافل می نمایند و طالب می شوند که هر شبهه را که نفس و شیطان بخواطر ایشان میدهند
حل کنند بلکه

بلکه چنان تعمق در انها میکنند که از آن عجب برای جاهل می نمایند و اگر از خدا و رسول هم
تدبیری بر خلاف آن مشاهده کنند و در آن مقام هم مطالبه دلیل می کنند و اگر دلیلی نیابند
اکتفا ببیانات و تسلیم از برای تدابیر ایشان نمی نمایند پس نور عقل ایشان تاریک می شود
و بر آراء و دیدهای بلنجرشده تکیه و اعتماد بآن می کنند و جرح و تعدیل در کارهای خدا
و رسول می نمایند با اینکه در کاری از کارهای ایشان چنین عملها جایز نیست بلکه در
کارهای ایشان بجز اسلام و تسلیم و توکل راهی نمی باشد و اگر در جرح و تعدیل در بعضی از
مقامات ذهن نرسیده باشد لازم است که بهمان قدر از رسیده اکتفا شود و تعدی از آن
مقام و از آن قدر جایز نیست زیرا که همان حد آن است و تعدی از آن داخل در تعدی
از حدود الله است و من یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون نص قرآن است
بر کسانی که تعدی از حدود خداوندی میکنند و بر انها پیشی می گیرند کانه اراده
دارند که تدابیر خدا و رسول را تابع ادراکات خود کنند و در نهایت ایشان وارد شده
که لو اتبع الحق اهواءهم لفسدت آه و ایضا خداوند اراده دارد که هر گاه اختلافی
شود در رفع آن رجوع بتدابیر خدا و رسول شود چنانکه فرموده و ما اختلفتم فیه من شیء
فردوه الی الله و الی رسوله نه اینکه هر کس رأی و دیدهای را حاکم قرار دهد و بیانات خدا و رسول را بآن ارجاع دهد
و مصداق رجوع بسوی خدا و رسول در رفع اختلاف اسلام و تسلیم از برای تدابیر

ایشان است که هرگاه از شبهات ما علم حاصل شده فی جمیع کتب و الا عمل را باحتیاط کنید چنانکه
وارد شده که اذا اصبتم بمثل ذلک و لم تدروا فعلیکم بالاحتیاط و ایضا انما الامور ثلثه
امر بین رشده فیتبع و امر بین غیه فیجتنب و امر مشکل یرد علمه الی الله و الی رسوله و ایضا
حلال بین و حرام بین و شبهات بین ذلک فمن ترک الشبهات نجا من المحرمات و
من اخذ بها بلکه من حیث لا یعلم و اگر کسی بعین حقیقه نظر کند می فهمد که تمام منشأ مفاسد
که در عالم پدید امده و می اید کلا ناشی از اعجاب برای و از عدم تسلیم از برای اوامر
خدا و رسول است و اینها ناشی از تعمق در شبهات است و اینها ناشی از عدم اخلاص در نیت
در تحصیل علم است زیرا که در نزد اهل ظن عمده معلومات حاصله چندان قرب ندارد بلکه
کمال قرب را در این دانسته اند که تحصیل کنند اشکالها و مهیا نمایند جوابها و جواب جوابها

در مطالب فضولیه

کنند از انها کتابها و اظهار کنند انهارا در مجالس و محافل و تفوق و استعلا
جویند بر اقران و امثال تا حاصل شود از انها شهرت چنانکه شیخ رحمه الله تعالی
بان اشاره فرموده است که داشت السؤال لم تکلم و داشت الجواب لم تسلم
پس بواسطه این زیاد کردند شبهات را اهل علم و مطالب فضولیه را در عالم و مشتبه
کردند بانها مطالب حکمیه الهیه را و نفهمیدند که حکمه در ملاحظه زیادتی شبهات
نیست بلکه حکمه رسوخ در علم و عمل بمعلومات است و حفظ انها است از تطرق
فساد در انها بلکه زیادتی ملاحظه شبهات و تعمق در ان موجب سلب قدرت از رجوع بسوی محکمات است

چنانکه وارد شده که من تعمق لم ینب الی الحق و موجب نقص عقل است چنانکه وارد شده که
اذا تم العقل نقص الکلام و موجب زیادتی خطاهاست چنانکه وارد شده که من
کثر کلامه کثر خطاؤه و من کثر خطاؤه قل حیاؤه و من قل حیاؤه قل ورعه و من
قل ورعه مات قلبه و من مات قلبه دخل النار و ایضا نفهمیدند که چون بنقص
عقل تکلفات و تکلیفات بسیاری وارد میاورند کوری عارض میشود چنانکه وارد
شده که ان القلب اذا اکره عمی و ورد ایضا من حرکه کثر زمه یجهد دام عماه عن الحق
و در این معنی گفته اند دل چو از فهم معانی شد ملول او را بهل زانکه تکلیف زیاده
اورد کوری دل و ایضا نفهمیدند که زیادتی ملاحظه شبهات تخم هوا و هوس را در دلها
می افشانند و از ملاحظه ادله منصوبه از جانب خدا و رسول غافل می گرداند چنانکه وارد شده
که ایاکم و فضول النظر فانها تبذر الهوی و تولد الغفلة بلی از انچه مذکور شد از ایات
و احادیث و از انچه مذکور خواهد شد معلوم شده و میشود انشاء الله که طالب علم را که لازم است
در تحصیل ان اخلاص کامل در کار است و نیت خود را از سر مخلوط باغراض نفسانیه و وساوس شیطانیه
نکرده است که اوله و قواعد و قوانین ان را چنانکه خدا و رسول قرار داده اند تعلیم بگیرد
و بعد از ان در تحصیل علم داخل شود و از این جهت است که وارد شده لا علم الا من عالم ربانی یعنی
تحصیل علم صحیح نیست مگر از نزد عالم ربانی یعنی چون عالم ربانی بقواعد و قوانینی که
از خدا و رسول در تحصیل علم رسیده است دانا است دارد پس هرکس که از نزد او تحصیل

علم کند عالم می‌شود والا عالم نخواهد شد و ازین جهة وارد شده است که افمن یهدی الی الحق
احق ان یتبع ام من لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسانی که راه یافته‌اند
بسوی حق سزاوارترند که متابعت کرده شوند یا کسانی که هدایت نیافته‌اند مگر اینکه دیگری
ایشان را هدایت کند که بعد از آن قادر شوند چگونه حکم خواهید کرد [illegible]
کنند درین مسئله و ایضا ازین جهة است که بعضی از علمای سلف در آداب تعلّم کتابها
نوشته‌اند ولکن احدی از طلاب در آن کتابها نظر نمی‌کنند چه تا چه رسد که بفهمند آنها
و اگر چه آن کتابها مشتمل نیستند بر آنچه درین رساله مذکور است از آدابی که وارد
شده است و امیدست از خداوند عزّ و جلّ که توفیق دهد طالبین صادقین را که درین
رساله بعین تعلّم نظر کنند نه بعین تعنّت زیرا که عین تعنّت ناقص است
و از اعوجاج خالی نیست پس هر چون خود را از اعوجاج خالی کنند خداوند
هم یاری خواهد فرمود که آنچه درین رساله مذکور است بفهمند و مراجعه کنند پس
از قول با انسداد باب علم و فتح باب مظنّه که موجب انسداد نقض غرض خدا و
رسول است نجات یابند زیرا که کسانی که آداب تعلیم و تعلّم را نمی‌دانند نمی‌توانند
که ادلهٔ منصوصه از جانب خدا و رسول را بشناسند و ازین جهت است که در ادلهٔ
بر قرآن و حدیث و عقل قاطع افزوده‌اند و اجماع و عقول ناقصه را از آنها
شمرده‌اند

شمرده‌اند و کذلک نمی‌توانند که ادلهٔ منصوصه را در اثبات حکمی از احکام نوعی که از آن
بزرگواران رسیده جاری کنند زیرا که در اجراء ادلهٔ اصول و قواعد چندی اختراع
کرده‌اند و آنها را قواعد فهم لسان نام گذاشته‌اند و تمسک جسته‌اند در آن
بقول خدای تعالی که ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و چنین گفته‌اند که مأموریم
که در فهم قرآن و حدیث رجوع کنیم بقواعد اهل لسان و چون در رجوع داخل
می‌شویم آن قواعد را مختلف می‌بینیم پس هر کس بعد از اجتهاد آنچه حاصل نمود همان
مکلّف به او خواهد بود پس چون اختلاف اجتهادات ناشی از اختلاف اهل لسان است
و همه آنها می‌شود که حکم الله بوده باشد لابد شده حکم کردیم بسد باب علم و فتح
باب مظنّه پس در محل مظنّه غائله نخواهد بود و نفهمیده‌اند که این آیه تتمه
دارد که هر کس آن را نفهمد آن را بالحقیقه نفهمیده است و آن این است که فیضل
الله من یشاء و یهدی من یشاء همانا مراد این است که خداوند هر رسولی را
بلسان قوم خود می‌فرستد که حجّه نگیرند امّت او که کسی برخدا که آن پیغمبر رسول
بسوی ما نیست بدلیل اختلاف لسان او با لسان امّت ولکن چون با اتحاد لسان
هم ممکن بود که حجّه بگیرند بر خدا ببعضی از کلمات فضولیه و مطالب اختراعیه
مانند آنکه اینها حجج ناقصه‌اند چنانکه عامّه حجّه گرفته‌اند باجماع و اهل ظن حجّه [illegible]

[illegible]

و از شأن حجّة آن است که تام و
بالغه بوده باشد تا اینکه برای
معتذرین عذری نماند و حجّة
خدا بر همه تمام بوده باشد
و احدی بر خدا حجّة نداشته باشد

گرفته اند باجماع و باضطرار و بعقول ناقصه و بواسطه ان [اجتهاد] اشوب در ارکان
دین و ایمان انداخته اند و در اینجا ر مکتفین را که بعقول ایشان را مشوح نموده اند
و هر یک بر وفق رای و دید کلمات خدا و رسول را بتحریفات معنویه و تاویلات
جاهلانه کرده اند و بواسطه ان اختلاف در احکام را در عالم شایع ساخته اند
~~العیاذ بالله قرار دیگر~~ و تجویز کرده اند بر حکیم حقیقی رضایه باحکام متضاده
و متناقضه را العیاذ بالله و اینها قرار دیگری در همان اساس داده که تحریفات و تاویلات
مذکوره را چاره نماید و ان قرار این است که در بسیاری از کلمات خدا نهی بلیغ فرموده است
از عمل بمظنه و در احادیث پیغمبر و ائمه هم تهدیدات بسیاری از ان رسیده است
و منظور خدا و رسول از نهی مذکور چاره ان تحریفات و تاویلات است زیرا که
که موجب ضلالت و اضلال اند
اینها کلا ناشی از ارای و دید و از عمل بمظنه است و اتفاقی است که ان ناخوشیها در
عمل بعلم نمی باشد پس چون اخر ایه با اول آن منفق و مطابقه می شود معلوم میگردد
که ان ایه حجة اهل علم است بر اهل ظن و اینهم معلوم میشود که اهل ظن مراد خدا را
از ایه مذکوره نفهمیده اند و از ان استنباط می شود که بهر ایه و حدیثی که در جواز
عمل بمظنه استدلال نموده اند نفهمیده استدلال کرده اند زیرا که قاعده ایشان
این است که بهر ایه و حدیثی که خواهند استدلال کنند بقواعد و اصول اختراعیه خود
استدلال میکنند

استدلال میکنند و دلیل هر کس را که خواهند رد کنند بهمان قواعد رد میکنند و انها را اصل
قرار داده اند از برای فهم قران و حدیث با اینکه از انها بجز مظنه چیزی حاصل نمی شود
و با اینکه انها از ائمه مسموع نبوده از قران و حدیث اند
و در مذمت ایشان وارد شده است که کانهم ائمة الکتاب و لیس الکتاب اماماً لهم اگر
این انها اصول فهم مراد خدا و رسول می بودند لازم بود که امر کنند بتحصیل مظنه
با اینکه علاوه بر امر نکردن نهی بلیغ از ان فرموده اند و مکتفین را محول بفهم قران
از کلمات خود [illegible] نموده اند چنانکه وارد شده است که ان کلامنا یفسر بعضه بعضا
و وارد شده است انهم که لیس منا من لم یعرف کلامنا بلحن القول و وارد شده انهم که
ان الایمان بعضه من بعض و فی القرآن المجید که یهدیهم ربهم بایمانهم و غیر اینها
از ایات و احادیث دیگر و در جائی که قراین مفیده علم حاصل نشود امر باحتیاط
فرموده اند و اینهم از انکاه از جمله اداب تعلیم و تعلم این بوده باشد که باید در هر حکم
تامل نماید تا انکه نفس و شیطان وارد می اورند حل شود تا اینکه علم حاصل گردد لازم
اید که در عالم هیچ مطلبی معلوم نشود زیرا که در هر مسئله از مسائل اصول و فروع بقدر
وساوس و شبهات از شیاطین جن و انس ظاهر شده است که عمری در تحقیق یکی از
انها وفا نمی کنند با اینکه قرار خدا و رسول بلکه تمامی علمای منطق و حکما در این است که
بیک برهان یا دو برهان در اثبات هر مطلبی اکتفا می کنند و اگر چنین نباشد
هیچ مطلبی در عالم ثابت نخواهد شد مگر اینکه اهل ظن درین مقام هم گویند

قرار داده

در کمال صعوبت بوده و حجت خداوندی هم باشد که خدا محجوج جاری نگردد خداوند انبیا و اولیا را
و مردمان را امر باسلام و تسلیم از برای ادراکات ایشان فرموده و تسلیم را دلیل از برای تعلیم
احکام از آن بزرگواران مقرر فرموده پس کسیکه تسلیم از برای ائمه ایشان را دلیل تعلم احکام
قرار نداده و اراده کند که عقل خود را قبل از تکمیل دلیل قرار دهد خطا کرده است
و بیان اشاره است قول امام که بحکم به کما العقد او اخلص من الهوى و سلم من علائق الدنیا
وانهم لا یکید الفتیا لمن لا یستغفر من الله بصفاء سره پس تکمیل اخلاق بر تعلیم احکام تقدم
دارد اگرچه این معنی تکمیل در اسلام و تسلیم از برای ائمه ابرار خدا و رسول بوده باشد و نقلا و شرعا
در کلام و عقل بابها و اخلاق در اینها بوده باشد چنانکه فرموده ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون وانهم ان فی ذلک لآیات
لاولی الالباب وانهم ان فی ذلک لآیات لاولی الالباب النهی وانهم ان فی ذلک لآیات لقوم یسمعون
وانهم ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون وانهم ان فی ذلک لآیات لقوم یومنون وانهم ان فی ذلک لآیات
لقوم یتقون وانهم ان فی ذلک لآیة لمن خاف عذاب الآخرة وانهم ان فی ذلک لآیات لکل صبار
شکور وان فی ذلک لآیات لکل عبد منیب وانهم وان لو استقاموا على الطریقة لاسقیناهم ماء
غدقا وانهم فاستقم کما امرت وانهم الا عبادک منهم المخلصین وانهم مخلصین له الدین پس اگر کسی
در این تکمیلات کوتاهی کند و یاد را اینها اخلاص بعمل نیاورد و خلط کند ما بین اینها و ضد اینها
[illegible] فاسق و ظالم و سزاوار گمراهی گردد چنانکه [illegible] و شیطان بر او تسلط یابد و او را گمراه
گرداند چنانکه وارد شده و کذلک حقت کلمة ربک على الذین فسقوا انهم لا یؤمنون وانهم و کذلک

وانهم انه لیس له سلطان على الذین امنوا وعلى ربهم یتوکلون

حصرا

حقت کلمة ربک على الذین ظلموا انهم [illegible] وانهم و کذلک حقت کلمة ربک على الذین کفروا انهم لا یؤمنون وانهم و یبغونها عوجا
وانهم انما سلطانه على الذین یتولونه والذین هم به مشرکون وانهم هل انبئکم على من تنزل الشیاطین
تنزل على کل افاک اثیم وانهم وما یجحد بآیاتنا الا کل ختار کفور وانهم و نقلب افئدتهم وابصارهم
کما لم یؤمنوا به اول مرة و نذرهم فی طغیانهم یعمهون و فی الحدیث لو ان العباد اذا جهلوا
وقفوا ولم یجحدوا لم یکفروا وانهم [illegible] على العذر [illegible] پس [illegible]
عقل که اراده دارد بر خصم خود که جهل است غالب شود و در مجهولات و متشابهات و مشکلات که مالک جهل اند
کسب علم نماید باید که لا محاله اینقدر از جنود که مذکور شد همراه داشته باشد و نفس با اینها عمل
نماید که اگر نفس با اینها عمل ننماید عقل تنها مانده و بدون جنود با جهل و جنود او نمی تواند
مقاومت نماید پس فرار کرده جهل بر قلب و نفس غالب می شود و [illegible] معلومات
او را از جنود عقل هر قدر که باقی مانده است فاسد میکند و نفس را از [illegible] که در بیابان
ضلالت و گمراهی با تمام عنان میکند و مشکلات چند در همان معلومات که داشته است بنظر او
جلوه میدهد بطوری که او را [illegible] و جمیع [illegible] عقل را [illegible] میکند
نفس بجهه [illegible] خدا و رسول نهاد نقص میدهد و آن را نیکو می شمارد با اینکه آن نهاد نقص است
باک خدا و جناب رسول و ائمه [illegible] خدا ایجاد [illegible] اینکه معروف شود باوصاف کمالیه
بر این نهاد ضد اراده خداوند از ایجاد می شود پس چون خداوند قرار داده است که مکلفین بجهة
تکمیل ایمان بخدا و رسول و ائمه و تکمیل [illegible] احکام ایشان رجوع کنند [illegible] که الغیب
فرموده است و در اینها هم قرار داد افاده فهم مراد را و هر مکلفی هم لازم فرموده تکمیل

شرائط فهم مراد از انها که بعضی از انها شرائط وجودیه اند که انهارا اخلاق جمیله می نامند
و بعضی دیگر از انها شرائط عدمیه اند که انهارا اخلاق رذیله می نامند و ادله و ایات را
سخن فرمود در عقل قاطع و قران و حدیث و در مواقع متعدده از کلمات خود قرار داده که بابر
اولا علم بمراد خدا حاصل نمود و بعد از ان عمل را بران مترتب کرد و کذلک نهی فرمود از عمل بمظنه
معلوم میشود ازین مقدمات که هر کس از قرار خداوندی در عدد ادله و در شرائط فهم از انها
کوتاهی نکند بعلم بمراد خدا خواهد رسید خصوص با ملاحظه وعده که فرموده است که
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین و کذلک معلوم میشود ازین
مقدمات که کسانیکه بفهم مراد خدا نمی رسند که بجهة نقصی است و تقصیری است که از ایشان صادر
شده است یا بجهة ادخال ادله مخترعه در ادله منصوصه و یا بجهة ترک تحصیل شرائط وجودیه
مانند تقوی و صدق و اخلاص و توکل و تعقل و عبره و صبر و عمل بمعلومات سابقه و یا
بجهة فقد شرائط عدمیه چون فسق و خروج از قانون استدلال بنوعی که خداوند قرار داده است
و چون ظلم بر ایات و ادله باسناد نقص افاده مراد و یا تسویه مابین ادله مخترعه و
منصوصه و معارضه دادن منصوصه را بمخترعه و چون انکار دلالة اخبار بر مراد خدا
و اسناد دادن بادله مخترعه دلالة بر مراد خدا و چون خلط کردن مابین ادله مخترعه و
منصوصه و توکل بر خدا نکردن در قرار دادن ادله را در انچه قرار داده است و اکتفا
نکردن بانها و مانند خدعه کردن در دلالة ادله و ایات خدا بر مراد خدا و کج کردن
طریقه دلالة را و یا انکار کردن دلالة یکی از ان ادله منصوصه را بر مراد خدا [illegible]

کی

سبق شده و بملاحظه سخنان فضولیه و یا صبر نکردن بران دلالة و استقامة حاصل نکردن بسبب ملاحظه
کردن گرفته در جانب مخالف و استبعاد از باطل بودن فهم انها بنظر اوردن و
با خدعه و خیانتی دران دلالة کردن بواسطه طول امل یا متابعه شهوت یا طمع و
امثال انها که کلا شرائط حصول علم اند از ادله و ایات منصوصه بر کسانیکه در دائره
استدلال داخل میشوند باید تمام این شرائط را از وجودیه و عدمیه حاصل داشته
باشند تا توانند از انها استنباط مراد خدا و رسول را نمود و قبل از تحصیل این شرائط
لازم است که داخل نشود که موجب گمراهی میگردد چنانکه در اکثر مستدلین مشهود است
و از اینجهة است که در وصف کسیکه تقلید او جایز است وارد شده است که اما من کان
من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا لهواه مطیعا لامر مولاه فللعوام ان
یقلدوه و در وصف کسیکه نفوذ او جایز است وارد شده که روی حدیثنا و نظر فی حلالنا
و حرامنا و عرف احکامنا [illegible] معرفة حکم [illegible] در جائیکه شرط است و ان بالمظنه جمع نمیشود
زیرا که مظنه سلب دارد و بر گمان کننده صدق میکند که معرفه ندارد بلکه هرگاه
از نفس سؤال شود عهده نخواهد کرد بان پس چگونه قادر حکومة میباشد و قوه به
ان انچه که در تتمه همان حدیث وارد است که بالمعرفه تعدد احکام و تعارض
فتاوی و احکام عمل بر احتیاط است و امور بر سه قسم است یکی بین الرشد است که متابعت
ان فعل لازم است جایز است و دیگری بین الغی است که اجتناب از ان لازم است و [illegible]

و وارد شده ایضا که [illegible]

شبهات است که هر کس مرتکب آنها شود هلاک خواهد شد از آن راهی که نمی‌فهمد پس در شبهات
احتیاط داخل شدن و در آنها جرأت بر فتوی کردن و در فتاوی تعمید داشتن و مردمان
بر گردن خود سوار کردن و خود را اجیر مردمان نمودن از رفتارهایی است دور و از طریقه
تفقه مهجور است بلکه موجب تسلط شیطان است زیرا که جرأت بر خدا آنچه [illegible] و یکی از جمله
مقامات اوست که موجب تسلط اوست چنانکه فرموده متعصب بدکور خواهد شد
علاوه اینکه امر احتیاط در شبهات اختصاص بمجتهد ندارد بلکه شامل جمیع مکلفین است
بلکه گاه امر بر مجتهد و حاکم مشکل باشد و نتواند حکم قطعی کند لازم است که مبتلی حکمی را
اخبار کند که در چنین مقامی احتیاط لازم است پس چنانکه من در حکم و فتوی جرأت ندارم
شما هم احتیاط کنید پس هرگاه باب احتیاط را مفتوح و باب علم مظنه را مسدود کنند
قطعا مردمان هم در مرافعات چندان جرأت نمی‌کنند و در مرافعات با یکدیگر صلح و
اصلاح می‌نمایند و ابواب منازعات کمتر گشوده می‌شود و لکن در این اعصار چون
راه علم تا حکام را مسدود گفتند و باب مظنه را مفتوح جرأت بر مرافعات و منازعات
بسیار شده و فتاوی مختلفه زیاده از حد گردیده و احکام متضاده و متناقضه بسیار
پدید آمده بلکه بعضی حکومت شرعیه را از مناصب قرار داده‌اند و با یکدیگر در مقام
تدافع و تمانع‌اند و از تحصیل این منصب در کمال فرح و شعف‌اند با اینکه متورعین سابق
در کمال حذر اند [illegible] زیرا که زیادتی تکلیف است و ایشان از تکالیف یقینیه خود

۲ موجب اماته قلب

در غرض که مردمان قبول نکنند لازم است
امور دین خود را اصلاح کند و نگاه کنند
تفسیر کنند چنانکه در تفسیر این آیه که
علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم
وارد شده است که تفسیر از جناب رسول خدا
سؤال کرد در جواب فرمود ائتمروا
بالمعروف و تناهوا عن المنکر فاذا
رایت دنیا مؤثرة و شحا مطاعا
و هوی متبعا و اعجاب کل ذی رای
برأیه فعلیک بخویصة نفسک و ذر عوامهم

در کمال احتیاط

علاوه
در کمال احتیاط اند پس چگونه بر خود تکلیفات ظنیه را بار می‌کنند بلکه تجویز عمل بمظنه
سبب مفاسدی که بر آن مترتب شده و می‌شود دلالت دارد بر اینکه مجوزین آن در معلومات امور
و محکمات عقاید رسوخ ندارند پس در متشابهات داخل شده طالب تأویل آنها می‌شوند
و در امور مطلوبه فتنه و اعوجاج داخل می‌کنند چنانکه خداوند در کلام خود از این مطلب
خبر داده است که اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و
ابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا
به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب و شک نیست که از این مفاسد مترتبه بر این
بی‌خبرانند خیال می‌کنند که مجوزین نیکو کرده‌اند پس آن را قبول کرده بلکه بر ظنون
آنها [illegible] چندی افزوده کرده‌اند پس اگر در محکمات امور که عبارت از توحید و
نبوت و اسلام است رسوخ میداشتند در تدابیر خدا و رسول مداخله نمی‌کردند و اسناد
نقص و قصور و فساد بآنها نمی‌دادند زیرا که رسوخ ضد زیغ و میل است و بعضی شبهات
این است که کسانی که در علم و عمل بمحکمات رسوخ و ثبوت و استقامت ندارند در مشکلات و متشابهات
داخل شده و بآنها اعتراض بر محکمات وارد می‌آورند و تکبر بر دلالت آنها می‌کنند چنانکه اهل ظن
بملاحظه متشابهات در کیفیت اسلام و تسلیم کوتاهی دارند و از بسیاری ملاحظه مشکلات و شبهات
بمرض زیغ و میل از اکتفاء و [illegible] مرض قلة تفقه و عدم ثبوت بر علم و عمل بمحکمات و ترک
اسلام و تسلیم از برای تدابیر خدا و رسول و ترک توکل بر خدا در تدابیر امور بلاد و عباد مبتلی

شدند وچون ابتلاء بانها از قبله آیات است و چه علم تقوی جدا ایمان است معلوم میشود که قبله
تقوی موجب اینگونه جزا تمام شده است وازینجهت است که تقوی اول کار و میان کار و آخر
کار است یعنی هر عبادة تمام نمیشود ابدا اگر بتقوی و در شان جناب صاحب الزمان ع
که دنیا را از عدل پر میکند وارد شده است که جامع الکلم علما بتقوی است پس جمیع کون
همه مردمان را بر تقوی دلالة میکنند که تمام عبادة بتقوی است پس ثبوت بر علم و عمل
بمحکمات که از آن است اسلام و تسلیم در متشابهات ناشی است از توکل بر خدا و از
صدق در امور است و از عبرة و از صبر بر صدمات وارده بر نفس و از شکر و تحمل معلومات
سابقه و اینها کلا ناشی است از قوة خوف از خدا و اینهم ناشی است از قوة عقد و تفکر
و لبس بالنفس را بمعلومات سابقه خصوصا عذابهائی که خدا ابرام سابقه فرستاده است
دار و اینجهت است که وارد شده که من لم یعقد عن الله لم یخف الله یعنی کسیکه از خدا و در کارهای
خدا تعقل نکند نمیتواند که از خدا بترسد و کسیکه از خدا خوف نداشته باشد دل او
مرده است دل مرده خوانده ندارد جز آتش چنانکه وارد شده که من قلت ورعه مات قلبه
و من مات قلبه دخل النار و ایضا وارد شده که فقد عقد فقد حیات است و مراد از این عقد
عقد عذابهائیه خداست و عقد قلب است بخوف از خدا که موجب فقدان اماته قلب است
و عذابهای خدا که تعقد در آنها لازم است آنست که ناشی از شرک در معبود و از تکذیب
رسل شده است چنانکه که اینها بانها تکلف استحقاق عذاب بهم میرسانند چنانکه فرموده

کلا انا

کلا انا کذب بالرسل فحق عقاب یعنی امری که بر ایشان عذاب فرستادیم بعنوان استحقاق اینها که
این بود که تکذیب رسل کرده بودند و تجویز کردند که در مملکت ما دیگری تواند دخل و تصرف
کند بدون اطلاع و اذن ما و سلطنت ما را بغیر ما نسبت دادند و الوهیت ما را منقص
همین موجب استحقاق عذاب ایشان شد و ایضا موجب استحقاق عذاب است دخل و تصرف در
حکمی از احکام خداوندی نمودن که بواسطه انبیا بایشان رسیده است زیرا که بواسطه آن لازم
آید ادعای اعلمیت از خدا و رسول و این هر دو موجب عصیان اند که احدی قدرت بر انکار آن
ندارد و که و دیگر آنکه هر گاه در مقابل تدبیر خدا و رسول تدبیری کند که از راهی که نفهمیده است
ادعای اعلمیت دارد و عجب است که باوجود آن ادعای تقوی از خدا کند زیرا که ادعای تقوی با
و تقوی که از صدق عاری باشد موجب هلاکت است چنانکه هر گاه مقرون بصدق است موجب
کاملی و رستگاری است و دلالة میکند بر آن ادعای تقوی که از اهل ملل و مذاهب متفرقه
و متناقضه صادر شده است و هر یک تمسک بوجهی از وجوه در آن شده اند و چون آن وجه
باطل است پس تقوی ناشی از آن هم بطریق اولی باطل است چنانکه یهود و نصاری بکثرت تمسک
و بمتابعة آباء و اسلاف و دیگر آنکه عامة بکثرة تمسک و بمتابعة آباء و اسلاف و باستعداد از اهل
الکتب ایشان با این همه کثرة بر باطل و بر عدم فهم مراد خدا و رسول و بر تقوی کاذب و از
بودن جماعة خاصه با این همه قلة بر تقوی صادق و چون تمامی این وجوه باطل است

لهذا تغوری باشد از اینها کاذب می‌باشد و کذلک جماعة اهل ظاهر از امامیه که از قواعد بیانیه
خدا و رسول در قرآن و احادیث بواسطه ملاحظه شبهات و کثرة اینها الفاظ را خارج شده‌اند
و متمسک باجماع و اضطرار شده گردیده‌اند با اینکه اجماع و اضطرار مانند وجوه سابقه
باطل‌اند زیرا که اگر از ادله شرعیه می‌بودند بر خدا و رسول لازم بود بیان آن پس تغوری
ناشی از اینها هم باطل خواهد بود پس تغوری صادق متکلف را مستغنی میکند هر از استدلالات
و آنچه بلکه اکتفا میدهد بهمان قدر از بیاناتی که از ارباب شرفیه رسیده است زیرا
که استدلال و چون و چرا در امور و احکام کفش از کاه کینه کفش دهد رضوان الله پس آن است
و اگر بجهه سوفه و تمیز حق را از باطل که زیاده از آنچه دعه موثر فرموده‌اند رخص نشنیدند و از کاه بجهه کفش دهد هوا ها و هم نسبت بسیار
پس در معرفه آن لازم است که نفس نموده است پس همان است که موجب تغوری کاذب است و موجب هلاکت است و نبوی آن
حجه صاحب حق تمام دکان و
واقف در بیان مراد بوده باشد مطلب در کلام مجید و در احادیث بسیار نهایت چنانکه در شجره آن المتقین فی مقام
و بدون آن حجت تام نمی‌شود ابان و فی کهریت ان النجاة فی الصدق و فی القرآن تنزل علی کل افاک اثیم
بلکه بدون آن مطالبه کردن و ایضا الا لعنة الله علی الکاذبین و ایضا هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم و ایضا
ظلم و خلاف عدل است و یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و مراد از این صدقها که در این آیات
و خداوند هم با انبیا حجه و احادیث مذکور است کلا صدق در تغوری است اولا و صدق در توکل و تسلیم است ثانیا
خود را اتمام و بالغ کرد و وصدق در اخلاص است ثالثا زیرا که با این چهار صفه ابدا الشیطان که مخرب کار است
وعده و وصول بحق هم نمی‌تواند نفوذ کند و اگر یکی از اینها ضد آن اینها قرآن در قصاید بهم رسد
بجاهدین فرموده پس کسانی
که سعیها کردند و رسیدند از فضا ...
قطعا برخطا اند

سلطان العلما

شیطان نفوذ پیدا میشود و خراب میکند و چون شأن آن مرتبه حسن تقویم است و کسب طبیعة طالب منفعة
و مجتنب از خسران است و خدا که مبدء است ضار و نافع است پس طالب منفعة باید
که طالب رضا و مجتنب از غضب او بوده باشد پس طلب رضا و اجتناب از خسران مبدء
حرکة آن است و کسی که این طلب در او نباشد سکون محض خواهد بود و آن وقرات
که در احادیث مذمه بسیاری در آن وارد شده است که مورث حیرة و مرآت است بلکه
اگر در این وقت حرکة تغوری او را عارض شود ارتداد حاصل می‌شود و وقف و سکون
علامه موت دل است و آن را اجواف بحرانش نموده‌اند و لکن ممکن است که بواسطه کسب
خوف و رجا او از مرد که بیرون آید و در عبرة داخل شود و بدرجه اسلام و ایمان رسد
و لکن هر گاه حرکه تغوری العیاذ بالله نابد و در ارتداد داخل شود از قبول توبه ممنوع
می‌شود و تمامی خیر از او میرود و خدا را او را ملعون باشد زیرا که شیطان چنان
بر او مسلط شده است که راه نجاة او را از همه طرف سد نموده است پس در این وقت خدا
هم او را از رحمة خود خارج و غضب خود را بر او لازم میسازد پس ... وقف و سکون
بهر دلی که عارض شود بجهة کثرة ملاحظه شبهات ~~...~~ و بحرکه نمی‌آید
مادامی که در موجبات خوف و رجا نظر خود را اجاله نکنند و خود را از ملاحظه شبهات
غافل نکرده‌اند و اگر چه رجا هم موجب حرکة دل است و لکن خوف در حرکة دادن دل بر

اقرب و اقوی است و از نهج است که جناب امیر (ع) فرموده که من بهر چه نفس کشیدم را ادب دادم
ملکی بهتر از تقوی او را ندیدم پس تقوی در میان این صفات از همه از اینها افضل
و اقدم است و بعد از تحصیل تقوی باید تحصیل این صفات دیگر را نمود و اینها هم
مراتب دارند پس بعد از تقوی از خدا لازم است توکل بر خدا زیرا که مربوبیت و مربوب
ابتداء ضرر نمی‌رساند بلکه بعد از صدور معصیه ممکن بلکه احتمال بلکه مظنون است
که ضرر برساند و لکن این ضرر ناشی از مربوبیت بلکه ناشی از خطا
مربوب است و لکن این ضرر هم در اکثر متعلقات ناشی از تربیت است و اگرچه
باین دو صفه که عبارة از تقوی از رب و توکل بر او است لازم بود که شیطان نتواند
نزدیک شود و مربوب در پناه رب خود در کمال اطمینان بوده باشد و لکن
چون ممکن است که مربوب در ادعای تقوی و توکل صادق و مخلص نباشد و کذب
و غلط در ان دخل کرده باشد لهذا شیطان طمع بلکه طمع کاملی در او دارد پس
خداوند صدق و اخلاص را هم قرار داده که هر کس در تقوی از خدا و در توکل
بر او صادق و مخلص باشد پناه بیابد و الا فلا و آیة بهمین قول خدا ناظر است

قل هو القادر على ان يبعث عليكم عذابا من فوقكم او من تحت
ارجلكم او يلبسكم شيعا ويذيق بعضكم باس بعض

پس صدق و اخلاص موجب صحة
تقوی و توکل و اداء حق انها است
چنانکه کذب و غلط در انها
موجب فساد و تضییع حق انها است
بلکه تقوی تنبیه بجمیع جنود عقل
و توکل تنبیه از جمیع جنود جهل

بگو ای پیغمبر که خداوند قادر است و توانائی دارد که بفرستد بر شما عذابی از بالای سر شما و یا
از زیر پاهای شما و یا اینکه بپوشاند بر شما لباس اختلاف و بچشاند بعضی از شماها را
سطوت بعض دیگر و در مجمع البیان مذکور است که بعد از نزول این آیه جناب
رسول خدا (ص) از خداوند مسئلت نمود رفع این عذابها را از امت خود پس خداوند
وحی فرستاد که این دو عذاب اول را از امت تو برداشتم و اما دو جزء را که عبارت است
از اختلاف و چشانیدن سطوت بعض بر بعض را بر نمی‌دارم و وجه آن معلوم است
زیرا که هرگاه اختلاف را از ایشان بردارد لازم آید که ایشان را بر فهمیدن مراد
خداوند از ادله و آیات عقلیه و سمعیه جبر کند و آن منافی تکلیف است با اینکه
خداوند بنای امر تکلیف قرار داده و بندگان را تکلیف بفهمیدن مراد خود از
ادله و آیات خود نموده که هر وقتی دو عده و وعید و خوف و رجائی در آن بوده باشد
که هر کس تحصیل علم و عمل نماید من باب الخوف و الطمع بوده باشد تا اینکه تعلم او فروع را
من باب الاتفاق دریافت کنند و موجب دوام حاصل آید و قابل زوال نباشد
و اراده خدا بزوال ان تعلق نگیرد بلکه اراده خدا در بقاء ان بعنوان لزوم
بوده باشد که عدم جواز خلف وعده بر خدا این ادله و آیات در انفس و آفاق ایجاد فرموده
و در نفس هر مکلفی آلات سمع و بصر و تعقل گذاشت پس تکلیف فرمود ایشان را

برجوع بآن ادله و آیات که از آنها استدلال کنند و مراد خدا را از آنها بفهمند که اگر چنین
نکنند سزاوار ایمان بآیات خدا نبوده بلکه سزاوار عذاب خدا بوده باشند چنانکه فرموده است
که ان الذین لا یؤمنون بآیات الله لا یهدیهم الله و لهم عذاب الیم و شرایط چندی برای صحة
استدلال و موانع چندی هم برای آن قرار داده که هر کس این شرایط را تحصیل و آن موانع را
از خود سلب نماید توفیق بیابد بر استدلال صحیح و الا مسلوب التوفیق بوده باشد و
این شرایط وجودیه و عدمیه سابقا هم بعنوان اجمال مذکور شد و من بعد هم ان شاء الله
بتفصیل الکامل مذکور خواهد شد پس این شرایط وجودیه مانند انواراند که بواسطه آنها
توفیق وصول بمراد حاصل میشود و چنانکه شرایط عدمیه مانند ظلماتند که موجب
سلب توفیق اند و بسوی این اشاره است آنچه از جناب سید الشهدا علیه آلاف التحیة
والثنا وارد شده است که الهی امرتنی بالرجوع الی الاثار فارجعنی الیک بکسوة الانوار
و هدایة الاستبصار پس کسانی که گویند که باب علم بر ما مسدود است و ما از باب الاضطرار
عمل بظنه میکنیم حساب خود را بکنند و بفهمند که سد باب علم بمراد خدا و اختلاف
در احکام خداوندی ناشی است از حلول عذاب خدا که آنهم ناشی است که از تحصیل شرایط
عدمیه و فقد شرایط وجودیه در ایشان و دلالة دارد بر این قول خدای تعالی که لا یزالون
مختلفین الا من رحم ربک یعنی همیشه در اختلاف خواهند بود مگر کسی را که خدا رحم
کند پس اگر اختلاف از جمله عذابهای خدا نبود چگونه استثنا مرحومین از مختلفین صحیح

می بود و اگر کسی گوید که چگونه اختلاف عذابی از عذابهای خداوند در دار دنیا می باشد
با آنکه وارد شده است که لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و در حدیث
هم وارد شده است که اختلاف اصحابی لکم رحمة و ایضا وارد شده است که نحن اوقعنا
الخلاف بینکم لحقن دمائکم گوئیم که در صدر کتاب مذکور شد که اختلاف بر دو قسم است
صحیح و باطل و اختلاف باطل آن است که ناشی از ادله مخترعه بوده باشد زیرا که آنها
جهة جامعه ندارند و اما اختلافاتی که در قرآن مذکور است علمای تفسیر جهات جامعه را
که در احادیث ذکر شده است بیان کرده اند و این رساله مقام تفصیل نیست و اما
اختلافاتی که در احادیث وارد است پس علاج و جهات جامعه آنها هم مذکور است
پس هر کسی که آنها را تلقی نموده که از خدا و رسول رسیده علاج نماید جهات جامعه حاصل
می شود و اما اهل ظن پس آن احادیث علاجیه را تابع رای خود قرار داده برای آنها
طعنها زده اند و رای و دید خود را اصل قرار داده اند از برای فهمیدن احادیث علاجیه
و غیرها و اصول و قواعد چندی هم اختراع کردند که استنباط احکام را از آنها منحصر نموده اند
پس از اینجهة اختلافات باطله پدید آمده است و آن است که در قرآن خداوند آنها را از
رحمة خود خارج کرده است و اما اختلافاتی که در میان اهل علم است پس آنهم یا
الاختلاف فی الموضوعات است و آنهم من باب الاحتیاط و الاحوطیه است و آنهم که

من باب التوبة والرخصة والبعض من باب التخيير والتسليم است والبعض من باب العلم و
الاحتياط است والتمام در همه حال از قرآن وحديث خارج مى شوند وادلهٔ منصوصه را
از محرمات خالص مى نمايند و در عطف جمله و يذيق بعضكم بأس بعض بر او يلبسكم
شيعا بر او معلوم مى شود كه درميان اين دو جمله سبقه و جمعيتى مى باشد پس لا محاله
جمعيه معلوم ميشود كه سطوت رسانيدن بعضى ببعضى داخل عذابهائيست كه در دنيا
وارد مى شود ولكن بواسطه اختلاف است يعنى چون اختلاف انداختند مى چشانيم
بعضى سطوت بعض ديگر را زيرا كه هرگاه اختلاف نباشد و همه در احكام خداوندى
متفق بوده باشند سطوت هم نخواهد بود بلكه بواسطه اختلاف در احكام و فهميدن
آنها سطوت بعضى ببعض ديگر ميرسد چنانكه مشاهده است كه اهل علم باهل ظن
سطوت ميرسانند وطعنها مى زنند كه از طريقه خدا و رسول منحرف شده اند و شانه
نموده اند و تدابير خدا و رسول را بنقص نسبت داده اند و بر ايشان پيشى گرفته در حجيت ظن از
ايشان سبقت كرده اند و تعمق و استقلال بر ايشان جسته اند و احكام را از ايشان
نشنيده امور بلاد و عباد اهل علم گمان كرده اند از آن راهى كه نفهميده اند و اهل
ظن هم باهل علم سطوت رسانيده طعن مى زنند كه شما مجتهد بدارن [illegible]
و تفاوت اجتهاد احكام جارى مى كنيد از آن راهى كه نمى فهميد بلكه اهل ظن بر

بر

بر اهل يكديگر هم طعنها مى زنند بلكه منازعات و محاربات كه درميان ائمه شده و مى شود كلا
مبتنى بر همين اختلافات است و شكى نيست كه هر قدر كه اختلافات باطله زياده است
عذاب و دلالت بر شدت عذاب خدا زياده دارد و اين زياده اختلاف اختصاص
باهل ظن دارد از دو جهت يكى اينكه اهل ظن تعدى كرده و دو را در كه بر عقل قاطع و
قرآن وحديث افزوده كرده اند و ديگر اينكه در صدور احاديث و در اقسام
دلالت الفاظ اينقدر وساوس و هواجس و قواعد اختراع كرده اند كه بالمره دلالت
الفاظ را بر مراد لافظ باطل نموده اند و اگر كسى خواهد كه از يك لفظ مراد لافظ را
بفهمد و قطع و يقين نمايد ممكن نمى شود بر تمام دلالتها را ظنون گفتند بلكه در لفظ
لفظ علم كه در قرآن و احاديث وارد شده است احتمال داده اند كه مراد از آن مظنه
بوده باشد بلكه بعضى قطع كرده اند پس وقتى كه لازم مى آيد بر ايشان صحة قول [illegible]
قول بعدم تماميت حجة خدا بر بندگان و بعض خدا المحجوج بالحجة ان خلاف حكم عقل
قاطع و خلاف صريح قرآن است كه فرموده است لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل
و ايضا قد قال فلله الحجة البالغة و ايضا خلاف احاديث متكاثرة بل متواتره است چنانكه
بعضى از علما رساله در تماميت حجة خدا بر همه عباد نوشته و در آنجا احاديث بسيارى كه صريح
بر مدعا ذكر شود ذكر فرموده ولكن [illegible] جماعة اهل ظن بنا رشان بر قول دلالة عقل

عقل و قرآن و حدیث نیست بلکه بنای شان بر قبول رای و بدعتهای شان است که ناشی است از
ملاحظه توهم مخترعه و اجماعات قولیه و سکوتیه و در این مقام اهم چه میشود که بگویند که
چون اجماع منعقد است بر جواز عملی میکنند پس دلالة قرآن و حدیث و عقل قاطع
بر بطلان حجة خداوند بر اهل تکلیف تمام ناتمام است پس در این وقت گفته میشود که خداوند
اینتام آل محمد را از استدلالات اینگونه ناقص نجاة دهد زیرا که از این مقالات لازم
می‌آید تجویز رضا به خداوند حکیم باحکام متناقضه و استدلالات ایشان الغم تضاد و تناقض
دارد زیرا که بعضی در بعضی از مقامات گویند که اجماع بدون سندی از قرآن و حدیث
معتبر نیست و در مقام دیگر اعتبار میکنند اجماعی را که مخالف قرآن و احادیث است و
چگونه میشود که این جماعة رؤساء دین خدا و رسول بوده باشند و آیه ششمی
قول خداوند است که ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر
الحق یعنی زود است که برگردانیم از فهمیدن مراد ما از آیات و ادله منصوبه از جانب
ما کسانی را که تکبر میکنند در روی زمین و قبول نمیکنند تدابیر ما را در امور بلاد
و عباد و آنها را منقوص و قصور و فساد نسبت میدهند با اینکه تدبیر امور مملکة ما از
شان ما است و دیگر را نمی‌رسد که در آن تدبیر کند بدون اراده ما و در آیه
دیگر خدا فرموده است که ان الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان اتیهم ان فی

صدورهم

صدورهم الا کبر ما هم ببالغیه فاستعذ بالله انه هو السمیع البصیر و در آیه دیگر فرموده است
الکافیه فرموده است انی عذت بربی و ربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب و در حدیث
در کتب تکبر وارد شده است که انا المتکبر الجبار الملعون من جحد الحق و غمص الناس
یعنی بدرستیکه جبار متکبر ملعون کسی است که حق را نادان باشد و مردمان را هم حقیر
شمارد و موضع استشهاد در این است که اهل ظن جاهل کتی اند باعتراف خود و
کفار ادانا خیال میکنند و دیگران را حقیر میشمارند اگرچه دانا باشند و بایشان
بدون دلیل مجادله هم میکنند پس داخل متکبرین اند و هم متکبرین بمقتضای دو آیه سابقه
مصروف القلب‌اند از ادراک مراد خدا از آیات و ادله و اگر کسی گوید که مقتضای
آیه ثانیه این است که متکبران آنست که بیوم الحساب باعتراف و ایمان ندارد و اهل ظن
که بیوم الحساب باعتراف ایمان دارند گوییم که معنی یوم الحساب اختصاص ندارد
با یمان بروز جزا [illegible] زیرا که آن را همه اهل ملل از یهود و نصاری و عامه هم
دارند بلکه مراد این است که هر کسی که در دار دنیا حساب خدا را که کند و چیزی را که
خدا و رسول از دین خارج و یا داخل کرده اند او عکس کند داخل است در کسی که
ایمان بیوم الجزا ندارند چنانکه وارد شده است که این آیه را یکی از صحابه [illegible]
در حضور ... خواند بگوش سیاه کرده و شام با اینکه ایشان از امة پیغمبر بوده و ایمان بیوم الجزا داشتند

ولکن راه صواب را گم کرده بودند وان را از خطا تمیز نداده بودند پس مستفاد ازین حدیث
که در حضور امام علیه السلام بر مخالفین حجة گرفته شد بان ایه این است که ایمان بیوم الحساب
کسانی دارند که در امر دین و در تحقیق ان کوتاهی نکرده تمیز صواب را از خطا داده
و در دین خدا ادخال و اخراجی از نزد خود نکرده باشند و انانکه از قرار فرموده
و قرار داده خدا و رسول و از قانون تدابیر ایشان خارج نشده و در ان چیزی را داخل
و از ان چیزی را خارج نکرده اند پس ایشان از جملهٔ مؤمنین اند بیوم الحساب اند اگر
چه گناهان بسیار از ایشان صادر شده باشد زیرا که چون معترفند باینکه انچه بعد
اورده اند معصیت است موفق خواهند شد که توبه کنند و خداوند توبهٔ ایشان را
قبول خواهد فرمود چنانکه این مضمون در تفسیر قول خدای تعالی که الله ولی الذین
امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور گفته شده است و در بعضی از احادیث هم بان
اشاره شده است چنانکه وارد است که من کان عزیمته الفعل ونیته التبعات لم
تضره الذنوب لانه کلما اذنب تاب ولکن کسی که در دین خدا و رسول چیزی را داخل
و یا از ان چیزی را خارج کرده است وان را معتقد خود قرار داده است پس او را
توفیق توبه نمی باید زیرا که توبه از جهل علم است و او که علم ندارد به بطلان ان
بلکه اعتقاد کرده است بحقیقت ان پس چگونه می تواند توبه کند و بسوی خواهش خدا را

نظر

نظر رجوع و انابه نماید بلکه توفیق ازو سلب شده است ما دامی که اعتقاد خود را تابع امر خدا
و رسول نکند و ببطلان ادخال و یا اخراجی که کرده است معترف نشاید زیرا که اعتقاد
او ناشی از قانون حساب نشده پس چنین کس با قانون حساب راضی نداند و یا بحساب
ایمان ندارد پس داخل است در کسانی که ایمان بیوم الحساب ندارند و ازین جهة وارد شده است
که من عصی الله فی معصیة صغرت او کبرت ثم اتخذها دینا و مضی مصرا علیها فهو مخلد
بین اطباق الجحیم یعنی کسیکه معصیة کند خدا را بمعصیتی چه کوچک باشد ان معصیة یا
بزرگ وان را دین و معتقد خود قرار دهد و بگذرد از دنیا در حالتی که اصرار داشته باشد
بران پس او مخلد خواهد بود در میان طبقات جهنم و اگر کسی گوید که اهل ظن ادخال
یا اخراجی که می نمایند بقانون عقل است یعنی وانهم یکی از چهار حد است گوئیم که هر طائفه
از طوائف ملل متخالفه که چنین امری را مرتکب شده اند ادعا می کنند که تمسک بعقل اند
پس اگر مجرد ادعا اینکه فلان حکم ناشی از عقل است کفایه کند باید همه ان ملل و مذاهب
ناجی باشند وان بالبدیهة باطل است بلکه گفته میشود که ارکان عقل و ادراک نعالی حجج
بوده باشد که تمام جنود او از جنگ همه جنود جهل خلاص باشند وان
نمی شود مگر در انبیا و اوصیا و ازین جهة است که تمیز ما بین حق و باطل بقوهٔ عقل از ایشان

این بزرگواران است و دیگران مأمورند بتسلیم از برای بیانات نشئه از نزد ایشان
چنانکه این مضمون مستفاد از حدیثی است که در نهج البلاغة از جناب امیر م مذکور است
بلکه خود این بزرگواران هم با همه خصوصی که دارند در بعضی از مقامات بقوة خلوص
عقل نمی توانند این مقام را دریافت کنند و محتاج اند باینکه وحی و یا الهامی شود و بدون
وحی و الهام هم خیف که بطریق خطا میروند چنانکه از دیوان این بزرگوار منقول است که
فرموده است و انی و ان کنت محتاج الی العلم الی الهدی فی بعض الاحایین
احوج و در کلام مجید هم باین اشاره است که لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا
منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین یعنی اگر پیغمبر تو
از پیش خود با کلامی و حکمی را که ما نفرموده ایم و بر تو آن را نفرستاده ایم هر آینه
میگیریم بکمال قوة خود بعد از آن هر قطع میکنیم رگ دل را و احدی نیست که ما را
ازین کار مانع شود پس بعد از آنکه خداوند به پیغمبر خود چنین تهدید بفرماید با دیگران چه
خواهد کرد و لکن این کسان بگوش کسی نمی که در مذهب باطل خود فرو رفته و غلو و تعمق
نموده و خلاص نمی شود چه جای آنکه بدل ایشان تأثیر کند و از کسبه بادله واهیه خود
مغرور اند و در شبهات فرو رفته و آنها را در دل خود براه کرده و آیات و نصایح
شافیه و کافیه بیشتر داده اند زنجیر پاره میکنند و این پیغمبر است در نزد ایشان

بعقول ما که مکلفیم

بعقول ما که مکلفیم هم قوة ندارد و اینطور که احکام شرعیة محول بعقول ناقصه بوده باشد
باقی نمی ماند چنانکه وارد شده است که الشریعة اذا قیست محقت یعنی شریعت وقتیکه
بقیاس در آن عمل شود محو می کند و معلوم است که قیاس از احکام عقل است و حکم مستفاد از قرآن
و حدیث را قیاس نمی نامند و ادراک حسن و قبح اشیاء که بعقل است اولاً که در امور عقلیه است
و ثانیاً در کلیات شرعیه است نه در جزئیات آن و هر فرضی که در جزئیات آن هم حاکم
باشد نظر بطایفه کلیه که ادعا کرده اند حکام مرسوم است که عقل از خود حکم خاصی داشته باشد و
اما معقول غیر خالصه این قابلیت ندارند که مطالب شرعیه را بحقیقة بفهمند تا چه رسد
بانشاء آنها و ازین جهت است که نهی بلیغ رسیده است در قرآن و احادیث متواتره
از متابعة ظن در احکام شرعیة زیرا که ظن ناشی از عقول مدخول است و هم آنکه بیدی فرموده اند
در تقصیر علم و با فقدان محول باحتیاط فرموده اند پس عقل ناقص را در همه جا حکم قرار
دادن و او را هر دو نواهی خدا و رسول که ناشی از نزد ایشان است باین غرض کردن و وجه
و تقیید را انها نمودن از قانون شریعة خارج است خصوصاً در احکام ثابته از ایشان
چنانکه عامه در حکومة خلافة بواسطه حکومة عقلیه اجماع را دلیل خود قرار داده اند و
از آیات و احادیث متواتره دلالة کننده بر انحصار خلافة بلا فصل در جناب امیر علیه السلام اعراض
نمودند و دل خود را بهمان اجماع خوش کرده در این از عذاب خدا آنها را داخل کرده اند و

بخیال این تفتیش و زند که می‌کنند و غافل اند از اینکه خدا و رسول بیانات خود را منحصر کرده‌اند
در قرآن و احادیث و در هر جائی که امر کسی بعلم فرموده از قرآن و حدیث فرموده و
بغیر اینها از اجماع و غیره محول نفرموده‌اند مگر اجماعی که در روایت ایشان باشد و
آن دخلی با جماعات مخالفه قرآن و حدیث ندارد و کذلک اهل ظن هم بواسطه
حکومت عقلیه اجماع را در عمل بمظنه حجت قرار داده‌اند و از آیات بینات و از
احادیث متواتره اللفظ و المعنی که دلالت صریحه دارند بر عدم جواز متابعت مظنه در
نفس احکام شرعیه اعراض نموده‌اند و بواسطه تمسک بآن اجماع خود را از مخالفه مقتضای
آیات و احادیث مذکوره ایمن دیده‌اند و از قرار استدلال ایشان ظاهر می‌شود که خدا
و رسول تفرقه مابین مدلول علم و ظن نگذاشته‌اند با اینکه در هیچ ادعا شاهدی ندارند
بلکه خروج از اجماع جمیع اهل اسلام است زیرا که اجماع بعض اتفاق کل منعقد است بر اینکه
ظواهر قرآن حجت است و در آن لفظ علم و ظن هر دو وارد شده است پس اگر تفرقه
نبود بیک لفظ اکتفا لازم بود تا اینکه در هر هدایة لفظ راه نیابد با اینکه در
مواضع متعدده مدح علم و ذم مظنه را فرموده‌اند و هر دو را مقابل یکدیگر ذکر کرده‌اند
پس معلوم است که در معنی علم و ظن در نزد ایشان تفرقه می‌باشد و اهل ظن هر گاه تفرقه
قرار دهند مخالفه با صریح قرآن و احادیث متواتره کرده‌اند و کذلک هر گاه تفرقه

که والکن

که و لکن تمسک با جماع شده تجویز عمل بمظنه را التجاء نموده‌اند و اگر گویم که چون اکثر آیات
قرآنیه متشابه است و کذلک اکثر احادیث متعارضه است پس بهر یک از معانی متشابهه و از احادیث
متعارضه که اجماع متحقق شود آن اجماع حجت می‌باشد نه اجماعی که مستند بآیه و حدیث
نبوده باشد گوئیم که این کلام صحیح است چنانکه علامه مرحوم در منهاج الکرامة ذکر کرده است و
لکن کلام در معنی استناد است زیرا که استناد هر گاه بلفظ حدیث بوده باشد صحیح است
و لکن هر گاه بمضمون بمعنی بوده باشد که حدیث دلالت صریحه بر آن ندارد بلکه احادیث بر خلاف
آن صراحه دارند و لکن آن مضمون را بعض از بعض احادیث استنباط کرده‌اند و آن معنی شایع
شده است و اسم آن را اجماع گفته‌اند چنانکه در صلوة جمعه گفته شده است پس این اجماع
و امثال آن داخل ادله منصوصه نمی‌باشد و بواسطه آن طرح احادیثی که بر خلاف آن
وارد شده است چنانکه اهل ظن قائل اند نمی‌شود و وجه قرار دادن خدا اجماع را که مستند بقرآن و حدیث باشد
و از اتفاق کل عاری باشد از ادله شرعیه این است که چون دنیا دار تکلیف است و نفس بدون تکلیف
مراد خدا و رسول را محول با یادت ادله است و اکثر نفوس بسبب طبیعت میل بباطل و لهو و لعب و کسالت
در دل تنگی دارند و اهل تحقیق و صاحبان نفوس قدسیه که در کمال تکیه از جنود جهل و تکیه بجنود عقل باشند بسیار کم‌اند
و شیطان نفس هم در مقام تدلیس‌اند و تلبیس‌اند و ادراک تلبیسات ایشان در کمال خفا است و در
جائی که نفس را فی الجمله میلی بوده باشد راه جواز و یا ترک آن را در کمال وضوح می‌بینند و در
جائی که فی الجمله کراهه داشته باشد بر خلاف آن است و تکیه و تخلص از جمیع شبهات و تکیه

بعد بدلول ایات محکمات و معلومات اهم در کمال صعوبت و تقدیر قوه فکریه و نظریه و عاقله اهم
صعب تر از ان خصوص بعد از انکه شبهات در دل بر اوله و مقتضا را بنا سبقت گرفته باشد پس
الخوف از جاده حق درین هنگام بیشتر نباید و اگرچه گفته نمیشود که عمدا چنین میکنند
بلکه چون مسبوق بشبهه اند ان را حق میپندارند لهذا اکثر انچه در نظر مردم است و در نظر ایشان
جلوه میکند خطا است پس از اینجهت خداوند اجماع را داخل ادله شرعیه نموده است بلکه در
قران و حدیث مذمت بسیاری در مخالفت کثرت وارد شده است و اجماع بمعنی اتفاق کل که
حجت است نکته این است که استناد قطعی بصاحب شریعت دارد پس فی الحقیقه حجت قول ان صاحب
شریعت است و اجماع بمعنی کشف از قول معصوم کلام در ان در کشف از قول معصوم است
نه در حجیت قول معصوم خصوص [illegible] وقتی که معارض داشته باشد اگر هر دو کاشف باشند
تعارض بلکه تناقض در اراده معصوم داخل میشود و ان بالبدیهه باطل است و اکتفا بظن
حاصل از ان فرع ثبوت حجیت مظنه است و این جمله که مذکور شد کبرای ابطال ان است
و مستند اجماع است استدلال باضطرار در جواز عمل بمظنه زیرا که اضطراری که حجت است ان است
که از افعال خداوند حاصل و عارض شده باشد و اما در تحصیل علم بمراد خدا این ... استدلال
باضطرار در جواز عمل بظن بمراد خدا مطلقا راه ندارد زیرا که بر خدا و رسول
بیان مراد لازم است تا لازم نیاید فوت مراد و بطلان حکمت از وضع احکام و لازم
نیاید نقض غرض تکلیف که دلالت بر نقص فاعل میکند پس اضطرار حاصل در تحصیل علم
از جانب خدا نیست بلکه از جانب خود مکلف است زیرا که از انسته قانون تحصیل

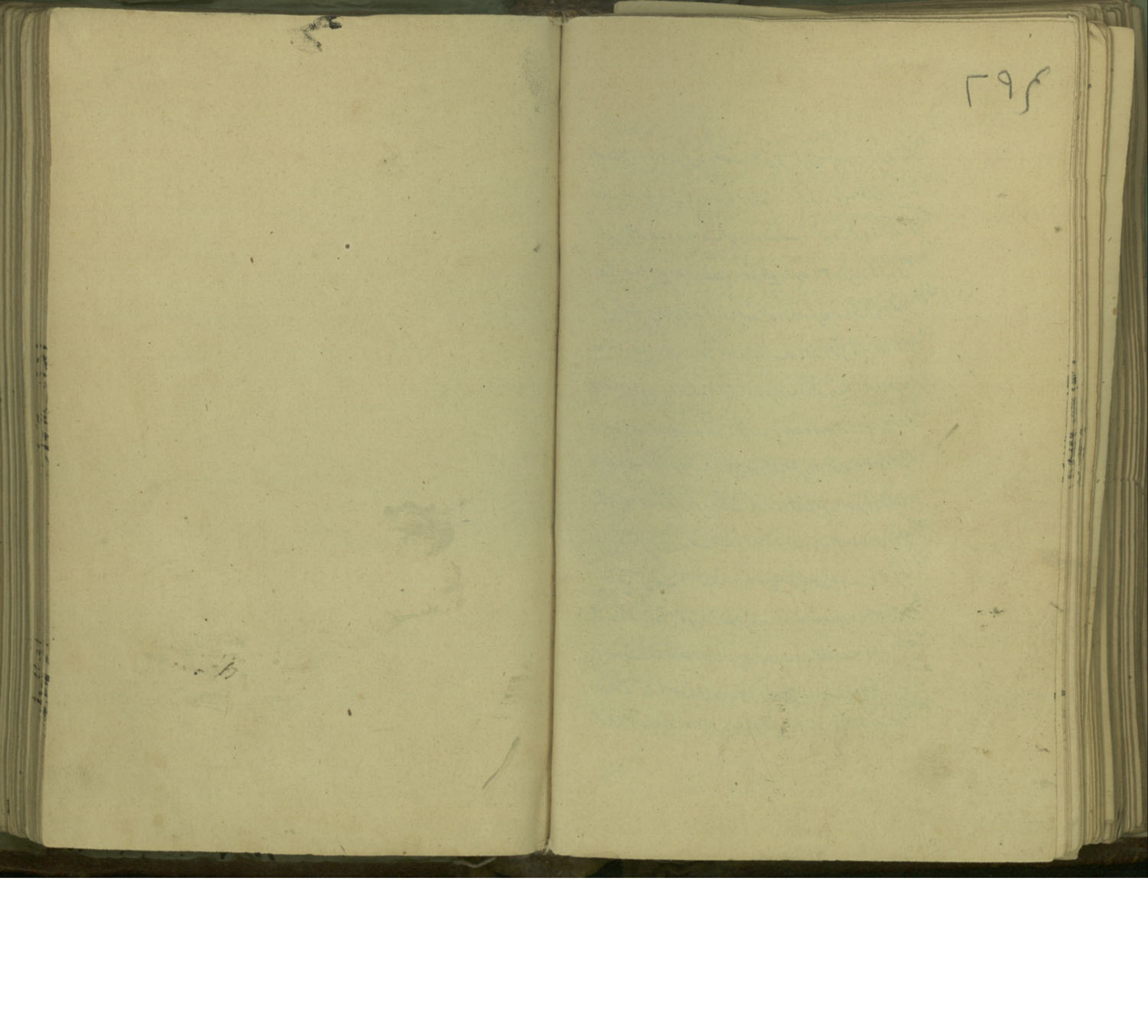
علم را از کلمات ایشان دریافت نکرده در استدلال در تحصیل علم داخل شده اند و خدا و رسول قانون
تحصیل علم را چنین بیان فرموده اند که در توحید و رسالت رجوع بادله عقلیه و افاقیه و انفسیه نمایند
بنوعی که رسیده است بنمایند و بعد از معرفت رسول اسلام و تسلیم از برای ایه خدا و رسول
کنند و در احادیث متخالفه که از ایشان علیهم السلام وارد شده است رجوع بعلاجات صادره
وارده از ایشان کنند و بواسطه ملاحظه ادله مخترعه ایات صریحه و احادیث متعاضده را
توجیه و تاویل ننمایند و بمعقول ناقص خود در احکام جرح و تعدیل نکنند آری در بعضی از جاها
که در کمال وضوح است عقل با همه نقصی که دارد ادراک انها حجت میباشد چون موقف
~~صادق بر خدا را از کاذب بر او بشرط اینکه او امر و نواهی از ان بزرگواران برخلاف~~
~~خریده باشد که در ان مقام اخبر رسیده است صدق است و لکن خلاف ان کند کاذب است~~
اگرچه نمیشود که در اینجا هم ایه یا حدیثی دلالت بر ان صدق و یا کذب نکند هم باشد چنانکه
عامه گویند که جناب رسول ص هر تشریع و تبیین را ناتمام گذاشته و رحلت فرموده است و امر
گویند که خدا در فهم احکام محول باجتهاد و اکتفا بمظنه نموده است و عقل بکذب این هر دو
حکم میکند زیرا که پیغمبری که بجهة هدایت بندگان ارسال شده است نمیشود که مراد خدا را
واضح نکند و بر همه کس حجت خدا را اتمام نکند و ایشان را الصلاة که استماع رد که [illegible]
ان مفاسد بسیاری در میان ایشان پدید اید و ثمره رسالت منقلب بضد ان شود بلی اگر
این کس از عامه و از اهل مظنه صدق میبود لابد که جناب رسول ص بان اشاره و

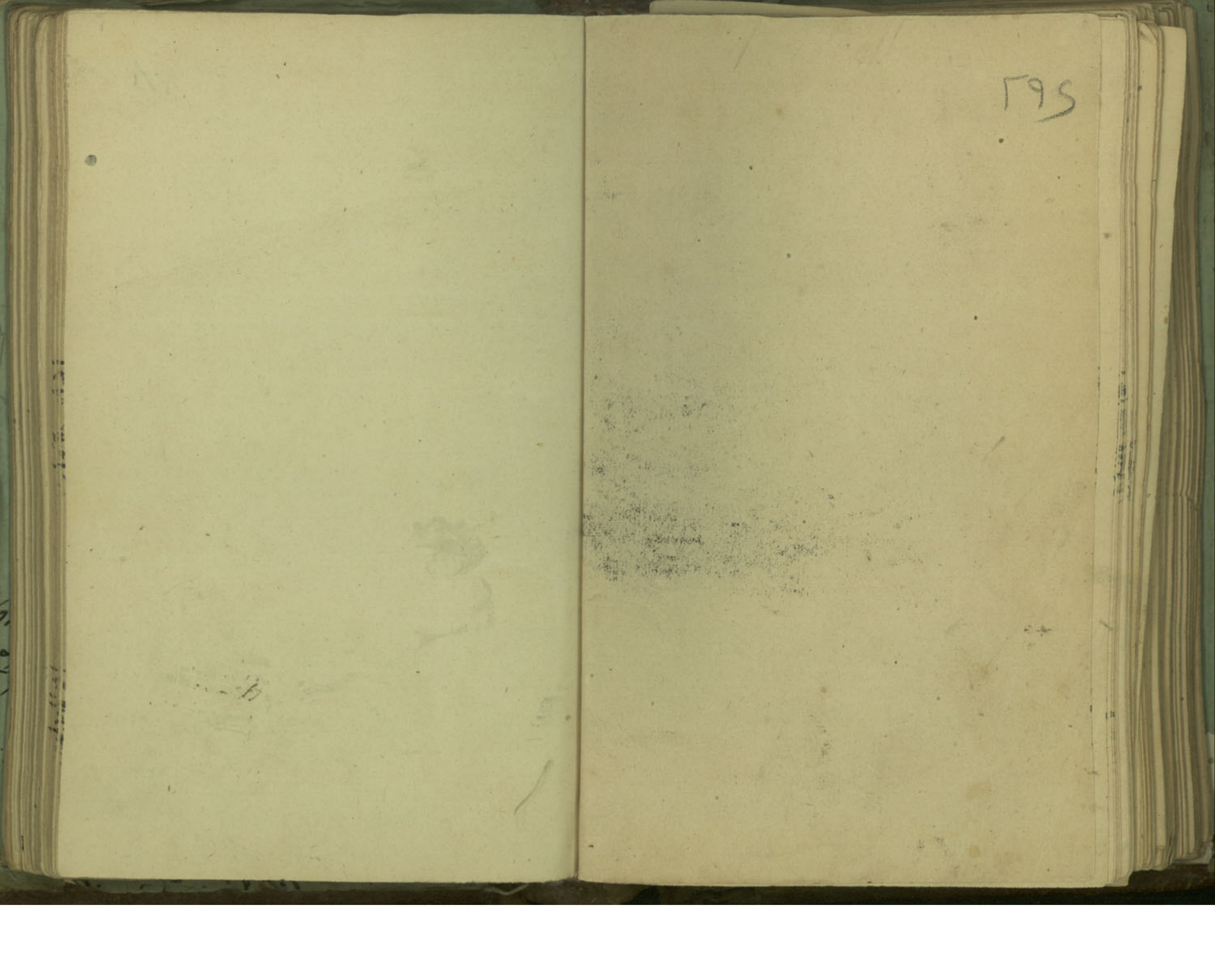
اعلامی نمود تا هر رساله را بنقص و قصور وقف در عارض نشود و با اینکه مطلقا اعلام
نقوصه نهی بلیغ از آن نموده است پس چگونه دخل رساله می‌باشد پس خلاصه مطلب چنین
شد که هر کس تدابیر خدا و رسول را در امور بلاد و عباد ناقص پندارد و اسناد نقص و
قصور وقف و بتبلیغ و بتبیان خدا و رسول دهد و عقل خود را با اینکه از عالم جنود
جهل خالص نکرده در تدابیر ایشان حکم قرار دهد پس بگذر که در ادله منصوصه از جانب
ایشان جرح و تعدیل و ادخال و اخراج نماید تکبر دارد و از فهمیدن مراد خدا و
رسول را از آیات و احادیث مسلوب التوفیق است و در حدیث وارد شده است که
التواضع مطیة العقل یعنی مرکب تواضع مرکب عقل است یعنی عقل که آلة ادراک است
باید بر مرکب تواضع سوار بوده در بوستان ادله و آیات سیر کند تا تواند مراد را
دریافت کند و مواقع رضا و غضب خدا را ببیند و دل را الخوف و رجا از خدا زنده
کند پس اگر بر مرکب مذکور سوار نشود هرزه بر سر ندارد و شیطان و نفس او بسط و بادی
داهو جس و حظ داده شبهات مکلف را متکبر که از تواضع دور که است پس عقل او را
عاطل و از سیر و عبره مانع آمده اند با اینکه تواضع و بی سیر و عبره تا نور آید
و بدون آنها امر سوقه و عباده بانجام نمی‌رسد و وارد شده است که تواضع
للحق تکن اعقل الناس یعنی تواضع و فروتنی بکن از برای حق تا اینکه عاقل‌تری بر ادیان
بوده باشی و وجه آن معلوم است زیرا که تذلل نمودن حق علی عبودیته و حقیقة آن است

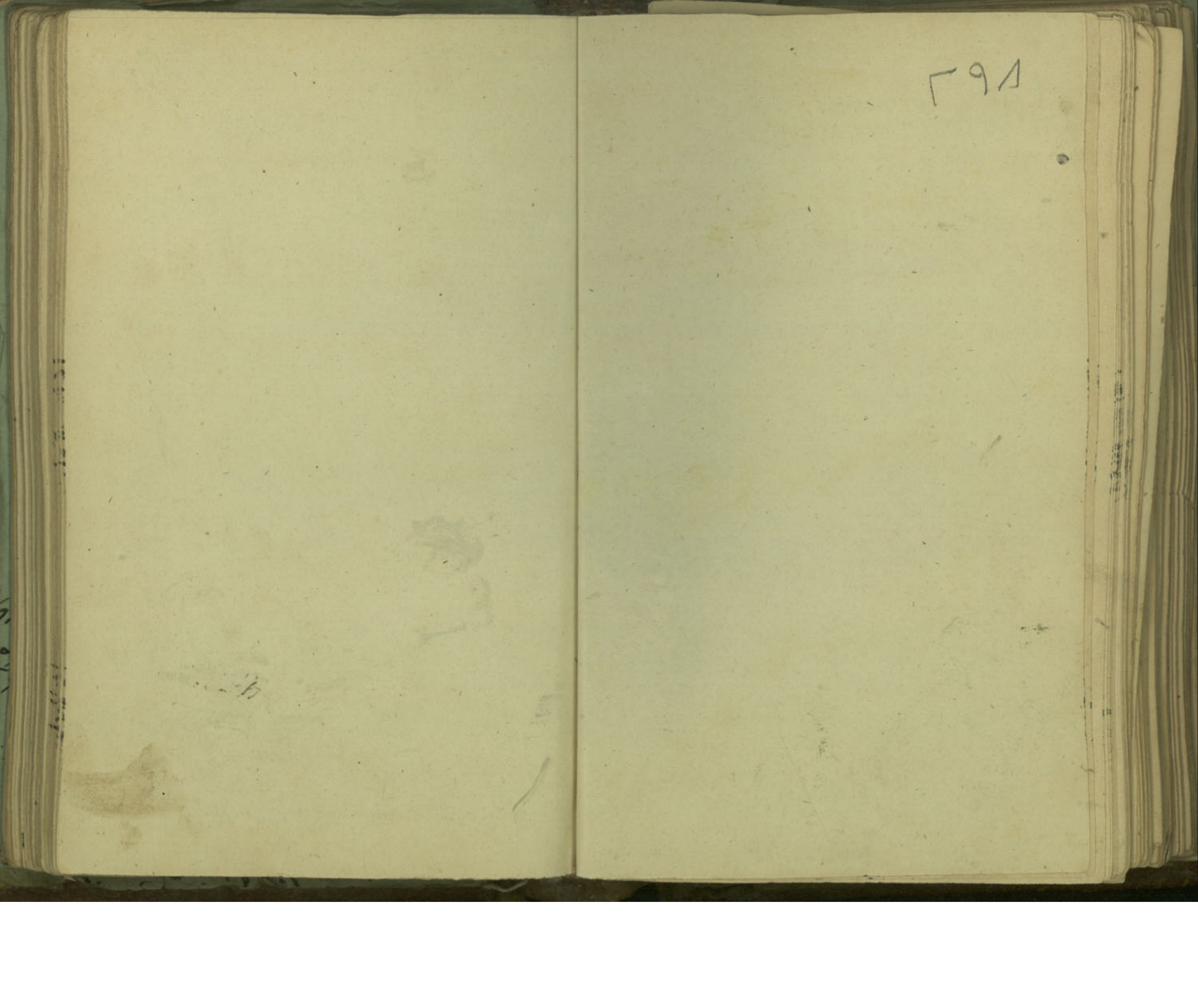
توقف می‌نمایند

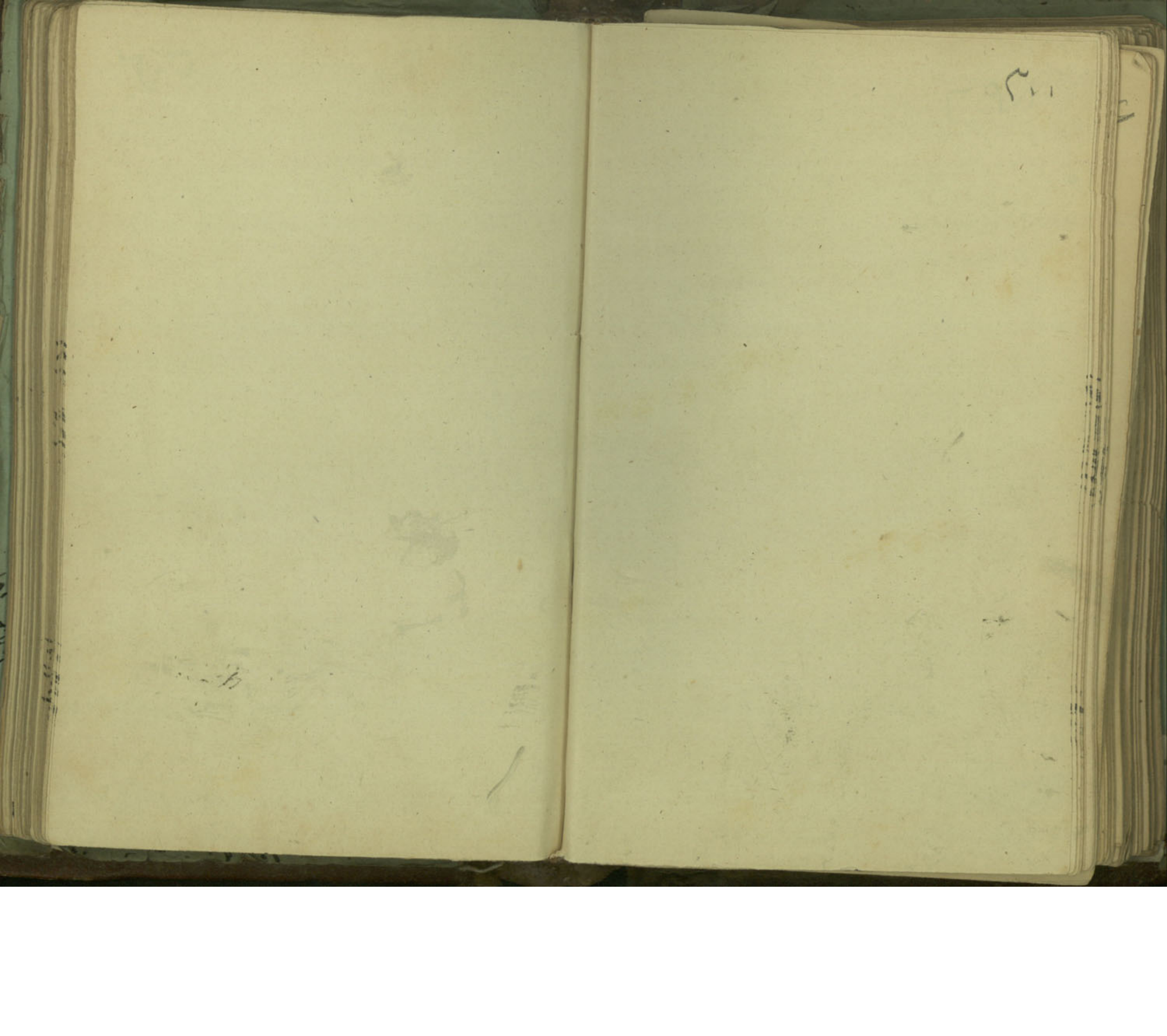
وعبودیه

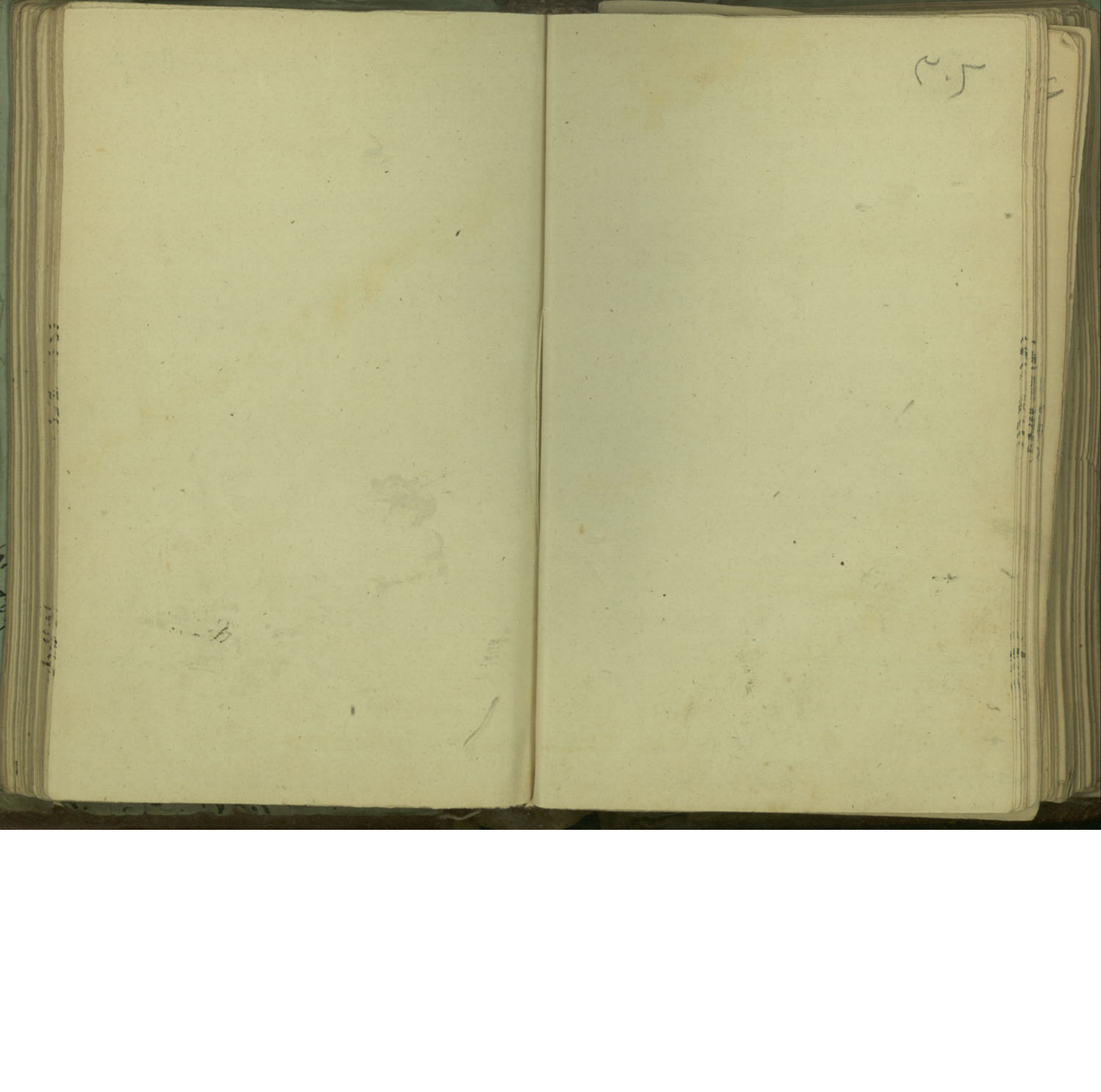
وعبودیه ثمره وجود است پس باید بتکلف در قبول حق بمیزان تسلیم از برای تدابیر خدا و رسول
توقف نکنند بلکه همیشه باید در عبره بوده باشد تا اینکه گمراه نشود و حقیقة عبودیه از
برای او حاصل شود و در وصف آن وارد شده است که العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة
یعنی حقیقت تواضع و تذلل نمودن خدا و قبول جمیع تدابیر خدا جوهری است که کنه آن
ربوبیت است پس باید ربوبیت را از حقیقت عبودیه کشف کرده نه اینکه جرح و تعدیل در کارهای
خدا و ادخال و اخراج در ادله منصوصه از جانب خدا کند و قبول تدابیر خدا را نکند و
بواسطه آن ادعای ربوبیت کند از آن راهی که نمی‌فهمد و از جمله وساوسی که در تواضع و در سیر و
در عبره کرده اند این است که گفته اند که راه علم بواسطه وفور حدوث شبهات مسدود است
با اینکه صاحب شریعه امر بطلب و سؤال فرموده و تاکید بلیغ در آن نموده و وعده وصول بمراد
بجا به آن داده که هرگاه کسی در شبهات داخل شود و تحصیل علم را بلقا نزند که فرموده است نماید
گمراه نکرده پس سرگردان و طلب را بلقا نزند ما که قرار داده اند بعد مناوردن داخل در کثرت
و از تواضع خارج است و موجب حرمان از وصول بفیض حصول علم است مانند کسانی که در فرع
مختر نه که مخرب ادله منصوصه اند نظر می‌کنند با اینکه نهی شده بود از آن رسیده چنانکه عامه
در احادیث دلالت کننده برخلافه کبری وسوسه‌ها کرده اند و احتمالات داده اند و بواسطه اینها
دلالت صریحه آنها را مظنونه نموده اند و چنانکه اهل ظن از اما تتبع دلالت صریحه آیات و احادیث
دالة بر وجوب اجتناب از عمل بظن و لزوم عمل بعلم و با احتیاط و گذاشتن ... مظنونه

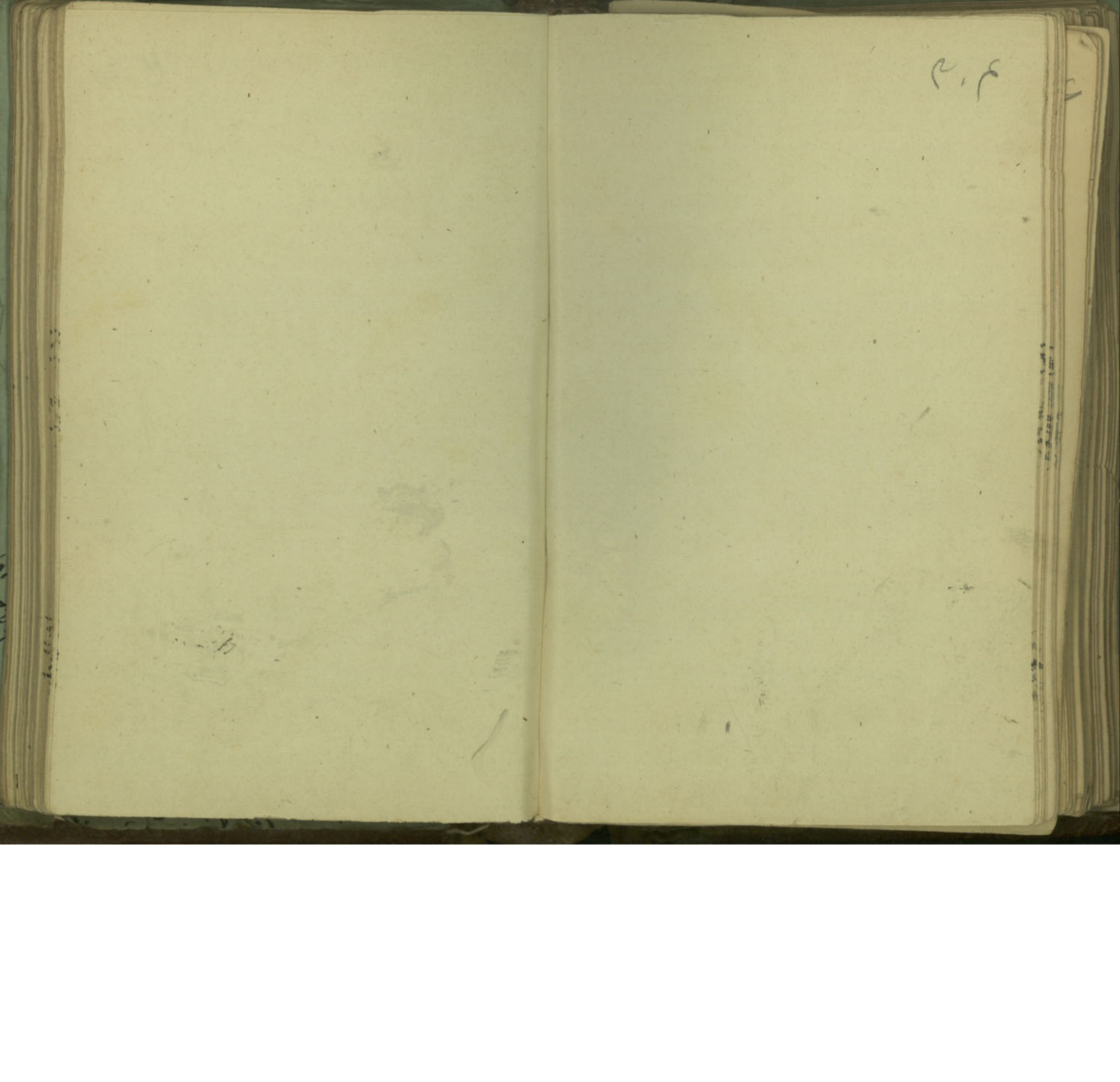


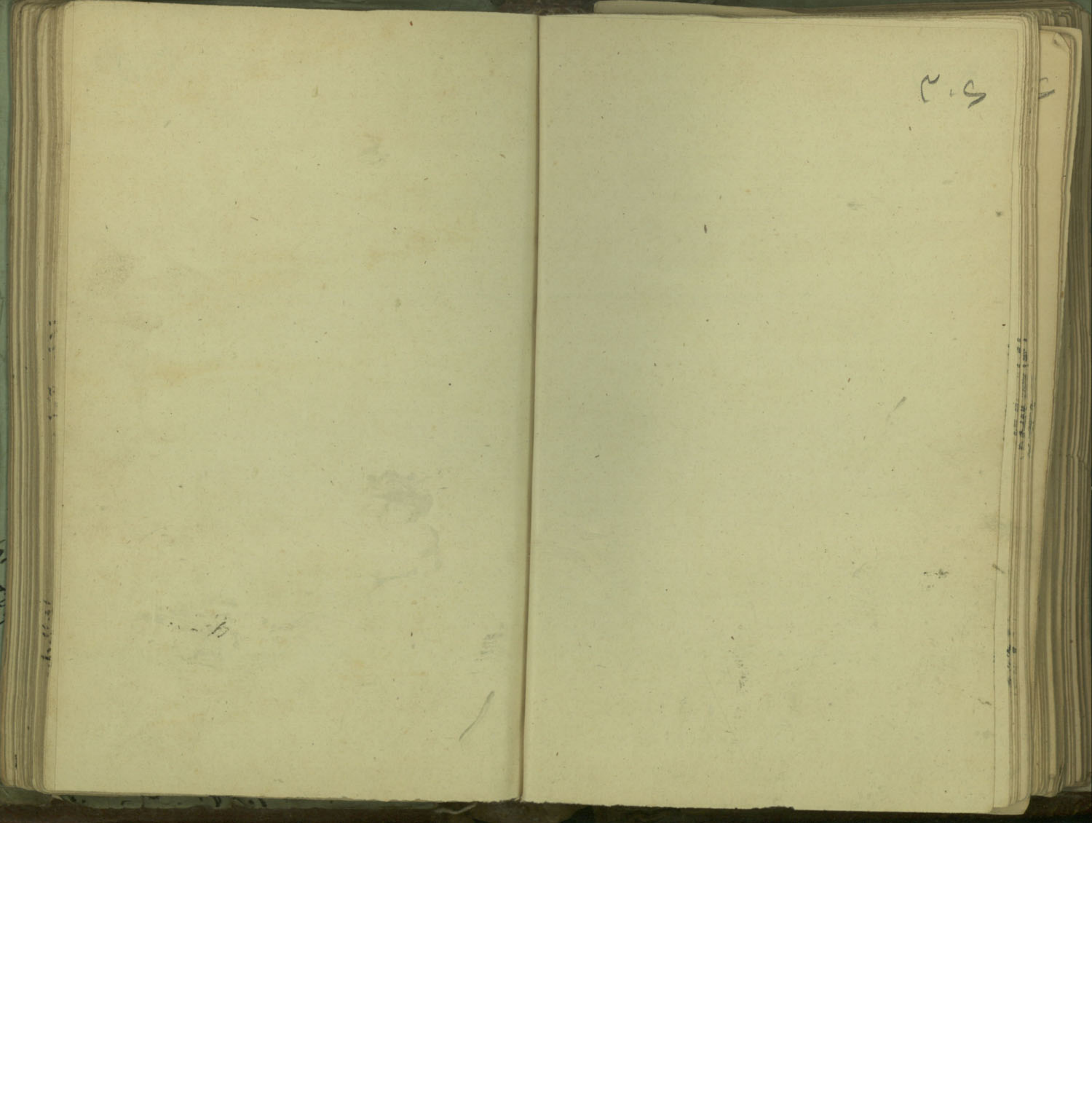


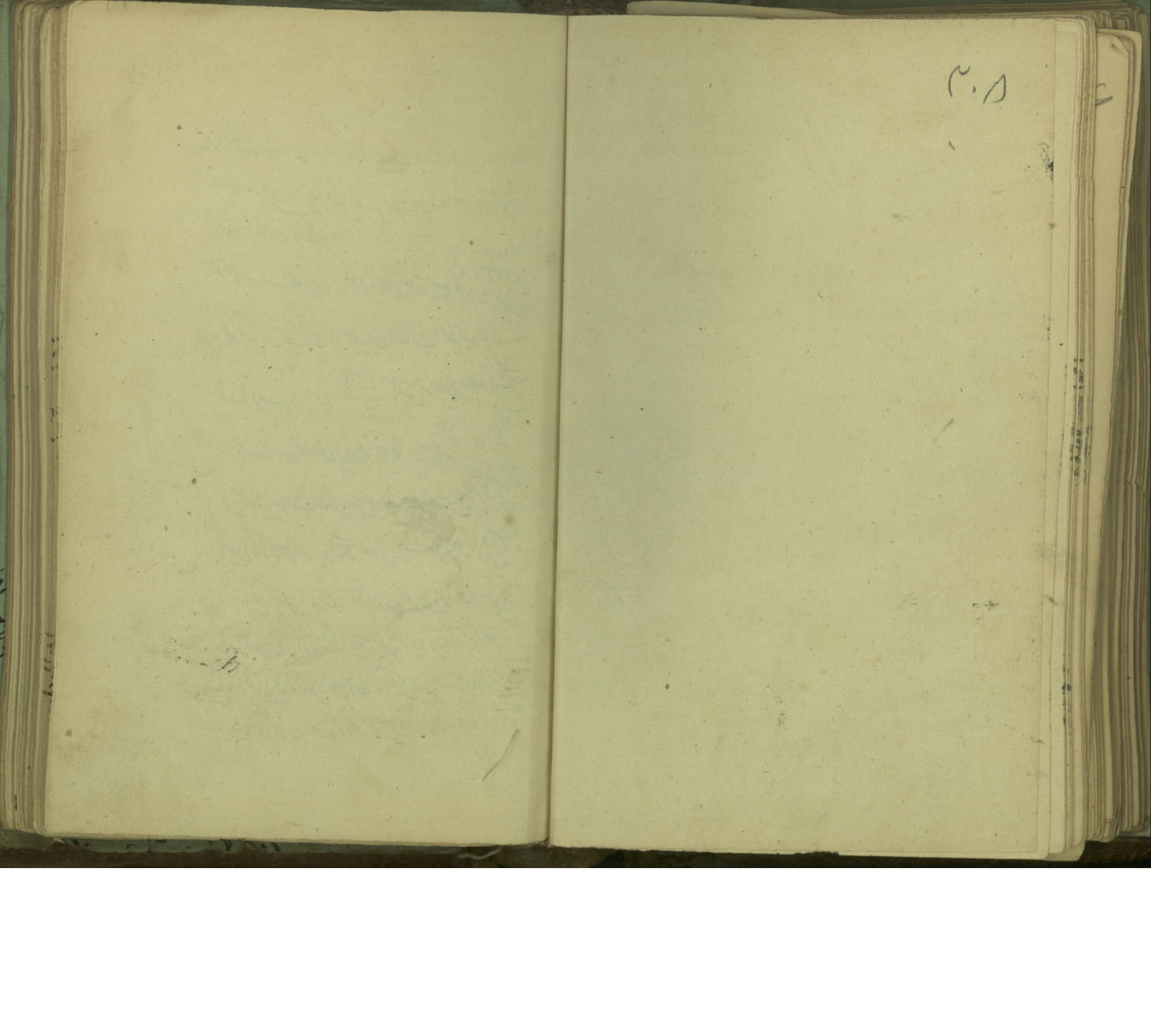












بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین
محمد صلی الله علیه وعلی اله الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین
اما بعد این رساله ایست در تحقیق معنی عقل وجهل که بتالیف
شده است حسب الخواهش اخ اعز روحانی وصدیق مهربان ایمانی جناب
لامیرزا مهدی معروف بمقدس تبریزی نور الله قلبه بکمال الایمان کما جعله من
اکمل اولی الاخوان بدانکه عقل در لغة بمعانی بسیار امده است یکی
از انها علم بمطلق امور است ودیگری علم بحسن وقبح امور است ودیگری
علم بنقص وکمال انها است ودیگری قوه ایست که بان تمیز حاصل میشود
مابین حسن وقبح ونقص وکمال انها ودیگری هیئت است محموده که حاصلست
در حرکات وکلمات انسان ودیگری نوریست روحانی که بان ادراک [illegible]
میکند

میکند نفس علوم ضروریه ونظریه را واختلافاتی که در این تعریفات است ثمری
نمی باشد زیراکه حصول هریک از این معانی هرگاه بجه کمال باشد لازم دارد
حصول معانی دیگر را وکسانی که اختلاف در تعریف ان کرده اند اتفاق دارند
در بودن ان قطب دائره امکان وعماد بنی نوع انسان وانکه او سلطانیست
مقتدر ولکن بشرط اجتماع جنود او وبشرط سالم بودن انها از جنود جهل واین
سلامة در بعضی از امور فطریه است واحتیاج بزحمت تعلم ندارد مانند وجود صانع
وسلطنة او والوهیة او ووحدة او وعدالة او وعالم بودن او بجمیع معلومات
وعدم جواز عروض جهل وعجز واحتیاج براو وبودن افعال او کلا بقانون
صحة ونظم وعدم جواز انها ونقص وقصور وفساد بفعلی از افعال او ومانند حسن احسان
وقبح اسائه وحسن صدق وقبح کذب پس هر کسی باین معلومات علم دارد نهایة
اینکه بواسطه عروض عوارض غفلتی حاصل شود ولکن بعد از تذکر بالجمله وزوال
ان غفلة مرتفع میشود پس این معلومات حجة خداوندی اند که هر کس امورات
دیگری را که متفرع اند بر انها انکار کند این معلومات شهادة میدهند بر کذب
او وان انکار بلکه ادعای جهل بانها هم از او مسموع نخواهد بود زیراکه ...

معلومات حجت آدمی باشند در امور معاش او که هرگاه خواهد بر خصم خود حجت تمام
کند لابد است که همان معلومات حجت خود را تمام کند پس خداوند هم همان معلومات
فطریه که باو عطا فرموده است حجت خود را براو تمام کرده است که هرگاه در امور آنها
که متفرع اند بر آنها انکار کند و یا اظهار جاهلی نماید خداوند بآن معلومات
براو حجت خواهد گرفت و اما در امورات دیگر که معلومات فطریه نیستند پس
امر فرموده است بتحصیل علم در آنها و نهی فرموده است از ترک تحصیل علم در آنها
و همان امر و نهی حجت خود را بر همه تمام فرموده است ولکن چون تحصیل علم
در آن امورات باید بقوه عقل بوده باشد و اکمال عقل هم را شرایطی
می باشد که بآنها لازم است تحصیل آنها و آن شرایط تخلیه جنود عقل و جنود
آن است از عروض جهل و از جنود آن لهذا در احادیث بسیار وارد
شده است که عقل را و جنود او را و کذلک جهل را و جنود آن را بشناسید و
عقل و جنود آن را مراعات و محافظه کنید از عروض جهل و جنود آن چنانکه
وارد شده که خداوند عقل را ایجاد فرمود و او را امر کرد که اقبال کن پس اقبال کرد پس
ادبار کن پس ادبار کرد بعد از آن فرمود که اقبال کن پس اقبال کرد پس خداوند

ذکره

فرمود که تو خلقی بزرگ منی و تو را بزرگی دادم بر همه خلق خود و کامل کردم
تو را اکرم و گرامی که او را دوست دارم بعد از آن خلق کرد جهل را و باو فرمود
که ادبار کن ادبار کرد پس فرمود که اقبال کن اقبال نکرد پس فرمود که تکبر
کردی و سرکشی و گردن کشی نمودی از فرمان من و او را لعنه کرد و بعد از آن عقل را
سلطنه عطا کرد و از برای او هفتاد و پنج جند قرار داد پس چون جهل آن اکرام
از خدا نسبت بعقل دید در باطن خود عداوه عقل را قرار داد و عرض کرد که
خداوندا عقل هم مثل من خلقی است او را اکرام فرمودی و قوه دادی و من ضد اویم و
قوتی ندارم پس مرا هم مثل آن قوه عطا بفرما فرمود اری میدهم ولکن اگر
بعد معصیه کردی تو را و جند تو را از رحمت خود خارج می فرمایم جهل راضی شد
پس خداوند باو هم هفتاد و پنج جند عطا نمود پس وزیر عقل خیر است و وزیر جهل
شر است اما مراد این است اراده خیر و اراده شر است زیرا که اراده منبع
و منشأ روح اعمال است پس چنانکه سلطان بوزیر تدبیر کار می نماید همچنین عقل
با اراده خیر و جهل هم با اراده شر کمال قوه خود را بهم می رسانند و بعد از آن
ایمان است که جندی از جنود عقل است و ضد آن کفر است و ایمان بمعنی اذعان

دل است از روی ریب و شک بتدابیر خدا و صحت آنها در امور بلاد و عباد از روی
ریب و شک در صحت آن تدابیر و کفر که از جنود جهل و ضد ایمان است انکار
صحت آن تدابیر است چه بلسان باشد و چه بقلب و ارام نگرفتن دل است بان
و بعد از آن تصدیق است که آن اقرار بلسان است بوحدة خدا و رسالة رسول و لزوم
قبول احکام صادره از خدا و رسول و ضد آن که جحود است از جنود جهل است
و مراد از جحود انکار بلسان است اگرچه بدل انکار نداشته باشد زیرا که در شریعه
مؤاخذه واقع می‌شود بواسطه آن [illegible] و لکن هرگاه بدل تصدیق نکند و در دل
انکار داشته باشد قبول نمی‌شود اگرچه بلسان اقرار داشته باشد زیرا که شرط قبول
اعمال اقرار لسانی و قلبی هر دو است و لسانی فقط کفایه نمی‌کند و بعد از آن رجاست
و آن از جنود عقل است و مراد از آن عمل کردن بنده است بجهة امید رسیدن بثواب
و جوائز و صلهای خدا و رسول پس اگر کسی اعمال خیر را بجا نیاورد
و یا بجا آورد و لکن نه بجهة امید وصول ثواب بهار خدا بوده باشد چنین کس قنوط
و نا امیدی دارد و آن از جمله جنود جهل است و بعد از آن عدل است که از جنود
عقل است و مراد از آن تعدیل قوه فکریه است که بواسطه ثبات از حد اعتدال
خارج نگردد و ببلاهت که اهمال در فکر است و جربزه که افراط در آن است داخل
نشود

نشود که قوه فکریه را از حد اعتدال خارج کند و نور تفکر را تاریک کند و
کذلک مراد از عدل اعتدال در اعمال قلبیه و جوارحیه است پس هرگاه در قوه
فکریه و در اعمال قلبیه و جوارحیه اعتدال نورزد و در آنها جور کند بعضی
جند جهل را که جورست خواهد نمود و تفصیل این مطلب طولی دارد که بتحریر
تمام نمی‌شود و لازم است که در کتب عالم ربانی تلمذ شود تا آنکه تفصیل باب
عدل و جور معلوم شود و بعد از آن رضاست که از جنود عقل است و مراد از
رضا خوشنود بودن بتدابیر خدا و رسول در نظم امور بلاد و عباد است و بانکه
تقسیم نعمه و وعده و وعید نموده است و ضد آن که سخط و عدم رضا بتدابیر
و بتقسیم و وعده و وعید است از جمله جنود جهل است و بعد از آن شکر است که
از جمله جنود عقل است و مراد از شکر بجا آوردن بنده است خدا را بر نعمتهای که
باو عطا فرموده از ایجاد و ارزاق و صرف کردن بنده است هر یک از جوارح
خود را در کاری که بجهة آن موجود شده است چون چشم بجهة دیدن کارهای خدا
و گوش بجهة شنیدن کارها و احکام و فرامین خدا و دل بجهة فهمیدن حسن کارهای
خدا و دفع کردن وساوس شیاطین جن و انس و دفع کردن افکار باطله را
از خود و ضد آن که کفران است از جمله جنود جهل است و بعد از آن طمع است

که از جنود عقل است و مراد از آن طمع داشتن در رحمت خداست با صحت عقاید و
ضد آن که یأس است از جمله جنود جهل است یعنی کسیکه با صحت عقاید گناهان
کرده باشد با وجود آن گناهان باید که از رحمت خدا مأیوس نباشد بلکه باید امید
داشته باشد که رحمت خدا او را دریابد و آنها که با فساد عقیده بوده باشد
طمع در آن راه ندارد بلکه آن داخل در غرور است زیرا که خداوند صاحبان
عقیده فاسده را از رحمت خود مأیوس فرموده است مگر اینکه بفساد عقیده خود
مطلع شود و از آن توبه کند و بعد از آن توکل است بر خدا در تحصیل عقاید و
اعمال و ضد آن حرص است در تحصیل اینها یعنی باید اعتقاد و اعمال خود را
درست کند با قرار و تدابیری که خدا در امور تکلیفیه فرموده است و بواسطه
ملاحظه شبهات و طلب حق از اینها تعدی از آن قرار و تدابیر ننماید که از توکل
خارج می‌شود و شیطان بر او مسلط می‌شود و او را
وا میدارد بر تکلیف بر خدا چیزهائی را که نمی‌دانند و بعد از آن رأفت است
که از جنود عقل است و مراد از آن مهربان بودن دل است بر خلق و بر مؤمنین
و ضد آن که قسوه است و سخت شدن بر خلق و رحم نکردن بر ایشان و بر مؤمنان است
از جنود جهل است چنانکه وارد شده است که رأفت از الهام ملک است و

قسوه از الهام شیطان است

قسوه از الهام شیطان است و بعد از آن رحمت است که از جنود عقل است و مراد
از آن ترحم بر مؤمنین است و متکفل احوال ایشان شدن و دادرسی امور ایشان
نمودن است و ضد آن غضب است که از جنود جهل است که عبارت است از ترک
مودت با مؤمنین و غمخواری ایشان نکردن و ایشان را واگذاشتن که کثیری که
ضایع شوند و بعد از آن علم است که از جمله جنود عقل است و مراد از آن علم بمراد
خدا و رسول است از ادله و آیات ایشان و ضد آن که جهل است از جنود جهل است
و مراد از جهل تحصیل علم از ادله و آیات منصوصه ایشان نکردن و بادله مخترعه
متمسک شدن و بشک و ظن اکتفا کردن و یا طلب علم بحقایق اشیا کردن چنانکه
حکمای فلاسفه گفته‌اند و یا هم طلب علم بواقع و نفس الامر کردن چنانکه اهل ظن
گویند پس مراد از تحصیل علم علم بمراد و احکام خدا بهم رساندن است که اگر
چه خلاف نفس الامر باشد چنانکه جامه نجس نماز در آن جایز است با جهل بنجاست
و غسل و نماز در مکان غصبی جایز است با جهل بغصبیت و خداوند و تفحص را
بان جواز حکم فرموده است و علم بان حکم علم بحکم الله نفس الامری است و خلاف
آن حرام فرموده است پس بواسطه جهل بنفس الامر آن حکم را که مظنون نرسیدن
قرار و تدابیری است که خدا و رسول در امور بلاد و عباد داده‌اند و بواسطه

و بواسطه ادخال عمل بی‌نیته در شرعیه شور و شوری در فرقه ناجیه انداختند و به ابداع حیله‌ها
و کتمان فضول را داخل حکمة الٰهیه کرده‌اند و امر تحصیل علم را بر طالبان آن مشکل
نموده‌اند و بعد از آن فهم است که از جنود عقل است و ضد آن که حمق است از جنود جهل است
و مراد از حمق قلت تدبر در امور و در اقرار خدا و رسول و در یافت نکردن مراد
خدا و رسول است و این مرض است بسیار صعب که ناشی میشود از قلت خوف از خدا
و از مغرور شدن برحمت خدا و از کمی تفکر در عواقب امور و در شدت مواخذه
خدا از عاصیان و بعد از آن عفت است که از جنود عقل است و ضد آن
تهتک و دریدن پرده حرمت خدا و رسول و داخل شدن در معاصی و جرأت بر عمل
در آنها است و مراد از عفت نگه داشتن نفس است از ملاحظه شبهات و از دخول
در شهوات و بعد از آن زهد است که از جنود عقل است و مراد از آن ترک شهوات
و لذات دنیویه است که تحصیل مراتب اخرویه و رسیدن بثواب‌های وافره
خداوندی و ضد آن که رغبت و میل است باین شهوات و لذات اگرچه از محرمات
نباشد از جنود جهل است و بعد از آن رفق و نرمی و همواری است در تحصیل علم
و عمل زیرا که رفق وزیر حلم است و حلم وزیر علم است و مادامی که کسی نرم و
هموار نباشد حلیم نمیشود پس علم او را حاصل نمیگردد پس در تحصیل علم او کوتاهی

خواهد شد

خواهد شد و ضد آن که خرق است از جنود جهل است و آن خرق ناشی از
القاءات و وساوس شیاطین جن و انس است که بواسطه آنها مشکلات
بسیاری پدید می‌آورد و مکلف را از تحصیل علم در آنها عاجز می‌کند پس بخرق
داخل می‌شود و از رفق و همواری خارج می‌گردد و آنانکه اکتفا بظاهر
ادله و آیات منصوصه می‌نمایند و بتوسط ادراک مراد که از خدا و رسول و ائمه
رسیده است تمسک کامل می‌زنند بآن وساوس و القاءات گوش نمی‌دهند پس
تحصیل علم بر ایشان آسان میشود و بسبب آن رفق و همواری تحصیل می‌نمایند و بخرق
و مرضی که از آن پدید می‌آید گرفتار نمی‌شوند و بعد از آن رهبت است و ضد آن
جرأت است و مراد از رهبت خوف از خداست که بواسطه آن مکلف دل و قدم او
در ملاحظه رضای خدا و تحصیل آن ثابت بهم میرساند و جرأت نمی‌کند بر دخول در
راهی که موجب سخط و غضب خدا می‌شود و آن از اکمل آداب است چنانکه از جناب
امیر (ع) وارد شده است که نفس خود را بهر ادبی از آداب مؤدب کردم و
بهتر از تقوی و خوف از خدا ادبی ندیدم کبری که از صدق اهم که رئیس آداب است
بهتر است و فی الحقیقه هر کسی که طالب معاد است در تحصیل خوشنودی خدا آگاه
بتقوی تمسک کامل زند نجات می‌یابد و اگر بتقوی تمسک نشود ایمن و بلیات

برانکه در تحصیل خوشنودی خدا صادق می باشد و بعد از آن تواضع است که از
جمله جنود عقل است و ضد آن که کبر است از جنود جهل است و مراد از کبر قبول
نکردن قرار و تدابیری است که خدا و رسول در امور بلاد و عباد داده اند و
خداوند قرار به داده است که هر کس تدابیر خدا را در امور بلاد و عباد قبول نکند
و در صحت آنها شک کند او را مانع از ادراک مراد او از ادله و آیات شود و
مراد از تواضع که ضد آن است قبول آن تدابیر است و قبول مانند مرکب است
از مراکب عقل که هر گاه بر آن سوار شود و در بوستان ادله و آیات منصوصه
سیر کند قدرت می یابد که اشجار اثمار معارف و حقایق و لطایف از آنها بچیند
و الا عاجز خواهد بود پس کسی که در مقابل ادله منصوصه ادله دیگر اختراع کند و
سر کنند بمراحل از ادراک مراد خدا و رسول از ادله و آیات منصوصه دور
می باشند و بعد از آن تؤده و اهوار است که ضد آن تسرع است که از جنود جهل است
و مراد از تسرع سرعت است در حکم قبل از تحقیق پس لازم است که طالب علم
سرعت در حکم نکند تا آنکه مطلب را نیکو تحقیق نماید و آن منافات ندارد
با قول خدا تعالی که و سارعوا الی مغفرة من ربکم زیرا که آن بعد از
تحقیق است پس مراد از تؤده اهوار است در تحصیل علم و بعد از حصول علم
لازم است که

لازم است که در تحصیل عمل مسارعه شود و بعد از آن حلم است که از جمله جنود عقل است
و ضد آن سفاهت است که از جمله جنود جهل است و مراد از سفاهت ملاحظه نکردن
خوشنودی خدا در تحصیل منفعت و اجتناب از غضب خدا و از دخول در مفسده
نکردن است مانند کسانی که اعتماد بر مناصب و اموال نموده ضرر قاطع
در تحصیل خوشنودی خدا و در اجتناب از غضب او نمی نمایند و بعد از آن صمت است
و ضد آن که هذر و سخنان بیهوده گفتن است از جنود جهل است زیرا که بواسطه
گفتن بیهوده گفتن بسا می شود که مکلف در ورطه می افتند که نمی تواند از آن
خلاص شود و بمؤاخذه شرع و یا عرف گرفتار می گردد و چون صمت و سکوت را
شعار خود کند از آن مهالک نجات خواهد داشت و بعد از آن استسلام است که
از جنود عقل است و ضد آن استکبار است و مراد از استکبار طلب کبر است که ناشی
از ملاحظه شبهات و شهوات می شود و آن غیر کبر است زیرا که استکبار طلب است
نه عین کبر بلکه آن از مقدمات کبر است و وجه بودن آن از جنود جهل آن است
که کبر از آن ناشی میشود و کبر از اعاظم جنود جهل است و مراد از استسلام طلب
گردن نهادن از برای تدابیر خدا و رسول است که هر کس خود را در آن حالت نگه دارد

از اینکه بار که معقده کبرت نجاه می یابد و بعد از آن تسلیم است که از جنود عقل است
و ضد آن که شک است از جنود جهل است و مراد از تسلیم قبول تدابیر خدا و
رسول است در امور بلاد و عباد و مراد از شک شک در صحت آن تدابیر است
و وجه بودن شک از جنود جهل این است که هر کس شک در صحت فعل کسی کند
لهذا در علم بصحت آن از او دانا تر خیال کرده است پس این هم نوعی از تکبر است
چنانکه تسلیم از برای آن کس نوعی از تواضع است و چون بعضی از احکام خدا
و رسول صحت آن بعقول ناقصه دریافت نمی شود و هر کس هم عقل کاملی ندارد
لهذا خداوند دین ما را در اسلام و تسلیم قرار داده که هر کس تسلیم کند از
برای قرار دهندهٔ ابر خدا و رسول از شک در صحت آنها نجات یابد و بعد از آن صبر است
که از جنود عقل است و ضد آن که جزع است از جملهٔ جنود جهل است و مراد از
صبر حفظ نفس است از دخول در شک در صحت تدابیر خدا و رسول و از دخول
~~در معصیه و ناخوشی~~ نفس ملاحظه شبهات و از دخول در معصیه و ناخوشیها
نفس ملاحظه شهوات و مراد از جزع صبر نکردن است از شک نفس ثبات
و از دخول در معاصی نفس عروض شهوات و بعد از آن صفح است که از
جنود عقل است و ضد آن انتقام است یعنی هر گاه بدی از کسی نسبت
با و صادر که .

با و صادر شود هر گاه عفو کند و از انتقام اعراض کند و بخداوند واگذار نماید
و یا از خدا هم عفو از او را بخواهد از جملهٔ جنود عقل است و اگر انتقام کند
از جهل است و وجه حسن این است که عفو کننده دلالت میکند بر کمال یقین
او بثوابهای خدا و با اینکه خدا از وعدهٔ ثوابی که بر عفو نموده است تخلف نمیکند
و اما اگر انتقام پس دلالت بر کمال ایمان و یقین ندارد بلکه دلالت بر ضعف
ایمان و یقین می نماید و بعد از آن غناست که از جملهٔ جنود عقل است و
ضد آن که فقر است از جملهٔ جنود جهل است و مراد از غنا بی نیازی از
خلق است بواسطهٔ اعتماد بر خدا که این هم دلالت بر کمال ایمان و یقین دارد
چنانکه وارد شده که هرگز کامل نمی شود ایمان کسی تا اینکه اعتماد او
با آنچه در دست خداست زیاده باشد از اعتماد با آنچه در دست خود اوست
و ضد آن که فقر است بطور دلالت دارد بر نقص ایمان و ضعف یقین
پس از این جهة از جنود جهل است و منافات ندارد این مطلب با قول
آن سرور که فرموده است که الفقر فخری و به افتخر علی الانبیاء قبلی زیرا
که مراد از آن فقر الی الله است که از اکمل جنود عقل است و بعد از آن

تذکر است که از جمله جنود عقل است و ضد آن که سهو است از جمله جنود جهل است
و مراد از تذکر بخاطر داشتن نعمتهای خدا و شکر آنها را بجا آوردن و علی الدوام
در فکر بندگی و اطاعت خدا بودن است و ضد آن سهو و نسیان و غفلت است از
نعمتهای خدا و از شکر احسانهای او و از بندگی و اطاعت او و منشاء این
غفلت اشتغال بملاحظه شبهات است در علوم و اشتغال بملاحظه شهوات است در
عمل پس باید در تحصیل علم اکتفا بملاحظه محکمات نمود و با آنها عمل کرد و در
تحصیل عمل ترک ملاحظه شهوات نمود تا اینکه علم و عمل که دو جوهر اند که
بواسطه آنها دنیا و ما فیها ایجاد شده اند فاسد نگردد ولکن قطاع الطریق روزگار
از بسکه در شبهات تعمق نمودند و اسم آن را تحصیل علم نهادند و از بسکه در
شهوات فرو رفتند و اسم آن را تحصیل عمل گذاشتند آن دو جوهر نفیس را
فاسد کردند و بعد از آن فقره حفظ است که از جمله جنود عقل است و ضد
آن که نسیان است از جمله جنود جهل است و مراد از حفظ مراعات
علم و عمل است که ایمان و یقین با آنها کامل می شوند و کسی که آنها را مراعات
نکند و بواسطه اشتغال بشبهات و شهوات آنها را فراموش کند دلالة دارد

ان جنود جهل [illegible] مراد

بر ضعف ایمان و یقین او و بعد از آن تعطف و مهربانی با اخوان مومنین و
ارحام است و ضد آن که قطع مهربانی است نسبت بایشان از جمله جنود جهل است
و بعد از آن قنوع است که از جنود عقل است و ضد آن که حرص است از جمله جنود
جهل است و مراد از قنوع قناعة و اکتفا کردن است اما در تحصیل علم پس بهمان
قدری که امر فرموده اند و بهمان قراری که داده اند که هر کس از آن تعدی کند داخل
در حرص است نه و آنچه مشهور شده است که علم بهر چیزی بهتر است از جهل بان
صحة ندارد زیرا که کسانی که در تعمق و در علم بمعلومات حاصله که کامل می باشند
هرگاه داخل شوند در فضول نظر و فکر شیطان بر ایشان تسلط بهم میرساند و
وجوه فاسده بسیاری در نظر ایشان بجلوه می آورد و از تعمق و از علم بان
معلومات خارج می کند آن زمان مرض او را عارض می شود نفسانیه که چاره
آن از احدی غیر از خدا نمی آید و او هم تلک شانه قرار داده است که چاره
نکند و بعضی از علما در چاره آن فرموده اند که در توبه و رجوع بسوی امام
قرار خداوندیست که عبارة است از تعمق کامل و از علم بهمان معلومات حاصله
و این چاره اگر از او صادر شود حسن است ولکن کلام در این است که توفیق

فهم لزوم تقوی و لزوم عمل بمعلومات مذکوره از او سلب می شود و مادامی که فهم
لزوم نباشد چگونه قدرت بر رجوع بهم میرسد پس چنین کس مسلوب القدره
می از رجوع است اعوذ بالله من ذلک المرض پس هر گاه کسی قناعت و اکتفا کند
در علم و تحصیل آن بهمان قدری که خواسته و بهمان قراری که داده اند از این
مرض و از عروض آن نجات می یابد و الا بیمار می شود که شیطان که اراده میکند که
در این مرض داخل کند اول او را مغرور می نماید بادعای کمال تقوی و کمال
عمل بمعلومات حاصله و آن بیچاره هم که از مال کار غافل است و شیطان میداند
که مال کار او را بکجا میرساند پس اندک اندک در دل او جا میدهد شبهات را
و خارج میکند تقوی و عمل بآن معلومات را پس کار بجائی میرسد که نمی تواند
آن شبهات را از خود دفع کند پس در آن وقت بنیاد نقض کلام خدا و رسول
میدهد و آن را بر خود و بر دیگران تمام می بیند و این نهایت فساد است که
در عقاید داخل می شود و اما در عمل پس مراد از قنوع اکتفا کردن است در
تحصیل معاش بهمان قدری که قرار داده و حلال فرموده اند و تعدی از آن داخل
در حرص است که از جنود جهل است و بعد از آن مواسات است که از جمله جنود عقل است
و ضد آن که منع است از جنود جهل است و بعد از آن مودت است یعنی دوستی با
مومنان

با مومنان و اظهار دوستی با غیر ایشان نمودن که از جمله جنود عقل است و ضد آن
عداوه است که مراد از آن دشمنی با مومنان و اظهار عداوه با غیر ایشان است
از جمله جنود جهل است و بعد از آن وفا است که از جمله جنود عقل است و ضد
آن که غدر است از جنود جهل است و بعد از آن طاعت است و ضد آن معصیت است
و بعد از آن خضوع است که از جنود عقل است و ضد آن که تطاول است از جنود
جهل است و مراد از خضوع فروتنی و مراد از تطاول ترفع و بلندی جستن است
و بعد از آن سلامت است یعنی خود را سالم نگه داشتن و در کارها که موجب حدوث
بلاها و محنتها است داخل نکردن از جمله جنود عقل است و ضد آن که دخول در
کارهای بلا و محنت و شر و شور است از جمله جنود جهل است و بعد از آن حب است
و ضد آن بغض است و مراد از حب دوست داشتن نعمتهای خدا و دوست داشتن
ولی خدا و دوست داشتن مومنین است بدوستی خدا و مراد از بغض دشمنی
بنعمتهای خدا و دشمنی با ولی خدا و دشمنی با دوستان خدا و دشمنی با نعمتهای خدا با ایشان است
کم بشود که آدمی کنه آنچه قدر آن را می شناسد و اراده عمران را دارد و
بر او حاصل نمی شود از کمال جهل دل بسته بآن نعمت حاضره بدادیکه سخنان
ناملایم میگوید و آنچه مستفاد از کلمات خدا و رسول می شود این است که این

حب و بعض از اکمل افراد جنود عقل اند و جهل اند در جانب علو زیرا که وارد
شده است که حب با ولی خدا و با دوستان خدا که خوشنودی و دشمنی با دشمنان
خدا که خوشنودی خدا او ثق عری الایمان اند و اگر چه در اول امر هم دوستی
بهتر از خوف است چنانکه در حدیث حفص بن غیاث وارد شده است ولکن چون
مقام اول مقام اتمام حجه است و هر کس قابل دخول در حب ولی خدا نمی باشد
لهذا خوف را اقرار داده و آن را اصل ایمان و اکمل آداب فرموده پس
منافات در میان این احادیث نمی باشد و بعد از آن صدق است و ضد آن
کذب است و صدق آن کلامی است که مطابق واقع بوده باشد و گوینده آن
اعتقاد بآن هم داشته باشد پس اگر کسی سخنی گوید که مطابق واقع نباشد
اگر چه گوینده اش بآن اعتقاد داشته باشد و یا سخنی گوید که مطابق واقع باشد و لکن
گوینده اش بآن معتقد نباشد کاذب است چنانکه منافقین شهادت میدادند
باینکه ~~خدا یکی است~~ جناب رسول از جانب خدا تشریف آورده است و خدا
فرموده که نمی شهادت میدهم باینکه ایشان کاذب اند پس شهادت خدا بکذب ایشان
تعلق بشهادت ایشان دارد نه تعلق برسالت رسول پس منافقین کاذب اند
در شهادت برسالت زیرا که آن شهادت مطابق واقع نمی باشد اگر چه رسالت رسول

مطابق واقع است

مطابق واقع است و از آنچه مذکور شد معنی کذب هم معلوم شد و آنچه مستفاد از
کلام خدا و رسول است این است که صدق موجب نجات است و کذب موجب هلاکت
و کاذب از مجاورت شیطان خلاصی ندارد بلکه منزل شیطان نفس او است
و بدتری کذبها کذب در اعتقادات است و اکثر ناس بآن مبتلا اند و نمی فهمند
و هر کس از جهتی بآن گرفتار اند و کسی که حساب خود را بکند می فهمد بشرط
اینکه آن حساب را بعالم ربانی عرض کند و از او استفاده صحیح صدق و
کذب آن را نماید و بعد از آن حق است و ضد آن باطل است که از جمله جنود جهل است
و مراد از حق اعتقاد بحقیقت حق است چنانکه مراد از باطل اعتقاد ببطلان
آن است و آن از اعمال قلبیه است و از جمله اشد اعمال آن است زیرا که
کسی که خواهد باستدلال حق و باطل را اعتقاد کند کمال صعوبت دارد مگر اینکه
مقرون کند آن را باحتیاط و تقوی و ورع که با وجه اقران با هوای نفس و
شیطان نمی توانند که آن را فاسد کنند زیرا که خداوند تقوی را موجب
تفرقه مابین حق و باطل قرار داده است چنانکه فرموده که ان تتقوا الله
یجعل لکم فرقانا بلکه هر گاه کسی در هنگام اشتباه متمسک بتقوی و ورع شود
از تفرقه مذکوره محروم میشود و از جهت اینکه تفرقه مذکوره بواسطه استدلال

صعوبتی دارد وان صعوبت رفع نمی شود مگر بکمال تقوی وورع وان کمال هم
برای اکثری حاصل نمی شود لهذا اکثر فرموده اند از دخول در علم کلام واز تکلم
کردن بغیر از قواعدی که از ان بزرگواران رسیده است وبعد از ان امانت است
وضد ان خیانت است وبعد از ان اخلاص است وضد ان شوب است ومراد از
اخلاص که از جمله جنود عقل است این است که در نیت بوده باشد یعنی خالص کردن
نیت عمل را از برای خدا که بجز خوشنودی خدا منظوری از ان عمل نبوده باشد پس
اگر ان اخلاص مقرون بصدق شود اثارش در جوارح ظاهر می شود پس
اگر ان نیت در تحصیل علم است بقانون استدلال لازم است که ادله منصوصه را
از ادله مخترعه خالص کند والا در نیت تحصیل علم اخلاص ندارد واگر ادعای
اخلاص کند کاذب است چنانکه اکثر مستدلین روزگار ما باین بلیه گرفتار اند
ونمی دانند زیرا که تفرقه ما بین ادله منصوصه ومخترعه در کمال صعوبت است
زیرا که از بس مخترعین ادله در صحت ادله مخترعه خود تکلم کرده اند که ان سعی
ترجیح داده اند بر ادله منصوصه پس ان بیچاره که طالب علم بقانون
استدلال است چگونه تفرقه کند ما بین صحت وسقم ان ترجیح مگر انکه تقوی
کامل بورزد که ان تقوی هادی راه او شود وخالص کند ادله منصوصه را

از مخترعه وبعد از ان
در استدلال داخل

از مخترعه وبعد از ان در استدلال داخل شود واز انچه مذکور معلوم شد که مراد از شوب
خلط کردن ما بین ادله منصوصه ومخترعه است چنانکه جماعة عامه واکثر
از امامیه کرده اند واگر ان نیت در تحصیل عبادات است ایضا لازم است که چنانکه در
نیت اخلاص بعمل اورده در ان عمل نیز اخلاص بعمل اورد باین معنی که از ابتدای عمل الی
انتهای ان چیزی که خلاف ان اخلاص باشد از او صادر نشود وبعد از ان
شهامة است که از جنود عقل است وضد ان که بلاهت است از جنود جهل است ومراد
از شهامة تیزی وذکاوت است که عبارت است از سرعت انتقال از دلیل بسوی مدلول
ومراد از بلاهت عدم ان سرعت است وچون سرعت انتقال ذهن از دلیل بسوی
مدلول دلالت دارد بر صفای ذهن وعدم اختلاط واغتشاش وتفرقه ان بواسطه
التفات بسوی محسوسات ظلمات شهوات وان علامت کمال یقین وایمان است
لهذا از جمله جنود عقل شد بخلاف بلاهت که چون دلالت دارد بر ضعف ایمان
ویقین صاحبش بواسطه تفرقه حواس او از ملاحظه ظلمات شهوات لهذا از جنود
جهل شمرده شد وان بسیار مذموم است بلکه صاحبش در کمال فقر وفاقه است
که کمال احتیاج بتحصیل علوم دارد زیرا که از بس شهوات ووساوس بر او هجوم
کرده اند لازم است که انها را از خود دفع کند تا خلاص شود ودفع انها هم مکن

نمی‌شود مگر بوصول بعالم ربانی و شناختن او و آن کمال صعوبت دارد پس چاره‌اش
در تخلیه است یعنی برداشتن نظر و فکر را از ملاحظه شبهات و وساوس و جاید
کردن آن نظر و فکر را در ملاحظه معلومات اولیه بدیهیه و در اقران کردن
علم را با بنا و اگر آن را هم نتواند تمسک کامل زند بقول از خدا که
و نظر کند در موجبات آن و نظر را از آن نظر خالی نکند تا اینکه توفیق
تخلیه و تحلیه بیابد و بعد از آن فهم است و ضدان غباوة است و مراد از غباوة
گول خوردن است در همه معاملات و مکالمات و محاسبات و آن از
جنود جهل است و ضدان که جودة ادراک است از جنود عقل است و بعد از آن
موده است که از جنود عقل است و ضدان انکار است که از جنود جهل است و اگر
کسی گوید که چه فرق است مابین کفر و جحود و انکار گوئیم که کفر در مقابل
ایمان است پس ~~مراد از شک~~ و ایمان اطمینان و آرام قلب است پس مراد از کفر
رفع آن اطمینان است که عبارة است از اضطراب قلب پس کسیکه بواسطه شبهه
و یا بواسطه غلبه شهوة نفسانیه از آن اطمینان قلب اعراض کند و
خود را بمرض اضطراب گرفتار کند کافر است بایمان و او است که درباره
او وارد شده که و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و هو فی الآخرة من الخاسرین

واما جحود

و اما جحود پس آن در مقابل تصدیق است و تصدیق اقرار لسانی است پس انکار لسانی
آن را فاسد می‌کند و هرگاه انکار لسانی نشود و اگرچه توقف داشته باشد
حدود جحود بر او جاری نمی‌شود زیرا که صاحب شریعه خروج از اسلام را در انکار
لسانی قرار داده چنانکه دخول در اسلام را با اقرار لسانی قرار داده و توقف را
از جحود خارج و از خروج از اسلام خارج [illegible] چنانکه وارد شده که لو ان
العباد اذا جهلوا وقفوا ولم یجحدوا لم یکفروا یعنی هرگاه بندگان [illegible] که
نادان باشند یا نادان شوند توقف کنند و سکوت نمایند و انکار نکنند
کافر نمی‌شوند و از اسلام خارج نمی‌گردند و اما انکار پس چون در مقابل موده است
و موده عرفان قلبی است پس مراد از انکار عدم موده قلبیه است چنانکه درباره
برادران یوسف وارد شده که فعرفهم وهم له منکرون یعنی حضرت یوسف
ایشان را شناخت و ایشان او را نشناختند و بعد از آن مداراة است که
از جنود عقل است و ضدان که مکاشفه است از جنود جهل است و مراد از
مکاشفه اظهار عداوة و یا اظهار حق در نزد نااهل است و وجه بودن
آن از جنود جهل این است که موجب نفرة خلق است و آدمی را لازم است از
معاشرة با خلق پس باید با خلق مدارا کند یعنی باطن خود را اظهار نکند و

غیر مداهنه است و مداهنه مذموم است و بعد از آن سلامة غیب است که از جمله
جنود عقل است و ضد آن که مماکره است یعنی مکر کردن با مؤمنین و حفظ
الغیب ایشان را نمودن از جنود جهل است و بعد از آن کتمان است که از
جمله جنود عقل است و ضد آن که افشاء است یعنی ظاهر کردن سر کسی را که نمی‌خواهد
که بان اظهار راضی است از جنود جهل است و بعد از آن صلوة است یعنی بپا داشتن
آن زیرا که آن ستون دین است و ضد آن که اضاعه و ضایع کردن آن است
موجب تضییع دین است و بعد از آن صوم است که از جمله جنود عقل است و ضد
آن که افطار است یعنی روزه نگرفتن از جمله جنود جهل است و بعد از آن جهاد است
که از جنود عقل است و ضد آن که نبذ المیثاق است یعنی ترک کردن وفا بعهد
و پیمان است از جنود جهل است و بعد از آن صون الحدیث است یعنی حفظ کردن
سخن که از کسی شنیده شده و آن را بکسی نگفتن که گفتن آن موجب نمیمه
و انداختن عداوة است در میان مردمان که آن نمیمه از جنود جهل است
و بعد از آن بر و نیکوئی بوالدین است که از جمله جنود عقل است و ضد آن
که عقوق و خروج از طاعة ایشان و یا قطع احسان کردن بایشان است
از جمله جنود جهل است و بعد از آن حقیقة است و ضد آن ریا است

و مراد از حقیقه

و مراد از حقیقه این است که تمامی عقاید و اعمال خود را بحقیقة ثابته منوط
کنند و بشبهه و شبهات اعتماد نکنند که اعتماد بانها داخل ریا و خودنمائی است
چنانکه وارد شده که من کانت له حقیقة ثابتة لم یقم علی شبهة هامدة یعنی کسیکه
در اعتقادات و اعمال خود با حقیقه ثابته بوده باشد بر شبهه و شبهاتی که
مکلف را از سبیل الله مانع میشوند و سکون میدهند اقامه نمیکند و بعد از آن
معروف است یعنی بعمل آوردن معروف و یا امر کردن بان و یا هر دو از جنود
عقل است و ضد آن که فعل منکر است و یا امر بان است از جمله جنود جهل است
و بعد از آن ستر است که از جنود عقل است و مراد از آن پوشانیدن مردان و زنان
عورة خودشان را و ظاهر نکردن انها را بر نامحرمان که آن ظاهر کردن از جنود
جهل است و بعد از آن تقیه است که مراد از آن پنهان داشتن اعتقاد و اعمال
خود را از کسانی که اگر مطلع شوند میکشند یا میزنند و ضد آن که اذاعه است یعنی
شایع کردن آن عقاید و اعمال است در نزد آن جماعات مذکوره که آن اذاعه از
جمله جنود جهل است و بعد از آن انصاف است و مراد از آن نصفة و عدالة
بعمل آوردن است و حق را اثبات کردن و باطل را ابطال کردن است و ضد آن
حمیة است که عبارة است از حمایة باطل کردن و آن را لباس حق پوشانیدن است

و بعد از آن تهنیته است که مراد از آن تطبیق کردن عقاید و اعمال است بر وفق
حدودی که خداوند از برای اینها قرار داده است و تحفظ را امیشه بان تطبیق
حیثیا داشتن است که آن از جنود عقل است و ضد آن که تعدی و تجاوز از آن
حدود است بغی است و آن از جنود جهل است و بعد از آن نظافة است که مراد
از آن تطهیر باطن است از لوث ملاحظه شهوات و صفا و نور و ساوس شیاطین
جن و انس ~~و تطهیر ظاهر است~~ که چرکین می‌شود بواسطه اینها ایمان و
یقینی که حصول آن عقاید و اعمال اند و ایضا مراد از آن نظافه تطهیر ظاهر است
از نجاسات و خباثات ظاهریه و ضد آن که قذارة است از جمله جنود
جهل است و بعد از آن حیاء است که مراد از آن پوشیدن لباس محاسن ظاهریه
که از آن استنباط می‌شود تلبس جان بلباس محاسن باطنیه و ضد آن
خلع است که عبارة است از کندن آن لباس و در حدیث است که اذا لم
تستحی فاصنع ما شئت یعنی وقتی که حیا نداری پس بکن آنچه خواهی یعنی
حیا مانع است مکلف را از دخول در افعال رذیله و منهیة و از دخول
او در اعمال باطله و کسی که حیا ندارد مضایقه از افعال باطله و از اعمال
فاسده ندارد و وجه بودن حیا از جنود عقل این است که حیا دلالة دارد

بر کمال یقین و ضد آن
که خلع است دلالة دارد بر عدم یقین

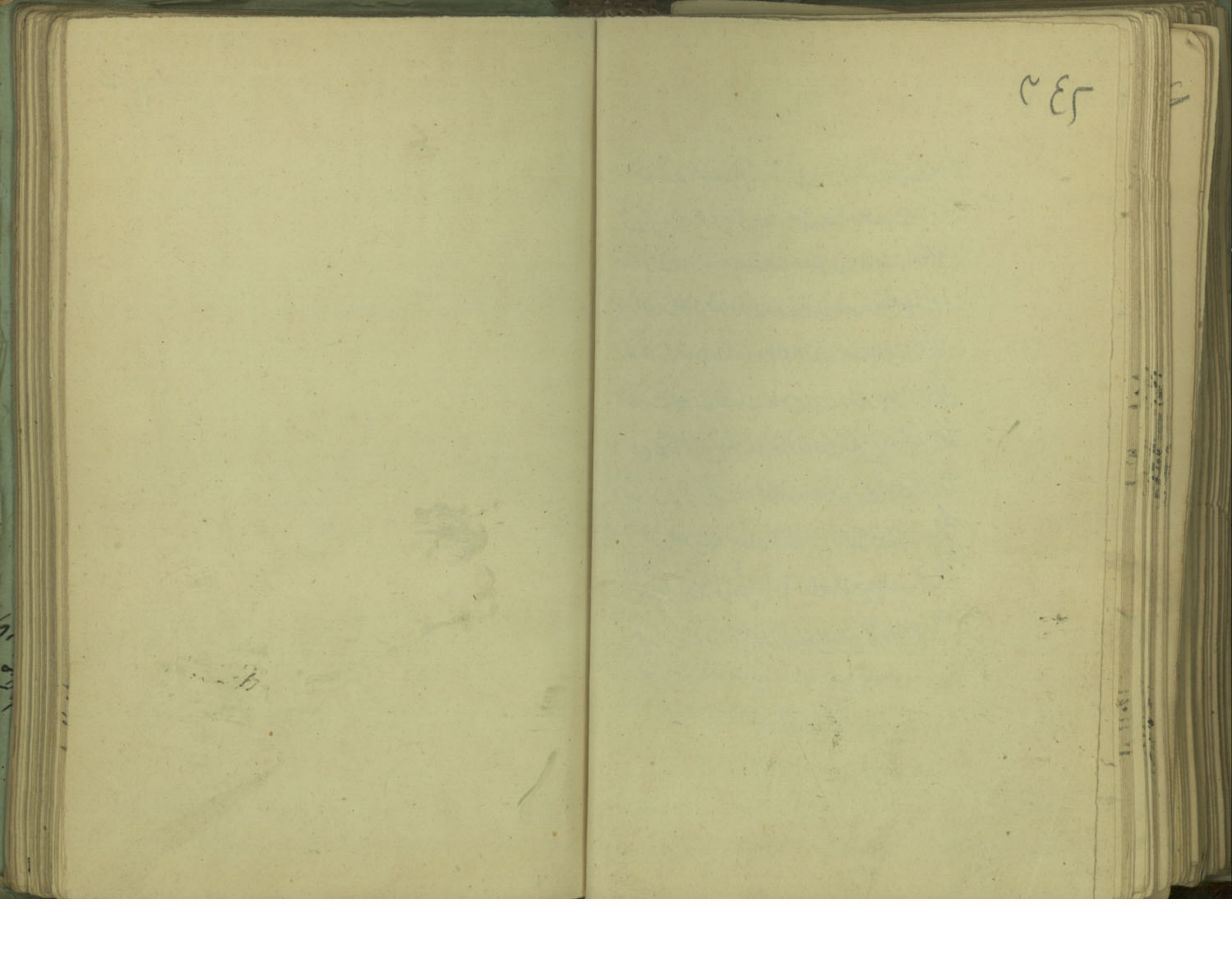
بر کمال یقین و ضد آن که بی حیائی است دلالة دارد بر عدم یقین و یقین جهل
از برای نجاة است چنانکه وارد شده که من تحجب قصد الیقین و بعد از آن
قصد است که از جنود عقل است و ضد آن عدوان است که از جنود جهل است
و مراد از قصد میانه روی است که عبارة است از حد وسط در میان افراط
و تفریط در امور چنانکه وارد شده است که میانه روی از جمله ثلثة
منجیات اند و عدوان که عبارة است از تجاوز از حد وسط که دخول
در افراط و تفریط است از جمله مهلکات است و بعد از آن راحة است که
از جنود عقل است و ضد آن که تعب است از جمله جنود جهل است و وجه بودن
راحة از جنود عقل این است که راحة دلالة دارد بر کمال یقین و رضا
بتقسیمات خداوند چنانکه تعب دلالة دارد بر شک و سخط چنانکه
وارد شده که ان الله بعدله و قسطه جعل الروح و الراحة فی الیقین و
الرضا و جعل الهم و الحزن فی الشک و السخط و بعد از آن سهولة است
که از جمله جنود عقل است و ضد آن که صعوبة است از جنود جهل است و
وجه بودن سهولة از جنود عقل این است که کسی که طاعة خدا

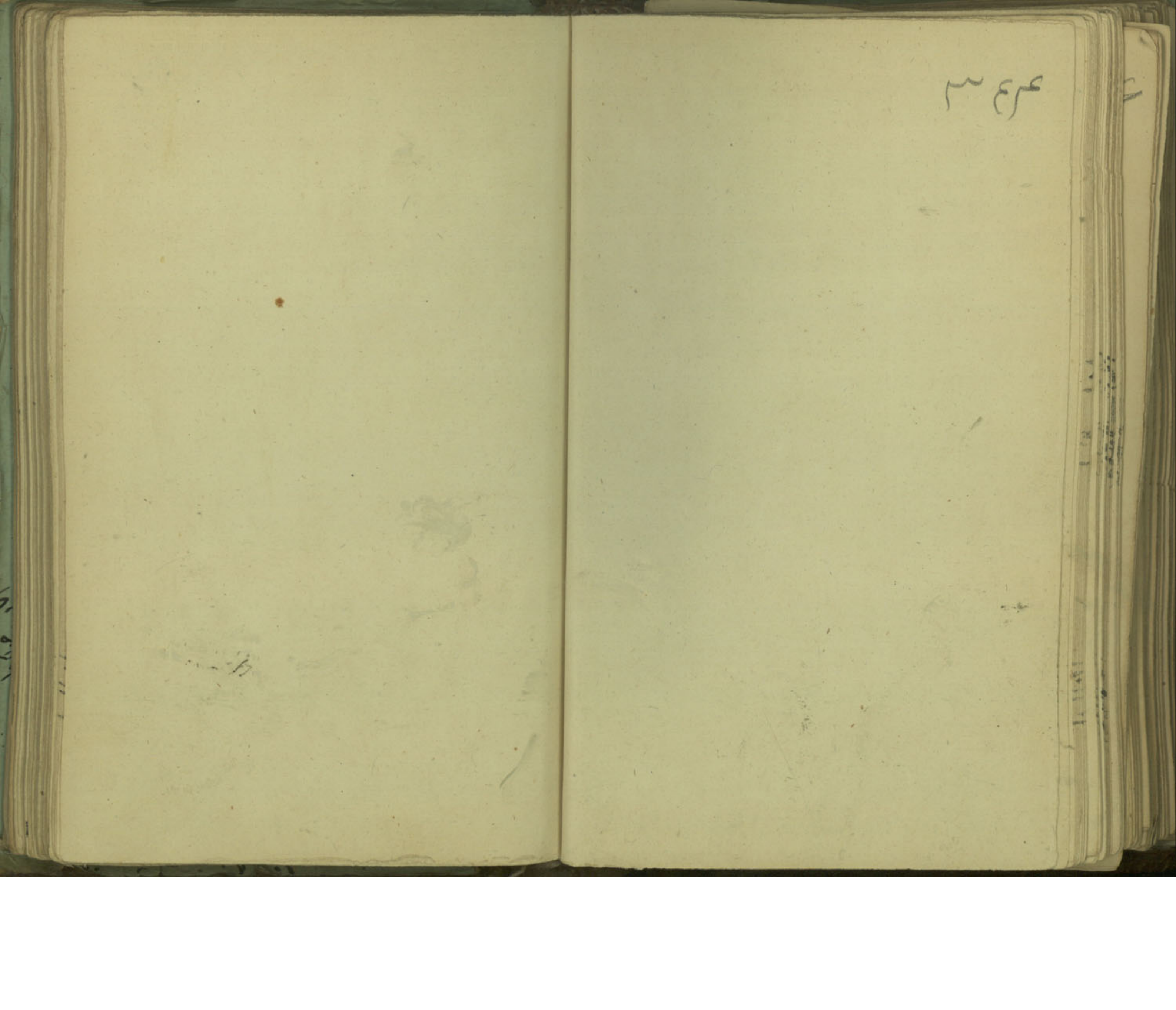
براو آسان است از کمال یقین و تسلیم و توکل و رضا و است تکالیف خدا
و سینه اش را خداوند از برای قبول احکام و اعمال تکالیف منشرح فرموده است
چنانکه وارد شده که فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و ضد
و ایضا در حدیث است من یرد الله ان یضله وضد سهوله که صعوبة طاعة است
دلالت دارد بر عدم کمال یقین و تسلیم و رضا چنانکه وارد شده که و من
یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد الی السماء و بعد از آن
برکت است که مراد از آن زیاد کردن اموال است بواسطه کسب و تجارت و
زیاد کردن قرب بدرگاه خدا است بواسطه زیاد کردن طاعات و آن از جنود
عقل است و ضد آن محق است که از جنود جهل است و مراد از محق ناقص
کردن اموال است بواسطه ترک تجارت چنانکه وارد شده که ترک تجارت
موجب نقص عقل است و ایضا مراد از محق ناقص کردن قرب بدرگاه خدا است
بواسطه کمی طاعات و عدم اجتناب از معصیت و بعد از آن عافیت است
و ضد آن بلاء است که از جنود جهل است و مراد از عافیت نگه داشتن از
اموری که موجب گرفتاری در دنیا و آخرت است معاف داشتن و حفظ
کردن است

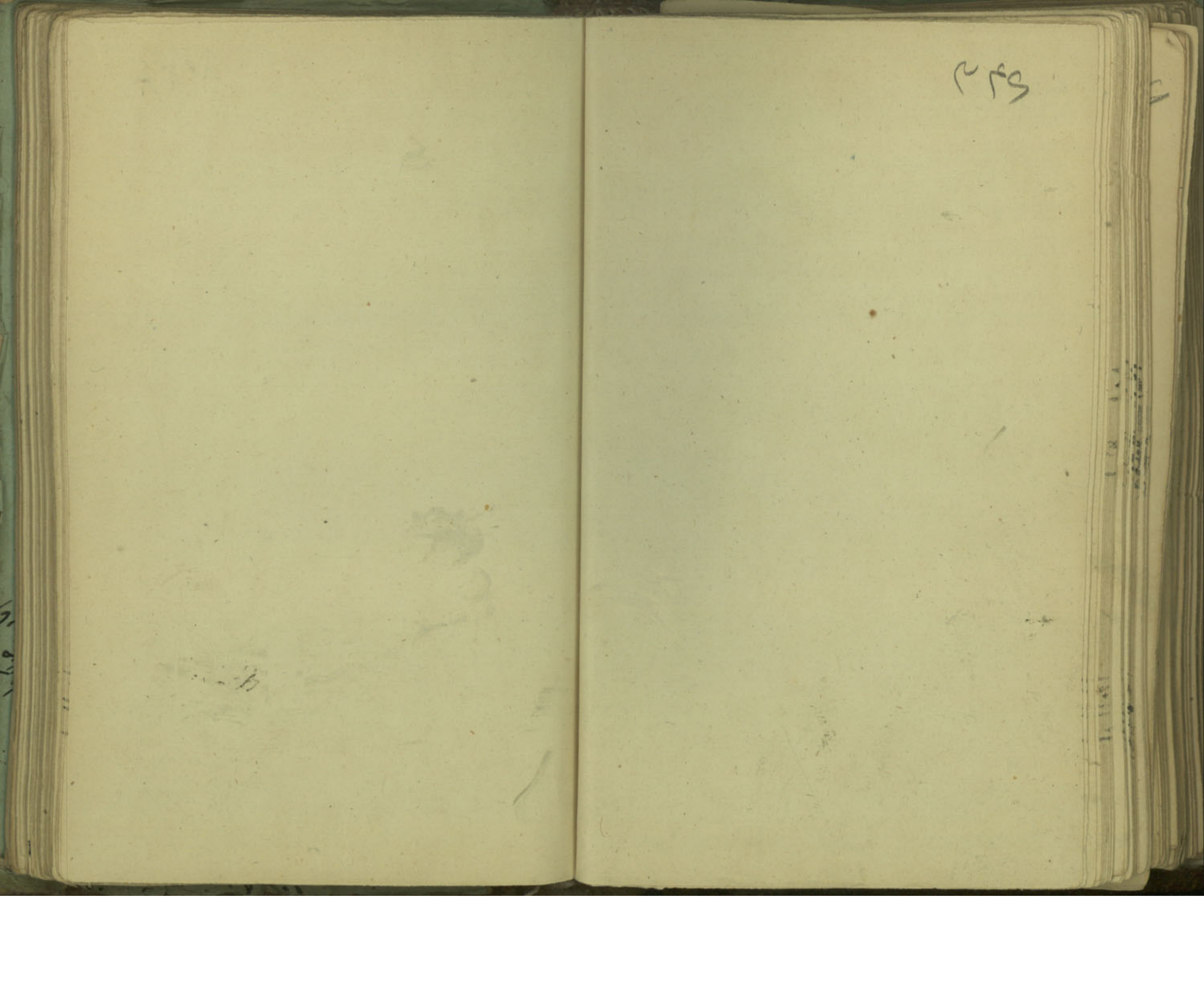
نمودن است و مراد از بلا خود را داخل کردن در اموری است که موجب گرفتاری است
یا در دنیا و یا در آخرت و بعد از آن قوام است که از جنود عقل است و ضد
آن مکاثره است که از جنود جهل است و مراد از قوام راضی بودن بقدر
کفاف و عفاف است و مراد از مکاثره راضی نبودن بقدر نمودن و طلب کردن
زیاده از آن و بعد از آن حکمت است که از جنود عقل است و مراد از آن
حد وسط است در میان جربزه و بلاهت و بر جربزه اطلاق فضول هم
شده است و فضول را حکما مبطل حکمت دانسته اند زیرا که فضول ناشی از
هوا و هوس نفسانی است و آن ضد حکمت است و از جنود جهل است و بعد از آن
وقار است و مراد از آن آرام بودن است و آن از جنود عقل است و ضد آن
خفت است و آن اضطرابی است که در بعضی از اعضا و جوارح از آدمی صادر
می شود و آن از جنود جهل است و بعد از آن سعادت است که از جنود عقل است
و ضد آن شقاوت است که از جنود جهل است و مراد از سعاده کسبیدن آن است
چنانکه مراد از شقاوت هم کسبیدن آن است و این کلام دلالت دارد
بر آنکه سعادت و شقاوت امری است کسبی و از بعض احادیث ظاهر می شود

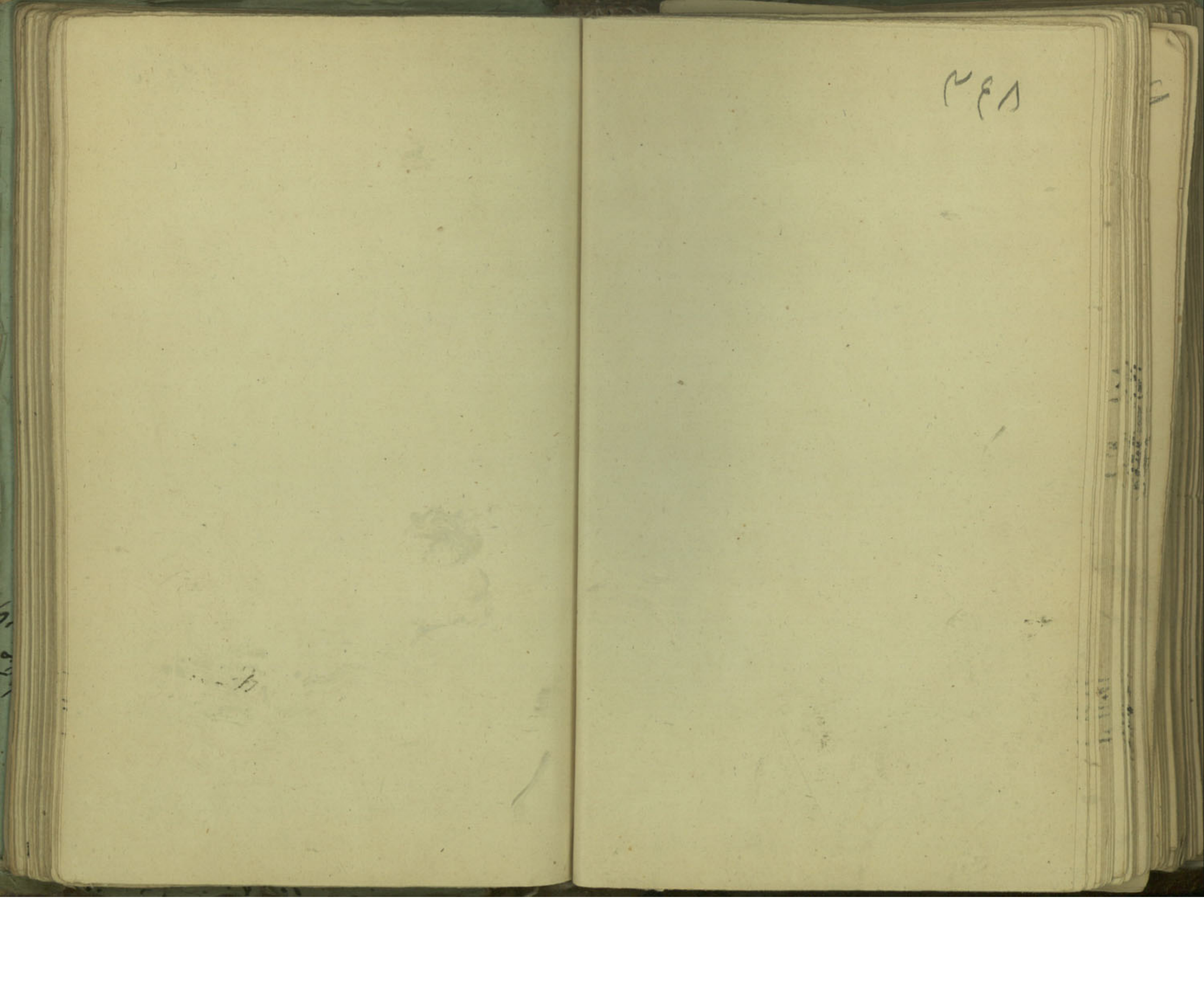
که از امور کسبیه نیست ولکن در بعض احادیث دیگر است که در کارگاه کسی در نزد
خدا از اشقیا بوده باشد فلان ذکر و فلان دعا را در فلان وقت
بخواند خداوند او را از اهل سعادت گرداند و در جمله سعدا نویسد و بعد از آن
توبه است که مراد از آن رجوع از گناه است و ضد آن اصرار بر گناه و
عدم ترک آنها است که آن از جنود جهل است و بعد از آن استغفار است
که طلب مغفرت است از خداوند و ضد آن که اغترار است یعنی مغرور
شدن بر رحمت خدا و ترک استغفار کردن که آن از جنود جهل است و
بعد از آن محافظت است یعنی حفظ کردن دل را از دخول وساوس و
افکار باطله در آن و حفظ کردن جوارح را از معصیت و حفظ کردن
طاعات و عبادات را از حبط و ابطال و فساد و ضد آن که تهاون
و کوتاهی از محافظت مذکور است از جنود جهل است و بعد از آن دعا است
یعنی از خدا سؤال کردن مطالب دنیا و آخرت را و ضد آن استنکاف
و دوری از سؤال از درگاه خدا است که از جنود جهل است و بعد از آن
نشاط است یعنی در امر طاعت و عبادت خدا جد و اجتهاد بودن و تنبلی
در آن نکردن

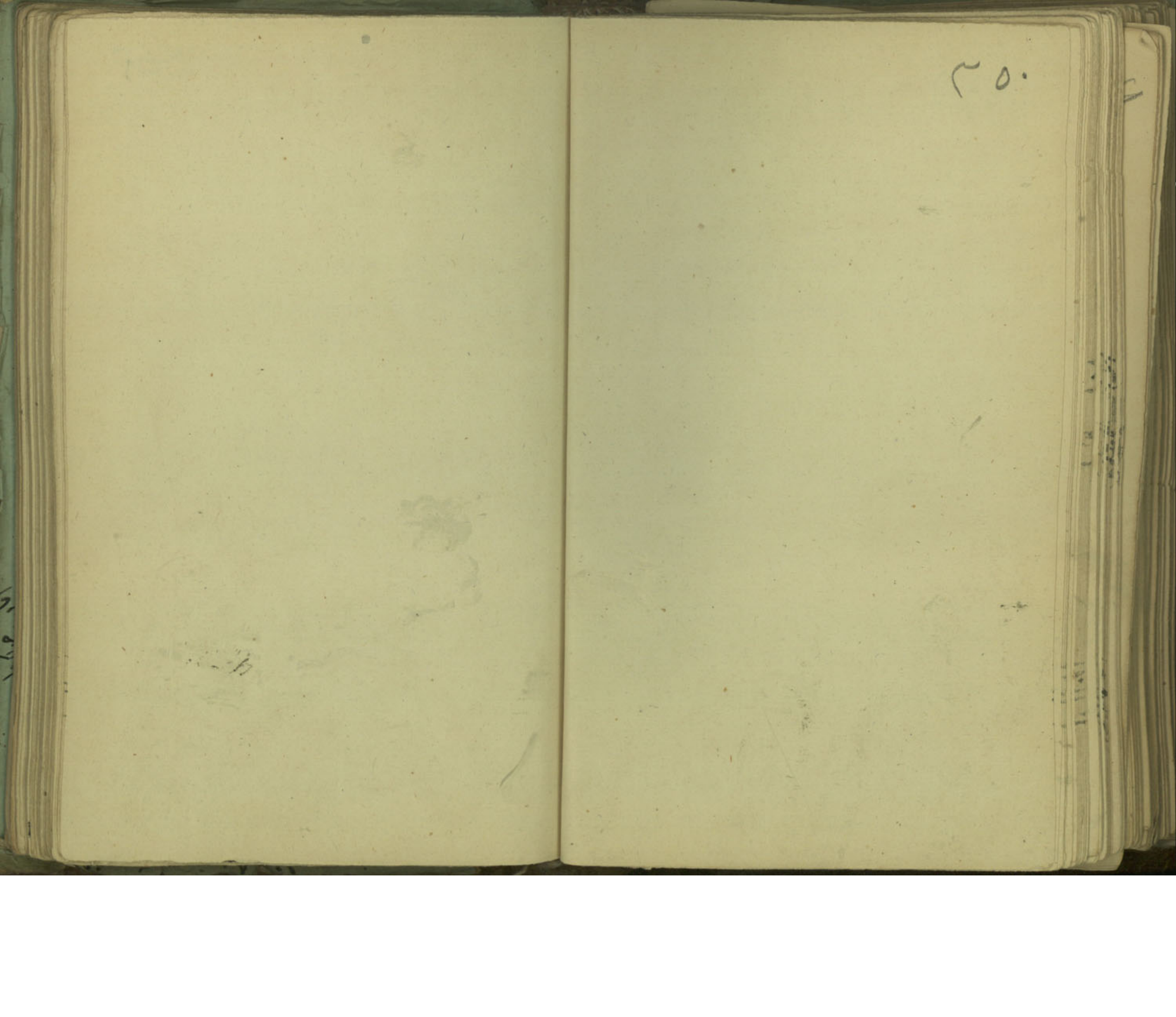
در آن نکردن زیرا که تنبلی که ضد نشاط است از جنود جهل است و بعد از آن
فرح است یعنی خوشحال بودن بنعمتهای خدا و بصفات خدا و بتفضلات
خدا و بطاعات و عبادات خدا و ضد آن حزن است بر آن نعمتها
و بر صفات جلال خداوند که صفات قهر و غضب اند و بر تقصیرات خدا
بر طاعات و عبادات خدا که آن حزن از جنود جهل است و بعد از آن
الفت است یعنی دل خود را بدلهای مؤمنین و اهم بدن خود را با بدان
و روح خود را با ارواح ایشان الفت دادن است که از جمله جنود عقل است
و ضد آن که فرقت است از جمله جنود جهل است و بعد از آن سخاوت است
که از جنود عقل است و ضد آن که بخل است از جمله جنود جهل است
والحمد لله اولا و آخرا و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین
و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین و تمت الکتاب فرح محمد و آله [illegible]

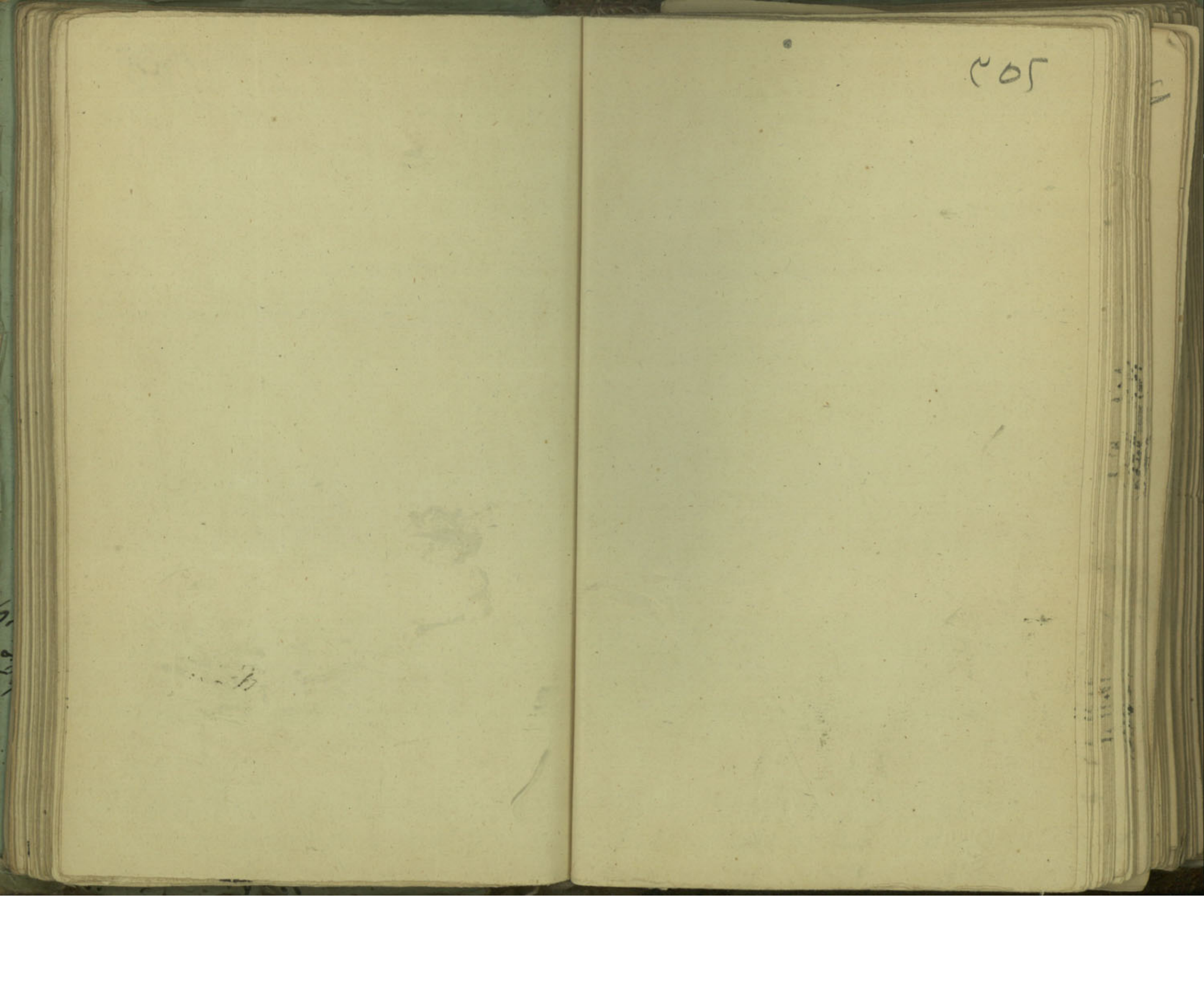


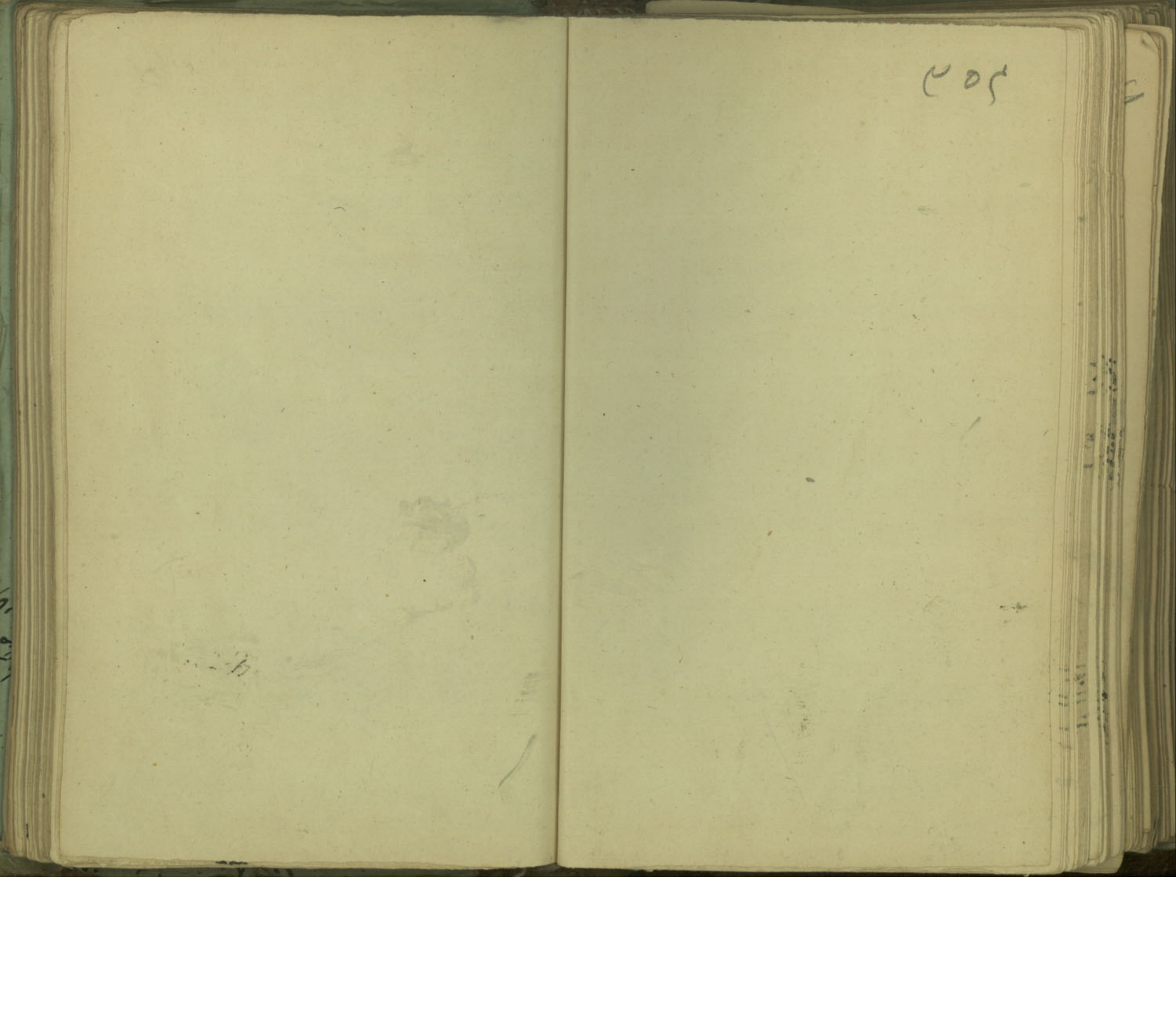


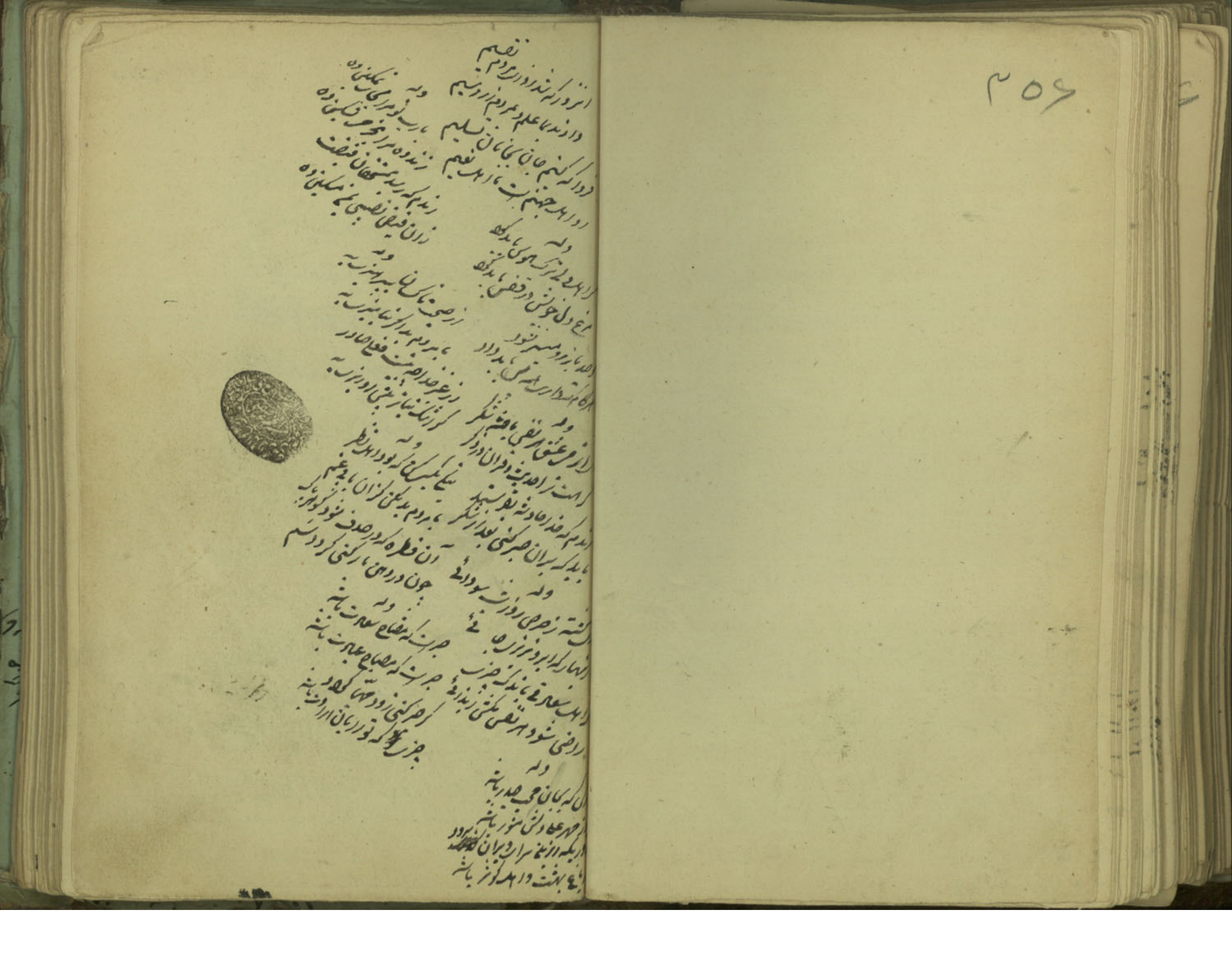












بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

والحمد لله علی نعمه والائه والصلوة والسلم علی خیر خلقه محمد واله اما بعد

این رسالهایست در بیان جواز عدم جواز ادخال عمل بمظنه در شریعه مطهره

تالیف نموده است ان را بعضی از علمای زمان و نامیده است ان را بارات الثقلین

و جامع عقول المتادبین و داعی بر وضع و تالیف ان اینست که چون

اختلاف در ادیان و مذاهب مشاهده گردید و معلوم شد که ان بیشتر از

عمل بمظنه و از اکتفاء بان است و خلاف رضای خداوند رحمن است زیرا

که در این اختلافات تضاد و تناقض بسیاری میباشد و رضایت حق حکیم

بجمع ما بین متضادین و رفع و جمع ما بین متناقضین تعلق نمیگیرد و

مظنه هم از افراد لا علم است و انهم مساوق جهل است و انهم ضد علم است

پس اهل ظن که داخل جهال اند هرگاه عدم جواز اکتفاء بان را می دیدند و کاهل ذکه معترض شوند

و میدان

و میدان سخن را باهل علم وا گذاشته زمام تکلم را باشان واگذار نمودند

و سکوت میکردند و در نزد ایشان تعلم که سعی بلیغ در تحصیل علم بمراد خدا

از ادله و ایات مینمودند و هر طایفه رضی با نچه دارند نمیشدند ابدا اختلاف

در عالم پدید نمی اید چنانکه وارد شد که لو سکت الجاهل ما اختلف الناس یعنی

هرگاه جاهل که بجهل خود مطلع شده سکوت مینمود و از نزد عالم تعلم مینمود ابدا

مردمان با هم اختلاف نمیکردند ولکن چون جاهل با دعای علم تکلم مینماید

و با عالم معارضه میکند و کاهل ذکه بمعرفت نمیکند لهذا اختلاف در عالم پدید می اید

پس اگر جاهل میدانست که خداوند زمین را از عالمی خالی نمیگذارد و تعلم نزد او را

برای خود لازم میدانست و در طلب علم نیت خود را صحیح میکرد خداوند هم او را هدایت

بعلم مراد خود مینمود چنانکه وارد شد که خدا فرموده والذین جاهدوا فینا لنهدینهم

سبلنا وان الله لمع المحسنین یعنی کسانیکه مجاهده میکنند با نفس و شیطان در تحصیل

علم بمراد ما از ادله و ایات ایشان را هدایت خواهیم فرمود البته و خداوند با نیکو

کاران است که بواسطه ان مجاهده ایشان را از ظنون باطله و از وساوس شیاطین

جزم الیس نگاه میدهد و ایشان را در اختلاف نمی گذارد و این مطلب با اینکه منصوص علیه
بخصوص است مدلول علیه عقل قاطع نیز می باشد پس اهل طائفه بوجهی از وجوه موانع
حصول علم در تحصیل آن حیران و ویران شده اند آنها یهود و نصاری و عامه
پس که عدم معرفت معلم زیرا که معرفت معلم بر تعلیم و تعلم مقدم است و کسانی
که بعضی را معلم ایشان و ایشان هم او را معلم گمان میکنند دران ادعا کاذب اند
بدلیل اختلاف که اگر معلم حقیقی می بودند در مذاهب و فتاوی اختلاف نمی کردند
و انکار اختلافات متضادة و متناقضة که ابدا جهة جامعه ندارند و آنها
اهل ظن از امامیه پس بعضی از ایشان هم که عدم معرفت معلم است که جبریه اند
مانند طوایفی که غیر اثنا عشریه اند و بعضی دیگر از ایشان که اثنا عشریه اند
پس ایشان اگرچه معلم دارند ولکن بطریقه که معلمان ایشان تعلیم داده اند
در قوانین تحصیل علم عمل نمی کنند و با آن طریقه معرفت ندارند با اینکه معرفت
طریقه حصول علم هم بر تحصیل آن مقدم است و بعضی از علما اگرچه در آداب
تعلیم و تعلم کتب و رسائل نوشته اند ولکن استیفاء شرایط آنها را کما ینبغی

لهذا

نکرده اند پس لازم آمد که رساله که مشتمله بر تمامی شرائط و آداب ماثوره بوده باشد نوشته
شود تا اینکه امر تحصیل علم که اهم امورات است مهمل نماند و هر کسی که در طلب آن
صادق بوده باشد حیران و ویران نگردد پس درین رساله ادله که دلالة بر عدم
جواز اکتفا بمظنه می نماید ذکر می شود که هر کس بعین انصاف دران نظر کند
قبح اکتفاء بان را فهمیده ترک کند و سعی کند که آداب وارده در تحصیل علم را
بعنوان کمال بعمل آورد و عقول مطبوعه و مسموعه هر دو را جمع کند و انهار از نغوفه
و اعوجاج برآید و ترتیب داده است این رساله را بر یک مقدمه و فصلی اما
مقدمه پس در بیان تحریر محل نزاع بدانکه نزاعی نیست در جواز عمل بمظنه در امور
عرفیه و طبعیه و عادیه و کذلک در موضوعات احکام شرعیه بلکه نزاع
در جواز عمل بمظنه در نفس احکام شرعیه است پس اهل علم منع می نمایند از آن
بادله بسیاری از عقل و نقل که در طی فصول این رساله مذکور خواهد شد و اهل ظن
آن را تجویز کرده اند بواسطه تمسک نمودن باشیاء چندی که انها هم مذکور خواهد شد
و بعضی گمان کرده اند که نزاع در این مسئله لفظی است و فی الحقیقه نزاعی نیست و این
ناشی شده است از قلة تدبر و تعمق در مطالب طرفین زیرا که اهل ظن القطعی کرده اند

که طریق حصول علم در صدر سلف مفتوح بود و بواسطه تراکم امواج شبهات متعاقبه و از
کثرة افکار ردیه مسدود گردیده و اینهم تصریح نموده اند بانکه ادخال اجماع و عقل را
در ادله که بسته مسدود شدن باب علم است زیرا که چون باب علم مسدود و تکلیف
بتحصیل علم منقلب گردید بتحصیل مظنه پس ظن مستفاد از اجماع و عقل حجت مظنه را
ام مانند ظن مستفاد از قرآن و حدیث معتبر خواهد بود و اهل علم چون
در نفس احکام تجویز نکرده اند اعتمادی باجماع و عقل ندارند زیرا که اجماع هر گاه معتبر
اتفاق کل امت نه بعضه و با کل امت نه اینکه باشد مناط اعتبار نمی باشد
زیرا که دلیل قطعی بر اعتبار آن دلالت ندارد و کذلک هر گاه اجماع در روایت
نموده باشد انهم مناط اعتبار نمی شود و اما عقل پس آن در مرتبه اگرچه حجت است
ولکن در حجیة آن شرط شده است خلوص آن از جمیع جنود جهل چنانکه از خبر
امیرم وارد شده است که الحکیم بدرک العقل اذا خلص من الهوی و سلم من
علائق الدنیا یعنی حکم میکند باین مطلب عقل هر گاه خالص بوده باشد از
اهوی و وساوس نفسانیه و سالم باشد از علائق دنیویه و شکی نیست که اهوا و اهوی
نفسانیه و علایق دنیا کلا از جنود جهل است و اینهم در بعض از مقامات
که حجیة عقل را

که حجیة عقل را بدون خلوص از همه جنود جهل اعتبار نیست و در مقامات که
در کمال وضوح بوده باشد مانند وحدت خدا و صدق رسول در رسالت و لزوم
توکل بر خدا و اسلام و تسلیم از برای تدابیر خدا و رسول و عدم جواز تعدی
تحسین و تقبیح و تقدیم و تاخیر در آن تدابیر و امثال اینها که عقل اگر حکم
که مسبوق بشبهه نبوده باشد حکم میکند بان چنانکه در شان حجیة عقل در بعض زمانها
وارد شده که انه یعرف الصادق علی الله من الکاذب علیه یعنی عقل میشناسد
صادق بر خدا را از کاذب بر او مثلا عائشه که گوید جناب رسول خلیفه تعیین
نکرده رحلت نموده عقل اگر که مسبوق بشبهه اجماع نبوده باشد حکم میکند بکذب
ایشان و کذلک قول اهل ظن که خداوند تکلیف فرموده و باب علم بمراد خود را
اگرچه بتجویز عمل بمظنه بوده باشد مفتوح نکرده عقل اگر که مسبوق بشبهه
نبوده باشد حکم قطعی میکند بکذب آن و اما کسانی که مسبوق بشبهه اند پس
ادراک ایشان مناط اعتبار نمی باشد زیرا که بواسطه سبق شبهه عقل ایشان
ضعیف بلکه فاسد شده است مانند ادراک چشم کسی که بچشمه آفتاب نظر
کرده باشد که نظر او فاسد شده بحدی که اگر بار دیگر هم نظر کند ادراک نمی کند

پس از نقل حکایات مذکوره اهل نظر معلوم شد که کسانی که احتمال داده اند که نزاع
لفظی است بی‌جهت است بلکه بواسطه تجویز عدم تفطنه تخیلات و توهمات چندی در
دلالة الفاظ و جمل کرده اند که تار و پود آن را نسیجة نسجه عنکبوت از برای آن
نکته نکته گذاشته نگذاری که هر کس در آن داخل شود از فیض حصول علم محروم شود
و گمان کرده اند که خداوند قادر نبوده از برای فهم مراد خود در کلام خود قرار بدهد
و دیگر که جناب رسول خدا و ائمه با اینکه این بزرگواران چنان نظمی در کلمات خود
داده اند که هر کس که ذهنش مسبوق بشبهه از آن شبهات نشده و یا تخلیه کامله کرده
باشد در ادراک مراد ایشان ابداً غلطی نمی‌نماید اما کسیکه مسبوق بشبهه شده باشد
و تخلیه کامله نکرده باشد قدرت ندارد که ادراک مراد ایشان را نماید و این مطلب
اختصاص بقرآن و حدیث ندارد بلکه در همه محاورات چنین است چنانکه عربی
در نظر داشت که سلام اسم درختی است در بیابان که خار دارد عرب دیگر
با او ملاقات کرد سلام کرد بر او و در جواب گفت که التحیات علیک گفت
که این چه جواب بود که گفتی گفت جواب او مطابق خطاب زیرا که سلام

اسم

که خار دارد
اسم درختی است در بیابان که من هم حواله کردم اسم تحیات را که اسم درختی خار دار
بر او حواله کردم و این کسی که شنیده بود که امام علیه السلام فرموده است که اذا عرفتم فاعملوا
ما شئتم گمان کرد از اینکه سید داشت که در گناهان داخل شود گمان کرد که امام علیه السلام
مرخص فرموده اند بعد از معرفت ایشان را با ما نه و دخول در معصیت و چون سؤال کرد
که بعد از معرفت شما را هر گناهی که خواسته باشیم مرخصیم آن بزرگوار فرموده که این
معنی از انصاف دور است دیگر که کلام ما را چنین بفهمد انصاف با ما بعمل
نیاورده و باینکلام ما ظلم کرده است ما چگونه خدا انقرب جرحوئیم باطاعت او و چگونه
دیگران را امر توانیم در معصیت رخصت داد بلکه مراد ما از این کلام این است که
چون ما را با مامت شناختید هر قدری از اعمال حسنه اگرچه کم هم بوده باشد چون
بعمل آورید که خداوند مقبول خواهد بود بخلاف کسیکه ما را با مامت نشناخته باشد
که هر قدر از اعمال حسنه اگرچه بسیار هم بوده باشد بعمل آورند قبول نمی‌شود پس
امام علیه السلام در این کلام تحفه انصاف را شرط فهم مرام از کلام خود قرار داده ان
یکبار خود عقده است پس کسانیکه کلمات خدا و رسول را نفهمیده تکلم می‌کنند

پس هرگاه مسبوق نبود ذهن
باینکه سلام اسم درخت خار
دار است آن را بمعنی تحیت
می‌فهمید و در جواب آن
التحیات علیک می‌گفت

ولا اراده دارند که بیان مراد ایشان را نمایند از انصاف که شرط فهم مراد است
دور اند و اینها همه بجهة این است که تخلیه از جنود جهل و تحلیه بجنود عقل را از جمله شرایط
فهم نمی دانند با اینکه اینها اعظم شرایط فهم اند و کسیکه بدون تخلیه و تحلیه مذکوره
در استدلال بکلمات این بزرگواران داخل شود بکلمات ایشان ظلم کرده است چنانکه
کفار در انکار وحدة و رسالة ظلم بادله توحید و رسالة می کردند و چنانکه عامة
در انکار خلافة کبری ظلم بادله مثبته آن می نمایند و خداوند در کلام مجید
تهدیداتی که درباره کفار و مخالفین اسلام و ایمان می نماید اسناد داده است
ایشان را بامراض نفسانیه و وساوس شیطانیه که بواسطه اینها در کفر و معصیة
داخل شده اند پس معلوم شد که عدم تخلیه و تحلیه موجب کفر و نفاق و معصیة
می باشد و اهل ظن در شرایط اجتهاد علم اخلاق را نشمرده اند با اینکه آن
اعظم شرایط آن است و کسیکه تحصیل تخلیه و تحلیه را نکرده در استدلال داخل
شود ظهر را تنها از برای فهمیدن ادله و آیات شمرده است با اینکه تخلیه
فهم تقدم دارد بر آن عقلا و نقلا و دلالة دارد بر لعن اخلاق حسنة و

تخلیه از جنود جهل

و تخلیه از جنود جهل شرط فهم مراد آیات و احادیث است بسیاری که در محل تحریر این رساله
مذکور خواهد شد و باید دانست که مراد از تحصیل علم که بان امر فرموده اند
علم بمراد خدا است از آیات و ادله منصوصه زیرا که خداوند چنانکه امر بتحصیل آن
فرموده است ادله و آیاتی که دلالة بر مراد خود کند نصب فرموده است و در آن دلالة
قانونی هم قرار داده است که هر کس بآن قانون تحصیل علم نماید و جرح و تعدیل و
تحسین و تقبیح و ادخال و اخراج از نفس خود نماید توفیق می یابد که بعلم مراد مستفیض شود
و هر گاه وقت از استیفاء ملاحظه در ادله و آیات تنگ بوده باشد و یا از ادله
و آیات علم حاصل نشود لازم است که عمل بر وفق تقوی و احتیاط بوده باشد زیرا که
تحصیل رضوان الله و نجاة و خلاصی از غضب خدا در آن است پس کسیکه در تحصیل علم
اراده تحصیل خوشنودی خدا و قرب بدرگاه او دارد از آن ظهر را دور نمی کند و کسیکه
ظهر را از تقوی و احتیاط دور کند معلوم است که منظور از تحصیل علم تحصیل رضوان الله را
نمی خواهد و این فساد است در نیتی که تا آن مفاسد از آن حاصل می شود و کسانیکه
از تقوی و احتیاط ظهر را دور می کنند و تحصیل علم را منحصر می پندارند در آیات و ادله
پس اگر از ادله و آیات منصوصه علم حاصل نکنند داخل می شوند در ادله مخترعه و خارج

می‌شوند از تقوی و احتیاط ایشان اند ان جماعتی که از اکمل ادله اعراض کرده پی کار اهل
مرافعه و کالت میکنند که در هوا اند زیرا که هر کس که در تحصیل رضوان الله صادق
بوده باشد هر گاه دائر شود امر او در تحصیل احتیاط و عمل بمظنه قطعا تحصیل احتیاط را
بر عمل بمظنه مقدم میدارد و ابدا راضی نمیشود که احتیاط را ترک کند و بمظنه
تمسک جوید بلکه اگر کاه کهربا دهد بملاحظه تحذیراتی که از عمل بمظنه وارد شده است
بان عمل نماید و تمسک بتقوی و احتیاط نشود ایمانش کامل نمی‌باشد زیرا که
مثمر ایمان آرام و اطمینان قلبیست و کسیکه ان تحذیرات را ملاحظه کرده و
شبهه اجماع بر جواز ان در دل او بیشتر گرفته باشد ابدا آرام قلبی برای او
حاصل نمیشود پس چگونه مؤمن میباشد و تمسک بشبهه اجماع موجب ایمان نمیشود
زیرا که صاحب شریعة ان را دلیل شرعی قرار نداده است پس ایمان بان ایمان
کاذبست چنانکه خوف از مخالفة ان خوف کاذبست و باقی کلام در
لزوم تقوی و احتیاط در طی تحریر این رساله مذکور خواهد شد و اما

فصل پس در بیان ایات و احادیثست که دلالة بر حرمة عمل بمظنه

میکنند و در ذکر ایا

میکنند و در ذکر ایات و احادیثست که دلالة دارد بر انکه تخلیه از جنود جهل و
تحلیه بجنود عقل بر تحصیل علم از ادله و ایات منصوصه مقدم است پس اما
اول پس ایات قرانیه و احادیث بحدیست که استقصاء ان در کمال صعوبتست
بلکه اهل علم احتیاج ندارند در عدم جواز عمل بمظنه باستدلال زیرا که اهل ظن
خود اعتراف دارند بانکه عمل بمظنه جایز نیست و انکه مرتکب شده اند از باب
اکل میته است و ایضا اعتراف دارند بانکه باب علم در زمان سید مرتضی و
قبل از ان مفتوح بوده است و ایضا اهل علم احتیاج باثبات ندارند بلکه اهل
زیرا که عمل بمظنه را اهل ظن اراده دارند که داخل در شریعه نمایند پس بر
ایشان لازمست که در ادخال و جواز ان دلیل جاری کنند و نهایت
استدلالی که کرده اند اضطرار و تمسک باجماع است اما اضطرار پس کلام بر جوازست
زیرا که این اشخاص از بسکه در شبهات فرو رفته اند و بوساوس شیاطین جن و
انس گوش داده اند باب علم را بر خود مسدود کرده اند مانند دود [illegible]
صاحب شریعة امر بملاحظه ان وساوس و شبهات نفرموده بلکه منع از ان فرموده است
چنانکه فرموده است که من تعمق لم ینب الی الحق یعنی کسیکه در شبهات فرو رود دیگر

پرهیز کرده و در حدیث دیگر وارد شده است که ایاکم و فضول النظر فانها تبذر الهوی و
تولد الغفلة یعنی اجتناب کنید از زیادتی نظر زیرا که اینها تخم هوا و هوس را در دل
می‌پاشند و موجب غفلة از ذکر ادله منصوبه و از تقوی و از سایر خصال حمیده
می‌شوند و در حدیث دیگر وارد شده است که کل نظر لیس فیه عبرة فهو سهو یعنی
هر نظری که با او عبرة از دلیل نبوی حاصل نشود سهو است و سهو را در لغة تعبیر از
نسیان و غفلة کرده‌اند و در علم اخلاق از جمله جنود جهل فرموده‌اند بلکه در حدیث وارد
شده است که الغفلة مصطادة للشیطان یعنی غفلة دام شیطان است پس کسی که
در شبهات فرو می‌رود و بواسطه آن ظهرا از ملاحظه ادله منصوبه که مشاعل راه
هدایت‌اند غافل می‌کند و توفیق عبرة از او سلب می‌شود پس او را بدام‌های شیاطین
جن و انس در می‌اندازد و چگونه با اینهمه تحذیراتی که از زیادتی نظر وارد شده است
چگونه می‌تواند باضطرار اعتذار جوید و تشبیه باکل میته هم باطل است زیرا که
اکل میته خود بخود اضطرار ساخته بلکه دیگری او را باضطرار داخل کرده است
و اما تمسک باجماع در جواز عمل بمظنه پس اینهم سند شرعی نمی‌باشد زیرا که از
صاحب شریعت تمسک بان نرسیده مگر در اخذ بروایات مجمع علیها که بواسطه

اکله

و اما اهل ظن پس از آنکه در
شبهات فرو رفته‌اند و نام
آن را تحصیل علم نهاده‌اند
و ذهن خود را مسبوق بان شبهات
کرده‌اند پس تا باب علم را بخود مسدود کرده‌اند
برای اضطراری است که از خود تحصیل کرده‌اند

ترک شده اخذ بروایات شاذه و اینهم اجماع مذکور منفعت ناقص است زیرا که اگر
مراد از آن اجماع اتفاق کل است معلوم است که کل امة بر آن اتفاق ندارند پس
ما نیز اجماع عامه خواهد بود و در استدلال بان بر خلافه ابی بکر و اگر مراد از آن شهرت است
پس اگرچه حدیث مشهور را امام م هر باخذ آن فرموده‌اند ولکن استدلال بشهرة
اختصاص بهمان حدیث دارد و غیر آن را بان نمی‌توان قیاس نمود و اگر مراد
از آن کشف از قول و رأی معصوم است اینهم بر واضح است که رأی ائمه معصومین
بر خلاف آن است زیرا که رأی هر کس از قول و کلام او معلوم می‌شود و از آن
بزرگواران یک کلامی که دلالت بر جواز آن کند صادر نشده بلکه از ملاحظه همه کلمات
ایشان معلوم می‌شود که اجماع ایشان بر عدم جواز عمل بمظنه است پس معلوم شد که
اهل ظن که اراده دارند که عمل بان را داخل در شریعت مطهره نمایند بواسطه تمسک
باضطرار و اجماع بسیار غافل شده‌اند از فساد استدلال بانها و حجتی و دلیل
دیگر ندارند پس ادخال آن را در شریعت تشریع و حرام است که آن را مرتکب شده‌اند
و اما آیات و احادیثی که دلالت دارند بر اینکه بدون تحصیل کامله و یقینیه کامله علم
حاصل نمی‌شود آیه است که خداوند در کلام مجید خود فرموده است که ما حرف علم

ایا تمه الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق یعنی زود است که سرگردانم از ادراک مراد خفیه از ادله و ایات کسانی را که تکبر میکنند در زمین بغیر حق و تکبر ضد تواضع است و تواضع مرکب عقل است پس کسیکه تواضع ندارد تکبر دارد و عقلش مرکبی ندارد که بران سوار شده در بوستان ادله و ایات خداوندی سیر کند و اثمار سرقه و معانی را تحصیل کند و ایضا تواضع ~~دارد~~ مقارب معانی توکل و تسلیم از برای تدابیر خدا و رسول در امور بلاد و عباد است و کسیکه تواضع ندارد توکل و تسلیم از برای ان تدابیر ندارد و کسیکه توکل ندارد شیطان بر او مسلط است چنانکه فرموده که

انه لیس له سلطان علی الذین امنوا و علی ربهم یتوکلون یعنی شیطان تسلط ندارد بر کسانی که ایمان بوحدة خدا و رسالة رسول ص اورده و بعد از ان بر خدا توکل کرده از برای تدابیر خدا و رسول کمان نمانده اند و برای چه معجب نشده در صحة تدابیر او شک نکرده اند پس کسانی که بر خدا توکل ندارند و در صحة تدابیر او شک میکنند نصیب شیطان اند زیرا که چون تدابیر خدا را بنقص و قصور و فساد نسبت داده و شک در صحة ان تدابیر نموده بواسطه ان بر خدا و رسول استعلا جستند پس خداوند هم بر ایشان بلندی جسته ایشان را در چنگ شیطان گرفتار که ذلیل گردانیده که

کنه بوحدة خدا ایمان و بایات ندارند باو دارند و لکن

٢ بجز او زنظم امور کار انکار ایکنو نگردید پس از راز معجب شده مکینه معتبر ناقص نمودند و خواستند که در یافت حقایق اشیاء بان نمایند چنانکه حکمای فلاسفه و اهل ظن بان قائلند و چون نتوانستند لهذا

ابد الم رود ٦ از وسادی او خلاصی نکرده

ابد انمی توانند از وساوس او خلاص شده و اگر از چنگال بسیار ازچنگ یک وسوسه او خلاص شوند او را بوسوسه های دیگر گرفتار میکند و مادام العمر با وساوس شیاطین جن و انس در مدافعه اند خصوص درین زمانها که کفصیدان وساوس برا او خلل در کفصید علم کرده اند و کمان میکنند که با انها گوش دادن و دفع کردن از کفصید علم ممدوح است و غفلت نموده اند که ان عدا لدا از عدا ابهای خداست که وارد شده است برایشان بجهة ترک توکل و تسلیم بر تدابیر خدا و بجهة شک در صحة ان تدابیر با انکه شک ضد تسلیم است و از جمله جنود جهل است و تسلیم از جمله جنود عقل است بلکه از اعاظم ان جنود است که در هر گاه تسلیم از برای ان تدابیر نباشد علم حاصل نمی شود چنانکه وارد شد که انکم

لاتکونون صالحین حتی تعرفوا ولا تعرفون حتی تصدقوا ولا تصدقون حتی تسلموا

ابوابا اربعة لا یصلح اولها الا باخرها ضل اصحاب الثلثة و تاهوا تیها بعیدا و حتی و اخر انها بیتا یعنی شما قابل دخول بهشت نمی شوید مادامی که بسوقه بهم نرسانید و سوقه بهم نخواهید رسانید مادامی که تصدیق نکنید و تصدیق نخواهید کرد مادامی که تسلیم نکنید و شک در صحة تدابیر خدا و رسول و ما نکنید و ایضا چهار در است که اول انها که صلاح دخول بهشت باصلاح نمی اید مگر با خر

در بیابانها پوسیده فلاسفه و اهل ظن بقعر چاه جهالة و نادانی فرو رفته اند و بواسطه ان از کفصید عبادات و وظایف شرعیة محروم مانده اند

٢ و در زندقة ایشان وارد شده که اذا رایت الذین یخوضون فی ایاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا

٤ حدیث عنیزه و انها در حدیث وارد شده است که بابهای مامور شده اید بلکه مامورید بانکه ٨ چه امر فرموده بان بجا اورید و انچه را نهی فرموده ترک کنید

اینها که تسلیم از برای تدابیر خدا و رسول و ماها است گمراه شدند اصحاب این رساله و
در بیابان دور و دراز افتادند که ابدا نمی‌توانند تحقیق کرد زیرا که چون
اکتفا به تدابیر خدا و رسول و تسلیم از برای ایشان نکردند و برای خود معجب شدند
و اراده کردند که بدون تعلیم از خدا و رسول در معرفت امور داخل شوند لهذا
شیطان لعین را رئیس و معلم ایشان قرار داد به تعلیم او حرکت کردند و در امورات
تکلم کردند گمراه گردیدند چنانکه نمی‌توانند حق را پیدا کنند و اگر هم بیابند
نمی‌توانند آن را بشناسند چنانکه وارد شده که من لم یکن له شیخ فشیخه
الشیطان و اینکه وارد شده که خذل من لیس له علیم مرشد یعنی گمراه است کسی که
معلمی از خدا و رسول ندارد که او را تعلیم دهد و گفته‌اند اذا کان الغراب
دلیل قوم سیهدیهم سبیل الهالکینا و در جایی وارد شده که لا علم الا من
عالم ربانی یعنی علمی نیست یا کسب علم ممکن نمی‌شود و یا علم حاصل نمی‌شود مگر از
کسی که عالم ربانی باشد یعنی از تعلیم خدا و رسول تعلیم دهد نه اینکه از کیف
نفس و به عقل ناقص خود در امورات داخل شود و جرح و تعدیل و کشیش و تصحیح و
ادخال و اخراج و تقدیم و تاخیر کند که او را اکثر ضلالت و گمراهی حاصل می‌شود

و اگر کسی گمراه او را تعلیم کرد گمراه کند

و هر کس هم که از او تعلیم بگیرد گمراه می‌گردد و از آنچه مذکور شد معلوم می‌شود که چنانکه توکل
و تسلیم از برای تدابیر خدا و رسول موجب حصول علم و معرفت و هدایت است همچنین
که شک در صحت تدابیر مذکوره که ضد تسلیم است موجب حصول جهل و ضلالت
و گمراهی است لان الاشیاء تعرف باضدادها پس چنانکه هر گاه سینه کسی منور از اسلام
منشرح شود در راه خداوندی دانا و بینا می‌باشد که کسی هم در صحت تدابیر مذکوره
شک کند آن نور از او زایل و در کارهای خدا کور و نادان می‌گردد که افمن
شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه کمن هو اعمی انما یتذکر اولوا الالباب
و اگر کسی گوید که شک و تسلیم ضد هم دیگر اند و لازم نمی‌آید از عدم تسلیم از
برای تدابیر خدا و رسول شک در صحت آن تدابیر زیرا که ارتفاع ضدین محال
نمی‌باشد گوییم که چنین است و لکن چیزی که واسطه است در میان شک و تسلیم
غفلت از لزوم تسلیم است و آن غفلت بعد از آنکه مذکر تذکره نماید برطرف می‌شود
پس باقی نمی‌ماند مگر تسلیم و اگر تسلیم هم نکند لا محاله شک حاصل شده است
زیرا که چیزی مانع از حصول ضد بعد از تذکر نمی‌باشد مگر وجود ضد پس گویا
عدم تسلیم معلوم می‌شود و جهل شک و شک از اعاظم جنود جهالت و از

پس از استدلال که کفایت به تدابیر خدا نشده و یا موجب شک در صحت تدابیر خدا شود از شیطان است و از عالم ربانی نمی‌باشد

وساوس شیطان بلکه از اعاظم جنود اوست و محبوب اوست چنانکه وارد شده که
و دل شیطان ان الشکی یعنی دوست دارد شیطان اینکه شک کنی از ضعیفه در
صحبه فرموده ها و وجه عروض شک این است که کسانیکه قرار داده اند و چنین دانسته اند
که باید تحصیل علم کرد بقانون استدلال پس چیزی را که دلیل گمان دارند در آن داخل
می کنند و چون ادله که در دست مستدلین روزگار است مرکب است از مقدمات و
مخترعه و هر یک ضد دیگر اند و از هر یک مدلول دیگر حاصل می شود پس مدلولات
مختلفه حاصل می شود پس شک حاصل می شود حتما زیرا که دل احکام متضاده و متناقضه را
بحسب فطرة الهیه انکار دارد و نمی تواند که بهر دو ایمان بیاورد پس شک عارض
می شود و آن را در ترجمه زیغ یعنی میل از حق بسوی باطل هم می نامند چنانکه
وارد شده که لا تحکم بکلامین متناقضین فیزیغ قلبک یعنی بدو حکم که
نقیض اند حکم نکن که دل تو را زیغ و میلی از حق بسوی باطل عارض می شود
و وجه حصول تسلیم این است که خداوند دین خود را در اسلام و تسلیم قرار داد و آن را
مناط رضا و غضب خود گردانید چنانکه فرموده که ان الدین عند الله الاسلام
فمن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین یعنی
هر که مناط...
بجهة خدا

و نیز که مناط رضا و غضب خداست اسلام و تسلیم از برای تدابیر خدا و رسول است پس کسیکه
طلب کند غیر از اسلام دینی و آن را مناط رضا و غضب خدا قرار دهد ابدا از او
قبول نمی شود و او در آخرة از زیان کاران است پس کسیکه شناخت که اسلام مناط
رضا و غضب خداست و از خداوند خائف باشد ابدا بغیر اسلام و تسلیم هم از
برای تدابیر خدا دین و طریقه اختیار نمی کند و ایضا هر کس میداند که خداوندی که
او را ایجاد فرموده و روزی میدهد البته تدبیر نیکو در امور او دارد پس هرگاه
اینها و نقص و قصور و فساد بیان تدابیر نمیدهد و گمان تحیر را انکار که از نقص بر
نکند و شک در صحت آن تدابیر ننماید قطعا بتدبیر دیگران که خلاف آن
تدابیر است گوش نمیدهد مگر اینکه گمان کند که تدبیر دیگران عین تدابیر خداست
چنانکه عامه در قول کلالة و ابوبکر که تمسک باجماع زده اند گمان دارند
که آن اجماع ناشی از تدابیر خداست و اما هرگاه در تحصیل علم کوتاهی نکردند
و اکتفا بمظنه که آیات قرآنیه و احادیث نبویه کلا در حرمت آن صراحت
دارند نمی نمودند و در معرفت تدابیر خدا و رسول سرکاهی می نمودند خداوند
ایشان را از آن بلیه نگاه میداد زیرا که آیات و احادیث متواتره
دلالت صریحه دارند بر اینکه آن اجماع بر خلاف تدبیر خدا و رسول شده است

پس اگر خداوند از باطن ایشان نیّة صحیحه کامله می‌دید که نیّة تحصیل علم را از برای
خدا خالص دارند و خالص می‌کردند ادلهٔ منصوصه را که آیات و احادیث و ائمه
بر خلافه جناب امیر علیه السلام است و خالص می‌کردند در ادلهٔ منصوصه ادلهٔ مخترعه را که
عبارة است از اجماع هر آینه توفیق می‌یافتند که از وساوس شیطان خلاص
شوند زیرا که شیطان اعتراف کرده است که بر مخلصین تسلط ندارد چنانکه
گفته است که الا عبادک منهم المخلصین و مراد از این اخلاص خالص کردن ادلهٔ
منصوصه است که از تدابیر خدا ناشی شده است از ادلهٔ مخترعه که از تدابیر شیاطین
جن و انس ناشی شده است و مانند این کلام گفته می‌شود درباره اهل ظن
که اگر ایشان هم ادلهٔ منصوصه را که دلالة دارند بر حرمة عمل بمظنه از ادلهٔ
مخترعه که اجماع بر جواز آن است خالص می‌کردند بوسوسه شیاطین جن و انس
که در دلالة الفاظ وسوسه کرده‌اند گرفتار نمی‌شدند با اینکه خداوند فرموده است
که لیحق الله الحق بکلماته ولو کره المجرمون یعنی خداوند که قرآن را فرستاده است
اراده کرده است که حق را بآن بیان خود محقق کند اگرچه نخواهند کسانی که
مجرمند و از حدود خداوند تجاوز می‌نمایند پس اگر دلالة الفاظ نظم نمی‌داشت
چگونه خداوند حق را بآن محقق می‌فرماید پس معلوم است که دلالة الفاظ
نظم دارند

نظم دارد که خداوند آن را در کلام خود بیان فرموده است ولکن اهل ظن چون بشبهات
واهیه در دلالة الفاظ خدشه‌ها دارند لهذا توفیق نمی‌یابند که آن نظم را
دریافت کنند و اما اهل علم چون بآن شبهات مسبوق نشده‌اند آن نظم را
از کلام خدا فهمیده دارند لهذا وساوس شیاطین جن و انس در ایشان تأثیر
نمی‌کند و اگر کسی گوید که خداوند در کلام خود فرموده است که ما ارسلنا من رسول
الا بلسان قومه لیبین لهم پس چون قرآن بلسان قوم عرض کرده می‌شود الفاظ
آن در دلالة مختلف می‌شوند برای اختلاف الفاظ در دلالة ناشی از لسان
قوم است که قرآن بآن نازل شده است گوییم که لسان قوم اگرچه مختلف است و
لکن خداوند از کمال حکمة و مرحمة خود نظمی در کلام خود قرار داده است که بآن
همه اختلاف در دلالة مراد خود را مبین و واضح و آشکار نموده است و دلالة میکند
بر آنچه مذکور شد قول خدا است در همان آیه که لیبین لهم فیضل الله من یشاء
و یهدی من یشاء پس اگر نظم در کلام فهم مرام خدا از کلام او نمی‌بود چگونه می
فرمود که لیبین لهم بلکه چگونه صدق می‌کرد اضلال خداوند بعضی را و هدایة
او بعضی دیگر را اما چنانکه در تتمه همان آیه مذکور شد اما نه مراد این است که
خداوند کلام خود را بلسان قوم فرستاد تا اینکه بر خدا حجة بگیرند که این

کلام بلسان ما نمی‌باشد و ان را نمی‌فهمیم ولکن چون با وجه بودن قران بلسان ایشان
ممکن بود که در فهمیدن مراد خدا را از ان عذرها اورند لهذا خداوند این
عذرها را دفع فرموده باینکه قرار داده که بهر چه علم ندارید تعرض و احتیاط را
دران مراعات کنید و عمل بمظنهٔ خود نکنید که اگر کسی بمظنهٔ خود عمل کند هر
اختلافات در دین پدید اید و در میان اهل دین مشاجره و منازعه پدید آید
و قتل نفوس و نهب اموال و غصب فروج ظاهر شود پس کسانیکه این قرار خدا را
فهمیدند و بان عمل کردند هدایه یافتند و کسانیکه ان قرار را نفهمیدند گمراه
شدند پس اگر همه امه بهمین قراری که خدا در کلام خود داده عمل می‌کردند
ابدا گمراهی نمی‌افتادند و این همه اختلافات در اهل دین پدید نمی‌آمد
ولکن چون بان قرار خدا عمل نکردند گمراه شدند پس شروع کردند در تقلید
مظنه و هر یک بظن خود انچه فهمیدند عمل کردند و ان را انچه خدا
نبه نشستند و اختلاف را در امه بسیار کردند و هر کس که از قرار خدا خارج شد
فاسق و ظالم می‌شود و خدا قرار داده است که هر کس فاسق و ظالم شود از
ایمان مسلوب التوفیق بوده باشد چنانکه فرموده و کذلک حقت کلمة ربک علی
الذین فسقوا انهم لا یؤمنون و در ایهٔ دیگر وارد شده که علی الذین
ظلموا

ظلموا انهم لا یؤمنون و در ایهٔ دیگر فرموده است که ان الله لا یهدی القوم الظالمین
و در ایهٔ دیگر فرموده است و الله لا یهدی القوم الفاسقین که مفاد همهٔ این ایات
این است که خداوند هدایه نمی‌کند کسانی را که فاسق و ظالم شده‌اند بدین
و مذاهب و بحقیقه چنین است سخن پروردگار تو که فاسق و ظالم ایمان نیاورند
مادامی که فاسق و ظالم اند و اما اگر توبه کنند توفیق حصول ایمان می‌یابند
اما این جماعه مختلفین نفهمیده‌اند که اختلاف در دین و مذاهب یکی از
جملهٔ عذابهای دنیاوی خداوند است که بر ایشان وارد اورده است و داخل رحمه
خداوند نمی‌باشد چنانکه فرموده است که لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک
یعنی همیشه در اختلاف اند مگر ان کسی را که خدا رحم کند و از اختلاف خارج شود
و ایضا فرموده است که قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من
تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم بأس بعض یعنی بگو ای پیغمبر
که خداوند قدرت دارد که بر شما بفرستد عذابها از بالای سر شما و یا از
زیر پاهای شما یا بپوشاند شما را لباس اختلاف که بچشاند بعضی از شما بعضی
دیگر را بأس و سطوت خود را و در مجمع البیان مذکور است که چون خداوند

این آیه را استفسار جناب رسول خدا سؤال نمود که خدا اگر او را از این عذابها
معاف کند خداوند فرمود که از دو عذاب اوّل معاف کنم و امّا از عذاب
ثانی معاف نمی‌کنم و وجه آن معلوم است زیرا که اگر از عذاب اختلاف معاف
می‌فرمود لازم بود که ایشان را در فهم مراد خدا از ادلّه و آیات جبر کند و آن
منافی تکلیف است و چون خداوند دنیا را دار تکلیف قرار داده است جبر
در آن نمی‌نماید و وجه قرار دادن خدا دنیا را دار تکلیف دون جبر این است که
منظور اصلی خداوند از ایجاد و ارزاق موجودات ثبت الصفات علیا و اسماء حسنی و
تمامی آنها حاصل نمی‌شود و مظهر همه آنها ظاهر نمی‌گردد مگر در دار تکلیف زیرا که
در دار جبر صفت عفو و انتقام و صفت عفو و اعتصام چندان بروز نمی‌کنند و
در پرده خفا می‌مانند و در دار تکلیف آن مظاهر ظاهر می‌شوند و انهم در
جبر استحقاق ثواب امری حاصل نمی‌شود بخلاف تکلیف زیرا که در تکلیف قدرت
اختیاریه است و در جبر اختیار نمی‌باشد پس استحقاق باطل می‌شود و این مطلب
هم یکی از جمله ادلّه است که دلالت دارد بر بطلان اوضال عمل بر طبیعه در
شرعیه مطهره زیرا که از این مطلب معلوم است که خداوند خود را و لیکن کمال و
نقص فاعل قرار داده است

و نقص فاعل قرار داده است چنانکه وارد شده است که خدا فرموده است کنت کنزا
مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف یعنی بودم من گنج پنهان پس
اراده کردم که معروف شوم پس ایجاد فرمودم خلایق را تا اینکه معروف شوم و
در تنزیل وارد شده است که الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن
یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل
شیء علما یعنی خداوند آن کسی است که ایجاد فرموده است هفت طبقه آسمانها و
هفت طبقه زمین را و نازل می‌کند در میان آنها کارهای خود و کارهای
خلایق را تا اینکه بدانید که خداوند بر هر چیزی قادر و به هر چیزی داناست
و کسی نگوید که در این آیه دلالت است بر اینکه خدا را منظور از ایجاد و ارزاق
موجودات تکمیل صفات علم و قدرت است و از حدیث مذکور ظاهر می‌شود که
مراد معروفیت به صفات کمال است گوییم زیرا که می‌گوییم که دو صفتی که در آیه
مذکور است جامع جمیع صفات کمال است زیرا که هر کمالی که حاصل می‌شود در سایر
صفات کمالیه کامل است که در صفت قدرت و علم چنانکه هر نقص هم که در
سایر صفات حاصل می‌شود کلیه نقص است که در یکی از آن دو صفت است چنانکه

گفته می‌شود که عامه اگر جناب رسول خدا را بکمال صفات قدرة و علم در رساله
می‌شناختند اسناد نمی‌دادند بان بزرگوار که خلیفه تعیین نکرده از دنیا رحلت
فرموده است با اینکه تعیین خلیفه دخل در نظم امر رساله و کمال آن است و
امة آن بزرگوار کمال احتیاج بان داشتند بدلیل اینکه اگر احتیاج بان نبود
ابوبکر را نصب نمی‌کردند پس اهل نصب ابوبکر دلیل احتیاج امة است بخلیفه
و نصب نکردن آن بزرگوار خلیفه را و رفع نکردن او احتیاج ایشان را و
اختلاف صادره از ایشان را در همان امر خلافه دلیل نقص رساله است
و نقص رساله دلیل نقص فاعل آن است که رسول است بلکه بخدا هم آن
نقص می‌رسد زیرا که رسول ناقص را فرستاده است پس عامة از اسناد نقص
بجناب رسول بلکه بخدا هم خلاصی ندارند و از جمله لوازم شرعیه بر عقلیه اعتقاد و
ایشان است بحجیة اجماع و کخلافة ابوبکر و مستند اهل [سنت] گفته می‌شود در رساله
که بتجویز عمل بمظنه که وان را در شریعة مطهره داخل کرده اند و استدلال
کرده اند باتفاق و اجماع بر جواز ان زیرا که ایشان هم از اسناد نقص بان
بزرگوار بلکه بائمه بلکه بخدا هم خلاصی ندارند مگر اینکه قبح آن را فهمیده

اند

توبه کنند دیگر که این مطلب را بحقیقه فهمیده باشد بیقین دل نشین او شده باشد که خداوند
ایجاد و ارزاق را اینکه موقوفه بصفات کمال از جلال و جمال فرموده و ظهور کمال
و نقص را در مظهر افعال بر اراده فاعلی قرار داده است و بنا را در تکلیف جزا
داده است تا اینکه تمام صفات او از جلال و جمال ظاهر شود و از همه آثار
کامله ظاهر شود کرده خوف از خدا در او که کمال داخل می‌شود و این مطلب بدلیل
ادا می‌شوند در موقوفه رسالة و خلافة و اسلام کامل از ابراز تدابیر خدا و رسول که
کمال ظهور آن در ترجیح و تدبیر و تحسین و تقبیح و اخراج و ادخال و تقدیم و
تاخیر نکردن در تدابیر خدا و رسول است در امور ربا و عباد است فهمیده او انکار و
اجماع بر خلافة ابوبکر و بر جواز عمل بمظنه در شریعة مطهره از اسلام و تسلیم
مذکور خارج است پس جمیع معارف اینها را تابع قرآن و حدیث می‌کرده اند و نقوای عدل
که خدا و رسول در همه موقوفه احکام در آنها قرار داده اند تمسک می‌شود و
اتفاقه بقوانین مخترعه از عامه و خاصه نمی‌کنند در هر گاه بعد از اجتهاد
بقواعد خدا و رسول علم حاصل نشود اهل فروع از تقوی و احتیاط را جایز
نمی‌بینند و حجابت طریقه خدا و رسول را می‌نمایند و اهل جهات مبطلین را
اهل بران قواعد ثبت می‌نمایند و اسناد نقص و قصور و فساد را بفعل خدا

و اهل معارف بعزة اللفظ
و سعاد و سیاه کار را می‌شوند
از شیاطین و انسان که
شیاطین جن و انس لوی
الملا دعوه می‌نمایند پس

که الکلیفیست بعقد رسول م که تبلیغ است و بعقد ائمه ع که تبیین است یعنی در دو

تمسک باولیه محترمه را احرام میداند وان راهنمای اسلام و تعلیم مذکور می بینند

و خیر خواهی جناب رسول و ائمه ع می نماید تا اینکه دل او غل و غش بردارد چنانکه

وارد شده است که ثلثه لا یغل علیهن قلب امرء مسلم اخلاص العمل لله والنصیحة

لائمة المسلمین واللزوم لجماعتهم یعنی سه چیز است که هرگاه مرد مسلمانی انها را

بعمل اورد دل او غش بر نمی دارد یکی خالص کردن عمل را از برای خدا یعنی

هر عملی را که از برای خدا می کند سعی کند که ان را برای خوشنودی خدا خالص کند

و دیگری خیر خواهی پیشوایان دین که در اطاعت ایشان و در لزوم ان اطاعة

بوساوس شیاطین جن و انس که ~~سلطان~~ و بهواجس نفس اماره که سلطان

مفسدی اعمال اند کوشش ننمایند اگرچه بحسب ظاهر از ایشان ظاهر شود چیزی

که وجه ان را نفهمند بلکه اعتقاد خود را بلزوم اطاعة ایشان محکم نگه دارد

و کمال اخلاص را در ان بکار برد بلکه محکم کند ان اعتقاد را که خوف از جزا

در مخالفة و کسب ان اعتقاد و بغض خلاف ان ٢ و دیگر لزوم جماعة

ان مسلمین که از نماز جمعه و جماعات و از حج همراه ایشان و دوستی با ایشان

و بحسن ظن باو

دوستی با دشمنان ایشان کی نماید که

دوستی با دشمنان ایشان کوتاهی نکنند پس از این حدیث شریف معلوم شد که لازم است

حمایه کردن دین خدا را که اسلام و تعلیم از برای ان ابراز است ولازم است حمایة

جناب رسول خدا و ائمه ع را در افعال ایشان از تبلیغ و تبیین احکام

خدا ولازم است ذب و دفع کردن اعتراضات سلطانی و مفسدی افعال

الشیاطین را از افعال ایشان تا اینکه اسلام کامل شود و ایمان کامل حاصل گردد

و سایر اعمال مقبول درگاه خداوند شود زیرا که شرط حصول ایمان اسلام است

و شرط قبول اعمال ایمان است چنانکه در تفسیر قول خدای تعالی که و من اراد

الآخرة وسعی لها سعیها و هو مؤمن فرموده اند که هرگاه ایمان بان عملی

که مکلف بعمل می اورد ایمان و ارام قلبی و یقینی که بهم نرسانیده باشد

ان عمل مقبول درگاه نمی شود و ثواب بران مترتب نمی گردد و در حدیث

هم وارد شده است که اذا اراد الله بعبد خیرا شرح الله صدره للاسلام فاذا

اعطاه ذلک نطق لسانه بالحق وعقد قلبه علیه فعمل به فاذا جمع الله له ذلک تم

له اسلامه و کان عند الله ان مات علی ذلک الحال من المسلمین حقا واذا کان

خلاف ذلک وکله الله الی نفسه وکان صدره ضیقا حرجا فان جری علی لسانه

حق لم یعقد قلبه علیه فان کان کذلک حتی یموت کان عند الله من المنافقین

یعنی خداوند در قرآن که اراده خیر به بنده کند سینه اش را از برای اسلام و تسلیم از برای تدابیر
خدا و رسول که دین او و مناط رضا و غضب او است منشرح و وسیع می گرداند
که هر چه از مصدر تدابیر خدا و رسول در امور بلاد و عباد صادر می شود در کمال
رضا و روح و راحت و یقین متحمل می شود پس با زبانش بان گویا می گردد و دلش
بان اعتقاد می کند و آن را صحیح و حق می داند پس اعمال ظاهره او از آن یقین و
اعتقاد مترشح می گردد پس چنین کسی اسلامش کامل می باشد و اگر بمیرد با این حال
در نزد خدا مسلم حقیقی محسوب است و اما کسی که سینه اش از برای اسلام و تسلیم از
برای آن تدابیر منشرح نباشد پس خداوند او را بخودش واگذار می نماید پس بواسطه
ملاحظه امور مشتبهه و اهواء نفس و وساوس شیطانیه سینه اش تنگ می شود و
از ابهام و خرابی و قرار خدا و رسول کامش تلخ می گردد و بجای اعتراض حق
و استبعاد قرار خدا و رسول می نگرد و در دل خود آن را القبیح و خلاف آن را
تحسین می نماید و تمنی می کند که کاش خدا و رسول برخلاف آنچه قرار داده اند
مقرر می داد پس دلش از اعتقاد بصحت آن و برضا و یقین بان امتناع می کند
و در صحت آن تدابیر شک و دغدغه بخود راه میدهد پس اگر این کس با این

حال بمیرد

حال بمیرد نزد خدا از منافقین محسوب خواهد بود و در بعض از احادیث وارد
شده است که کسی که در دل خود بگذراند که چرا خدا و رسول خلاف آنچه کرده اند
نکرده اند در نزد خدا از مشرکین محسوب است پس چون معلوم شد که لازم است
اسلام و تسلیم از برای تدابیر خدا و رسول و ائمه معلوم شد که هر کس از آن اعرض
و بادله مخترعه تمسک جوید ابداً الفیض حصول علم و یقین مستفیض نخواهد شد
و از وساوس شیاطین جن و انس خلاصی نخواهد داشت و اگر هزار زحمت از
یک شبهه دو لوله خلاص شود بو لوله دیگر از آنها گرفتار می شود و علی
الدوام باید با شیاطین جن و انس مشغول مدافعه بوده باشد و عاقبة نزد خدا
اجری نخواهد داشت و آن سعیها از او قبول نخواهد شد و اگر در این عمل
اوقاتی کند که تحصیل علم می کند کاذب خواهد بود پس باید دانست که تا کی ابواب
قرآنیه و اکثر احادیث نبویه و ولویه راجع بحفظ این اسلام و تسلیم است و جمیع
تحذیراتی که در شریعت مطهره وارد شده است کلاً بسوی وساوس شیاطین جن
و انس که در اسلام و تسلیم می نمایند ناظر است مثلاً امر بتقوی و اخلاص و توکل وغیره
و صدق و اخلاص و حب که فرموده اند مراد و مقصود از کوتاهی در آن اسلام و صبر

دار شک و شبهه [illegible] و زیغ و اعوجاج و حرج و دل تنگی

بلکه اگر العیاذ بالله شک و حرج در توحید و یا در عدل خدا بوده باشد صاحبش کافر خواهد بود بلکه توبه اش هم مقبول نخواهد بود

تسلیم است و مراد از توکل توکل بر خدا در ان اسلام و تسلیم است و مراد از عزه نگاه دز
کردن ~~ازان اسلام~~ و تسلیم سوی سایر احکام و فرامین شریعت بر ان اسلام و تسلیم است
و مراد از صدق صداقت در ان اسلام و تسلیم است و مراد از اخلاص خالص کردن
ان اسلام و تسلیم است و مراد از حب محبت بان اسلام و تسلیم و کذلک نهی از جرات
بر خدا جرات بر رجوع از ان اسلام و تسلیم است بواسطه کرش و دادن شبهاتی که شیاطین
جن و انس در تدابیر خدا و رسول کرده اند و انها را دل نشین خود کردن و مراد از
اسلام و تسلیم در دل دل سپرده دادن است و مراد از ~~[illegible]~~ از نهی از عجب
بر ان بان وساوس و شبهات معجب شدن و بانها بر قرار خدا و رسول تکبر کردن
و از بر اران قرار تواضع و خضوع نکردن است و مراد از نهی از غفلت و سهو و نسیان
غافل شدن از لازم ان اسلام و تسلیم است بواسطه متذکر بودن ان شبهات و وساوس
که شیاطین جن و انس بنا بعین خود القا کرده اند و مراد از کذب دروغ گفتن در
ادعای اسلام و تسلیم است چنانکه منافقین و مقصرین در کشیدن عمل که فی الحقیقه
لطالبین روزگار بلکه سبطین دین خدا و رسول اند ادعا میکنند و مراد از نهی
از خلط مخلوط کردن اسلام و تسلیم است با عجب بر ان که ان را داخل اسلام و تسلیم کنند

مانند کسانی که ادله

و مراد از صبر تحمل زحمات است که از کشیدن ان اسلام و تسلیم بر مکلف وارد می اید

مانند کسانی که ادله اختراعی که ان را ادله شرعیه نامیده اند و مکلفین را که بطلان
اعراض داده اند از تحقیق ادله منصوصه که خدا و رسول انها را شاهد راه هدایت
قرار داده اند و مراد از نهی از بغض رضا ندادن بان اسلام و تسلیم و کشیدن روح
و راحت بان نکردن است و بواسطه ملاحظه ان شبهات و وساوس از کشیدن محبت بان
کراهت و دل تنگی نمودن است و مراد از نهی از جزع متحمل نشدن زحماتی است که در کشیدن
ان اسلام و تسلیم در اعمال قلبیه و جوارحیه وارد می اید و حال شروع می کنیم در ذکر
ایات و احادیثی که دلالت دارند بر لزوم اسلام و تسلیم از برای تدابیر خدا و رسول و لزوم
توکل بر خدا و تواضع نزد ادله منصوصه و نزد احکام و فرامین خدا و بر لزوم تقوی و
خوف از خدا و بر لزوم صدق در ان اسلام و تسلیم و بر لزوم اخلاص در اسلام و تسلیم
و در توکل و صدق و در تقوی و بر لزوم محبت ان اسلام و تسلیم و صبر بر ان و
عبرة از ان و ایضا ذکر می کنیم ایات و احادیثی را که دلالت دارند بر لزوم ترک تکبر
و عجب بر ان و ترک جرات بر خدا و ترک امن از عذاب خدا و ترک کذب و ترک بغض
و ترک خلط و ترک جزع و ترک غفلت و سهو و نسیان اما ایات و احادیثی که
دلالت دارند بر لزوم اسلام و تسلیم و ترک عجب بر ان پس وارد شده است در تنزیل
که ساصرف عن ایاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق و ایضا ان الذین [illegible]

كذبوا بآياتنا واستكبروا عنها لا تفتح لهم أبواب السماء ولا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل
في سم الخياط الآية يعني كسانی که تکذیب می‌کنند بآیات ما و تکبر می‌کنند از قبول
دلالت آنها بر مراد ما گشوده نمی‌شود از برای ایشان درهای آسمان و داخل نمی‌شوند
بهشت را تا اینکه داخل شود شتر در سوراخ سوزن و اگر کسی گوید که مراد از
تکذیب بآیات و تکبر از قبول دلالت آنها آیاتی است که دلالت بر رسالت رسول
کنند و مراد آیات و ادله نیست که دلالت بر حکمی از احکام خدا کنند گوییم
که آیات عموم دارد و تخصیص خلاف ظاهر است و بر فرض تسلیم پس باید ثابت
هم ازین حکم خارج باشند زیرا که ایشان بآیات رسالت ایمان آورده اند
ولکن بآیات داله بر خلافت ایمان نیاورده اند بلکه باید گفت که مراد از
آیات دلیل بر حکمی از احکام خداست که هر کس بان تکذیب کند و از قبول دلالت آن
استنکاف و استکبار کند داخل در آن است مگر اینکه دلیلی باشد که معارض از آن
آیات خدا داشته باشند که اقوی باشد ولکن جماعة عامه و جماعة اهل ظن چنین دلیلی
اقوی ندارند زیرا که عامه باجماع تمسک شده اند در انکار آیات و ادله داله
بر خلافت کبری و اجماع دلیل و داخل آیات خدا نمی‌باشد زیرا که از صاحب شریعة

رسید

رسید که تمسک باجماع نمایند بلکه رسیده احادیث چندی که دلالت دارند بر اینکه
اگر جناب امیر تنها در یکطرف بوده و تمامی خلایق در طرف دیگر بوده
باشند متابعت علی لازم و مخالفت امه خلایق واجب و این هم رسیده است که
علی بهر طرف بگردد حق با او می‌گردد و امثال این احادیث بعبارات که ذکر
همه طول دارد پس چگونه اجماع با مخالفت با علی حجت می‌باشد با اینکه تصریح
کرده اند که جناب امیر با جمعی کثیری از صحابه الی مدت شش ماه بیعت نکردند پس اجماع
عامه صحتی ندارد و از ادله و آیات خداوندی نمی‌باشد و اما اجماعی که اهل ظن
ادعا کرده اند بر جواز عمل بظن در بعض احکام پس اینهم داخل ادله تحققی ندارد
زیرا که اهل علم و اهل احتیاط در ایشان داخل نیستند و ثانیا اجماع اهل البیت علیهم
بخصوصه بر خلاف آن منعقد است و ثالثا اینکه اجماع بنفسه سند شرعی نمی‌باشد
چنانکه در منهاج الکرامة بان تصریح شده است و دخلی ندارد بلکه لابد است که
منتهی شود بکسی یا بدیده و یا شنیده از معصوم و در این مقام همچنین نمی‌باشد
[illegible] و رابعا اینکه تمامی آیات و احادیث بر خلاف آن دلالت
دارند و یک آیه و یک حدیث اشاره بان ندارد تا چه رسد بدلالت و

در کتابی از کتب لغة و تفسیر هم ذکر شده است که علم بمعنی مظنه آمده باشد بلکه در
مجمع البیان بعنوان حکایت گفته است در تفسیر قول خدا تعالی فان علمتموهن مؤمنات
که علم درین آیه بمعنی مظنه است و این معنی باطل است زیرا که در همان مجمع است
که چون این آیه نازل شد جناب رسول ص آن زنان را قسم میداد که بجهة [illegible]
بلاد اسلام و میل باحدی از اهل اسلام از شوهر خود اعراض نکرده باشی بلکه غرض
باید انحصار داشته باشد در حب خدا و رسول و حب دین خدا پس چون آن زنان
قسم یاد میکردند آن بزرگوار قبول می فرمود [illegible] پس اگر فرض که علم درین
آیه بمعنی مظنه بوده باشد ظن مخصوص خواهد بود که با حلف جناب پیغمبر مقرون
بوده باشد و اهل ظن از کی خواهند آورد چنین ظنی که مقرون [illegible]
بوده باشد پس آن ظن در آیه از عموم نهی خارج شد بدلیل [illegible] اقتران [illegible]
ولکن باقی مظنهها در تحت عموم داخل اند و مدفعی ندارند پس معلوم شد که تمسک
باجماع در جواز عمل بمظنه تمسک بآیات و ادله خدا و رسول نمیباشد و لو ابطل
تمسک بان باکاه اعراض از قبول دلالة آیات خدا بر حرمة عمل بمظنه
عموم نهی از آن میباشد و عارض شود و اخذ بکسار از قبول آن دلالة خواهد بود و اینکه

و اینکه اهل ظن گفته اند که خطاب در آیه
بمعدوم جایز نیست پس خطاب
اختصاص بحاضرین دارد
و ظن دیگران داخل در تحت
عموم نهی از آن میباشد
آنکه خطاب مذکور در زمان حضور
سرور انبیاست و در آن زمان
راه علم مسدود نبود تا اینکه

و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و یتبع کل شیطان مرید کتب علیه انه
من تولاه فانه یضله و یهدیه الی عذاب السعیر یعنی بعضی از مردمان کسی است که
مجادله میکند در خدا بغیر علم و پیروی میکند هر شیطان گردن کشی را که نوشته شد
بر او که هر کس او را متولی امور خود کند پس بدرستی که او را گمراه میکند و می نماید
باو راه جهنم را اما مراد این است که کسانی که حکمی از احکام خدا را نمی دانند
و با اهل علم مجادله می کنند و در مجادله پیروی می نمایند کسانی را که دور کننده
از راه حق است و در آن کار گردن کشی هم دارد نمی تواند متولی امور کسی شود در امر
دین و اگر متولی شود تابعین خود را گمراه می کنند و در آیه دیگر وارد شده که و من
الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب منیر ثانی عطفه لیضل عن
سبیل الله یعنی بعضی از مردمان کسی است که مجادله می کند در حکمی از احکام خدا
بغیر علم و بغیر هدایه و بغیر کتاب روشن از راه تکبر و خم نماید گردن خود
را تا اینکه گمراه کند مردم را از راه خدا و اگر کسی گوید که مراد از
این آیات مجادله در مسئله وحدة و رسالة رسول ص است و شامل احکام
دیگر نمی باشد و اینکه اگر که در سایر احکام هم بوده باشد در امر خلافة

او صحیح است و اینهم بر فرض که شامل ایشان نیز مطلقا بوده باشد شامل مخلطه
نمی شود زیرا که ایشان با اختلاط حدیث تسعة عشر قومنا احدا الخطا از این عموم
خارج اند خصوص با اختلاط بودن ایشان از شیعیان و موالیان ائمه
گوئیم که جواب از همه این احتمالات این است که آیه عموم دارد و شامل می شود
هر کس را که بدون علم در حکمی از احکام خدا مجادله کند و وجه تقدم کردن با خدا
کلمات شریفه را بالفاظ عموم این است که شامل همه شود و هر کس به دیگری حواله نکند
مگر اینکه هر کس که خواهد از عموم الله را خارج کند باید دلیل قاطعی داشته باشد
زیرا که یقین را نمی شکنند مگر یقین دیگری که در قوة مثل آن بوده باشد پس
امر یقینی بواسطه توهم و احتمال و مظنه و استبعاد شکسته نمی شود و آنچه از اعتذارات
که مذکور شد کلا ناشی از یقین نشده است و هرگاه هسند در میان احدی با خدا
رابطه نمی باشد مگر بواسطه عبادة و چون فاسد شود رابطه قاطع گردد و خطار معفو
در اعمال جوارح است نه اعتقادات قلبیه و وصول شفاعة بعد از مرضی الدین
اعتقادات است و کسی که در مقابل اینهمه آیات و احادیث دالة بر حرمة عمل بمظنه
بالسند و از راه عفو کردن گستاخ بدون دلیل شرعی تجویز کند عمل بان را او از خدا
و رسول و ائمه هم حیا نکند و از غضب خداوند قهار که سنگ باران صلابه
ایشان گردد

ایمن شود و تاب نیاورد و اندیشه نکند چگونه اعتقاد او صحیح می باشد و در کلام مجید
وارد شده است که لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفعاء شفاعة نمی کنند مگر از
برای کسی که نزد خدا کیش و عقاید مرضی و پسندیده بوده باشد و اینهم در حدیث
وارد شده است که شیعیان و موالیان را در وارد بنا امتحان و غربال می کنند
تا اینکه خارج شود هر کس که شعر است و در آن بماند هر کس که سعید است و ایضا
از جمله دلیلها ئه که دلالة می کنند بر اینکه عجب و تکبر بر آیات و ادله منصوصه و
بنظر حقارة نگریستن و انها را ادراک افاده مراد خدا کافی ندانستن صاحب شیخ
مانع حصول علم است از آن آیات و ادله منصوصه حدیثی است که وارد شده است که
الاعجاب آفة الالباب و اینهم ثلث مهلکات احدها الاعجاب یعنی عجب و کبر
آفة عقلهای خالصه است و سه چیز است که هلاک کننده است یکی از آنها عجب و کبر است
وازین قبیل آیات و احادیث بسیار است که ذکر همه طول دارد و اینهم که کبر است توضع
للحق یکن اعقل الناس و اینهم التواضع سلطنة العقل یعنی هر کس که از برای حق تواضع
کند و بران و از قبول آن تکبر نکند عاقل ترین مردمان است و تواضع مرکب عقلهات
وازین قبیل آیات و احادیث که دلالة دارند بر اینکه تکبر سفه عقل و تواضع
صلح آن است فراوان است که ذکر همه طول دارد و اما آیات و احادیثی که دلالة

و اینهم یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی السلم کافة و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو
مبین یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید بوحدة خدا و رسالة رسول او داخل شوید در اسلام
و تسلیم از برای تدابیر خدا و رسول در همه امور از امور و در همه از امور
بر خلاف تدابیر خدا و رسول تدبیر بر نکنید که از اسلام خارج خواهید
شد و پیروی نکنید خطوات و
وساوس شیاطین جن و انس را
که ایشان شما را از دین
گمراه کننده اند ظاهر زیرا که
وساوس ایشان شما را از اسلام
خارج کند و بکفر و ...

دارند بر لزوم تقوی و خوف از خدا که بواسطه آن عقد کامل شود و علم حاصل شود بمراد خدا
و با کلمات حصر از خدا بخدا پس لیبارت و ما اکتفا می کنیم بحصر از انما اما آیات پس قول
خدای تعالی است که ان اتقیکم عند الله مقام این بعضی کسانند که از خدا می ترسند و در جا[ء] ایشان
مختلف گوید داخل می شوند ایشان در مقام این اند پس اهل ظن که گویند که ما چون
مضطر شده ایم بعمل بظنه خدا از ما خواهد عفو فرمود و مواخذه نخواهد کرد پس ایشان
کلام دلیل است که در مقام ما ای داخل شده اند پس کسیکه از دخول در کار این از
غائله آن همه باشد چگونه بر او مومن صدق میکند و چگونه زند که بر او کوارا می شود و
از جمله معلومات اولیه است که در او امر عقول اکثر مرکوز است که لازم است تصدیق امر
و اما دیگر که با معلوم که عمل بکند یعنی که تصدیق امر و اما ان بکند استحقاق عذاب است برای
عارض می شود چنانکه خداوند بان اشاره فرموده است که فانظر کیف کان عاقبة المنذرین
وایضاً فساء صباح المنذرین یعنی نظر کن که چگونه شد عاقبت کسانی که ایشان را انذار
کردیم و قبول نکردند خوف که راه ندادند و به صباح است صباح کسانی که انذار ایشان
رسید و قبول نکردند پس خداوند که انذار از عمل بظنه فرموده است اگر کسی قبول نکند
و در مقام جواز آن داخل شود در مقام این داخل نمی باشد و ایضاً خداوند فرموده است
که ان اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی خداوند دوست دارد تقوی دارندگان را و حال از اهل
ظن سؤال کرده می شوند که چه کسانند ای شیعیان که خدا ایشان را دوست می دارند آیا

بلکه در امور جوارحیه است و اهل ظن
اراده دارند که با آنچه اعتقاد
کرده اند که از عملها ایشان در نقض
احکام عفو شامل شود و آن
منافات با احادیث سابقه و
صورت رفع عمداً نیست واحد
اهل مراد خطا در اعتقاد نیست
بلکه خطا در جوارح است پس خطا
در اعتقاد رفع نمی شود مگر بعلم
و با تسلیم بدون اعتقاد بر خلاف
قرار و تدبیر خدا و رسول

دیگر گوید که تصدیق امر و اما تدین و
ایمان است که او رسول و آنچه او آورده است
بعنوان اجمالی و اگر در تفصیل آن
خلاف بوده باشد لازم نمی آید خروج از
دین و ایمان زیرا که گفته می شود

مطلق اهل اسلام اند پس ما یقین داریم که خداوند غیر اثنا عشریه را و اناد عملا دوست
نمی دارد ~~و اهل ظن~~ و اهل ظن فرقه اثنا عشریه پس اگر گفته که خداوند ایشان را دوست دارد
با هر عمل قبیحی که از ایشان صادر شود پس این کلام معقول نمی باشد ~~و اگر اختصاص دارد~~
پس لازم که اختصاص داشته باشد حب خدا بکسانی که مطلقا از ایشان قبیحی صادر
نشود و اگر بعنوان اتفاق صادر شود بتوبه آن را رفع کنند پس اهل ظن که
گفته اند که یقین داریم که خداوند از عملهای ما مواخذه نخواهد فرمود و عفو خواهد
نمود دلالت دارد بر اینکه فعل قبیح را مرتکب شده اند و توبه از آن هم نمی کنند بلکه
انتظار دارند که بدون توبه عفو شود و آن هم نمی شود مگر بحصول شفاعت و یا
با دراک رحمت علیحده و اما اهل علم پس مطلقا در آن فعل قبیح داخل نشده اند
تا آنکه بتوبه و یا برحمت و یا بشفاعت در آن محتاج بوده باشند بلکه در عقاید مطلقا
تقصیری ندارند بلکه نقص و قصوری ندارند و تمنای شفاعت در اعمال جوارحیه دارند
نه در اعمال قلبیه زیرا که نقص اعمال قلبیه که عبارت است از جهل بمعارف الهیه
رفع نمی شود مگر بتحصیل معرفت پس تحصیل معرفت و توبه از نقایص جهل توبه از
جهل است و رفع جهل بر دو قسم است یکی بعنوان تفصیل و دیگری بعنوان اجمال
چنانکه امامی را مفترض الطاعه و منصوب از جانب خدا شناخت و دانست که
آنچه در نزد او است از علوم الهیه است و مخالف او بر باطل است پس سعی میکند در

تحصیل علم از کلمات او پس اگر از کلام او یقینی حاصل نکند اعتقادی کند حقیقة که را
که در نفس امر است پس تسلیم از برای آن می نماید و بهمین علم اجمالی اعتقاد خود را
صحیح می کنند بشرط اینکه در فهم کلمات آنها او اختراعی نکند چنانکه عامة که آنها
و چنانکه اهل ظن علم بان را داخل در رتبة نحو و ازجهة تحصیل آن نمی
باحجابات و عقول ناقصه جسته اند پس اگر اهل ظن انصاف آورند خواهند فهمید
که اهل علم بحجة خداوندی اختصاص دارند ولذا اقتدا او لویة خواهند داشت زیرا
که ایشان از کمال تقوی است که تجویز عمل بظن نمی نمایند و در هر جا که علم ندارند عمل
نکرده مستقر بر احتیاط می نمایند و آن احتیاط کمال تقوی است و ایضا در کلام مجید
وارد شده است که ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم
مبصرون و اخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لا یقصرون یعنی کسانی که از خدای ترسند
علامة ایشان این است که چون شیطان ایشان را بوسوسه لمس میکنند و شیاطین
جن و انس خواهند که بشبهه ها ایشان را گمراه کنند از ترسیکه از خداوند و از گمراهی
موجب غضب او است خوف دارند متذکر می شوند پس بینای شوند بطرق هدایة
و ضلالة و اما کسانیکه اخوان شیاطین اند و از گمراهی باک ندارند و باک ان
موجب غضب خدا نمی دانند و دل خود را بهمان قدر از معرفتی که دارند خوش
دارند و همان را موجب نجاة خود می دانند و سعی در تحصیل طرق خوشنودی خدا
در معارف دینی نمی کنند

واینضا خداوند فرموده است در وصف قران مجید که الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین یعنی این قران با اینکه ریبی در ان نیست هدایة کننده است کسانی را که از خدا خائف اند یعنی کسی که از خدا خائف نباشد قران قدرة ندارد که او را هدایة کنند

در مقامات دیگر نمی کنند پس شیاطین جن و انس می کشانند ایشان را در گمراهی و ایشان هم
در همراهی با ایشان کوتاهی نمی کنند چنانکه عامه دل خود را خوش کرده اند باینکه در
اسلام داخل شده اند و بوحدة خدا و رسالة رسول ایمان آورده اند و همین را
موجب نجاة می دانند و استدلال هم می کنند ببعضی از آیات قرآنیه و احادیث
نبویه و آنچه در هر دینی از احکام بر ایشان وارد آید باجتهاد تمام می رسانند
و تمامی مفاسدی که از ائمه اسلام صادر شده است کل آنها را باجتهاد و مصالحه
می نمایند و غافل اند از اینکه آنچه امامیه در دست دارند از ادله صریحه بر
هلاک ایشان و ایضا غافل اند از اینکه نفهمیدن مراد خدا و رسول از ادله منصوصه
عذر نمی شود و ایضا نفهمیده اند که مانع فهم مراد از ادله دارند مانند قلة تقوی
با اینکه تقوی هرگاه کامل نباشد سعی در تحصیل علم نمی آید چنانکه گفته اند التقوی
تقوی بیاور در گوش تا که ویک سعها آید بگوش و مانند عشق و کذب در تقوی
که اگر تقوی کامل بود در شبه نباشد بغیر گمراهی از ان سعی حاصلی نمی آید چنانکه عامه بلکه
بلکه و انصاری هم ادعای تقوی از خدا می کنند و لکن در ان ادعا کاذب اند زیرا
که اگر طالب تحقیق بودند و سعی کامل می ورزیدند از ادله منصوصه قطع نظر نکرده
با دله که شیاطین جن و انس برای ایشان ترشیده اند تمسک نمی زدند و مانند

خلط در مطالب علمیه و در میان ادله منصوصه و ادله مخترعه که اگر کسی چنین خلط کند
ابدا الفیض حصول علم مستفیض نخواهد شد و از وساوس شیاطین جن و
انس خلاصی نمی یابد و اگر از یک شبهه خلاص شود شبهه شیاطین جن و انس
شبهه دیگر را ابرش او می چسبانند تا آخر در زیر لگد و سم های شیاطین هلاک
می شود و نمی فهمد و با وجود این خیال دارد که بتحصیل علم مشغول است و طلب
خوشنودی خدا میکند با اینکه خداوند در شان او و مثال او فرموده است که
هل انبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون
انهم یحسنون صنعا و جناب امیر هم بهمه این مطالب در حدیث و عالم
الکفر اشاره فرموده است و آنچه مشنعا و از کلمات خدا و رسول میشود این است که
این مانع از همه موانع نفسانیه بیشتر و دفع آن ام صعب تر می باشد و
کسی این نکته را می فهمد که در معرفت قول ابلیس که الا عبادک منهم المخلصین
مهارت تامه بهم رسانیده باشد و ایضا خداوند در کلام مجید در ترغیب
بتقوی فرموده است که ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا یعنی اگر از خداوند
بترسید و در جایی که نمیدانید بدون علم تکلم نکنید زیرا که تکلم بدون
علم از شیطان است چنانکه خداوند فرموده است که شیطان است که شما را ترغیب

میکند که بگویید بر خدا
بغیر علم

و بخیال او میرسد که از تحقیق
هر مطلبی حل جمیع مشکلات که
شیاطین جن و انس وارد
آورده و مراد در نزد لازم است و
نفهمیده است که در تحقیق هر
مطلبی تا شبهه یک برهان یا
دو برهان کفایت میکند که
اگر چنین باشد ابدا هیچ مطلبی
در عالم ثابت نمی شود پس آن
بیچاره که بدست شبهات
گرفتار شده و نکته نفس خود را
از ملاحظه شبهات نکرده

خداوند فرقانی و نوری
بشما عطا میفرماید

میکند که بگویید بر خدا بغیر علم و اما احادیثی که دلالت دارند بر اینکه لازم است
تقوی از خدا و بواسطه آن عقل کامل میگردد و علم حاصل میشود این است که
وارد شده است که التقوی سنخ الایمان یعنی تقوی اصل ایمان است یعنی مادامی که
کسی نفهمیده باشد که خدا او را ابرار کار آورده و روزی میدهد و آن کار را
البته از او مطالبه خواهد داشت و خوف از عذاب او نداشته باشد ابدا
برسالت رسول که طلب کننده حقوق خدا است ایمان نخواهد آورد و دل
بصدق رسالت او مطمئن نخواهد گردید و مشاهده همین گفته میشود در جایی
که رسول از جانب خدا مطالبه فرموده است مانند لعن خلافت در حق وارث
ظاهری او و مانند لعن علی بن ابیطالب حرام [illegible] و اهل طغیان از خداوند
در کمال تقوی می بودند و از مطالبه خدا اندیشه میداشتند ابدا امر خدا
و رسول مستقیم می گرفتند در خلافت ابو بکر و در جواز عمل بظن و از این جهت است
که خداوند برسول خود خطاب فرموده که انما تنذر من اتبع الذکر و خشی الرحمن بالغیب
یعنی از تو کسی قبول انذار میکند که پیروی ذکر را کند و ذکر را از غفلت
خارج کند و از خداوند با آن رحمت بالغه خوف و خشیت هم داشته
باشد و اما آن کسی که پیروی ذکر را نمی کند و از خداوند خوف ندارد پس

زمین نزاع او را هدایه کن و انذار تو هم در او تأثیر نمی‌کند بلکه قران هم او را هدایة
نمی‌کند چنانکه سابقاً در تفسیر قول خدا ذلک الکتاب هدی للمتقین گفته شد و الیهم در نهج
البلاغة از جناب امیر کبیر وارد شده است که ان التقوی اول الامر و اوسطه و غایته
و آن نهایة حاجة الله من عباده یعنی تقوی اول بندگی و میان و پایان و آخر آن است
و منتهای حاجت خداست از بندگان و الیهم در وصف جناب صاحب العصر و الزمان
که در آخر الزمان قرنیه می‌آورد و عالم را از عدل و داد مملو می‌فرماید وارد شده است که انه
جامع الکلم علی التقوی احد یعنی جمع کننده است تمام سخنان را بتمکن تقوی یعنی
مردمان را امر می‌فرماید که در همه امور بعنوان تقوی و احتیاط بوده باشید
یعنی در جائی که علم نباشد بمراد خدا یا قبل از حصول علم و تنگ بودن وقت
ان و الیهم از جناب امیر کبیر در منظومه منسوبه باو وارد شده است که
اذا بت نفسی فاوجدت لها بغیر تقوی الاله من ادب فی کل حال لها
وان قصرت افضل من جهادها الکذب یعنی نفس خود را ادب و ادم
بهر او بد و نیافتم جهر بعید تقوی از خدا بهتر از راستی در امور با آنکه
~~[illegible]~~ صدق از همه اعمال و آداب بهتر است خوب تقوی که است که از
صدق و راستی هم بهتر است و این تقوی در همه حال باید (وقت) باشد اگر آن چه
کوتاه و تنگ

کوتاه و تنگ بوده باشد یعنی تقوی را ابدا از خود دور نکنید چنانکه در جای دیگر
فرموده است از نهج البلاغة که اجعلوا شعارکم دون دثارکم یعنی تقوی را مانند
پیراهن قرار دهید که همیشه در بدن می‌باشد و مانند لباسهای دیگر نباشد
که گاهی بپوشید و گاهی بکنید و وجهش این است که شخص متقی در تحصیل مراد است
و حصول آن و در خلاصی از ضلالة باستدلال احتیاج ندارد و استدلال اهم همیشه
برای مکلف میسر نمی‌شود زیرا که تذکر ادله بعنوان دوام در کمال تعسر بلکه تعذر
دارد خصوصاً با بودن شیطان در کمین که در ادله وسوسه داخل کند و دل مستدل را
بجنباند و اما تقوی پس دلیلی است مختصر و از همه ادله فائده‌اش زودتر در حصول
بیشتر
ایمان از هر دلیلی آسان‌تر چنانکه خداوند در کلام مجید خود بعد از آنکه ذکر
فرموده عذابهائی را که برامم سالفه نازل نموده بود تصریح بآن کرده است که
و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر یعنی ما قرآن را برای ذکر ما و ذکر طرق
عذابها و خوشنودیهای ما آسان کردیم پس آیا کسی است که متذکر شود پس آیه
علم که در جواز عمل بمظنه و خلاصی نمی‌شوند ~~[illegible]~~ که در عدم جواز بدلیل احتیاج بجهة این است که
ندارند بلکه ~~ایمان تقوی از هر دلیلی آسان‌تر است~~ برای ظن است که دلیل قطعی

و الیهم بتقوی و ورع ثبات قدم
و دل حاصل می‌شود چنانکه
وارد شده
که یا ثبتنا
علی الدین القویم
و ما یجد که منه
الذین الطمع یعنی
طمع در نفهمیدن حقایق اختیار را بدون تدبر از خاطر اتباع و چون ... بسیار ازدیاد ... تقوی و ارادت ... بدون تعلیم ... در باطن حقایق ... امور و ... بدون ... فرموده

افاقه کنند و نپندارند هرگاه به همان تفکر تنها متذکر شوند از غیر در میان فرق تغافل باشند
و احادیث درین باب بسیار است که ذکر همه طولی دارد بهمین قدر اکتفا شد و
اما آیات و احادیثی که در باب عبرة وارد شده است پس اینست که خداوند
فرموده است که فاعتبروا یا اولی الابصار یعنی ای صاحبان بینائی عبرة بگیرید
از ادله بسوی مدلولات آنها و سهو و غفلت و نسیان مخفی از آن راه ندهید
که سهو و غفلت از دو جهان بزرگ شیطان است چنانکه وارد شد که غفلت دام
شیطان است و در قرآن در مذمت کفار فرموده فهم عن صلوتهم ساهون یعنی در بسیاری
جمود در شده آن مرتبه و از بسیاری جمله از ادله منصوصه سهو و غفلت
دارند و سهو و غفلت را اشتغال بمشتهیات و مستلذات و محافظت ثبات
موجب است چنانکه وارد شده است که من سلط ثلثا على ثلث فكانما
اعان هوى على هدم عقله من اظلم نور تفكره بطول امله ومن محى طرائف
حكمته بفضول كلامه ومن اطفأ نور عبرته بشهوات نفسه یعنی اگر کسی بار کند
سه چیز را بر سه چیز پس گویا یاری داده است هوای نفس را بر ویرانی عقل خود
یکی کسی که نور فکر خود را با آرزوی دراز تاریک کند یعنی چون تفکر نوری است
لازم است که کوتاهی در آن نشود تا آنکه آن نور زایل نشود ولکن در فکر

ام

ام شرایط است که باید مرعی داشته شود زیرا که هرگاه کسی در امور معاش و معاد خود فکر
نکند احمق می‌شود و هرگاه زیاد فکر کند که از حد اعتدال تجاوز نماید مجنون
می‌شود مانند کسانی که در کنه ذات و صفات و در کیفیت صدور افعال از خدا
فکر می‌کنند زیرا که اینان آله ادراک خود را بواسطه آن تفکر فاسد کرده اند
و اما کسانی که در خدا و صفات او و در کیفیت صدور افعال از او بهمان
قدری که وارد شده و به این طریق که از جانب او رهنما فرموده اند اکتفا
کنند آله ادراک او که عقل است فاسد نمی‌شود و دیگر از آن سه طایفه که عقل خود را
فاسد می‌کنند کسی است که کلمات حکمت الهیه را بکلمات فضولیه محو می‌کنند و کسان
می‌کنند که در تحصیل علم مشغول اند و نفهمیده اند که مادامی که از عهده حکمتهای الهیه
و عمل بآنها بیرون نیاید در کلمات فضولیه داخل شدن موجب افساد مطالب
حکمیه الهیه است و دیگر از آن سه طایفه کسی است که خاموش کند نور عبرة را
بشهوات نفسانیه و اشتغال بآنها اگرچه دخول در مطالب فضولیه نبوده باشد چنانکه
حکمای مشائیه و اشراقیه مطالب فضولیه چندی در هم بافته و نام آن را
حکمت نامیده اند و گمان کرده اند که حکمت آن است که ادراک حقایق اشیا شود و نفهمیده اند
که حکمت الهیه آن است که ادراک منافع و مضار اشیا در امور معاش و معاد شود

و ابلغ از آرزوی دراز عقل را
از ادراک مراد خدا
از ادله و آیات سهو
میدهد چنانکه وارد شد
که ان طول الامل ینسی
العقل یعنی کسیکه طول
امل دارد نور عقل خود را
فاسد کند و عقل خود را
سهو میدهد

وایضا سهو و غفلت از شیطان است چنانکه وارد شده که لمتان لمة من الملک و لمة من
الشیطان و اما لمة الملک فالفهم والرقة و اما لمة الشیطان فالسهو والقسوة یعنی
دو لمه در دل آدمی داخل می‌شود یکی از ملک است که آن فهم و رقت است و دیگر
از شیطان است که سهو و غفلت است پس سهو و غفلت که ضد عبرت اند از خلط شهوات
و شهوت حاصل می‌شوند و عقل بواسطهٔ اینها فاسد می‌گردد و همین قدر از
مدح عبرت که مذکور شد کفایت میکند و اما آیات و احادیثی که دلالت
دارند بر مدح صدق آیاتی که در کلام مجید وارد شده است که هذا یوم ینفع
الصادقین صدقهم یعنی امروز روزیست که نفع میدهد صادقین را صدق
ایشان و ایضا وارد شده است که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع
الصادقین یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید تقوی بورزید و از خدا بترسید
و بوده باشید با راست گویان و ایضا وارد شده است که هل انبئکم علی من
تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم یعنی آیا خبر دهم شما را که شیطان
در نزد کی نزول دارد منزل شیطان در نزد کسیست که دروغ گوینده
و گناه کننده است پس اگر اهل ظن سؤال کرده می‌شود که شما صادقید در جواز
عمل بمظنه و اینها ~~شما صادقید~~ در نهاد نقص و قصور و فساد عقل خدا که

تکلیف است بدون بیان

تکلیف است بدون بیان و یا اهل علم در عدم جواز آن اشتباه و اگر گویند که اهل
ظن صادق اند دروغ گفته اند زیرا که نقص عقل دلالت بر نقص جاعل آن میکند
باتفاق جمیع عقلا و اگر گویند که اهل علم هم اند پس چه نزاعی با ایشان دارند
و چه نزاعی بر ایشان وارد می‌آورند بلکه در این نزاع و اشتباه نه اند تا ایشان
عقل نداشته اند زیرا که وارد شده است که ان العقل هو الذی یعرف
الصادق علی الله من الکاذب علیه پس اهل ظن که بر خدا دروغ گفته اند چگونه
ادعای کمال عقل را می‌کنند اما اهل ظن در تفویض صادق نیستند که خداوند
با اهل علم چنین اشتباه هم دهند و محض ادعای تفویض در درگاه خدا اکتفا نمی‌کنند
بلکه لازم است که تفویض صادق نبوده باشد زیرا که تفویض هرگاه مقرون بصدق
نباشد از جملهٔ جنود جهل می‌شود و عقل را فاسد و زایل و پریشان می‌کند
با اینکه هیچ مرضی بدتر از پریشانی عقل نمی‌باشد چنانکه لقمان حکیم بفرزند
خود وصیت فرمود که عقل خود را بواسطهٔ کثرت ملاحظهٔ شبهات و استبعادات
پریشان مکن که فقیر می‌شوی و فقری از پریشانی عقل بدتر نمی‌باشد زیرا که
المداوم در شک بواسطهٔ تفکر در شبهات دشمنان دین را بسوی خود دعوت میکند
که با ایشان داد و مردانگی بدهد پس شبهات بر او بسیار می‌شود و محتاج می‌شود

بعلوم بسیاری که انها را دفع کند و علوم اهم بواسطه ملاحظه کثره ثبات حاصل می شود
بلکه بقاعده بتقوی و صدق دران و توکل و صدق دران و اسلام و تسلیم و صدق
دران و بواسطه عبرة و صدق دران و بواسطه اخلاص و حب و بغض و صدق
دران ها حاصل می شود زیرا که بقاعده ان الکلام یکون بحرکة الالسن و کثیرت
ما اخذ دینه من افواه الرجال رده الرجال و من اخذ دینه من الکتاب والسنة
زالت الجبال قبل ان یزول در هر مطلبی اینقدر شیاطین جن و انس وسوسه کرده اند
که اگر کسی خواهد حقیقت یک مطلبی را بفهمد یکعمری در کشیدن ان کم می اید واری جهت است
که منع شدید وارد شده است در دخول در علم کلام و ملاحظه شبهات بلکه وارد شده
و تکلم بقاعده اهل فضول کم زیرا که انها حکمة البته در ان ها می کنند چنانکه وارد
شده که ویل لاهل الکلام یقولون هذا ینقاد و هذا لا ینقاد و هذا ینعقد و هذا لا ینعقد
و هذا ینساق و هذا لا ینساق اذا ذکرنا ما نقول و ذهبوا الی ما یقولون و دع ذکر غیر
یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم و لقد سئلها قوم من قبلکم
ثم اصبحوا بها کافرین پس اگر کسی در تقوی صادق بوده باشد اکتفا می کند بهمان قدر
از بیانات که از ائمه رسیده و اکتفا نکردن بانها موجب زیادتی حصول
جهل و طالب ان در طلب علم و در ادعای تقوی از خدا کاذب می باشد و محض قول
لسانی می کند

دکنونز وزیه ید در تکلیم بقاعده که خدا و رسول و ائمه در کلمات نهی قرار داده اند

و بر ایشان غضب

بر مجلس نزول شیاطین می شود زیرا که اصل مطالبه از حدیث که مطالبه حقوق الهی را از
ایشان و ارزاق می کنند پس هر قدری که مطالبه دارد همان قدر بعمل اوردن لازم است
و دخل تکلیف است و زیاده دخل تکلف است و انها از شیطان و از نفس اند که اراده
دارند که تسویه کنند ما بین مطالبه و عدم مطالبه با اینکه ان تسویه عقلا و نقلا باطل است
بلکه موجب افساد مطالبه است که ان اصل جمیع معارف است چنانکه جناب امیر
بفرزند خود وصیت می فرمود اعلم یا بنی انه لو کان لربک شریک لاتتک رسله و
لرایت اثار ملکه و سلطنته و لعرفت افعاله و صفاته یعنی بدان ای فرزند من که اگر
از برای مربی تو شریکی می بود ارسال رسول بسوی تو می کرد که مطالبه حقوق خود را نماید
یعنی حقوقی که در اعضا و جوارح تو دارد زیرا که هر کسی عضوی را که بکار اید
کرده است چنانکه فرموده و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون
بها و لهم اذان لا یسمعون بها و لهم اعین لا یبصرون بها اولئک کالانعام بل هم اضل
و اولئک هم الغافلون یعنی خدا از برای جهنم اهلی که خلق شده است بسیاری از جن و انس
که بایشان دل داده است بان دل مراد خدا را نمی فهمند و گوش داده است بان
کلام خدا را نمی شنوند و چشم داده است بان کارهای خدا را نمی بینند اینها مانند
که شبیه حیوانات اند و ایشان کسانی اند که از کارهای خدا غافل اند و بدام شیطان گرفتار اند

بلکه موجب وصول بعذاب خداوند است که عبارة است از رعب و فزع از
نفهمیدن چیزی که کوشش کرده اند چنانکه وارد شده که سنلقی فی قلوب الذین
کفروا الرعب بما اشرکوا بالله ما لم ینزل علیهم سلطانا یعنی کسانی
که شریک کرده اند غیر خدا را با خدا در مطالبه با اینکه او سلطنتی
در مطالبه حق ندارد و از ارسال رسل و انزال کتب و انذار
و تطمیع می اندازیم در دلهای ایشان خوف و فزعی که کاذب است
زیرا که مطالبه دلیل صدق عبادة است و عدم مطالبه دلیل کذب
ان بلکه منافی علم چیزی که مطالبه کرده است

و از بیشتر جمیع صفات در کارهای خدا و رسول حق یافتند که صدق مطالبه را باطل کنند گاهی

بخدا اعتراض می‌کنند که چرا چنین کرد و چنان نکرد و گاهی بر رسول اعتراض که چرا چنین

فرمود و چنان نفرمود و گاهی در کنه ذات خدا و کنه صفات او تفکر می‌کنند که

چه چیز است و گاهی در سرّ افعال او تفکر می‌نمایند که چگونه ایجاد کرد با آنکه تمام

اینها خلاف تکلیف و خلاف مطالبه مذکور است و از تدلیسات نفوس انسان‌ها اینست

که چون اراده دارد که در صدد عبادت و اسلام و تسلیم که بجهت آن ایجاد شده است کوتاهی

کند لهذا با بی‌ وسادس شیطانیه مبتلا و متابعه شیطان و رهبانان گمراهی و ضلالت

که نسویه ما بین مطالبه و عدم آن است می‌دهد و هر قدر که متابعه زیاده می‌نماید از

سرّ قدر مطالبه دور می‌شود پس خداوند هم او را الخوف کاذب که آن را رعب

نامیده است داخل می‌کند چنانکه فرمود سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بما اشرکوا

بالله ما لم ینزل علیهم سلطانا یعنی می‌اندازیم در دلهای کسانی که با صدق مطالبه و نقدان

کافر شده‌اند و پنهان کرده‌اند آن را که بسبب شریک کردن عدم مطالبه را با آن

و تسویه کردن ما بین اینها با اینکه آنچه مطالبه شده است ابدا برابری نمی‌تواند

بکند با آنچه مطالبه شده است پس این جماعه صدق در مطالبه ندارند که شکر و کذلک

صدق در طلب علم از برای خوشنودی خدا ندارند که اگر صادق بودند در اینها عین

اگر مطالبه بدون مطالبه می‌کند

آنچه را که مطالبه شده است طلب می‌کردند و بلکه اکتفا می‌کردند در تحصیل علم بهمان قدری که مطالبه

شده است چنانکه اهل علم بآن فائز اند پس طلب اهل علم که از صدق عادت است در این

انعام داخل جنود جهل است که بآن جنود عقل منهزم می‌شوند و کذلک هر یک از

جنود عقل که با صدق مقرون نشود داخل جنود جهل می‌شود و جنود عقل را ضایع

می‌کنند و لکن حسابش کار آن می‌کند که عاقل است و طالب خوشنودی خدا است و مشغول

تکمیل معتقد خود و مشغول تحصیل علم ممدوح است و بسوی همه این مطالب اشاره است قول

امام عم که النجاة فی الصدق یعنی نجاة از مهالک دنیا و آخرة در راستی است در همه

امور پس کسیکه راستی در امور دین دارد و جمیع اعضا و جوارح خود را از مطالبه حقوق

منظوره از آنها عاری نظر تواند نمی‌کند پس انبیاء را که تشریف آورده‌اند ایشان را

امناء خداوندی در مطالبه می‌دانند که بهر کیفیتی و کمیتی که مطالبه کرده‌اند

تسلیم می‌کنند و قبول می‌کنند و بهر قدر که ایشان اکتفا فرموده‌اند او هم اکتفا می‌نماید

و کذلک هر رسولی که تشریف می‌آورد می‌داند که بجهة حصول فسادی است که در مطالبه

رسول سابق داخل کرده‌اند که آن رسول لاحق آن را باصلاح آورد چنانکه بعضی

در دین موسی و در قدر مطالبه او از جانب خدا فساد داخل کردند خداوند

داود را فرستاد که آن را باصلاح آورد و کذلک در آنچه داود آورده

پس هر کسی که از شنیدن خوف خود راه شبهات و تشکیکات

دهد و از شنیدن آنچه را که مطالبه کرده‌اند خوف بخود راه ندهد و خود را

ایمن به بیند در کمال فساد عقیدت است و

بر عکس خوف کاذب که عذاب از

عذاب‌های خدا است که فشار است

فساد در خلق کردند خداوند جناب عیسی عم را فرستاد که ان را باصلاح اورد و چون نصارا
هم انچه ان بزرگوار اورده بود ضایع کردند خداوند سرور انبیا را فرستاد که انرا
باصلاح اورد و که اینکه خداوند ائمه عم را در روی زمین قرار داد که اهل اسلام را
از معاصی که دران دخل می کنند مانند ترک معالم و احکام ان انها را باصلاح
اورند و لهذا از جناب امیر عم وارد شد که لیبک علی الاسلام من کان باکیا
فقد ترک احکامه و معالمه بل اهل علم از جناب امام غایب عم و عموم می کنند
اهل ظلم را ابوی ترک معاصی که در احکام از ان حاصل می شود پس اهل علم خلفاء
امام عم اند چنانکه وارد شده که ان لنا فی کل خلف عدولا ینفون عن الدین تحریف
الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین و اما اباتی احادیث که دلالت دارند
بر لزوم اخلاص در ملاحظه ادله منصوبه و خالص نمودن انها از ادله مخترعه و از
وساوس شیطانیه جنیه و انسیه و از ملاحظه شهادت که ایشان در معرفت مراد خدا و رسول
ظاهر نموده اند این است که خداوند در کلام مجید خود فرموده است که مخلصین له الدین
و در جای دیگر حکایت از شیطان لعین فرموده که الا عبادک منهم المخلصین یعنی شیطان
گفت خدا را عنقریب که است که همه بندگان را گمراه می کنم و در بیابان حیرت و ضلالت
می اندازم مگر ان بندگانی که خالص کرده شده اند دین را از برای خدا او باید دانست

که مراد از دین

که مراد از دین طریقه خداست و ان احد طرفی نقیضین است در اجتماع و احد طرفی
نقیضین است در اجتماع و ارتفاع زیرا که حق حکیم ابدا راضی نمی شود که مابین متضادین
و متناقضین خلط کند زیرا که ان موجب فساد کار است و فساد کار دلالت بر فساد
فاعل ان می کند پس لازم امد که در نزد خداوند امور است بعنوان خلوص بوده
یعنی خداوند انچه را که مشیت و اراده او بان تعلق دارد مشوب نیست مثلا اراده عظمت
و علو و تکبر که خدا دارد خالص است از شوب ذلت و ضعت که ابلیس و چنانکه خواست او
بان تعلق دارد بغض ان شقی و نفس او تعلق دارد و از این جهت است که بقدر اندک تکبری که
از ابلیس صادر شد او را رانده مرجوم درگاه خود نمود و کذلک هر چیزی که خدا اراده دارد
کلا بعنوان خلوص است و بنابراین حجت است که اهل علم گویند که در نزد خدا مطلقا مشیت
و اراده بعمل بمظنه در نفس احکام شرعیه نمی باشد و الا از مصدر جلال امثال اینها منافی
از ان صادر نمی فرمود و بمثل همین گفته می شود در باره خلافت کبری که اگر گاه(؟)
در نزد خدا اراده خلافت از ابو بکر می بود ابدا جناب رسول ص اینهمه تاکیدات در
باره خلافت جناب امیر عم نمی فرمود بلکه لا محاله اشاره بخلافت ابو بکر می نمود پس
جواز عمل بمظنه و خلافت ابو بکر مطلقا اراده خدا بان تعلق نگرفته است بلکه
اراده بعدم جواز انها در نزد خدا می باشد اینهم بعنوان خلوص پس لازم است که
چنانکه حب خدا بعدم جواز تعلق دارد باید غضب خدا بتجویز تعلق داشته باشد

و بسوی این اشاره است که الا لله الدین الخالص و ایضا مخلصین له الدین

و لا محاله در یک مقامی بالکواز(؟) ان اشاره می فرمود

پس چنانکه اراده خدا بعدم جواز عمل بمظنه خالص است لازم است که شناخته شود که آن
دین و طریقه حقست که جمع نمی شود با اراده خدا بجواز آن و کسیکه این خلوص را نفهمد
ابدا عدم جواز عمل بظن را در نزد خدا نمی فهمد و مخلوط با این جواز و عدم جواز هم
گرفتار است پس نصیب شیطان است زیرا که از اخلاص دور است و هر کس که از اخلاص دور
باشد نصیب آن ملعون است چنانکه گفته است لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین
و در حدیث از جناب امیر علیه السلام وارد شده است که لیس طالب الدین من خلط او خبط یعنی
نیست طالب دین کسی که در امور خلط و خبط کند و تمیز ما بین امور بعد از معرفت
خدا و رسول توکل بر خدا و تسلیم از برای امر خدا و رسول است زیرا که خدا و
رسول معلم اند و ما دامی که کسی از برای معلم خود تسلیم نکند بر تعلم از او قادر نمی باشد
و بآن اشاره است قول خدای تعالی که انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون
یعنی شیطان تسلطی ندارد بر کسانی که ایمان آورده اند بوحده خدا و رسالت رسول صلعم و
بعد از آن در تعلم احکام از ایشان توکل کرده اند که هر قراری که داده اند بآن قرار
دل خود را آرام داده عمل کنند و بهمان طریقه از خدا و رسول تعلیم می گیرند و در نهج البلاغه از
جناب امیر علیه السلام وارد شده است که خداوند در میان حق و باطل خلط که و تمیز ما بین اینها را
با عطا فرموده و مردمان را امر فرموده بکتابه ما و با خدا را ما بین عادت و اظن

ازین قاعده خارج اند

ازین قاعده خارج اند زیرا که ایشان بقاعده که از آن بزرگواران در تحصیل علم رسیده
اخذ نکرده و از نفس قواعد چندی اختراع که هم اسم در میان ایشان تحدید و نفاق
بیشتری که سه نفر با یکدیگر اتفاق ندارند بلکه در اکثر از مقامات و هر روز بلکه
هر ساعتی بعقیده دیگر گرفتار اند و در قوه فکریه تعدیل ندارند و با فراط و تفریط
مشغول اند و قوه فکریه ایشان شبانه است پس چون خود تقلید ننمودند و منحط شدند
بتجویز عمل بمظنه و آن را مناط عمل خود قرار دادند و غافل شدند از کثیر آیات و اخباری
که در آن وارد شده است و اما آیات و احادیثی که در باب صبر وارد شده است که
در فهمیدن مراد خدا و رسول از ادله منصوصه دخل دارند پس آیاتست که در کلام مجید
وارد شده است که ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور یعنی درین کلام با دلیلهاست
از برای کسانی که صبار و شکور اند یعنی تحرز از حفظ شبهات را بر خود قرار
داده کام خود را باکتفاء بهر قدر از مدلولات که از ادله و آیات منصوصه حاصل
می شود شیرین کنند و خود را از گمراهی بواسطه آن خلاصی کنند و اما کسانی که
بآن مدلولات ادله و آیات منصوصه اکتفا نمی کنند و بواسطه احتمال الدواعی در
میان آن امور متشابهه از آن اکتفا کام ایشان تلخ می شود پس باعث و علت
گمراهی ایشانست چنانکه وارد شده که من اضله الله لم یستعذب الحق یعنی کسی را

که خدا اکراه کرده است کامش از شنیدن کلمات حق شیرین شود و صبر از جملهٔ جنود عقل است
که عقل بواسطهٔ آن کمال قوّه بهم میرساند و مقابل آن جزع است که از جملهٔ جنود جهل است
که جهل را بواسطهٔ آن کمال قوّت حاصل میشود پس اگر استحکام عروض شبهات و تراکم
امواج آنها برای که مستفاد از قول خدا و رسول در تحصیل علم می باشد صبر نکند و
از هجوم آنها اندیشه که داهیه نماید و وقت آن را در قول کوتاه کند لهذا و کان بد
بخدا و رسول و ائمه هم برد که چرا امر تکلیف و تبلیغ و بیان را که از شان ایشان است
نظم نداده اند و با امر نور رسته اند نظم دهند معلوم است که در لزوم صبر در این
استحکام یقین ندارد و جزع می باید از مقاومت با آن شبهات که عساکر شیاطین اند
و این جزع دلالت دارد بر اینکه یقین ندارد و بلازم حسن ظن که او بعدم حجر از
آنها و نقص و قصور در فساد بعقل خدا و رسول و ائمه هم و بای مطلب ایشان است
آنچه وارد شده است در مدح صبر و در مذمّت جزع که الصبر یجلو ما فی بواطن
العباد من النور والجزع یخرج ما فی بواطن العباد من الظلمة یعنی صبر ظاهر میکند نور
علمی را که در باطن بندگان است اگرچه بسبب ظاهر جاهل باشند و جزع ظاهر میکند
ظلمت جهلی را که در باطن ایشان است اگرچه بسبب ظاهر خود را عالم گویند و اظهار علم

فاینه

نابند اما آنها اهل ظن کمان کرده اند که محض وجود شبهات و تراکم آنها عذر در تحصیل و حصول
عدم حصول علم میشود با اینکه آن شبهات از نفوس امّاره صادر شده است نه از
نفوس مطمئنه و آرام دارنده بقرار خدا و معرفت فرض که ملکه حفظ آن شبهات باوجود
تراکم جایز باشد لازم نمی آید از آن انسداد باب علم نه عقلا و نه نقلا زیرا که لازم است
که مکلّف دفع کند آنها را به تدبّر در قراری که خدا و رسول داده اند با تصوّر که اند
که خداوند از حدوث این شبهات و تراکم آنها و باعث شدن آنها انسداد باب علم را
در بعضی از تکلیفات مطلع بوده و نمی باشد آن [illegible] کفر محض است و اگر این تصوّر را نکرده اند
و میدانند که خداوند علمش محیط بهمه امور در همه ازمان می باشد پس بکار از جمله
امور سد باب علم که به تراکم امواج شبهات است در زمان غیبت بلکه در زمان حضور
ام بقول بعضی از اهل ظن پس خداوند با اینکه علم داشت چرا چاره نفرمود به تجویز عمل
بمظنه تا اینکه اهل ظن محتاج نشوند در اثبات جواز آن بتمسک با جماع [illegible] الآن
و با دلیلها با رکتاب بخلاف ظاهر در دلالة آیات و احادیث و داخل شوند در
طریق مخوف و ناقص شود بواسطه آن ایمان و آرام و اطمینان قلبی و گوارا شود
بواسطه آن زندگی با اینکه هر کس عقل کامل دارد در مقام خوف از کاذب بودن راه
نمیرود چنانکه در مقام امن خوف کاذب بودن راه نمیرود و توقف [illegible]
این دو مقام خواهد داشت و خلط نخواهد کرد که بواسطه خلط ننمودن حاصل شود ضلالت

و تفرقه نکردیم ما بین این دو مقام مرحلت بسیار صعب و اکثر مختلفین روزگار به جهت عدم
تفرقه مذکوره بضلالت که موجب دخول در نار است گرفتار اند و خداوند در مقام انکار
بر این جماعه فرموده است که ذلکم بانه اذا دعی الله وحده کفرتم وان یشرک به تؤمنوا
فالحکم لله العلی الکبیر و این آیه اگر چه ظاهرش در انکار رسالت وحده و رسالت است ولکن
آنچه مستفاد از بعض احادیث این است که هر کس در دین بدعتی کند و آن را در دین
داخل کند و حجت قرار داده و بعض قرار خلاف آن تعلق دهد بلکه در بعض احادیث
وارد شده است که هر کس در کاری که خدا و رسول که نهی و قرار که در آن امر داده اند
بزبان بگوید که چرا خلاف آن نکردند و یا در دل خود بگذرانند در نفی خدا از
مشرکین محسوب است و اما آیات و احادیثی که دلالت دارند بر اینکه حب حق و بغض باطل
موجب کمال عقل است که بواسطه آن علم بمراد خدا از آیات و ادله منصوصه حاصل
می شود این است که اولا تمامی عقلا اتفاق دارند بر اینکه آلة ادراک انسان
عقل است و بواسطه آن کمال ادراک از برای انسان حاصل می شود و هر گاه [illegible]
شهوه ادراک ما نه می شود و ایضا اتفاق دارند بر اینکه اعظم جنود عقل
حب و بغض است. و در حدیث هم از جناب رسول هم وارد شده است که اوثق
عری الایمان الحب فی الله والبغض فی الله یعنی محکم ترین عروه های ایمان که
ایمان را نگاه دارد

بااینکه در وجه نسبت خدا را با اهل التقوی
که در حدیث قرآن وارد شده است
هو اهل التقوی واهل المغفرة وارد شده است
که خداوند فرموده است که من سزاوارم
که از من ترسیده شود از شرک و
بعد از آن که بندگان از شرک پرهیز
ورزیدند و از خوف من شرک
نیاوردند پس از آن من درباره
ایشان اهل المغفرة و [illegible]
که اهل شرک اند پس من از برای ایشان
اهل المغفرة بوده [illegible] باشم
زیرا که قسم یاد نمودم و از قسم [illegible]

ایمان بآن کامل می شود حب در راه خدا و بغض از برای خوشنودی خدا و بغض جهت آن
بجهت خوشنودی خدا و در کلام مجید تصریح شده است باینکه هر کس خدا و رسول و جهاد
با نفس و شیطان در خوشنودی خدا محبوب تر نباشد از دنیا و ما فیها فاسق خواهد بود
و خداوند او را هدایت نمی کند چنانکه فرموده است قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم
و اخوانکم و ازواجکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون
کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره
والله لا یهدی القوم الفاسقین یعنی بگو ای پیغمبر که هرگاه بوده باشد پدران و
شما و اولاد شما و برادران شما و ازواج شما و عشیره و قبیله شما و مالهائی که جمع کرده اید
و تجارتی که خوف کساد آن را دارید و منازلی که بآنها خوشنودی دارید محبوب تر
نزد شما از خدا و رسول و از مجاهده کردن با نفس و شیاطین جن و انس در راه خوشنودی
خدا پس انتظار ببرید تا آنکه خدا کار خود را بکند و خدا هدایت نمی کند جماعتی را
که چنین بوده باشند زیرا که ایشان فاسق و از طریقه عبودیت و خوشنودی خدا خارج
شده اند پس معلوم شد که لازم است دوستی با خدا و رسول و با جهاد در راه خوشنودی
خدا با شیاطین جن و انس تا آنکه هدایت بسوی مطالب مجهوله حاصل شود و کسیکه
مجاهده نکند البته فاسق می شود و از قابلیت هدایت خارج می شود و کدام مجاهده

و عشیرتکم

با نفس و شیطان در تحصیل علم واجب ترست و کدام دشمن از برای طالب علم از ملاحظه
ثبات و گوش دادن بسوی وساوس شیطانیه و هواجس نفسانیه بدتر است زیرا که اینها
کلا عساکر و خطوات شیاطین اند و اینها است که خداوند در کلام مجید خود بعد از آنکه
امر فرموده بدخول در تسلیم از برای تدابیر خود نهی فرموده از متابعت اینها چنانکه فرموده
یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو
مبین و هر کس که در محبت دین خدا کامل تر است او را از منافیات و منافرات بلکه از
از ناس تنبه از ملاحظه ثبات حفظ میکند و از این جهت است که حب افضل از خوف است
چنانکه در حدیث حفص بن غیاث است که یا حفص الحب افضل من الخوف و این حب بان
معنی که مذکور شد نظیر اخلاص است که قلعه محکم خداوند است بلکه از آن بالاتر است
در رتبه زیرا که اخلاص وقتی که حاصل شود حفظش لازم است زیرا که شیاطین جن و انس
در کمین اند و منتظر فرصت که غافل که فساد در آن داخل کنند ولکن محبت
چون حاصل شود مانند آتش است که اطراف او هر چه باشد می سوزد و ثبات
و وساوس نمی توانند که باو نزدیک شوند پس حب مذکور حافظ صاحبش می باشد
و چیزی که این حب را ضایع میکند فساد است که از نفس [illegible] مکلف بر خواهش نفس
پس معلوم شد که دفع نفس از دفع وساوس شیطان جن و انس مقدم تر است و
بسوی آن اشاره است

و بسوی آن اشاره است آنچه گفته اند عشوه ابلیس از تلبیس قوی است و در نوهر یک
آرزو ابلیس قوی است تا کسی یکه آرزو [illegible] تمام و در قصد ابلیس را بند والسلام
و فی الحدیث [illegible] محبة الرب فالهم فی جوابه بمعاداة النفس یعنی
از جناب رسول علیه السلام سؤال کرده شد که بچه چیز حاصل می شود دوستی با پروردگار
در جواب فرمودند که بدشمنی با نفس و در حدیث دیگر وارد شده است که خداوند عالم
فرموده است که من در روی زمین دشمنی بدتر از نفس اماره ندارم زیرا که من دنیا را
دار عبادت قرار داده ام و او آن را دار معصیت خود کرده است و در مقابل دکان
من دکان گشوده است و چاره نفس هم در کمال صعوبت است زیرا که مانند
مرغ بوقلمون است که هر ساعتی برنگی است و رنگهای مختلف دارد و شعبده و خدایع
او را کسی میفهمد که مواظب و مراقب او شود و الا ممکن نیست که او هم کسی بوده باشد که تمیز
مابین رنگهای او داده باشد نه آنکه در آن تمیز هم فریب او را خورده باشد
و الحاصل صعوبت تمیز که نه این است که تمیز دهنده خود فریب او را خورده دانسته است
پس چاره آن نمی شود مگر باستعانت خدا و تمسک بقرآنی که خدا داده است و صدق
و اخلاص و محبت در آن بکار بردن که بتقویت اینها خلاص حاصل شود و [illegible]

که از جهت ولیقن حاصل می‌شود از جهتیکه از جنود عقل حاصل می‌شود چنانکه وارد شد که
قران کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی اگر بگو ای پیغمبر که شما اگر خدا را
دوست دارید پس مرا متابعت کنید تا اینکه خدا هم شما را دوست داشته باشد پس کسیکه
گمان کند که خدا قرار صحیح در نظم امور بلاد و عباد نداده است و خود در کار
خدا تصرف نماید کند که انها از شان خداوند است نه از شان دیگران و با متابعت کند
نظر را که دیگران بقول خود در کار خدا داده اند پس چگونه متابعت رسول هم را
خواهد کرد که محبوب درگاه خدا شود پس کسیکه دوستی او با دین خدا و فرح کند
نفس و شیطان را کسی است که متابعت رسول و ائمه هم را بکند بهمان نوعی که قرار داده اند
و محبت و شوق مرکب سالکان الی الله اند که بان سیر کلی بسوی خدا کنند
مراد های خدا ~~[illegible]~~ در ... کامل حاصل کرده و بی نمی توانند که در
ان دقت شیاطین جن و انس با و تغلب کنند تا چه رسد باینکه او را مانع
شوند ولکن بشرط اینکه نفس مکلف که نه در ان دخل بکند چنانکه عادت اکثر
محبت خدا امر کنند و جناب رسول را هم در رسالت و در دین او که اسلام است و در
قران که کلام خداست و در لزوم اطاعت خدا و رسول و اولی الامر که در
کلام خدا بعنوان اجمال مذکور است تصدیق کامل دارند ولکن نفس ایشان در

خداوند بقول خطاب بپیغمبر که انک لا تهدی من احببت یعنی تو راه نمیکنی هر کسیکه او را دوست داری و دوستی خدا هم در متابعت رسول هم قرار داد که

سر حقیقت رسالت که نه دخلی که اند که ایشان بان گمراه شدند زیرا که ثمره رسالت در
بیان مراد خدا است که بان اختلاف رفع شود و ائمه الضلالة نفهمیدند چنانکه در
مواضع متعدده از کلام خدا بان تصریح شده است و جناب سرور انبیا در امر خلافة
اگر اکثر را تعیین نفرموده باشد بعد ائمه را که بگمراهی دخلی که خواهد بود و ان
بالجمله است بجهة اینکه خلاف ثمره حکمت رسالت است زیرا که ائمه بان کمال احتیاج داشتند
بدلیل اینکه خود شان خلیفه نصب کردند پس اگر احتیاج بان نبود چرا نصب کردند
و اگر احتیاج بان بود چرا ان بزرگوار نصب نفرموده ولکن باید دانست که ان
بزرگوار هم را نصب فرموده کفایت ولکن خدا و رسول مکلفین را بقبول احکام
و فرا یعنی علم خبر که نمی کنند بلکه شان ایشان اما ان ارسال رسل و انزال کتب
و بیان مراد بنوعی که هر کس طالب صادق بوده باشد میفهمد و گوش نمی دهد
بوساوس که شیاطین جن و انس در ابطال فهم مراد خدا از ادله و ایات او
بیا کرده اند و در بسطه انها اسناد نقص و قصور و فساد بعضی خدا و رسول داده اند
و قبح ان را نفهمیده و ان را منافی با اذعان بحجیت خدا و رسول ندانسته با اینکه خدا
جمیع جهت سر وقتیه بصفات علیا و اسماء حسنی داشت این عالم را ایجاد فرموده

که از حسن افعال او استدلال کرده شود بر حسن ذات و صفات او پس چگونه جمع می‌شود
ادعای محبت خدا و رسول با اعتقاد نقص با فعال ایشان تا اینکه فعل هر کس از بیانات
او ظاهر می‌شود و آن بزرگوار در بسیاری از مقامات بیان خلیفه بعد از خود را
فرموده و آن بیانات اختصاص بقرآن و احادیثی که عامه و خاصه در روایة
آنها را از آن بزرگوار شرکت دارند ندارد بلکه آن بیان معلوم از احادیثی که
روایة آنها اختصاص بعامه دارد چنانکه دلالة دارند بر اینکه جناب رسول انام
سفارش بلیغ فرموده‌اند در اینکه کسی اینکه او را بعد از او متفرق نکرده‌اند و بهمان قسم مستقر
که در زمان حیات او بجا بگذارند و هر کس متصدی امر تفرق شود حکم فرموده است
که او را بقتل رسانند چنانکه در صحیح مسلم بخاری از عبدالله بن عمر از آن سرور
روایت شده است که فرموده اند که من بایع اماما فاعطاه صفقة یده وثمرة قلبه فلیطعه ان استطاع
فان جاء آخر ینازعه فاضربوا عنق الآخر یعنی هر کس بیعت کند با امامی پس دهد
با و صفقه ید خود را پس باید که اطاعت کند او را هرگاه استطاعت داشته باشد
پس اگر بیاید دیگری و منازعه با آن امام در امامت پس بزنید گردن آن دیگری را
و موضع استشهاد در این است که خطاب آن بزرگوار با حاضرین بود و از مردم بیعت

اوفق

بلکه چگونه جمع می‌شود گفتن الحمد لله با این قول خدا ناقص بقول اهل ظن و عمامه پس گفتن ایشان الحمد لله از حقیقت که خداوند از آن منظور دارد بعبارت

گرفته بود برای جناب امیر کبیر بخلافت بقول امامیه و با مامت بقول عامه پس لازم آید که
مراد از کسی که بیاید و منازعه کند منازعه با علی است و آن منازعه صادر شد
بعد از پیغمبر بلا فاصله مکرر از ابو بکر و عمر پس لازم آید که گردن ایشان زده شود
و اگر کسی گوید که اگر مراد پیغمبر ضرب عنق آن دو نفر بود پس چرا آنها بعمل نیاوردند بلکه
با ایشان بخلافت بیعت هم کردند گوییم که حجت خدا و رسول قول ایشان است نه فعل مردمان
زیرا که فعل مردم را قبول کردن و آن را دلیل شرعی قرار دادن داخل تقلیدات و
مقام استدلال مقام اجتهاد است و اجتهاد در احکام خدا و رسول حاصل می‌شود مگر
با قوال ایشان و یا افعال ایشان و ~~...~~ این فعل مردم نه داخل اقوال و
نه داخل افعال ایشان است پس حجت در آن نمی‌باشد و حدیث لا تجتمع امتی علی الخطا
دلیل صحت فعل ایشان نمی‌شود زیرا که مراد از امت بر فرض صحت حدیث کل امت اند
و کلیت در آن متحقق نشده است زیرا که جناب امیر ع که دائر مدار حق است و
کذلک سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و جمعی از بنی هاشم داخل این فعل نبوده اند
و اگر مراد از آن حدیث اکثر امت بوده باشند پس علاوه اینکه خداوند اکثر را
در کلام مجید خود مذمت بسیار فرموده لازم آید که ~~...~~ خلاف حقیقت را
مرتکب شوند زیرا که اطلاق امت بر کل حقیقت است و بر اکثر مجاز و ارتکاب خلاف

حقیقة بدون دلیل قطعی جایز نیست بلکه علاوه بر همه این ناخوشیها ارتکاب مراد
کلی نیز میشد لازم آید که در کلام جناب رسول خدا ص تناقض لازم باشد زیرا که امت او
هفتاد و سه فرقه شده اند و هر طائفه امت صدق میکند مجاز این باید همه
صواب بوده باشند و احدی از ان فرق بر خطا نیز نباشند با اینکه این خلاف
اتفاق است زیرا که همه امت متفقند بر اینکه ناجیه یک فرقه است و ایضا
مسلم از عرفجه روایت کرده است که گفت سمعت رسول الله ص یقول ستکون هنات
وهنات فمن اراد ان یفرق امر هذه الامة وهی جمیع فاضربوه بالسیف کائنا
من کان یعنی زود است که بیاید فسادها و لغزشها پس کسی که اراده اینکه متفرق
کند امر این امت را و حال اینکه امر شان جمع است پس بزنید او را بشمشیر هر کس
بوده باشد ان جدا ائمه اند از نوه پس جمیعا و موضع استشهاد درین حدیث این است
که چون ان بزرگوار جمع کرده مردم را بر وحدة خدا و رسالة خود و امامة علی
پس ان کسی که متفرق کرد این جمعیت را ابو بکر و عمر بودند بر امر بکشتن راجع باشان
میشود و ایضا مسلم از عرفجه از جناب رسول ص روایت کرده است که فرموده ان
بزرگوار که من اتاکم و امرکم جمیع علی رجل واحد فاضربوه یرید ان یشق عصاکم
و یفرق جماعتکم فاقتلوه یعنی هر کس بیاید و حال اینکه امر شما
ا بکار.

بر یکی در جمع است و اراده دارد ان کسی که میخواهد که جمعیت شما را بشکافد و جماعة شما را
متفرق گرداند پس بکشید او را و موضع استشهاد در این است که جمله حالیه در این جا
مراد از ان زمان حضور و حیات ان سرور است و در ان زمان امت مجتمع
بودند بر وحدة خدا و رسالة رسول ص و امامة علی ع پس مراد از شکافتن
جمعیتی که شکافنده کمان محکوم بقتلست الان جمعیت دیگران را
شکافتن که ابو بکر و عمر و جمیعه تصریح نکرده ان بزرگوار باسم جناب امیر ع
این است که این حکم اختصاص بمتفرق کنندگان امت را از او ندارد بلکه این حکم
جاریست در اولاد طاهرین ایضا او که هر یک بعد از دیگری امامة کردند پس هر کس
که جمعیت مردم را از یکی از ایشان متفرق میگرداند محکوم بقتلست و ایضا
اسمعیل بخاری در صحیح خود از ابو هریره از جناب رسول خدا ص روایت کرده است که
ان بزرگوار فرموده که انکم ستحرصون علی الامارة و ستکون ندامة یوم القیمة
فنعم المرضعة و بئست الفاطمة یعنی بدرستی که شما زود است که حریص شوید بر امارة
و سلطنة و پادشاهی و زود است که پشیمان شوید در روز قیمة یعنی در روز محشر
یا در روز مردن نظر بانکه من مات فقد قامت قیامته و خوب شیر دهنده است
ان امارة و لکن بد جدا شونده است و این حدیث اشاره است بانکه ... که بر امارة

حریص بودند و با یکدیگر در مقام نزاع و جدال برآمده مدافعه کنند و هذا دلالة دارد
بر اینکه اماره امر تحصیلی نیست بلکه امانتی است از خدا و رسول که بهر کس صلاح دانند
مرحمت فرمایند چنانکه در صحیح بخاری از ابو ذر از پیغمبر ص روایت کرده است که فرموده آن
بزرگوار که انها امانة بلکه از متفق علیه روایت کرده اند از آن سرورم که ار کسی
حریص باشد سزاوار نیست که اماره کند بعد از آن فرموده که اماره خوب شیر دهنده
و بد جدا شونده است یعنی کسی که از خدا و رسول اماره را اگر فته باشد وقتی که
از او جدا می شود بسیار بد جدا خواهد شد و ایضاً مسلم از ابو سعید روایت کرده است
که قال قال رسول الله ص ان بویع لخلیفتان فاقتلوا الآخر منهما یعنی اگر بدو خلیفه
بیعت شود پس بزنید گردن دومی از ایشان را اما چون پیغمبر ص احتمال میداد که
بعد از او با غیر علی بیعتی واقع شود لهذا فرمود اگر چنین کاری شود پس بزنید
گردن آن کس را که با او بیعت کرده میشود و آن دیگر کسی نیست مگر ابو بکر پس لازم
بود که گردن او زده شود و ایضاً نسائی که یکی از علمای عامه است از اسامة
بن شریک روایت کرده است که انه قال قال رسول الله ص ایما رجل فرق بین امتی
فاضربوا عنقه یعنی هر مردی که تفریق کند و جدائی اندازد مابین امتم پس
بزنید گردن او را و الف و لام در الجماعة برای عهد حضوری است یعنی آن جماعتی

که

که در حال حضور و حیات پیغمبر بوده است زیرا که در آن زمان جماعتی یا بیش نبود
و آن اجتماع امة بود بر وحدة خدا و رسالة رسول و امامة علی و این جماعة
تفرقه نشد مگر بعد از حیات آن بزرگوار انهم از ابو بکر و اگر کسی گوید که مراد
اجتماع بعد از حیات است گوئیم که در آن وقت اجتماع نبود بلکه تفرقه حاصل
شده بود و اگر آن باشد هر یک از فریقین را میرسد که گویند که مراد
اجتماع فرقه ما است پس مراد آن بزرگوار از این حدیث مجهول می ماند و ایضاً
روایت کرده اند در متفق علیه از ابن عباس که جناب رسول خدا ص فرموده است
که لیس احد یفارق الجماعة الا مات میتة جاهلیة یعنی احدی نیست که مفارقه
کند از آنچه امة در حال حضور حیات آن بزرگوار بر آن جمع اند مگر اینکه خواهد
مرد بمردن جاهلیة و ایضاً مسلم گاهی از ابن عباس روایت کرده است که
پیغمبر ص فرموده است لیس احد یفارق الجماعة الا فیموت الا مات میتة جاهلیة
یعنی نیست کسی که مفارقه کند جماعة منعقده در زمان حضور حیات آن
سرور را الی پس بمیرد بهمان مفارقه مگر اینکه خواهد مرد بمردن جاهلیة
و مراد از مردن جاهلیة مردن زمان قبل از پیغمبر است زیرا که در آن

زمان هرکس می‌میرد بکفر می‌میرد پس هرکس هم که بعد از پیغمبر از صحابی که در زمان حضور
آن سرور بوده مفارقت نموده هرکه می‌میرد بکفر مرده خواهد بود و ایضاً نسائی از
کعب بن عجره روایت کرده است که قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله اعیذک بالله من امارة
السفهاء سیکونون من بعدی من دخل علیهم فصدقهم بکذبهم و اعانهم علی ظلمهم
فلیسوا منی و لست منهم و لن یردوا علی الحوض و من لم یدخل علیهم و لم یصدقهم
بکذبهم و لم یعنهم علی ظلمهم فاولئک منی و انا منهم و اولئک یردون علی
الحوض یعنی فرمود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بکعب بن عجره که پناه میدهم تورا
بخدا از پادشاهی و امارت و خلافت سفهاء و زود است که بعد از من بوده
باشند هرکس که داخل شود بر ایشان پس تصدیق کند ایشان را بر دروغشان
و یاری کند ایشان را بر ظلمشان پس نخواهند بود از من و نیستم من از ایشان
و بر من در حوض کوثر وارد نخواهند شد و کسانی که بر ایشان داخل نشوند
و تصدیق و یاری نکنند ایشان را ایشان از من اند و من از ایشانم و بر من در حوض
کوثر وارد می‌شوند و موضع استشهاد و دین است که آن بزرگوار خبر داد
که بعد از من بلافاصله چنانکه مدلول دخول سین است بر فعل مضارع سفهاء
که امارت کنند خواهند بود و ابوبکر هم بعد از آن بزرگوار بلافاصله امارت
که

کرد پس داخل سفها اند و آن حضرت پناه داد کعب را از امارت ایشان پس [illegible]
هم که در احادیث مذکوره وارد شده است مراد قطعاً همان ابوبکر و عمر است
بجهة بودن ایشان داخل سفهاء بلکه رئیس السفهاء اند و ایضاً ابو داود که یکی از
رؤسای علمای عامه است در کتاب خود از ابوذر روایت کرده است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که کیف انتم و ائمة یستأثرون بهذا الفیء قلت و الذی بعثک بالحق اضع
سیفی علی عاتقی ثم اضرب به حتی الحقک قال الا ادلک علی خیر من ذلک
تصبر حتی تلقانی یعنی ابوذر گفت که پیغمبر فرمود که چگونه خواهد بود حال شما
آنگاه که ببینید امامانی را که استیثار می‌کنند یعنی فیء خراج و زکوة را
میگیرند و بر آنچه صرف و مصرف خود باطل صرف می‌کنند ابوذر می‌گوید که
عرض کردم که قسم بآن کسی که ترا بحق فرستاده است که شمشیر خود را بر دوش خود
میگذارم و می‌زنم بایشان تا اینکه شما را ملاقات کنم فرمود که آیا دلالت نکنم
تورا بچیزی که از این بهتر است و آن این است که صبر کنی تا اینکه مرا ملاقات
کنی انتهی مراد این است که ابوذر در زمان ابوبکر و عمر و عثمان بوده و خطاب
باو نموده که اگر ببینی ایشان را و آن علامتی که مذکور شد ممکن ابوذر چنان که
مذکور شد عرض کرد حضرت فرمود باو که صبر کنی که بهتر است و ایضاً در شرح السنة

از ابو هریره روایت کرده اند که جناب رسول خدا صلعم فرمود که ویل للامراء ویل للعرفاء ویل
للامناء ولیتمنین اقوام یوم القیامة ان نواصیهم معلقة بالثریا یتجلجلون بین
السماء والارض انهم لم یلوا عملا و در روایت احمد وارد که ان ذوائبهم معلقة
بالثریا یتذبذبون بین السماء والارض لم یکونوا عملوا علی شیء پس از جماعتی
سؤال کرده می شود که کیستند ان امرائی که در اول از زمرهٔ ایشان است و در روز
قیامت تمنی می کنند که کاش متوجه عملی نمی شدند بغیر انکه بگویند که ابوبکر و عمر
و عثمان و هر کس بعد از ایشان در اسلام امارت کرده اند دیگری را ایشان ندارند
که بگویند زیرا که جناب امیر و اولاد طاهرین ان بزرگوار باتفاق امامیه
از لوث معصیت مصفا و مبرا بوده اند پس اگر عقول مسموعه که از
جناب رسول صلعم درباره خلافت رسیده و ایات و احادیثی که درباره
خلافت از ان بزرگوار صادر شده جمع کنند و همه را بمناسبت ملاحظه نمایند
معلوم شان می شود که خلافت حق علی و اولاد او می باشد ولکن ان بیچاره ها
چون بواسطه اجماع بیع الناس از ملاحظه ایات و احادیث مذکوره
اعراض دارند و اگر گاهی بعنوان اتفاق با آنها نظر کنند بعین انصاف
و عبرت نخواهد بود لهذا عقول ایشان متفرق می باشد و تفرق حواس و

عقول اهل علم نواقص

عقول اهل علم نواقص حصول علم است مانند ایمان گفته می شود درباره اهل ظن که اگر ایات
و احادیث و ادله عقلیه که در عدم جواز عمل بآن وارد امده و گفته شده است ملاحظه
کنند و ملاحظه انها را مانع نکنند بملاحظه اعتبار اجماع عامة الناس و عقول مطبوعه
و مسموعهٔ انها را بان مانع نکرده اند و متفرق نکرده اند توقفی می
باید که ادراک مطلب را نمایند ولکن تفرقه عقول موجب عدم ادراک مراد
شده است درباره ایشان و این مرض است در اولاد ادم که لقمن حکیم از ان
خبر داده و بفرزند خود سفارش بلیغ درباره حفظ عقول مطبوعه و مسموعه
از تفرق فرموده بلکه مثل ایمان مقاله گفته می شود درباره حکماء و
فلاسفه که دعوی می کنند مسلمان زاده ها را بتعلم اوهام و خیالات
که در مبدء و معاد در راه یافته اند و خیال کرده اند که از زمرهٔ ایشان متوقفین
حاصل نیست و انچه دارند محض تقلید و اسلاف است و لازم است اجتهاد در
ادراک هر یک از عقاید اصولیه را با همه از اوهام و خیالاتی که جمع کرده اند
پس بواسطه انها مسلمان زاده ها را از انچه دارند و در سوره انها در غایت
کلال اند که اگر حکمی تمام عمر دنیا عمر کنند و خواهد که دقایق سرقه ایشان را دریابد
نمی تواند بلکه سستی می کنند و حقی که در کلام مجید خود بیان کرده از زمرهٔ ایشان دفع باطل

بلکه اگر اوراد و حدود خدا
بیک انداز ند ابدان خاره
بجز زهر گردد و اشتغال شود

این جامعه که در احادیث تعبیر از شیاطین انس با ایشان شده قرار داده است
و در آن جامعه که فرموده است که قل اعوذ برب الناس ملک الناس اله الناس من
شر الوسواس پس خداوند درین کلام مجید خود فرموده است که چون اکثر مردم [illegible]
که رب دارد که پادشاه است و مسلط بر همه و همه در تحت تصرف او و عالم بجمیع
معلومات و قادر بر جمیع مقدورات که ایشان را که عباد او اند [illegible]
ایجاد فرموده ایشان را باید بحکم چسبیده باین کمال تمسک زنند و بوسوسه شیاطین
جن و انس که گفته اند که لازم است شناختن کنه ذات و صفات و کیفیت
افعال او و الآن معرفت ناقصه خواهد بود گوش ندهند و اعراض کلی از ان کنند
پس چون انبیا تشریف آوردند و دعوت بسوی وحدت آن معبود و سایر صفات
و افعال او ~~[illegible]~~ و احکام او نمودند پس باید بعد از معرفت رسول و تصدیق او
که از جانب خدا تشریف آورده تسلیم نمایند از برای هر چه از جانب خدا آورده
و توکل کنند در ان تسلیم بر خدا الهی و گوش نه دهند بسوی وساوسی که شیاطین
جن و انس در احکام و افعال خدا و رسول کرده اند ~~[illegible]~~ و درین
توکل و تسلیم و اعراض از استماع ابواب وساوس کمال صدق و اخلاص و محبت

بعد آورند

بعمل آورند و محکم کنند آنها را بکمال تقوی از خدا الهی در این وقت شیاطین جن و انس
از او مایوس شده دوری شوند چنانکه خداوند در کلام مجید خود از طریقه مخلصین از
وساوس شیاطین جن و انس خبر داده است که انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا
و علی ربهم یتوکلون یعنی شیاطین جن و انس تسلط ندارند بر کسانی که بیگانگی
خدا و رسالت رسول ایمان آورده و بر خدا و بر تدابیر او در امور عباد و بلاد
توکل و تسلیم کرده اند و هر چه از ان تدابیر که انبیا از جانب خدا اظهار فرموده اند
تسلیم کنند و اکتفا نمایند و در چیزی که تعلم آن را از او نخواسته اند داخل نشود که فضول
می شود و فضول حکمه را انکار کنند و عقل ها را ضعیف گردانند و این فضولی در کار
خدا و رسول است که موجب نزاع این جماعات شده است و الا می توان توجیه افعال
ایشان را نمود که تاسیس این اساس بجهه دفع مخالفین است از توحید و نبوه و اسلام
ولکن این توجیه از وجوه عدیده فاسد است زیرا که بر بعضی از آن جماعات
عقیده و طریقه ایشان معلوم شده در مذمت ایشان سخنان بسیار گفته اند چنانکه
شیخ بهاء الدین علیه الرحمه فرموده است تا کی ز شفای شفا طلبی و ز کاسه زهر دوا طلبی
راه می نمود شرار آتش دل شاد شده ز نشار آتش بکدر نکشود ز مفتاحش اشکال

و صاحبش هم کوفر کافر گرفتار گردد
و شیطان بر قیاده اش تمکین
می شود و آن مرضی است که چاره اش
در دایره امکان نمی گنجد

۴۳۹

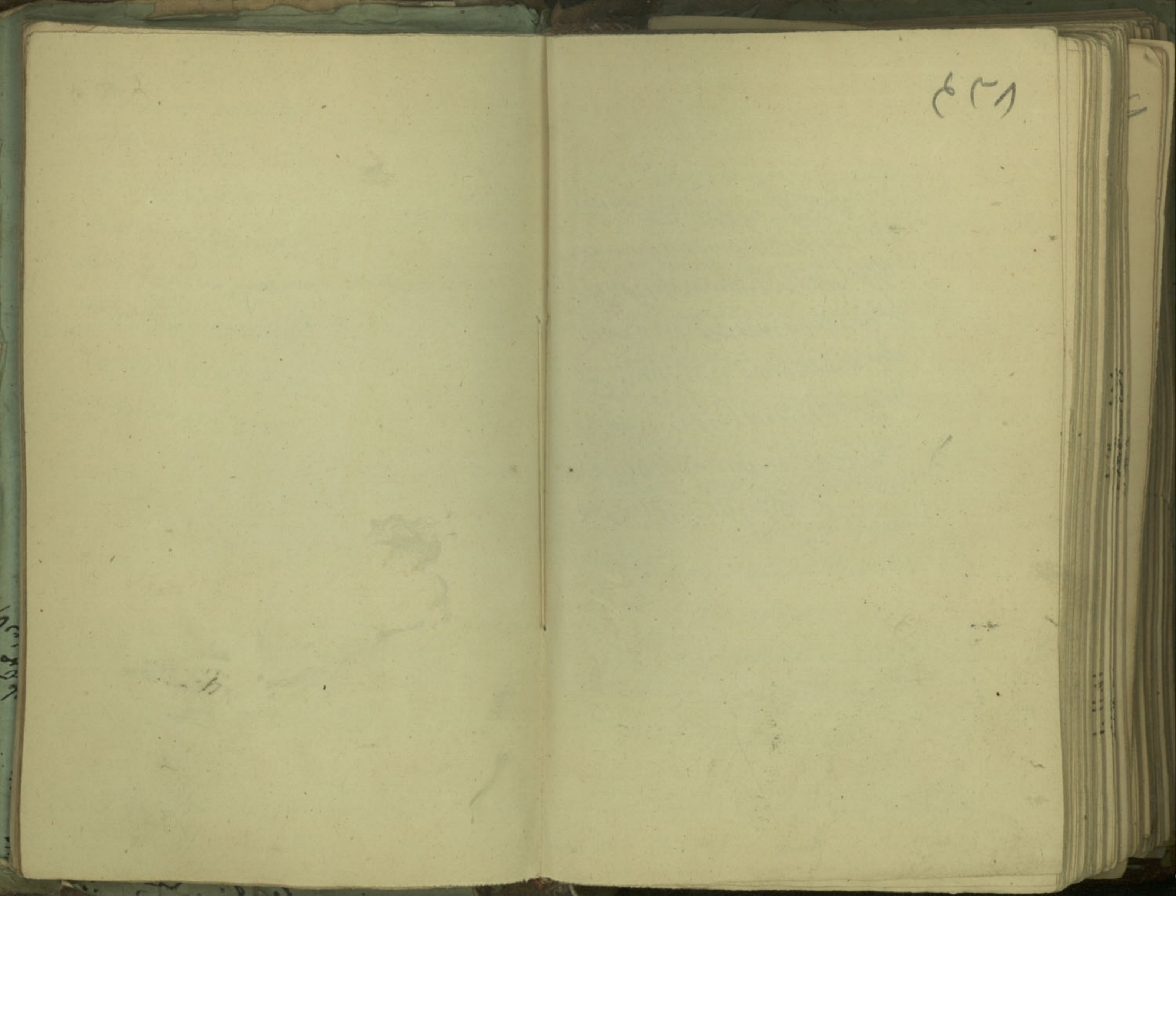
خود را فضیحتش رسوا کردست با این بشر برهان ثبوت عقول عشر زده واثر عشره
وقایق وی هرگز بهتر بحقایق بد علمی که مجادله را سبب است نورش زچراغ
ابلهیست عمر بطلب که تو را فانی سازد زعلایق جسمانی ان علم ز
جون وجرا خالی است سرچشمه ان عین عالی است ومرحوم ملا محمد تقی مجلسی
اعلی الله مقامه در شرح مشیخه چه نکته لبیار برای جماعات نموده چه در
باره حکما فرموده است که گفته اند که ما بهمان طریقه اباء واجداد خود می باشیم
واگر چه در میان این شبهات غرقیم ولکن دروغ می گویند بلکه انکه می بینی
ایشان را تکفیر نکنند وفرموده است که این جماعات مسلمان زاده های حیره
داخل گشته اند مانند کسی که دزد بخانه اش افتاده برخواست ودزد را گرفت همه
همسایه اواز داد که بیایید دزد را جسته ام اواز این سخن دست که افتاده دزد
گرفته خود را رها که ورفت نزد همسایه با او گفت که ازین راه رفته است برو واو را
بگیر چون رفت دزد را نیافت وان را هم که داشت از چنگش داده بود

وان دروغ را هم می گویند

درحق این است کسی که خود که قادر تعلیم نیست غلط می کند که خود را معلم قرار
می دهد وبندگان خدا را گمراه می کند ومعلم حقیقی خداوند است که انبیا واوصیا را فرستاده

که مردم

که مردم را تعلیم دهند وایشان هم دادند ولکن متعلمین پوچ ومهره اند که دو فضول اند که
بقاعده که ان بزرگواران قرار داده اند تحصیل علم نمی کنند بلکه بقواعدی
که علمای نواقص نوشته اند اراده دارند که تحصیل کنند انهم که ممکن نمی شود
پس امر تحصیل علم که اهم امور است بعد از معرفه خدا ورسول در مقام تعطیل
وتضییع افتاده واگر کسی که از قواعد خدا ورسول با خبر است اظهار علم خود را
نماید اینقدر در مذمت او می گویند که چاره نشود وطریقه تحصیل علم بقانونی
که خدا ورسول قرار داده اند درین رساله مندرج شد هر کس طالب
صادق باشد توفیق هدایت خواهد یافت ان شاء الله



2 قوله تعالی لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل گفته میشود
که بواسطه تشریف آوردن سرور انبیا حجت خدا تمام شد
بر پیشینیان و پسینیان اما بر پیشینیان پس بجهة آنکه
هر کس او را برسالت تصدیق نکند مشرک میشود و حال آنکه
پیشینیان او تمام توحید می کنند پس بواسطه انکار رسالت
او از توحید خارج شدند و اما ثانیه حجت خدا بر پسینیان
پس بجهة آنکه خداوند سرور انبیا را او را اسلام و تسلیم از
برای تدابیر خود قرار داد پس هر کس آن تدابیر را قبول نکند
از اسلام خارج میشود پس حجت خدا بر او تمام است

در حدیث وارد شده است که فوق کل بر بر حتی یقتل المرء فی
سبیل الله فلیس فوقه بر یعنی بالاتر از خوبه خوبیه دیگر است
تا اینکه مرد در راه خدا کشته و شهید شود که بالاتر ان
هیچ خوبی نمی باشد و وجه اینکه شهادة در راه خدا
فوق همه خوبیها این است که شهید در راه خدا همه اعضا
و جوارح خود شهادة داده است اشکاری که تن بحکم قضا
در داده و زخمهای تیر و نیزه و شمشیر را بکمال رضا راه داده
و بالام صادره از انها کمال تمکین داده است بخلاف غیر
شهادة از عبادتهای دیگر که همه اعضا و جوارح دران شرکت ندارند
و اگر شرکت در اعمال داشته باشند معروض بالام نشوند

قال امیر المومنین علیه السلم الله الله فی بیت ربکم فلا تخلوه ما بقیتم
و فی رسول الله ص فلا نترکوا سنته اقیموا هذین العمودین
و او قدوا هذین المصباحین

نفس را منتصد بیرانست و در ابر
از شرابست نا کشت از اثر
غنوه از بیس از نیس لب نبات
در نود لب ارزو از بیس لبات
با یکی لب ارزو در خدا ام
وز نو صد لب باید وسلام

من سرای الزوال لعلای ایاک المیدان

یا رب ثبتت قدمی و قلبی

سبحانک اللهم انت حسبی

نفتک
چون نظر بر عشق اس این هوا
زین نداره نه تیر و در هوا
سر کسی بار بکوید در هم
وبه نه بکوید انیم

سید ... امان ... مرزا ... (؟) ... روز

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد و ثنا و سپاس لایتناهی بی‌همتا و درود بی‌نهایت بر روان
پاک انبیا و اولیا بر صاحبان عقول صافیه و ادراکات عالیه
مخفی و مستور نماند که چون در زمان بروز اشعه دولت ابد مدت و ظهور
نیر اعظم آسمان معدلت سلطان سلاطین زمان و سرور خواقین
دوران ملجأ الاکاسرة و ملاذ القیاصرة مجری رسوم الشریعة الغرا
مشید قواعد الملة البیضاء السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان
ابن الخاقان ابن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار لا زالت رایات
دولته مرفوعة و هامات اعدائه مقطوعة جاثلیق اسلامبیان که در
ولایت حاجی طرخان سکنی دارند رساله را که مترجم محقق در هندی در
تقویت طریقه نصاری نوشته است بسمت ملایات گیلان
ارسال نموده که جواب آن نوشته و فرستاده شود چنانکه اهل هر قدیم در

رساله

رساله خود خواهش جواب نموده است و علمای آن بلد بجهة کمال
وضوح بطلان طریقه نصاری در صدد ملاحظه خطاب و نوشتن جواب
کلمات فضولیه آن سالک مسلک ناصواب بر نیامده اند و اما
این خادم شریعت مطهره محمد ابراهیم ابن خلیل الله الاسترابادی عفی الله
عن جرائمهما چونکه بیان کردن حق را بقانون استدلال بآیات
و ادله منصوصه غیر محصوره و تمام نمودن حجه بالغه خداوندی را برارباب
ملت و طایفه از اهم امور مهمات و اشرف طاعات و قربات
میدانم بجهة اینکه مخالفین اسلام در روز محشر هنگام وصول
بعذاب خداوند اگر عذری نتوانند بیاورند که از آیات
و براهین و ادله دلالت کننده بر حقیت دین اسلام غافل بوده ایم
و حجتهای خداوندی بر ما ناتمام بود نهند در مقام جواب برآمده
و کلمات ناشایسته جماعت مخالفین را الحمد لله بآیات و براهین
که ناشی از کلمات و از تقریرات انبیای سابقین است هباء
منثورا نموده کتابی ترتیب داده که تحفة المتقین نام است
میباشد و این تحفه را بارگاه پادشاه اسلام و سلطان سلاطین
انام قرار داده و سرکار عالی جناب قدسی القاب ... شرع
ربانی میرزا ... مقدس نوری که از ارکان دولت است چون ... کیفیت

تفصیل آن کتاب و لطف تطویل آن خطاب مطلع گردیده بودند
و ترغیب نمودند که پادشاهان صعوبت افزا دانسته‌اند مناسب
آنست که مجملا از مفصل و مختصری از مطول انتخاب شود که چون بشرف
ملاحظه و التفات شاهنشاهی رسد ملال و کلالی حاصل نگردد و بعد
از آنکه از تفضلات خداوندی مطبوع طبع عالی اقدس شهریاری آمد
بصواب دید حکیمی که تمامی تشنگان وادی ترات توده غبرا را از ابحار الحیات
دادگستری سیراب نموده باستانی که نجات جهانبانیش زنگ
کدورت از مرآت هفت کشور را با آب زلال عیون جاریه مرحمت زدوده
نوبهار گلزار حکمرانی و بنا بنیان سلطنت و کامرانی را چنان
منتظم فرموده که سلاطین روی زمین سر انگشت عبرت با چاره گی
بانگشت حیرت از مدار که آلوده و زیر کردن سر برده و بر خطاره
تدبیر متوسل منه سرمدی مروج دین احمدی حافظ کشور ایمان و ذادم ارکان
خطه ایران انسان العین و عین الانسان اشجع امراء صدر اعظم اعلی
حضرت میرزا آقاخان حرسه الله عن طوارق الازمان فرمان خواهند
داده که در مطبع خانه مبارکه نسخ مکرره مطبوع نمایند که بواسطه استعداد
و کثرت نسخهای این رساله نصاری بمجرد استماع آن جواب و انتشار آن
کتاب بسته مجحوج و مبهوت گردند لهذا امتثال امر ایشان را نموده به
تحریر این رساله بعنوان عجاله مبادرت شد و چون در کتاب کبیر

فوائد

فوائد چندی که فهمیدن کلمات حکیم حقیقی خداوند انبیا و انزل و بیان
قرآن در آن مذکور شده است مناسب بود که در این جا هم ذکر شود
و لکن بجهة اختصار ترک شد با بالجمله دانست که مرتد منبوذ در چند
کلمه از قرآن را عنوان کرده و رد نموده است مانند لفظ تحریف که
خداوند فرموده است که یهود و نصاری توریة و زبور و انجیل و سایر
کتابهای انبیای سلف را تحریف کرده‌اند و آن مرتد گفته است که تحریف
یعنی کم و زیاد کردن کتابها از کتابهای انبیا ممکن نیست و اگر بعضی
چنین خیالها کنند و گمان غلط شده انکار نموده تصحیح خواهند کرد
چنانکه اهل اسلام راضی نخواهند شد در قرآن کم و زیاد شود و اگر بعضی
کم کنند و یا زیاد نمایند علمای اسلام آنها را تصحیح کرده نخواهند
گذاشت که تحریف یعنی کمی و زیادی در قرآن واقع شود هم چنین
کتابهای انبیای سلف تحریف نکرده‌اند و همان توراتی که خدا
بر موسی و همان زبوری که خدا بر داود و همان انجیلی که خدا بر عیسی
فرستاد الآن همان کتابها بدون کمی و زیادتی نزد طایفه
یهود و نصاری است و علما در آنها مطلقا راه نیافته است و ایضا
گفته است که در قرآن دارد که بیاورید توریة را و بخوانید آن
و ایضا دارد که بگوئید ایمان آوردیم بکتابهای توریة و زبور و انجیل
پس اگر آن کتابها کم و زیاد شده‌اند چگونه میگوید که آنها را بیاورید
زیرا که به توریة تحریف شده تصدیق نمیکند و هم چنین گفته شده در

ایمان آوردن زیرا که کتابهای تحریف کرده شده چگونه ایمان
صحیح است پس در قرآن و در معانی آن تضاد و تناقض ثابت و آن
دلیل است بر اینکه قرآن از جانب خدا نیست و مانند لفظ ما
قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم یعنی عیسی را صلب و قتل نکردند و شبیه
شد بر ایشان دیگری را عیسی پنداشته کشتند و اسناد داده‌اند یعنی
که کشته شد و مرتد مذکور گفته است که کل نصاری متفق‌اند بر اینکه
عیسی مصلوب و مقتول شده است و سند اتفاق ایشان حس است
که دیده‌اند و گفته‌اند و قرآن بر خلاف محسوس و اتفاق حکم کرده است
پس از نزد خدا نباشد و مانند لفظ امتحان که در قرآن وارد که خدا
بندگان را امتحان میکند و مرتد گفته است که امتحان شأن کسانی است
که از تقصیر و قصور امور مطلع نباشند و خداوند عالم که بر خفایای امور
اطلاع دارد چگونه درباره او امتحان صحیح باشد و النصاری ادعا
کرده است که عیسی پسر خداست بعنوان تولید و سنخیت و گفته است که
خدا و عیسی و روح القدس خدایند و این سه یکی‌اند و ادعا کرده است
که عیسی خاتم الانبیا است و گفته است که آن پیغمبر موعودی که کل
متفق‌اند بر آمدن او همان عیسی است و استدلال کرده است
ببعض از عبارت که از تورات و از زبور داود که الآن در دست
یهودیان و نصاری است و آنها را حکایت کرده است و اطنابا
گفته است

گفته است که ثابت است به تشریف آوردن پیغمبر آخر الزمان عیسی در کتابهای
سماویه نشده است اینست حاصل اعتراضات و استدلالات
او بر قرآن و بر دین اسلام و این خادم شریعت مطهره بحمد الله
تعالی از برای هر یک از مطالب این مرتد جوابهای شافیه و کافیه
متعدده و متکاثره در کتاب کبیر ذکر نموده‌ام و در این رساله
بعنوان اجمال اشاره به بعضی از آن جوابها نموده و استقصای اجوبه
و تفصیل آنها را حواله بآن کتاب کبیر نمایم و اما جواب
از شبهه که این مرتد دعوی تحریف کرده است پس اولا میگوییم
که لفظ تحریف از الفاظ عرب است و معانی الفاظ عربیه را از
عرب باید اخذ نمود و تحریف بمعنی کم و زیاده اگرچه در لغت عرب
آمده است و لکن انحصار مدار و بآن زیرا که ارباب لغت عرب
تصریح کرده‌اند که اوضح و اظهر معانی تحریف تغییر بر خلاف ظاهر است
پس کسیکه انکار میکند باید که علمش به بودن همه معانی تحریف کرده باشد
زیرا که انکار در معنی نفی است و نافی باید کسی باشد که محیط باشد و از
این جهت است که در نزد علمای ادیان و مذاهب شهادت بر
نفی مسموع نیست و این مرتد با آنکه احاطه بمعانی تحریف که از اهل
لغت عرب رسیده است نکرده است اراده کرده است که طایفه

جهل انکار نصاری
تحریف را در کتابهای
آسمانی

نصاری بلکه طوائف اسلام هم از او انکار تحریف را قبول کنند
همانا قرآن که اسناد داده است تحریف را به کتابهای انبیای
سلف او این است که در آن کتب بعضی خداوند عالم الفاظ
چندی فرموده که ظاهرند در بیان مراد و از آنها سرور انبیا و ظاهرند
در بشارت به تشریف آوردن آن سرور و طایفه یهود و نصاری
بجهة کتمان کردن نبوت آن بزرگوار در آن الفاظ را تغییر می
کنند بغیر آنچه مراد خداست و برخلاف ظاهر است مانند لفظ
ماد ماد که در توریه است و ظاهر است در بشارت به تشریف
آوردن سرور انبیا و یهود و نصاری گویند که مراد از آن محمد
نیست بلکه دیگری است که در آخر الزمان خواهد آمد و از بنی اسرائیل
است با اینکه سابق بر لفظ ماد ماد و لاحق آن الفاظی اند که
دلالت دارند بر بودن مراد از آن لفظ محمد زیرا که در الفاظ
سابقه بر آن مذکور است که از اولاد اسمعیل است و در الفاظ لاحق
آن مذکور است که دوازده بزرگ از آن ماد ماد پیدا شوند
و عیسی که از اولاد اسمعیل نیست بلکه از اولاد اسحق است و از او دوازده
بزرگ هم پیدا نشدند بلکه مطلق اولاد نداشت و اما سرور انبیا

بلی

پس خویش از اولاد اسمعیل است و دوازده امام هم از او پیدا
شدند پس الفاظ سابقه و لاحقه ماد ماد و ظاهر بلکه واضح و صریح
و آشکار گردند مراد خدا را از لفظ ماد ماد ولکن یهود و نصاری
طریقه انکار و عناد و بی حیائی را شیوه خود کرده لفظ ماد ماد را
برخلاف ظاهر تفسیر کرده اند پس بعضی گفته اند که مراد از آن عظیم اعظم است
و بعضی دیگر گفته اند که مراد از آن عظیم عظیم قد است و بعضی دیگر
گفته اند که مراد از آن غایة الغایة و بی حساب است و بعضی دیگر
گفته اند که مراد از آن احمد احمد است و مهر تغییر در این فقره دلالت
است بر اینکه تحقق بزرگی که از اولاد اسمعیل بوعده است که از او
دوازده بزرگ پیدا شود و مؤید آن است آنچه در انجیل است
که یهودیان نزد یحیی فرستادند که تو مسیحی گفت نه و گفتند که تو
ایلیائی گفت نه و گفتند که تو آن پیغمبری گفت نه و همین قسم جواب را
نصاری هم به یهودیان داده اند مگر که یهودیان بعضی از الفاظ
توریه و زبور را که در بشارت به تشریف آوردن نبی وارد
شده است حمل بر خلاف ظاهر کرده و بواسطه آن انکار نبوت
پیغمبر نمودند چنانکه همین مرتد در رساله خود تحریف کردن یهودیان
الفاظ توریه و زبور را که در بشارت نبی وارد شده است،

[illegible]

اقرار کرده است پس درباره سرور انبیا چگونه انکار میکند
و تفصیل این جواب ببسط تمام در کتاب کبیر مسطور است و مانند
لفظ ماذ ماذ است لفظ شیلو که آنهم در توریت است که یهود
گویند مراد از آن کسی است که در آخر الزمان خواهد آمد و از بنی
اسرائیل است از اولاد یهودا و نصاری گویند که مراد از آن عیسی
و اهل اسلام گویند که مراد از آن سرور انبیاست بدلیل ظهور آن لفظ
در آن بزرگوار زیرا که در آن فقره مذکور است که یعقوب اولاد خود را
جمع کرده یهودا فرزند اکبر او بود و گفت که شبط سلطنت از یهودا تاج
سلطنت و پادشاهی از نسل و اولاد تو نخواهد رفت تا بیاید شیلو و آن شیلو
کسی است که همه امتها منتظر او میباشند و وجه ظهورش
این است که عیسی تاج پادشاهی و سلطنت را از اولاد یهودا نه برد
بلکه عیسی از خوف از پادشاه یهود که هیرودس بود فراری بود
گاهی ازین شهر بآن شهر و از این قریه بآن قریه میرفت تا اینکه
او را گرفتند و بقول نصاری یهود او را علیه السلام مصلوب و مقتول هم
کردند پس چگونه عیسی تاج پادشاهی را از اولاد یهودا انداخت

واما سرور انبیا پس طایفه یهود را جبان و ذلیل فرموده که علاوه اینکه
نام پادشاهی نزد ایشان مذکور نمیشود بلکه مجال ایشان هم خطور نکند بار
رعیتی اهل اسلام را هم بدوش میکشند و از خوف از اهل اسلام جرأت
بلند کردن صدا بر کشیدن ایشان ندارند پس معلوم شد که طایفه نصاری
در تفسیر کردن لفظ شیلو را بعیسی خطا و سهو بر خلاف ظاهر کرده اند
و همین معنی تحریف است که قرآن مجید از آن خبر داده است و اما وجه
تحریف کردن یهود لفظ شیلو را پس آن است که ایشان گویند که مراد
از او کسی است که در آخر الزمان خواهد آمد و از اولاد یهودا است و
الآن هم شاید که در بعضی از ممالک یهود سلطنت داشته باشند پس
تاج پادشاهی هنوز از نسل اولاد یهودا بالیقین نرفته که افتاده باشد
و آن کسی که در آخر الزمان خواهد آمد تاج پادشاهی را از نسل اولاد یهودا
او خواهد انداخت و خودش پادشاهی خواهد کرد و کذب ایشان واضح است
بجهت اینکه تمامی ربع مسکون را در تحت تعیین از اهالی ملل و مذاهب همه بوده اند
از چنین پادشاهی خبر نداده اند علاوه اینکه بر فرض که چنین پادشاهی
در گوشه بوده باشد کذب حضرت یعقوب لازم خواهد آمد زیرا که حالا
بقول یهودیان تاج پادشاهی در نسل اولاد یهودا است و آن کسی هم
که در آخر الزمان میآید از اولاد یهودا است و تاج پادشاهی هم خواهد داشت

پس تاج پادشاهی از نسل اولاد یهودا هرگز نخواهد افتاد پس قول یعقوب را
بعد از محمد در خارج نخواهد بود پس معلوم شد که قول یهودیان خطاست و تفسیر
ایشان لفظ شیلوه را بر خلاف ظاهر است و همین معنی تحریف است که قرآن
مجید از آن خبر داده است پس بعد از ظهور نمودن پادشاهی در میان یهودا هر
روزی که میگذرد دلیل صحت نبوت سرور انبیا قوی‌تر میشود و همچنین
همین تحریف را کرده اند در لفظ فاران که مراد از آن کوهی است که در
مکه است و یهودیان و نصاری گویند که در بیابان است و در لفظ فارقلیط
و در لفظ خیفر نیز از این چنین است تحریفات کرده اند با اینکه خودشان تفسیر
کرده اند که عیسی فرموده است که مراد از آن تسلی دهنده دیگر و روح
راست دیگر است میگویند که مراد از تسلی دهنده دیگر و روح راست دیگر
عیسی است که خواهد آمد و نفهمیده اند که لفظ دیگر صریح در تباین است پس
حمل کردن بر خود عیسی تفسیر بر خلاف ظاهر است و آن عین تحریف است که
قرآن مجید از آن خبر داده است و تفصیل این مراتب را در کتاب کبیر مبسوطا تمام
ذکر نموده ام علاوه اینکه در بعضی از کتب انبیای سلف تصریح بنام نامی سرور
انبیا که محمد است شده است چنانکه در صحیفه سلیمان پیغمبر که او را الکار نیز گویند
مذکور است که مانند ازتی که بخشانند خلایق را و خراب کنند آبادیها را
بدست بگیرند که اسم او محمد است که صاحب قدرت و تاج است و لکن یهود

عنود

عنود از کثرت جحود و عداوت که دارند مضایقه از انکار نخواهند
نمود و لکن شیوه طالب حق که در طلب صادق باشد این است که
حق را انکار نکند اگرچه در آن فوت از برای جنسش بوده باشد و من
بعد از این کلام جواب از انکار یهود و نصاری بشارت به تشریف
آوردن سرور انبیا را عبارات چندی از کتابهای انبیای سلف
ذکر خواهد شد که طالب حق اکتفا کند و این جوابها که مذکور شد
بنا بر این است که مراد از لفظ تحریف که در قرآن مجید است اظهار معانی آن
که عبارت از تفسیر بر خلاف ظاهر بوده باشد و اما هرگاه مراد
از آن کم کردن و یا زیاد نمودن باشد پس استبعادی که این مرد
و سایر نصاری از آن دارند جوابش این است که بر توریه و زبور این قدر
صدمات وارد آمد که نسخه صحیحه از آن باقی نماند چنانکه جرانیم که یکی از
مورخین یهود است بان تصریح کرده است هنگامی که از او خواهش
نموده بودند که توریه و زبور را ترجمه کند و یا در نصرانی در کتاب
خود تصریح کرده است که یهود بعد از آنکه از حبس نجات یافتند حفظ
عبری را که توریه و زبور بان مکتوب بودند فراموش کردند و محتاج

شدند که آنها را بخط بابل و یونانی نوشتند و بعد از آنکه خواستند
که بنویسند از یک نسخه توریة از بسیاری صدمات معدوم شده بود
مطالب توریة را از ظهر قلب ولی از آنچه در خاطر داشتند نوشتند
و توریة و زبور را [illegible] شعور کامل کردند و همین جرائم که از زبور حنین
کملین ایشان است در کتاب خود تصریح کرده است که یهود در توریة
بحسب مصلحت وقت کم و زیاد بسیاری کرده اند و ایضا تصریح کرده
که از پس که در ترجمهای توریة خلاف حق و الحاق کرده اند بهشاد
الحاق برابر دروغ جمیع شده است و قسطنطین نام بعد از آنکه دین
عیسی را اختیار کرد در صدد الحاق توریة و زبور برآمد و آنچه
خواست در آن کم و زیاد بحسب مذهب خود کرده و در فرنگ قالب خانه
ساخت و آن کتابهای تحریف کرده را انتقال زده باطراف می بردند
و میفروختند و در آن زمانها تجارتی از این بهتر نبود و در کتاب
کارلاور که از مورخین است بعضی از آنچه مذکور شد اشاره
شده است پس این مرتد چگونه حکم میکند باینکه توریة و زبوری که الآن
در دست یهودیان است همان است که خداوند بر موسی و داود فرستاده
است

است علاوه آنکه یشعیا و ارمیا که دو پیغمبر از اعاظم انبیای سلف اند
و در کتابهای خود فرموده اند که خداوند میفرماید که بنی اسرائیل کلاً
کذاب و طماع اند ارمیا هرگاه از ایشان کسی بمیرد بماتم خانه
ایشان داخل نشود زیرا که من رحمت خود را از ایشان برداشته ام
و بعضی چنان افتاده اند که هرگز بخیر نرسند پس تصحیح این مرتد کتابهای
مذکوره را هرگاه تصریح بنی اسرائیل است نتیجه آنها پس یشعیا و ارمیا
شهادت داده اند بلکه از خدا خبر داده اند که ایشان کلاً کذابند و اگر
قول مورخین است پس از ایشان حکایت کردیم خرابیهای کتابهای
مذکوره و کذلک نصاری هم اتفاق دارند بر اینکه انجیل اصل
مفقود شد و این اناجیل را حواریین اربعه که متی و یوحنا و لوقا
و مرقس اند نوشته اند و در آن اناجیل بجز حکایات از احوال عیسی
خبر دیگر ندارد و در اسلوب عبارات آنها دلالت دارد بر اینکه این
کلمات از خدا نیست که بر عیسی نازل فرموده است پس چگونه این مرتد
میگوید که این اناجیل الهی است که خدا بر عیسی نازل فرموده است علاوه
دیگر در این اناجیل در باب نسب عیسی اختلافات که رفع آن ممکن
نیست و همین دلیل است که از خدا نازل نشده است و ایضا در انجیل

مسطور است که بیت المقدس خطه داود و معموره سلیمان است و آن
قبله یهودیان است و از زمان موسی تا زمان داود و بالفعل بیت المقدس
اگر انجیل صحیح و محرف نشده است لازم آید که خود موسی و امت او تا
زمان داود قبله نداشته باشند و این بطلان دلالت قطعیه دارد بر تحریف
انجیل و الفاظ مسیح تغییر نموده و دیگر که نماز در آن شریعت نموده
باشند و در این توریة ذکر نماز مطلقا نشده است پس یهود نمازی که
بعمل می آورند باید بدون سند بوده باشد اگر توریة را صحیح
بدانند پس لابد که یا تحریف توریة را قائل شوند و یا نماز خود را بدون سند
قائل شوند و اگر گویند که در توریة حکایت دعا مسطور است و نماز هم دعا است پس
همان سند نماز است گوییم که دعائی که در توریة مذکور است عدد معین و وقت معین
و جهه معینه ندارد و نمازی که یهود میخوانند عدد و وقت و جهه آن معین است پس از
در مطلق نخواهد بود علاوه آنکه پولس هم انجیلی درست کرده است و
که نصاری آن را از انجیل های اربعه نوشته اند و از کمال اعتماد باو دارند
الحواری می نامیده اند و این پولس حکم ختنه را از شرع عیسی انداخته است
و باطل پس کم وقتی معلم بود معارض شد و قول خدای عیسی را اخراج
کرده و الکاذب باطل بسیاری در

الحکم

در زمین ادعای نبوت و رسالت از جانب خداوند رب
العالمین فرمود و معجزات بسیاری آورد که مخالفین خود بلد
متحیر و مبهوت نمود و ایشان را از معارضه با خود عاجز
کرد و حجت خدا را او حجت خود را بر ایشان تمام کرد و باین اکتفا
نفرموده شمشیر کشید و اهالی کفر و شرک و جماعت یهود و نصاری را
که ادعای حکومت که از اهل دین خدا اند ذلیل و خوار نمود و اطفال
و زنان و اولاد ایشان را اسیر گرفت و اموال ایشان را
بغنیمت گرفت و بر لشکریان خود تقسیم کرد و ایشان را و زیر بار
رعیتی خود و اهل اسلام انداخت و دین خود را رواج داده و در تخوم
دنیا قرار داد و مخالفین خود را با اطراف دنیا پراکنده کرد و در
شبانه روزی پنج دفعه قرار داد که با آواز هر چه بلندتر است نام او
شهادت بوحدانیت حقیقیه و ندای شهادت برسالت او در داده اند
و هنوز که سید هند و خداوند عالم که بر تفتیر و تقطیر امور بلاد و عباد خود است
آن بزرگوار را منع و رفع نکرده بلکه یاری فرموده دین او را تقویت داده
و آن بزرگوار را یاری کرد بحدی که بهر جنگی که تشریف می برد اول
وعده فتح میداد و در یک جا تخلف نشد با دیگر لشکر آن بزرگوار
همیشه از لشکر خصم کمتر بودند بلکه از ملائکه آسمانها بجهة او یاری می فرستاد و

و چنانکه مشهور و معلوم است که لشکریان آن بزرگوار رسیدند که
سرهای کفار در جنگ به روی چنین می افتاد و زننده ظاهر نبود و بازوهای
دشمن بسته میشد و بر زمین می افتاد و نبود کشنده پیدا نبود پس یهود و
نصاری هرگاه از اهل دین خدا بودند چرا خداوند ایشان را اجابه
نکرد و حجت خود را بر ایشان تمام کرد و الفاظ کارهای او را با نبودن او
حجت خدا هرگاه ظلم نباشد پس بگویند که ظلم چه چیز است و اگر بگویند
که منع کردن خدا او را عدل نبود پس بگویند که عدل کدام است و در تفاسیر
هرگاه این آثار را از تدابیر خداوند واحد عادل از آثار نظام امور
بلا و وبا و از خدای واحد عادل چه طور است علیه هم که در این نوبت
در رساله خود بر بنی اسرائیل حجت تمام کرد بهمین دلاله و براهین بود پس
به چه جهتی که نصاری و یهودیان حجت عیسی را تمام نکنند به راستی که اهل
اسلام حجت سرور انبیا را بر یهود و هم بر نصاری به بهتر از آن و بالاتر
از آن تمام کرده دارند و الفاظ در کتابهای انبیای سلف مذکور است
که آن پیغمبر موعود از همه انبیا اصح و اشرف باشد و این معنی در عیسی
صدق ندارد زیرا که در توریه مذکور است که بر پیغمبر و نبی از بنی اسرائیل
مثل موسی پس بنا بر این مضمون عیسی مانند موسی نبود چه جای اینکه از جمیع
در شرف از همه بوده باشد خصوص با ملاحظه قول نصاری که شرع عیسی

کامل

کامل کننده شرع موسی است خصوص با ملاحظه آنچه در انجیل مذکور است
که عیسی فرموده است که رئیس جهان خواهد آمد و جهان ما سوای الله است
پس رئیس عیسی نیز خواهد بود زیرا که عیسی داخل ما سوای الله است پس چگونه
عیسی خاتم الانبیا باشد و الفاظ در کتابهای انبیای سلف مذکور است
که ابر در سر آن پیغمبر معهود خواهد بود و احدی از مورخین نصاری
مذکور ننموده اند که ابر در سر عیسی بوده اما جناب سرور انبیا پس
جمیع مورخین اهل اسلام در کتابهای خود نوشته اند که بر بالای سر
آن بزرگوار ابری بود که سایه میکرد و مردمان دیگر نیز که از حرارت
آفتاب متاذی میشدند در پهلوی آن بزرگوار راه میرفتند که از
سایه ابر منتفع شوند و چنین پیغمبری در میان انبیای سلف هم نبوده است پس
چگونه عیسی خاتم الانبیا باشد و الفاظ در کتابهای انبیای سلف
مذکور است که آفتاب و ماه آن پیغمبر معهود را اطاعت خواهند کرد
و نصاری نمیگویند که از معجزات عیسی اطاعت آفتاب و ماه بوده او را
و در انبیای سلف هم چنین پیغمبری نیامده بود پس چگونه عیسی خاتم الانبیا
میباشد و اما جناب سرور انبیا پس کسانی که کفار قریش در مکه از آن
بزرگوار خواهش شق شدن ماه را نمودند با انگشت مبارک خود اشاره فرمود
و ماه شکافته شد نصف آن بطرفی و نصف دیگر بطرفی دیگر رفتند تا این
کیفیت را دیدند و کفار قریش از مردمانی که در اطراف بودند از مسافرین

وغیرهم سؤال کردند همه گفتند که ما هم ماه را دو دیدیم که شکافته شد و ایضا
روزی جناب سرور انبیا سر مبارک خود را بر بالای پای جناب امیر المؤمنین
علیه السلام گذاشت و وحی بر او نازل شد و طول کشید تا اینکه آفتاب غروب
کرد و بعد از آن که سر بر داشتند فرمودند که یا علی نماز عصر را خوانده عرض
کرد که نخوانده ام آن بزرگوار دست بدعا بر داشتند و از خداوند
مسئلت نمود که آفتاب را برگرداند پس آفتاب از مغرب بر آمد
بحدیکه همه مردمان مشاهده کردند و بعد از فراغ از نماز آفتاب دفعة
واحدة غروب کرد پس این کلام او دلالت است بر صدق مقال
آن بزرگوار زیرا که از جهة اطاعت کردن آفتاب او را و دیگر از جهة
مستجاب شدن دعای آن بزرگوار زیرا که در زبور مذکور است چنانکه
همین بنده در رساله خود آورده است که خدا دعای زناکار را مستجاب
نمیکند پس مستجاب شدن دعای آن بزرگوار هم دلالت بر راستی او دارد
بنقل کتابهای انبیای سلف و با قرار این بنده و ایضا در کتابهای اشعیای
سلف مذکور است که بر آن پیغمبر موعود کلام خدا اندک آنجا و اندک اینجا نازل
خواهد شد و این کلام بر توریة و زبور و انجیل صادق نیست زیرا که هر یک
از آنها یکدفعه نازل شد و لکن بر قرآن صادق است زیرا که بعضی از آن در مکه

نازل

نازل شد و برخی در مدینه نازل شد و قدری در سفر و قدری در حضر و ایضا
در کتابهای انبیای سلف مذکور است که آن پیغمبر موعود مدح خدا را بر بالای
بلندیها و جزیرهها و دریاها و صحراها ظاهر کند و این بر غیر صدق
ندارد و لکن بر سرور انبیا صادق است چنانکه واضح است و ایضا
در کتابهای انبیای سلف مذکور است که بنی اسرائیل در زمان آن پیغمبر موعود
نسبت بجمیع طوائف ذلیل باشند و این در غیر مصداق ندارد زیرا
که در زمان او نبی اسرائیل در کمال قوت و سطوت بودند و خود را از زادهٔ
دین خدا میدانستند و پادشاهی داشتند مثل هیرودس نام و بولیطاس ان
مذکور است نسبت بجمیع طوائف در کمال عزت بودند و اما در زمان
سرور انبیا پس آن بزرگوار بنی اسرائیل را نسبت بجمیع طوائف ذلیل
کرد و اما یهود را پس پادشاهی و سلطنت از ایشان بر طرف شد و
دولت و شوکت ایشان را خراب کرد و بسیاری از ایشان را کشت و
معدودهٔ قلیلی که مانده بودند بار جزیه در گردن ایشان گذاشت که
الآن هم در زیر آن بار ماندند و از آن خلاصی ندارند و اما طائفه نصاری
را پس اول به حجت و برهان مجاب کرد که نتوانستند لفظی بکشند
زیرا که جوابهای آن بزرگوار زبان بند و دندان شکن بود و چون
احتمال میدادند که شاید حق با ما باشد و لکن در مقام استدلال قدرت

خدا ایم که او ته را بر وفق مراد جاری سازیم لهذا آن بزرگوار قرار [داد]
بمباهله و اراده نمودند که آن مرافعه نزد خداست که هر یک بر حق باشد خدا
او را یاری کند و هر یک بر باطل باشد خداوند او را دفع کند از این
جهت که خداوند بر خفایای امور مطلع است و نزد او آشکار و نهان یک
سان است لذا طایفه نصاری راضی بمرافعه نزد خدا شدند و بعد
از آن که راضی شدند آن بزرگوار با جناب امیر المؤمنین علیه السلام که داماد
او بود و با فاطمه زهرا که دختر او بود و با حسنین که دو دختر زاده های او
بودند والله والله دیگری نداشت در نزد خدا بمرافعه حاضر شدند علمای
نصاری از این واقعه پشیمان شدند و همین که پشیمان شدن ایشان
از مرافعه نزد خداوند منان از بدکاره[؟] ذات احقی[؟] ایشان بود بخدا
و کسی که گمان او بخداوند عالم بد شود از طایفه علمی ملکه از طایفه
عقلاهم خارج است و چون آن بزرگوار دید که ایشان از مرافعه
نزد خدا ابا و امتناع کردند فرمود که پس مهیای جنگ شوید گفتند
که ما را طاقت جنگ با عرب نیست فرمودند که پس چه میخواهید عرض
کردند که ما را بحال خود بگذارید و ما جزیه میدهیم و عرض[؟] می کنیم و آن
بزرگوار قبول نفرمودند تا اینکه جبرئیل آمده و عرض کرد که خداوند
فرموده است که جزیه از ایشان قبول کن پس جزیه را از ایشان

قبول کرد

قبول کرده ایشان را در زیر بار رعیتی و جزیه دادن و ذلت و خوار[ی]
فرمود و این قسم ذلت برای جمیع نصاری است در زمان آن پیغمبر
باتفاق شیعیان[؟] و پس چگونه عیسی خاتم الانبیا میباشد و حال
آنکه چنین پیغمبری وعده بوده و در کتابهای انبیای سلف که باید تصریح[؟]
بیاورد و این هم علاوه بر شبهات یکی از علامات صدق نبوت
سرور انبیاست زیرا که در مکالمه با نصاری سروری سخن با کسانی [است]
که بجواب و ثواب و عقاب قائل اند و قوام تکلیف را بتمامیت حجت
خدا بر خلق میدانند پس بعد از آنکه سرور انبیا تشریف آورد و نصاری را
دعوت کرده بدین خود حجت خدا را بر ایشان تمام کرده ایشان را
از جواب عاجز کرد و ایشان را از مخالفت با خود انذار فرمود
و جمع کثیری از ایشان را چون نجاشی و اهل حبشه را کلا و جمعی دیگر را بدین
خود داخل کرد و در روز قیامت خداوند عالم چگونه بعذاب [؟]
کسانی را که در دین او داخل شدند و بجهت حجت بر ایشان می
گیرد با اینکه لطف و شادی[؟] در کارهای خداوند حکیم روا است و انفصال[؟]
و در کتابهای انبیای سلف است که آن پیغمبر موعود از انجام کار خبر داد[؟]
و این سخن در عیسی مصداق ندارد زیرا که در انجیل از انجام کار اطلاعی خبر[ی]

سیف اما در قرآن و احادیث از زبان بزرگوار پس خبر از انجام
کار بسیار است مانند مردن همه فرزندان آدم و احوال بعد از
مردن از سوال قبر و فشار قبر و عذاب قبر و از حشر خلایق در روز
محشر و نشر ایشان در آن صحرا و بودن زمین محشر در شدت حرارت
و بودن احوال مهم در آن روز مختلف و کشیدن ملکه ایشان را
بسوی حساب دادن کتابها که صحیفهای اعمال است نیکان را بدست راست
و بدان را بدست چپ دادن و آوردن جهنم را بعرصه محشر و بودن زمام آن
بدست ملکه و بودن جهنم در سر راه بهشت و کشیدن صراط را بر روی
جهنم و بودن شهادت و در عقبه و بودن کفار مخلد در نار و بودن فجار در
انتظار از رحمت الله بزرگوار با کفار و شفاعت کردن آل بزرگوار گنه
کاران امت خود را که عقیده صحیح در توحید خدا و در نبوت او
و در ولایت اولاد اطهار او داشته باشند و غیر اینها از
چیزها که هرگاه تمامی آنها نوشته شود کتابی خواهد شد و در کتب
انبیای سلف آنچه مذکور است همان مردن و رسیدن ثواب
بهشت و یا عذاب جهنم است و بعضی از عذابهای که در دنیا بر
گنهکاران وارد میشود که دفع معصیان انجام کار ندارد و ایضاً
در کتابهای انبیا مذکور است که آن پیغمبر موعود در زمین کند و این کلام
در کتاب

حیقوق نبی است و او قبل از عیسی بود و نصاری اگرچه عیسی را خاتم
الانبیا گویند ولکن زمان آن پیغمبر موعود را زمانی که عیسی تشریف
آورده بود خدا او را باسمان بالا برد و بقول نصاری که کشته
شد نمیگویند بلکه میگویند که زمان پیغمبر موعود بعد از این است و هنوز
نیامده است و او خصم عیسی است که بعد از این باید بیاید و چون
از زمان تشریف آوردن عیسی الی زماننا هذا الهجرة زیاده هزار و ششصد و
شصت و هشت سال شده است و از زمان حیقوق نبی الی زماننا هذا
زیاده در گذشته است و این در غایت بزرگی و درستی است پس منافات
دارد با آنچه حیقوق نبی فرموده است که دیر نکشد پس باید که مراد
حیقوق نبی سرور انبیا باشد زیرا که از زمان حیقوق نبی تا زمان
ظهور سرور انبیا تخمیناً ششصد سال میشود و آن چندان ازدیادی
ندارد پس منافات با قول حیقوق نبی نخواهد داشت و ایضاً
در کتابهای انبیای سلف مذکور است که آن پیغمبر موعود شجاعتش
نمایان باشد و ترک در مقابلش او برود و این بر عیسی صادق نیست
زیرا که او فرمان بعقوبت کسی نداد تا اینکه گفته شود که ترک در
مقابلش او برود و شجاعت او نمایان است و اما جناب سرور انبیا
پس فرمان بعقوبت یهود و سایر کفار داد و بر ایشان رحم نمی کرد و اما

خود نیز اسلحه کفار نمیرد ولکن تمامی قلعها بفرمان او می شد پس صادق
آمده در حق او که شجاعتش نهان است و مرکوز در مایش او میرود
و از الفاظ در کتب بهار الانبیای سلف مذکور است که آن پیغمبر موعود سرکرده
خانه ستمکاران را بکشد و مراد از زلزله ابوجهل است که سرکرده کفار بود
و سرور اشقیا در جنگ بدر او را بجهنم فرستاد و بر همین صادق است
و از الفاظ در آن کتابهاست که آن پیغمبر موعود در زیر فرمان او
بیت الله بنا کرده گشته شود و مراد از بیت الله خانه کعبه است زیرا
که آدم سالها بکار که آن خانه را بنا کرد او را بیت الله نامید و اول
خانه که در زمین بنا شد و بیت الله نامیده شد آن خانه بود علاوه
اینکه بیت المقدس از آن وقت سلیمان علیه السلام آن را بنا کرد و تعمیر نمود
خرابی بهم نرسانید تا اینکه بنا کردن محتاج باشد و مراد از آن کسی که
بیت الله در زیر فرمان او بنا شود خود سلیمان هم نیست زیرا که این
کلام در کتاب ذکریا است و او بعد از سلیمان و فوت او زنده بوده و
مصداق این کلام عیسی هم نیست زیرا که او بیت الله را بنا نمود بلکه
مراد سرور انبیاست که در زمان آن بزرگوار بیت الله خانه کعبه را خراب
کرده و آن بزرگوار فرمود که آن خانه را ساختند و اگر مراد از
بیت الله بیت المقدس باشد و خراب شده باشد چنانکه در بعضی از تواریخ
مسطور است پس در بیان تاریخ مسطور است که خراب مانده و تعمیر شد تا مدت
اهل اسلام و شکی نیست که افعال مسلمین کلا بجهت فرمان برداری سرور

انبیا

انبیاست پس صدق میکند که خانه خدا در زیر فرمان او بنا کرده گشته
شود و از الفاظ در آن کتابها مذکور است که آن پیغمبر موعود شفاعت
کننده گناهان باشد و این بر عیسی مصداق ندارد زیرا که
در انجیل مذکور نیست که عیسی خود فرموده باشد که من شفاعت گناهان
خواهم کرد و اگر این مرتبه که در کتاب انبیای دیگر مذکور است بجهت
عیسی بود لازم بود که عیسی در کتاب خود بیان آن را بکند و اما سرور
انبیا پس در قرآن خداوند منصب شفاعت برای او قرار داده
خود آن بزرگوار هم در کلمات خود بیان منصب شفاعت را
بجهت خود فرموده اند که خدا بجهت من قرار داده است و لکن طایفه نصاری
چونکه در دین خود غلو کردند و قول بخدائی عیسی را و کفاره بودن عیسی را
برای خدا اختراع کردند و از طرف دیگر ملاحظه کردند که عیسی مقتول
یهودیان گشته شده است فکر کردند که اگر عیسی خدا و یا پسر خدا
بود کی قدرت داشت که او را بکشند و این معنی را با هم منافی دیدند
و در وجه جامعیت بجهت آن نمودند که شیطان ایشان را رهنمائی کرد تا اینکه
بگویند که عیسی خود را کشتن داد تا اینکه شفاعت گناهان کند و این قول را
پولس حواری که نصارا او را رئیس الحواریین میدانند اختراع کرده است با
اینکه در جای دیگر از کتاب خواهش ایشان را به که نفهمیده است گفته ا

که لعنت بر هر کس که بر دار کشیده شود و عیسی بجهة خلاصی ما از گناهان خود را
مصلوب و مقتول کرد و کسیکه چنین سخنان شنیدا قصه بگوید که چگونه رئیس
الحواریین میباشد حالکه طالبه گرفتاری زر کمال نافهمی خود بواسطه کشش
پولس را رئیس الحواریین حواریین را هم رسوا کردند و چون این پولس
اول یهودی بود و خواست که دین عیسی را خراب کند و بحسب ظاهر نتوانست
زیرا که عیسی صاحب کرامات و معجزات بینات بود و شیطان او را
رهنمائی کرد که در دین او داخل شود و بعد از آن هر خرابی که تواند بکند
پس بحسب ظاهر در دین عیسی داخل شد و حکم ختنه را که در شرع عیسی ثابت بود
انداخت و قول بخدائی عیسی و کشته شدن او را بجهة گناهان و داشتن
منصب شفاعت را اختراع کرد و شمعون صفا وصی عیسی هر قدر که بر خلاف او منع
مفید نیفتاد زیرا که او استدلالهای بی پا و سخنان فضولیه بسیار در هم بافته
و عقلهای مردم بواسطه شنوانیدن سخنان فضولیه بتخفیف ضعیف کرده
لهذا از سخنان حکیمانه شمعون در مردم اثر نکرد مگر قلیلی از ایشان و در حقیقت
این است که حکم عقل ناشی از معارف فطریه است که از اعمال قلبیه است و حکم
وهم ناشی از ملاحظه ظواهر امور است و از جمله امور حسیه است و کسانیکه
در خوف از خداوندگاری کاملی نشنیده در دین هر پیغمبری که هستند تحصیل علم
و تفقه در دین او چنانکه کنند و همین موجب خرابی ایشان میشود خداوند

هم ایشان را از رضای الرحمان دور میکند و شیطان که همیشه در کمین انسان است
و چون کسی را از رضای الرحمان ببیند بر او سوار میشود و او را بهر جائی که
از هدایت دورتر است داخل میکند و چون کسانیکه حکیم اند سخنان حکیمانه
میگویند و بحلم و حکمت و وقار تکلم میکنند و بنا فهم بزودی غضب نمیکنند و
سخنان رزیله نمیکنند و در ذهن کوبیده که بعد از تعلم نتوانند از عهده بر
آید زیرا که علم بهر معلومی عملی را لازم دارد و کسی که مطلبی را میفهمد هر گاه عمل را
بآن مقرون نکند و همین سعی کند که علمهای خود را زیاد کند از قانون تحقیق علم
خارج است و خداوند تعلیم هم قرار داده است که خارج از قانون تحقیق علم را
مراعات نکند مگر به اشتباه که وقت در تحقیق او با عمل مقرون نکرده که آن تحقیق او اعتقاد
بآن و اهل علم بآن علم است اما آن تحقیق نکرده را از اهل قرار رسیده و تضرع
میکند بر آن مقدار بسیاری را و با وجه آن خیال میکند که بسیار کار خوب
میکند و کسانیکه فضول اند چونکه خود را از مفاسد باطنیه که وسوسهای شیطانیه
و افکار باطله نفسانیه است خالی نکرده اند لهذا در مقام تحقیق نمیشوند
و میخواهند که بجهة زیادتی و برتری سخنان فضولیه را تسجیع کرده القا کنند
که دلهای مردم را بجانب خود میل دهند و ریاست خود را قوت دهند لهذا
هر قدر که سخنان فضول زیاد ترجیح میکنند در این کار قوی تر میشوند و مردمان نادان را
که وهم بر عقلشان غلبه دارد بیشتر بشبهه می اندازند و این چنین خیالات خفاشی
دارد که بسیار میشود که بر اعتقادی که داعی در کلمات فضولیه است پنهان میشوند

و با وجود اینکه سخنان فضولیه او را شتماً بر سخنان حکمت نه خدا و رسول
پامال میکنند و گناهی از آن بدتر نمیباشد خود را از گمگشتگان بلکه از کمتر ناس
می‌پندارند و کسی را که با خود مخالف بیند بنظر حقارت می‌نگرد و این
تکبریست که خداوند دارنده آن را لعنت کرده و از درگاه خود
رانده است و کسی بر این دقیقه مطلع میشود که در علم اخلاق کامل بصیرت باشد
و نظیر پولس در دین نصاری ابوبکر و عمر بوده‌اند در دین اسلام که اختراعات
بسیاری در آن کردند و آن را در نظر کسانیکه در تحقیق علم و عمل با کمال آگاهی
که خدا و رسول قرار داده‌اند حرص قاطع هم رسانده‌اند شکسته نمودند لهذا
در دین اسلام هم اختراعات چندی بظهور رسیده است و لکن از جهت دین
اسلام که خدا و جناب سرور انبیا قرار داده‌اند مانند کوه عظیم برجا و برپاست
و هرچند مخالفین آن دین از طوایف یهود و نصاری سعی میکنند که شاید
بتوانند در آن رخنه کنند نمی‌توانند و سعیهای ایشان کلا باطل و مانند
غبار هباءً منثوراست بلکه اگر بفهمند در قبول کردن ادله اهل اسلام تشنه
بجای خودشان نیز هستند و ادله دین خودشان را باطل میکنند و از برای خلاص
از ملامت و ادیان [illegible] اعتراض و ابحاث بر خودشان پیدا میکنند و تمام
این مراتب را با وضوح بیان و اتقن برهان در کتاب کبیر بسیط بتفصیل
داده‌ام و ایضا در کتابهای انبیای سلف مذکور است که آن پیغمبر موعود دین
اسلام را در میان دین مجوسان ظاهر کند و همچنین کرد و که ام عجم

در دین عمل ازینها

بل

در دین او داخل شد و این قرینه بسیار بزرگیست بر بطلان قول [illegible]
که عیسی را قائلند بخاتم الانبیا و کل لشکر اسلام مملکت عجم را که آتش
پرست بودند فتح کردند و اسلام را در میان ایشان ظاهر و آتشکده‌ها را
کردند و مسجدها ساختند و بنور ذنان و بهر شبانه روزی پنج دفعه در بالای
منارها و گلدسته‌ها بصداهای بلند شکوه آوازهای بلند شهادت بوحدانیت
و رسالت سرور انبیا میدهند و خداوند عالم پادشاهی در میان ایشان قرار
داده است که سرور سلاطین و شاهنشاه روی زمین است و حجت او بر همه پادشاهان
تمام است و اسم شریف ایشان که ناصرالدین شاه است بکمال تطابق با این تمنی
دارد و ایضا در کتابهای انبیای سلف مذکور است که دندان پیغمبر موعود را
بسنگ خواهند شکست و این هم از جمله قرائن واضحه است که علیه خاتم
الانبیاست زیرا که از تهائیکه نصاری حکایت میکنند که از یهود بما
نمی‌رسید شکستن دندان در آنها مذکورست و اما جناب سرور انبیا
پس در جنگ احد کافری از پرستان سنگی انداخت که بر دهان
مطهر آن سرور آمد و لبهای مبارک او را مجروح کرد و دندان مطهر او
شکسته شد و ایضا در کتابهای انبیای سلف مذکور است که آن پیغمبر
موعود اساس کلام را محکم کند و این وصف برای عیسی و برای انبیای دیگر
انبیای سلف نبوده است زیرا حسب لفظ پس جناب [illegible] قرآن نزد
کرده است [illegible] مشاهده کرده کسیرا که لفظ قرآن را غلط بخواند تا یونانی
در اعراب قرار داد که هر لفظ را با آن قانون برگردانند و هر اعراب

تمام
بودن حجت آن پادشاه
اسلام پناه بر سایر
پادشاهان

که مقتضای آن قانون است بیان لفظ بدهند چنانکه فرموده که کلّ
فاعل مرفوع و کلّ مفعول منصوب و کلّ مضاف الیه مجرور تا آنکه
از خطا در اعراب ایمن شوند و اما تجنب معنی پس جناب سرور
انبیا قانونی در فهمیدن مراد خدا و مراد او و مراد هر
حکیمی را از کلام ایشان قرار داده که هر کس آن قانون را مراعات
کند و تمامی مطالب را با آن قانون عرض کند ابداً در فهم مراد خطا
نخواهد کرد چنانکه فرموده است که کلام من مانند قرآن بر دو قسم است
محکم است و متشابه و بعبارة اخری آسان است و مشکل پس هر کس که طالب
فهم و علم است و در ادعای طلب صادق است باید اول در باب تحقیق محکمات
برود و علم آنها را با عمل آنها مقرون کند و بعد از آنکه از عهده
علم و عمل آنها برآمد و در متشابهات اگر بخواهد داخل شود چونکه در
آن معلومات و در صحنه اسلام و تسلیم و گردن نهادن از برای همه فرامین
و مطالب خدا و رسول واقع است پس عمل آن لازم دارد که پیش از
فهمیدن متشابهات تمامی مطالبی را که مراد خدا و رسول اند و در مشکلات
پنهان شده در باب الاسلام و التسلیم قبول داشته باشد و مرادش از تحصیل
علم آنها این باشد که تفرقه کند ما بین معانی از میان کلمات مشکله که مطابقه
با واضحات ندارد و بعد از تفرقه آن معنی را که مطابقه دارد قبول کند و بداند
که همان مراد است از الفاظ مشکله و هر معنی را که مطابقه ندارد رد نماید که آن
معنی را حکیم از الفاظ متشابهه مشکله اراده نکرده است و چون چنین کند

ابدا

ابداً در فهم مراد خدا و رسول خطا نخواهد کرد و شکی نیست که همین قانون
راس کلام محکم ما شد و اما این قانون در نزد احدی از علمای یهود و نصاری
نیست و از این جهت است که در طریقه استدلال حیران و در مقام
فهمیدن مراد خدا را از او تبه اهل اسلام سرگردانند و بوجه از وجوه
گردانیدن خدا و رسول حکمت بنه اکما کلام خود را به دو قسم آن است که
راه علم تحقیقی مراد ایشان شد و حجت حکیم بر دیگران تمامتر بوده باشد
و وجه دیگر آن است که علم مشکلات چون کار هر کس نیست از برای تعلیم آن باید
شخصی را در هر زمان معین کنند که زمام امور دین بدست او باشد و
هر متعلم از علمای رعایت در آن دین نکند و امر در احکام آن دین را به
اهل آن دین سپرده نکرده اند و همان جهل او دلیل تفقّه ایشان باشد
و وجوهات دیگر بسیار است که در کتاب کبیر تفصیل آن را داده ام و ابطال
در کتب بهای انبیای سلف مذکور است که آن پیغمبر خود را بت پرستان را
بزرگ کند و این مطلب در عیسی مصداق ندارد زیرا که او دین بت پرستان را
بزرگ نکرده و ایشان را به مرتبه سرداری و سلطنت و حکمرانی نرسانده و اما سرور
انبیا پس بت پرستان را کشت و بیرهای ایشان را با سلام داخل کرد
و ایشان را بر اهل اسلام ریاست و حکمرانی داده و در شکنایی لشکر
بعد از او جا را امر کرده که هر یک سوار شود و دیگری را رئیس بالفضل را لشکر و هکذا
و بعد از وفات آن بزرگوار اولاد بت پرستان مانند بنی امیه و

و بنی عباس برا اهل بیت او سلطنت بهم رسانیدند و بزرگی و حکمرانی نمودند
پس چگونه مبین خاتم الانبیا باشد با اینکه مصداق این امور
نشده است و ایضا در کتاب اشعیای سلف مذکور است که آن پیغمبر
موعود تختهای پادشاهان را سرنگون کند و جبروت ایشان را بشکند
و این مطلب از عیسی صادر نشد بلکه بسرور انبیا هنگام تولد او که
چهارده کنگره قصر کسری پادشاه عجم شکست برابر هر کنگره پادشاهی از پادشاهان
ایشان لند حیث که چهارده پادشاهان ایشان در زمان قلیلی بر
طرف شدند و جبروت ایشان شکست و بپای پادشاهان دیگر نامها
نوشت و فرستاد و همه را بدین خود دعوت کرد و همه ایشان را از سیف
دستان عاجز کرد و ترس خود را در دلهای ایشان قرار داد که از
دو ماه راه که خبر حرکت او را میشنیدند از ترس و خوف او بی آرام
میشدند و از جبروت و خودپسندی و خودسری که داشتند دست برداشتند
و ایضا در کتاب دانیال پیغمبر مذکور است که آن پیغمبر موعود صاحب
و مقدس مقدسان است و این معنی در عیسی مصداق ندارد زیرا که کسی
موصوف باین صفت میباشد که اعلی و اشرف از همه بوده باشد و سابقا
مذکور شد که در توریه مذکور است که از بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی نخواهد آمد
و ایضا عیسی فرموده است که رئیس جهان خواهد آمد و مانند آنها از آنچه مذکور
شد سابقا و ایضا در کتاب اشعیای سلف مذکور است که آن پیغمبر موعود
از نسل ابراهیم از او هاجر است و از کنیز فرزندی حاصل شد که ابراهیم عزیز

امیر

